کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب زینت التواریخ جلد دوم قسمت دوم
مؤلف میرزا رضی تبریزی
موضوع
شماره اختصاصی (۳۴۷) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۷۱۱
۵۴۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
(تأسیس ۱۳۰۶)
(مصرر دوم زدوده شده)

۳۴۷
فرم ۳ جدید
۱۱

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

۵۴۲۹

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین

روی الصدوق علیه الرحمة فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام ...

...

...

کتابخانه مجید فیروز
۱۰۰ الی
بکتابخانه مجلس شورایملی

کتابخانه مجید فیروز
احدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی

کفتار در احوال بسم الله الرحمن الرحیم و به نثقی سلاطین صفویه

بر ذوی ارباب فطانت و کیاست مخفی و پوشیده مباد که نسب سلاطین سلسلهٔ صفویه انار الله برهانهم در کتب تواریخ و سیر مذکور و مسطور است بقطب العارفین و عمادالسالکین شیخ صفی الدین الاردبیلی انار الله علی مضجعه اللوامع النورانیه و اضاء مرقده بجوامع الانوار القدسیه میرسد و شیخ مزبور فرزند یکم بن الجنید و منسوب است سلسلهٔ نسبش بامام همام موسی بن جعفر علیهما السلام میشود نخست شیخی کز این سلسلهٔ علیه قدم بر پشت اسمعیل خونخوار شیخ جهان خوبی نهاد اول کسیکز این دودمان جلیل الشان بنیغ آتش بار دوی مذهب حقه آورد شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بود چون منظور ضبط وقایع دولت پادشاه مذکور است و سلاطین کز اصلاب او و قدم قدم بر تخت فیروزبخت کشور خدائی نهادند بجهت نظم سلسلهٔ کلام لازم نمود که مجملی از احوال پاک دودمان جلیل آرای مملکت بنیاد در ایراد نماید بناء علیه أه المرتب مرقوم قلم مخبر رقم میکردد که سلطان جنید بن سلطان ابراهیم در دار الارشاد اردبیل بطریق اجداد عالیقدر جالس مسند هدایت و ارشاد بود و پیوسته مریدان صافی اعتقاد را ترغیب و تحریص بجهاد ارباب کفر و عناد مینمود در فتنه در خطر فرستی مرجع خاص و عام کشته دور و نزدیک نزلت و تاجیک از اطراف و اکناف دور و از ارادت بعتبهٔ علیه او کناد دیده کیفیت ارادت مرحوم و ارادت او بمرحوم جهان شاه نوکان که در آن اوقات نوبت دار ارتفع مملکت آذربایجان و آذربایجان بنام نامی او بلند آوازه بود بسمع پادشاه مزبور رسانیدند چون دولت و دارائی خویش از سلطان جنید اندیشه نمود و از توهم اشتعال اسباب دولت و شوکت و دارائی خود بسلسلهٔ جلیلهٔ صفویه ناخرسند کردیده و در ظاهر نتوانست بکسر شوکت او پردازد و بضعف آن فتنه ران مملکت دور ساز د باطنا سعی نمود پس سلطان جنید فرستاده پیغام داد که از مملکت من بیرون رود باعث سفک دماء مسلمانان مشو سلطان جنید مصلحت خود را در آن دید که چند روزی مجبورانه وطن توده خویش را بدیار بکر کشیده از هواخواهان دودمان صفوت نشان از هر طرف روسوی او

کتابخانه مجید فیروز
احدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی

بکر نهاده پروانه صفت در دعای شمع خانقاه هدایت جمع کشته در آن وقت والی آن ولایت حسن پادشاه ترکمان نیلو بود کدا میرزا جهانشاه ابواب مخاصمت کشاده اسباب منافقت آماده داشت و در دولت سلطان مسعود جنید را از سوانح مطمئن شمرده جانب او با خزانه و اکرام با الاکرام خواهت و موافقت مصاهرت خویش کرامی داشت سلطان جنید مدتی مدید در آن سرزمین بسر میبرد تا اینکه چراغ خاطرش از اهتزاز نسیم حب الوطن من الایمان افسرد و بمجرد دلش از تنکنای نکبت غربت پژمرده از حسن پادشاه مسند عز سعادت بوطن و ملحق مراجعت مبکن کردید دستوری یافت و از ان دیار شبهت غربت بدیار نسوی دار الارشاد اردبیل برنافت دیکر باره ناچیزه توجهات سابقه ران در دون میرزا جهانشاه شعله ور کردید قلع مادهٔ استعداد آن سید عالیقدار امناده کار دراجاق نساینده که سلطان جنید از بیم او در شب تیره چون اس وخالی از آشوب وسواس نی آسوده لاجرم عقاب بلند پرواز همتش در هوای کشور خونی بال کشاکشتر پکان جلالت بصلب صوفیان صافی اعتقاد فرستاده و از انجا لشکر مدتی باده هزار سوار خونخوار با اسباب و اسلحه رزم و پکار در حضرت ملاذ آباد شیخ جمع آمده تخت تخای جماعت چاکس و اهال شروان را و جنه ساخته نوای جلادت بدان صوب بر افراخت لیکن مرجان بیش نبرده کاری نساخت و زمانه بدو فرجام نصیبه وجودش را کرد باب عدم انداخت سریدان چون پنجهٔ اهل سر پنه کامل را بخنجر اجل مقطوع و شریف باعلاوت جانش را بزهر بلادت سوانح منزوع و بدست نوسل بلاش سلطان حیدر ولد او کز اطراف مادر عفیفه زاده حسن پادشاه کان بود پرورش او را برسند ارادت وارشاد تکیه داده رشتهٔ طاعتش را کردن نهاد ند چون نهال طوبی مثال اقبال در بوستان جهان سر بافوج کال کشید حسن پاک خالویش که بعد از ان میرزا جهان شاه آذربایجان مالک بود سالک طریق آخرت و سلطان یعقوب ولد او جالس مسند سلطنت کردید و با سلطان حیدر در ظاهر و باطن بنای کار دش نهاده عذب صافی قرابت و دوستی را بنیاد پکانکی و عداوت مکدر سیداشت عاقبت سلطان حیدر از سوء سلوک او بجناب و بخیه خاطر کشته صوفیان و هواداران سلسلهٔ صفویه را طلبیده مزبور کرد که مرا هوای تسخیر مملکت شروان و خونخواهی پدر نا بودن شروع شاه بر سر افتاده و شاهین عزم در مضار جهاد کفار و اهل عناد بال طیران کشاده هر یک را یارد و دراین کار مدد یاریده قدم بطریق نصایحت و فرمان برداری کذارده و راه و رسم وفاداری بجان آریده همکی از روی شوق بقبول مطلب لب کشوده کفتند کما روزی کز کوهر کرانمای ارادت و انقیاد این سلسلهٔ صفوت بنیاد را در دل هفتیم تخت خلت جان و سر کهنیم پس جا پاران سریع السیران

ان پی آوردن اجناد طرفین خویش باطراف وجهات فرستاده طایفه طایفه بدارالارشاد اردبیل
اجتماع نمودند سلطان حیدر بعد ازانحشاد لشکر بقزاق طرف رود ارس بجانب شیروان سفر کشانید
شیروان شاه بمحض استماع بچاپاری نزد سلطان یعقوب فرستاده پیغام داد که سلطان حیدر
با جمعیت بیحد و بصفدر جمع آوری نموده روی بجانب شیروان دارد سلطان یعقوب سلیمان چمن
اوغلی را با چهار هزار سوار نکران بمدافعت شیروان ساخت شیروان شاه بعد از استظهار با
لشکر سلطان یعقوب در حدود شماخی رفتن ندیده از راه شکی دوانه در بند کشت اهالی حدود
بند رسم جوره و مناد آغاز دوستعرض بمعسکر سعادت پرور دوان گردیدند این سبق را جوصله
سلطان حیدر برتافته سپاه جلادت پناه را بتسخیر قلعه آن طایفه مامور ساخته مامورین
کرد حصار برآمده چون خط دایره آن قلعه را محیط ساختند در آن اثنا قراپری قاجار رسیده معروض
رای سلطان حیدر ساخت که شیروانشاه با سپاه نکران و شیروان چون باد از آب کذشته آهنك
مانند آتش سوزان بر سر سلطان حیدر بالفرض وزوده از قلعه عطف عنان نموده جلادت بجای
معسکر شیروان شاه خود در حدود طرفین آن دو لشکران بلکه دو بحر پیکران را تلاقی روی داده از طرفین
دست باستعمال آلات حرب و ادوات طعن و ضرب کشادند سلطان حیدر در آن کیر و دار بتقضی
ناداجاء اجلهم از دست سلیمان پچن اوغلی شربت شهادت چشید صوفیه صافی بناء بعد از محل
شهادت سلطان حیدر بخذولان دلیل راه خود صوب اردبیل شتافته و روز دوم بدارالارشاد
سلطان علی خلف اکبر سلطان حیدر را برسند مرایت نشانده کالی ارادت و اخلاص بر قرقت
نشاندند ارباب غرض فی قلوبهم مرض بعرض سلطان یعقوب رسانیدند که سلطان علی بر سند
بدون نشسته وبی رهبر انتظار عروس سلطنت ایستاده کاری بچاره کار نیست روز بروز قوی
و بواسطه باطمینان خاطر روی حقد کذاشت سلطان یعقوب بکی نامزای صاحب شکوه را با کی وهی از خان
تکاییر با مور داردبیل و مغرور است که آن یوسف مصر جلال را با والده و برادران و صاحبقرانش
قلعه اصطخر بند و بنصور دیلمات حاکم شیراز سپرده معاودت نماید نامبرد حسب الامر بحول
داشته چون چندی از این واقعه کذشت سلطان یعقوب داخل جنوح نیشه کل بن علیمان از ان
پای درآمده امرای نکران میرزا بایسنغر ولد او را بعد از محاربات و مجادلات با مسیح میرزای محمش
بر تخت سلطان داور نشانکان جلوس داده ند سنه ثالثه قلیل مدت بجای پدر حکمران و فرمان
روا بوده عاقبت نقش وجودش بتیغ یکی از لشکریان سلطان علی از صفحه روزکار محو کشت میین

این مقال انکه بایسنغر بعد از استیلای بر سریر میرزا رستم میرزا این مقصود میرزا این حسن بیك لکر فتوده
قلعه الجق فرستاده محبوس ساخت بعد از ان چندی ایچ سلطان حاکم قراباغ را باخود متفق ساخته روان
آنجا حرکت و در کناره و دارس لشکر انداخت بایسنغر از تبریز با سپاهی بیشمار بقصد مقابله
بیرون شتافت چون محال مرند مخیم خیام سپهر اساس کشت قراولان از اطراف تعیین نمود لیکن هر کس را
قدم براه بیوفائی ننهاده میرزا رستم می پیوست چون چنان دید با الفروزه بر اسباب سلطنت و اثاثیه
دولتسا آستین بحروبی نشانده کریبه الفرار مملا بطاق برقی نهاده میرزا رستم بکام دل بمعارض و مخیل وارد
تبریز و جالس سریر حکمرانی کردید چون از جانب بایسنغر اطمینانی نداشت و پیوسته مین خاطر را
بخاطر و حسن بیم و هراس می انباشت لهذا از امر بصلاح مصلحت اندیشان کس فرستاده سلطان علی را
که مدت اقامتش در قلعه اصطخر بچهار سال و نیم کشیده بود و با برادران و والده اش که مدت آن کرده
باشد بتبریز آوردند در دو روز و دو اوطاق استقبال نموده بعد از خوشنش کشیده و در اعلا درجه شادمانیش
لان بنا اجتماد مراسم داشت صوفیان اخلاصمند دیکر باره از اطراف دور و باستانش نهادند در خلال آن
حال خبر رسید که میرزا بایسنغر با جیوش بیشمار و سپاهی فزون از حیطه شمار بکنار آب ارس رسیده
دامن زن آتش جنك و جدال است میرزا رستم سلطان علی را با فوجی از قزلباشان نکران بمقابله
مامور نموده در حدود دراهر آن دو لشکر چند و سر پیکه بکر بر خورده و بعد از کیر و دار بیشمار میرزا بایسنغر
در میدان جنك بمالك فانی آهنك نموده سلطان علی میرزا با فتح و فیروزی مراجعت تبریز و ان
میرزا رستم مرخص و روانه اردبیل شده در بلده مزبوره رفته رفته فرقه صوفیه از دحام نموده
بر تیکه میرزا رستم را آتش خوف و تشویش در دل شعله ور کشته کس یقین نمود که او با برادرانش
بتبریز آورده حبس نظر کردند واحدی را پای آمد و رفت در نزد او نبود چند روزی باین منوال
کذشت سلطان علی نیم شبی از تبریز خود با برادران بیرون انداخته در خارج شهر جنیتی کرده
صوفیان بجنبا آورده بودند سوار و بجانب اردبیل عنان داد میرزا رستم از فرار او طلع کشته
چهار هزار سوار بتعاقب فرستاده و در نزدیکی اردبیل وقتی بسلطان علی رسیده لدکه شعله غرور
از مریدان دورش جمع کشته بودند روی مبارزت برکردانیده بقرقه زکانیر دادو بخت مساعدت
کلانه کانبش از کلین دهر نابایدار فرود بخته هنوز مرغ جانش در شاخسار جسم ناتوان بال افشان
بود که برادرش شاه اسمعیل بر سرش رسید چشم کشوده و انفاس طالب فرسوده و فانوز ان ساده
آبوخته معتقدانش سپرده که با اردبیلش رسانند و خود جان بجان تسلیم نموده و ان واقعه در سنه

فصد وقوع یافت انا لله وانا الیه راجعون بیان احوال شاه اسمعیل بن شاه حیدر صفوی علیه
خاسر در بیان این داستان بدین کونه طراز سنج ومنهج سرا میکردد که شاه اسمعیل بعد از وفات
جلدر والا بر اصحاب صوفیان صافی اعتقاد بطریق اعتقاد وارد دار الارشاد اردبیل وچندی در آن ولا
روزی بشب وشبی بسحر میرسانید بالأخره مخصوص دانش صلاح اورا در بر کشف اردبیل ندیده با
دویست سوار از مریدان اخلاص شعار دخت غربت بجانب لاهیجان کشیده کار کیا میرزا والی
کیلان مقدمش را کرامی داشته وفیقه در میراسم خدمتکاری ومهمان نوازی فروکذاشت
نمود در آن وقت سنین عمرش هفت سال رسیده بود مدت شش سال ونیم در خطه لاهیجان
بسر برد تا انکه فتوری در احوال پادشاه مذکور کان نزکان به رسید ویکه کیرانها دند چون خبر
شورش وآشوب ولایت آذربایجان سمع عش کردید شاهین بلند پرواز همتش که همیشه
بر کنکره قصور جهان جون نشین راست بقصد عقاب بهلک وشهریاری در پس دانه آمده وان
کیلان بجانب طارم هفت فرسود ودر آن محل هزار دیا نصد سوار از مریدان وصوفیان بکردش
جمع آمده روانه دار الارشاد اردبیل وازانجا متوجه قراباغ شده وروز بروز در جمعیتش میفزود
ودر آنجا عنجه تسخیر مملکت شیروان وتوقف خاطر هایدیده وجده عالیشان از کلبن خاطرها بویش سرزده
لوای جاه دیت را بدان صوب نصب کنای وادهم نبالت را بدان سامان مرحله پیما ساخت واتفاقا
بدروجده پاك کهر از ان شیر وایشان کشیده طنطنه کوس سلطنت وشهریاریش در آن ولایت بلند زده
مهی وماه رسیده بعد از فتح قلعه باکو بیکر بجانب لوای افتدار بجانب آذربایجان فرسود در آن هنکام
الوند میرزای ترکمان در نخجوان باسط بساط حکمرانی بود فوجی از طایفه ترکمان قوینلو را بمقابله و
مدافعه مأمور ساخت شاه دین پناه چون نمایان شیر شکار را بدفع توکا نیر نامزد نمود
بدان الجانبین محاربه عظیم واقع کردید شاه مذکور فرار نخجوان نمودند الوند
میرزا بحال تعاقب در نخجوان نیافته دوباره فراز بر نافت موکب شاهی وارد دار السلطنه تبریز
بر تخت سلطنت تکیه جهانبانی زده شعار مذهب حضرت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الملک الاکبر
ظهور یافت خطبای فصاحت دثار بطراز مناقب زبان بذکر جمیل ائمه معصومین ولعن خلفای
دین کشودند سر تیز دیکر الوند میرزا حرکت الذبوحی نمود لیکن کرجوان رشته دولیه بخت بدش
نکشوده روی توجه بجانب دار السلم بغداد نهاد در خلال آن حال عرض شاه دنیاه رسانیدند
که سلطان مراد وله سلطان یعقوب مالك ممالك عراق وفارس وکرمان وخوزستان عنانها

مزود ستم بنوعی فارك دین اینك چون دریای جوشان ووعد خروشان میرسد شاه دین پناه از کما
طاعه باجناد عسکر واجتماع لشکر باطراف مملکت اذربایجان ایلغار فرمود صوفیان باذا عتقاد
فوج فوج بدو باریوسته مدار بش جمع کشته عزیمت کرسس در زمانی زاید انداخته ورحله نزول صوب
خرانی شده روز شنبه بیست وهفتم ذی حجه سنه هفتصد وهشت در حوالی هشدان تلاقی فریقین وتقارب
فریقین واقع افتاده آتش حرب شعله ور ودود خرمن سوز فلك وبنکر دید در حمله اول شکست بر سپاه
وکمان رسید سلطان مراد چون ماه اقبال زاختر بن اخلاق وکوکب امان زادر احتراق دیدعنان از میدان
جنك باز کشید فتوری تمام از اهل نمود روی بفرت بری سلطان خاور زادر دامن او بند کوه بند
نموده وباتفاق امیران وسپاه جشنه بعد از استراحت لشکریان بعرض رسید که سلطان مراد دون
دار افضل شیراز فیروزیس طهران وعلاء الدوله تا خته بتهیه لشکر وسپاه استقبال دارد بنیه وتدبیر او را
پیش نهاد ساخت ورایات فتح آیات را بجانب اکلیای فارس ملك شاه پهرناس نمود سلطان مراد محیی وصوب
جناب مقاومت ومضادت را در خود ندیده بجانب بغداد فراری واز انجا بسوی مصر وشام متوارى کشت
چندی در آن سرزمین بسر برد واخبار امر خود را در پناه علاء الدوله تقدیر رسانید پادشاه چون خاطر از
تهام فارس وعمارستان ملك میراناس جمع شد بعزم تسخیر امیر حسینی کیلانی حاکم وستمدار وبیزور دکوه محرك
لشکر دریا شکوه کشت امیر حسینی کیا خود را با مبارزین میدان مجاهدت حریف ورباهای زبان مضاد محاربت
درویش علیشاه سنا دکر فت پادشاه منصور لشکریان را بمحاصره قلعه تاکور دکرد ودر غیبت سه هفته
هادران قلعه کشای عزایمش اعتصار کرد ونادر را مسخر کرده واسیر کنار آبادست اورد ند بالاخره در قلعه
شاهی خود را زخم زده تمام کاندر ابن دود ساخت مراکب شاهی را فاتحانه متوجه ملکت فارس کردید در محال
ابرقو امیر کالا الدین حید را زجانب سلطان حسین مبعوث باصفهان جهت حفظ ملک واز دار دروی سعادت
مانوس فاصر باهدایای کرانبوده بود در پیش کاه عرض کذرانید شاه دین پناه را از معضلی زامیر خوشنود
از راه یزد بجانب خراسان هفت فرسوده در رود طبس هفت هزار نفر از طایفه جغتای را بر شیخ
سنباست زیاد از ده مقاومت بصوب عراق نمود در بیابان اردستان وبیابانك هندان وبن سنان راه زد
قشلاقیان فوری تیز پرده چون ان سلدك ورفتار امیر جنام الدین رستمی شنیده خاطر شاهی فکار اتهیه جود
کوشمالی واو امر کرد نه ضمیر ساخته حوالی عزیمت جانب کیلان را انداخته امیر جنام الدین بپای استیمان مرکب
شاهی زا استقبال وابریجم رستمی زا شفیع خویش ساخته بفضل فرش بعفو واغماض مقرون کشت وراتب انتظام
خبر رسید که سلطان مراد از اعلاء الدوله ذو القدر فاکم بلاد بیش عداوت خویش انتضاض داده بجانب

دیار بکر مزین شاه ذیجاه مخزب بنیاد استعداد و ازانضباط امین صفیر و عقاب رایات جهان کشایش
بصوب دیار بکر اوج گیر گشت و در شهور سنه هفصد و سیزده ساخت از مضارب خیام جلالت کوکبه
علیا الدوله فوالقدر چون اندوصول دشکر پرفتا تخوزعنبر گردیدند با سپاهی از آسمنه و خیلکو دوی بجانب
سپاه قزلباش نهاد در آستان معوالت صفحین دوی داد و از لطف امین هنگام خبلگرم گشته دل لشکر
چون دو بحر اخضر هم ریخشد آتش جدال بمرتبه اشتعال یافت که بیان مذکر خوشه پروین در غلل سوزد
و شعله آتش ان بال و پر ملک برافروزد دو روز دوشب نهاد دران فولاد سلب نیاسودند و شیر بیشه کاوری
کره از کار یکدیگر میکشودند نبی خود ان نام اورد جانان غضنفر دران طایفه دو طوایف دیگر
بسوی دیار عدم بسر گشتند دو زنیم که حزر فلک همادم بخیل اخران تاخت و از شعشه میغوش آشته
صفوف کواکب رایات انفس و ارمقرن شاخت سپاه ذوالقدر تاب مقاومت لشکر قزلباش زانیاده
بلان در فوه خود ندیل مزاد بر مقرار اختیار و مرحله پیمای دیار ادبار شدند بعضی از قلاع دیار بکر که بتصرف
خیانت دوالقدر زامرا بود بسخر فرزانه اش حق گردید ایالت انولایت خان محمد پک استقلال مفوض شد
و بادشاه ذیجاه بعد از انتظام امور ان سامان عطف عنان نمود خان محمد پک بعد از
حرکت موکب شاهی دفعة رایات شد چون بطاهو دیار بکر رسید نایش پک نامی در قلعه زاقبنه دولت
دیرینه از فرزانه فرصت خالی پک چون زاه دخول ندید قلعه نرمجیل تاخت برسر اکراد حوالی و حواشی بنود
هفت هزار کس اطاعت مقتول شاخت نایش پک از استماع انواقعه کل ثبات از شاخسار پجارکی فرو ریخت
و دوشه قرارش بر تیغ خوف و تشویش کنیخته بادی منوده علیا الدوله فرستاد از وی استمداد جست علیا
الدوله ده هزار سوار جرار ی حاسم پک و ناد و پک از دران حریش بدیار بکر فرستاد خان محمد پک
با وجود قلت سپاه متوکل علی الله خود را بیان افش هیانگاه زده سیل اجل صفت شاخت ان دیار را از خار و
خس وجود ان طایفه پرداخت و پک ان را با جمعی از سرداران دوالقدر را اسیر و دست بگر ساخت ان انجا
بر سر قلعه دیار بکر تاخت نایش دیگر بار در مضاد ان ابراب و ابواب مخالفت و مجادلت بر گشاد اهالی قلعه
چون چنین دیدند نایش شوریدند و ابواب مهر را گشودند و بتصرف قزلباش دادند علیا الدوله
چون از گرفتاری بنزار و دیران و استخلاص قلعه انوقت نایش اگاه گشت موازی پانزده هزار سوار
جرار ی کورشاهرخ را همراه پک چران دیگر خود بجانب ایه خان محمد پک تاسوراخت خان محمد پک از دیار
بکر بیدرنگ امل سر زاه بر انگیخت و الفقار ریخت فیابین محاربه سخت واقع گردید و شکست بر سپاه علیا الدوله
رسید و کورشاهرخ بدست برد گردی از جناح استیلا افتاد علیا الدوله ایشان فضه را از تصرف دیار بکر کنده

دیگر هوس تسخیر ان دیار ننموده عاقبت در رخبل بادشاه مظفر کشته گشت و سلطان مراد جای او بدست
مصران افتاده منزد سلطان سلیم فرستاده کاوش پیوستند چندی دران مرز و بوم دولت جمایت سلطان روی
بسود اخر الامر دو بجارب سلطان ناچار گشته گشت و این واقعه بعد از تسخیر عراق و رب وقوع یافت بنبیز
ایتفاق افتاد که چون خبر افول میزدولت و غروب شاه شوکت سلطان مراد بفران عرب رسید نایب
نامی از امرای خوکان ان مملکت زا بحیطه ضبط در اورده بود سلطان مراد بعد از شکست علیا الدوله
فرار اختیار نموده بان دیار شتافت شاه ایه نام سلطنت بری نهاد لیکن او را متمکن نمیداد چون نور تسخیر
عراق عرب بر ضمیر منیر شاهی پرتو افکن گشت تاج دولت و فروزی باکمر و خلعت خاص جهانبانی اراسته
با لطاف و اعیادش دلالت فرمود ما نایه بوصایح و نصایح سلطانی بحدت مزاج خاطر ان مخدوم
افاقت نشسته از دیار نامزد فرمان بر غزایت شاه ذیجاه رایات نصرت ایات زبان مدود بجنبش در اورد نایب
چون خبر عزیمت موکب منصور شنیدند بر زبدن و وشوکت مزور گشته از سر سنی وان بخت لکم فتحا آلایه
سفیر گی بعیاد و رکشته با جماع لشکر پرداخت و کرس رزم بجنبه مزور گوفت و برای مقاتله بر افراخت شاه ذیجاه
بنیاه حق پک للدرا پیشرو لشکر پرداخته خود را از مقاتب بخراب اعلام جلالت منود چون خبر و سیدن
حسن پک بدو منزل دارالسلام بنیاد و رسیدند نایب اکثر مردم انولایت را بدولت صفویه راغب دیدند بشوکت
سپاهی قلعه بر زلف شکین خوبان بیزد باغاطر ف مشویش نیکوان سلطان مراد را بر داشته راه طلب پیش
گرفتند ایلچی سلطان مراد نیز بخدمت خواندکاردوم شاخت فتاب بخدمتان بخرد رایجاب بنیاد بر تافت و سیل اکبر
کران سپاه ان نظام خیفا اسرف زاد هاالله شرفا بود بگرفت بمنطقه دولت خواهی پادشاه دین پناه در سیدا
بجاه چون تخت خویش بر تخته بنیاد شاخت پس از چندی او را از چاه برآورده روز جمعه بمجلس جاه شش برده امر منود
بر فراز منبر رفته خطبه در ثنا ئمه اثنی عشر علیهم السلام و قایمه بنام پادشاه دین پرور خواند و امر کرد تا در ان ایام
السلم را کشودند و خود با قدام ارادت و هوا خواهی حسین پک زا استقبال و کلید مهر دولت را بوی سپرده فرمود
پک کیفیت فتح قلعه و مطاوعت تابنیک زا مرو عرض رای شاهی شاخت مواکب ظفر پرور دسیم جهادی الاخره
هفصد و چهارده بدارالسلم منزل فرموده ایالت ان ولایت زا بخادم پک تفویض و بخلیفة الخلفا موسوم شاخت
و از بغداد روانه گردیدای سعی و عنف امر فرمود بعد از استعداد بزیارت روضات عرش و دیعان توجه
امتانه عزم فرمود پرا باحکومت بعضی از بلاد عرب نسبت بحسن کونه رضایت و انها بجانب بغداد مقاوت
فرمود حسین پک للد و پیرام پک فرا خاد فرزا باده هزار سوار جرار کنار بر تبنیه ملک و سنم خاکم دوستان
قبلی مامور و خود مظفر و منصور بجانب خوزستان هفت عزم جزم حوالی حویزه مضرب سرادقات جلال سلطانی

یکدیگر کیخت و بسوی قلعه کرفتند دران اثنا مجد علم نصرت برجم سلطنت افراشتند و طاق و رواق
رایات نصرآیات چون جرم خورشید و ماه در قبه سپهر هویدا لاجرم کشت شیبک خان تا چار و ناچار
حصار مرو عزیز و قلعه داری مشغول کشت چون چند روز از ایام محاصره کذشت شاه ارد بیکی فیاض
دشید که خود را بر عقب کشیدن شاه یان صید بدست و باد و فریبش لفظه بر زبان آید تا شیبان کنام
جهان کیر که کارش را ایشان در نیابان مکر و فریب شیبک خان مرقوم ساخت که تو با ما و عهد عراق و اد زبان
کردی و طریق نقض عهد پیمودی و با ما طریق وعده و نکوده بعهد خویش وفا نمودیم اکنون بعضی سوانح
در مملکت عراق روی داده که حرکت و نهضت بانصوب لازم و لابد است ما را فیما بین تا کجا ملاقات دست
دهد و تو ستر را بمعجوب پیاده ارسال دارات و خود را لوای عزیمت بجانب عراق برافراز شیبک خان
از حرکت زاحل بر ضعف لشکر فتنه انکیز مرو بادی قوی تحاربه لشکر حضرت روی زاغانم کشت و بیش هزار
سوار و پیاده از سپهر بیرون تاختند شیبک خان موصلوکر با سیصد سوار تا مرو
بجانب قلعه شاه نکر فتاس بود حسب الامر شاه والا جاه از پی جنود تا مسود از زیکیه رو بطرف بیت
الغار و خود را بمیان غول طغ بتول شاهی تاخت شیبک خان فرار را بر عجز و انکسار ترجیح داد تا
شتاب رحیل و ویل را بر بیت نظم جهاکشت و بیاد و مرو صفوف جنک از طرفین بیستند و
از جانبین دست کینه جوئی کشودند و هر یک عقاب وار در هوای جان شتابه بپرواز آمدند و شاهین
شاه در صید و الفا غلبه رجحان یافت بازموده و حزن نامرادان را بر باد عرصه وغا فشاند و از سموم سمیر
اجل را قش از دو الفای معدان کارزار بر انکیخت از باد دامن دیلمان اهن پوش روی صحرا چون عجز
دریای موج خیز پر جین شد و از هزاهز اسلحه و صهیل کاوران و فغان دو بین درای و نرینای اهنین
کوس کوش فلک پنجم روش کرد و از غبار معرکه تا وند دین پرتو خورشید کردید کاه منهزمان طایفه
قزلباش در شاخسار حصون ارتفع فیم کرم خاستند و کاه غالبان طایفه ظفر اعتصام جسته اغاز نموده هاتف غیبی ندای انا فتحنا
لک فتحا مبینا در داد و سروش لا یبالی و ینصرک الله نصرا عزیزا بسماع مجاهدین دین مبین رسانید
علم جلالت شیبک خان چون غبش سرنکون کشت و لشکر قزلباش روی بفرار نهادند شیبک خان با جمعی
جنود مهر سلوک خود را به درون محوطه کرداه بیرون شدند نهادت از اطاعت سوانح اینکه دران
محوطه کروهی معین بود که سواد و سپاه مرا سیصد زاغ فیشد یکی از اطبا شیبک خان بود که عزیز اما نامی از
خاندان عزلباش او را از زیر کشتکان بیرون کشید سرش را از تن جدا ساخت و اورده بر ستم سمند شاه
اجلال نهاد شاه اسمعیل از زیرکی و هوشیاری او بسیار تحسین نمود و هر عضوی از اعضای

ارزانیه از مالک رقبه ساخته و سر بر سر اجناس را از پوست بیرون انداخته او فرمود تا بطلاکر فته جام
شراب ساختند و می روح افزا در مجلس خلد مرتس در او ریختند و بدو را نامخشند و از ترف خواهد کمال الادب
و زیبیشیک خان را غاد بان کرنه بحضور او روند و در پای بر سریر سلطنت در صف کرفتار انتر بانی ایستند
شاه مجاهد کفت خواهد این سزا پادشاه تواند که در دست نا ایت خواهد چرخ نمود بسخانا هه چه صاحب
دولتی بود که هنوز بوسه سزد دست چون تو پادشاهی می شوکتی ات پادشاه ما از ان کفته خوش امد و خواجه
مزبور را مورد نظر عاطفت و مکرمت فرموده بوزارت خراسانش مرزبان ساخت چون اهار سم نامزد زمانه
با سای دولت شاهی شیوه غلافه پیوزیده و هیشه سیکفت دست مرات دامن شیبک خان شاه والا
جاه امر فرمود تا کید ستاوزا بایاز ندران بریده در زمان او را فراخته کفتند دست تو بدامن شیبک خان رسید
تا دست او را بدامن تو دست ما فیهم امان ستم را از حوالان راضه هزاسی کلی در دل بدیکشت چنان زود دران
غالم در کذشت خلد مشرد رجمیع ولایات خراسان خطبه بنام نامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین جاری
شد و سکه بنام همایون ما منیه باسم سامی ان پادشاه کامکار دیباچه زینت کرفت و ناکنار جیحون ضمیمه
ولایات محروسه او کشت فضل زمستان زادوقلعه هران در بیرد سلاطین زادکان اطراف و حکام جوانب
روی نیاز باستان معدلتش نیاز فاده صف وحدا یا لا لایقه در پیشکاه سلطنت کذرانیدند سلطان
اویس میرزای مشهور بخان میرزا سلطان ابو سعید خان کورکانی از بدخشان امن بشرف ملازمت خان بوسی مشرف
و بایالت حضار شادمانی زدیخشان آنرا ذکر دیده در خدمت اقران حاصل نموده بحلی اختار رفت و همچنین بابر
میرزای بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید خان کورکانی از کابلا بایلیانی محض روان کشاده اظهار دوستی
والفاده نمود چون هنکام دولتی بسر شد و سینه طیار از نیب جویبار دشاخت کل زار بدمید و بابان کشور کشا
عزم فتح هندوستان را در ضمیر مصور کرکث بعد از انکه عرصه سیمه و مای باب مضرب سرادقات زرین جناب کردید
محمد حیدر سلطان و لد رشید خان و عبد الله خان والی فاریاب و طایفه یک سلطان و سایر خوانین ماوراء النهر
با نون مصالحت شادمانی زدیکبار دو دهیجون امر هوایک رسولی صنیع البیان باهدایا و مشروبات بنایه سریر
اعلا و فاشه و تهنیت فرزندی کرامی مواکب سلطنت این طرف ابر بهار سلم فاردوی الفهر سرای عادة الحاف
ببیرون نکذاریم و منهج رضای اولیای دولت شاهی را جز بقدم ارادت نسپاریم شاه فیروزمند ملتمس
ایشان را بقبول و از ماوراء النهر اهل نیاز بوسه مزود و انا فاحات فتوحات عراق شفه کشا کشت
لیکن امرای اوزبک بعهد خویش وفا ننموده بفساد جدیدی پا از طاعه خود بیرون نهادند و دست
تعارض و لایات خراسان کشادند و با برمیرزای کورکانی جدال ازان خواهشمند کشته بود که چنانچه از باب

جزب جواب عهد نامه ایشان شود که هر ملکی و ولایتی که این دو نخواهد از شاه و را انهضرت ضرب نماید بخویش
سلم و انقیاد کابل لشکر کشیدن بر سر او زبکینه عهد شکن میرزم شاه اسمعیل خواهش او را بعز قبول مقرون
و در از مزبور بساز و نبش ساخت شاه را بنیاد کابل عزیمت ملک مورث کرد و بخارا بان عظیم فیما بین او
و سلطان بن او زبک اتفاق افتاد و بدخشان و مضارشادمان را مستعرف گردید و کیفیت را باشاه منصور
خاطر نمی خواهند لک کشته بود مشروط بر آنکه بعد از امتیلای بر بلخ و ان ملک را بسرافشاند و ان ملک و
خطبه بنام نامی شاه دین پناه موشح و مزین سازد و از رکاب شاهی احمد سلطان و سوینه او علی و شاهرخ سلطان
افشار با جمعی از غازیان مضار ملک جلادت مآثر و بنزد شاه ارسیدند و با بنزد میرزا سلیمان و سپاه
سپاه فن لباس منوچهری خدمت شدند چون سلک طین از بنا جماع ان لشکر مجتمع گردیدند مراکز دولت را
خالی گرده عزیمت ترکستان نمودند موکب حضرت کوکب باری را در سمرقند و مقتضی عهد وجوع دوم و بنا
را با لقاب همایون نسبت داد و بعد از مضامون ابائف مضارشادمان و بدخشان را بسلطان او بس تهمتن
خان میرزا ارزانی و بلاد مذکوره را بهمراحکام عدالت کستر بعنی و امرای فرقباش را انعامات و تکلفات
شایان داده باخصت و هدایای لایقه روانه درباره فلک اقتدار شاه شهریار نمود انا در غایت جلالت
محمد خان ان ایشک اقاسی امنیه بهم همان و اعقال و رزین بود شاه را لیه و رقم شرف یاب بزم حضور
پادشاه منصور و مسرور شد است که با بر میرزا را خار مزدوران شاه فاع رسته و رشته مخالفت نا مسعود
و خال بی مثل خلاف را با شاه دین پناه امیر عجم نلذ را که وکیل دولت و کفیل سلطنت بود بدفع وی نامزد
مزبور شاه لیه با فوجی از لشکر بهرام فرهاد و امرا نامزد را بهمراه گردید چون بیا را سلطنه هرات سید کرعش
شد که عبید الله خان و بیتمور سلطان و جلالت سلطان او زبک بیدار مضار و بنا حدود سلطان صنوبر
او علی و شاهرخ سلطان افشار از رکاب با بر میرزا جمعی فراق لشکری جواد فراهم او رده بجانب تام
ابهر عزیمت و با بر میرزا چون از خبار بعطیم به سپه زادی هزیمت کردند و او زبکان علم جلالت در دریا
نا ورا بهر بر افراخته اند چون امیر عجم زبان و اقعه کاهی افتاده ذرا را سلطنه مزبور را ی عزود
بجانب بلخ بر افراشت بهرام بیک فرا سلوک از جانب شهریار دین پناه بیدار ان و لایت نامور بود موکب
او را استقبال و در ابطه ضیافت و مین بلذ بیام نمود امیر عجم از ظاهر بلخ امیر خیاث الدین محمد میرزا امیر
یوسف ذا هجت حضار شادمان فرستاد که میرزا با بر را با لطاف و عنایات شاهجاه آنی دار ساخته
بمکه بفرت برود او در دو خود با لشکری انا طار امضار و او را از انجا با فروزی از جیحون عبور دو در
انجا با بر میرزا نیز با رو وی کهان بوی بلخ کشته امیر عجم جلالت نشان شهریار غا نیقدار را بنزد با لقاب

سمند دوم سلاطین اوزبک را ایض شدند و امیر عزبود خت انگریز طرف حضار خود نمود سلطان حاکم ان
ولایت در مقام مصالحه در آمده بدار تاسیس بنیاد عهد و پیمانه با کلا نشان را عیان از قلعه بیرون نمادند نا ما ان
دو ستانه عهد شکن چون بدرون شهر در آورد و کردید بیموجبی اهل ان قلعه را رضیه بود بقتل عام بشت و ان
اجانب نسل سرکش بطرف ترشوغان کشاد چون خبر وصول ان بدیع جم بیجا با بشخیم میرزای خاکم اخار سید بیج
و بارهٔ حضار را معضوط ساخته در ای قلعه دار لبرا زاحت امیر عجم جانبازان مضار لشکر افشانه زان مضان دار و نا
حضار را مرکز اراده در میان کرفته و بضرب توپ شهر اشوب رخنها در بعضا را عضا نا نداخته چون کار بمضرور
مهتر و شوار شد قلعه را با شانه از وقت داد ند جهاد ران تزلزل پای در کنار ی شوی حضار کشادند مضامین
و فحوی مسلمانان را اضرب حبل متین و قتل فخار اوند نیا دات غالیه رجا اند با دار و وضع خار شه حفظ عرض و
مال را بمجرد اجماع بر دند چون دیدند که قریب با نزده هزار کس بحکم ان دو سلاله خود نا سنا مر قبل رسیده
سلیم پیاده ان امیر سفله فخار مضطغ در کردیدند با میر محمد بزل امیر یوسف پیغام دادند که ما از اخفا
خاطمان خویتیم و از اولاد شاه ولا بینیم و لشکر عزیمت باش خود را بحی نیا تمهدی میدانند چیر شود که خون ما را
از امیر بخزد و خواهی حیا لی و اطفال نا را از سیاست شهر بار ا بنی نیا دی سید مزبور ان دو ستانه بر عزود ذا ملاقات
و زبان شفاعت نیا دات بر کشاد و در جواب گفت که غازیان چون لشکری ذا سعیف و مقهر کرفتند شیا بد ملاحظه سید
و فای با بزرک و کرچک نمایند چون لشکریان این مخن از بنیاد سموع داشتند با بتهای کشیل مانند
بلای ناکهانی بدرون مجد رخیدند و سلسله خیان نیا دات را از خود دور درشت و صغیر و کبیر از یکدیکر کسیختند
بیدار اکر عجب بخواهان امیر کرا فرشی قتل عام شما از اجانب اقتدار بطرف بخارا کرد ارالامارة شیبان خان
و جانب بلخ سلطانه بود بر اثرات درود و فرستکی بخارا با هالی منهیان معلوم شکردید که بیتمور سلطان و لد
سپیک خان و ابو سعید سلطان قبر کوچ خانان سمرقند با لشکری سوار انکیز با مداد جد خان و جانب بلخ میرسند
عجم را دلخجه کنند اضطراب با شاه در محشم این خیال بمرتبع سینه انشان که بهرام زمانه چون خواهد شاه بر سر
انشان تازد و سنبل بد فیانه در میان ایشان اغاز د پس او را با سپاهی او است و خود ی خال صنوبر قلب
را از خار و خاشاک فسوس و خوف از کرت و قلت عضم پذیرا سته روانه بر سر شاه انشان سود چون بیتمور سلطان
و ابو سعید سلطان از مدن زان سیل خونخوار مطلع کردیدند خود را بقلعه مجند دان کشیدند شاه منصور
سوار را محصور یافته امیر عجم نیز علم جلالت بر افراخت چون ایام محاصره بطول انجامید کار بتعطیل
او زبه برغان بان فضل شعار و شوار شد خواصه کالا دین محمد کرا بلان و لایت برد و بر احوال طایفه اوزبک
بعرض رسانید که این قلعه بذخیره جنبا و و وفور لشکر و الات رزم و بسکاد شخوت مطلق دو انیت که امیر دران

زمستان بطرف ترشی مفارقت دنیا تا اول بهار در ناباد بار نصب جام اقتدار نمایند چون زمستان بپایان
رسید ذخیره قلعه قشلیان نیز نقصان پذیرد طریق مدافعت پیش گیرد امیر بجنم گفت اگر ما عزم رحیل کنیم
دشمن اجل بر عقب سپاه ما تاز نباشد و مصیب خواهد شد گفتند دران اثنا باید نهاد و در مجلس مشورت
هم دران محل باخواص کمال الدین محمود خاستند کت امیر بجنم در خلوت گفت دیدید خداوند
دیگر لشکری فزون از انجم و احتشد دیدم بر قلب صف جدال ذوالفقار و رخلال اعلام امیر خان و بر جناح
سلطان تبن با سپاهی چو ستیزان از خاوران رسید تدارک امر نوروز فتال در نباید نرفت بهرام گفت
صف جلادت میدان ناخت و جان گرامی بضرب بتیغ جفا داران فضا باخت امرای قهرمان ناپرهانه که
با نجم بواسطه عجب و غرور دوری داشتند و از کفایت و علم فراریسوی خراسان اوا شتاب نهادند نجم حاصل
نجم اعمال خود را دید و با سپهر از اجتهت خویش و خاطری پر هم نوروز پیش پادشاه صفارستان پیش گرفت
حسین پاپ الدواجد پل سوخته او خلی و امیر عیاث الدین محمود سبزه ما کران تا طرح بحرانه خارستان که خود را کنار
کشیدند و حیله پنهانی طریق هزاران کردند چون و باره سپهر را مضبوط و در تنگنای حصار درخت نه جرئت
سلاطین اذیت داضرورت شاهد نفرت را نیندیشیدند اقبال جلوح کردان اسباب والان بجانان لشکر قزلباش
تراکمه شد شاه زاده مظفر ابواورد و در باره سپهر یار بجان کشای و بیزن باط بریوه بزکشت **بیان نهاضه**
احوال پادشاه دین پناه و ازقتال او را زاد دنیای ماند بروضه جنت جاودانه چون حکم حضرت خالق
الموت و بحیوت مقتضیات که بفرمایش علیه داروح ذکیه اشتران و اعضان فنا راکه بزیب و بجان صفان سینه و
سنان جنبه اکتسا با سپاه نزیه و بلندی کرده باشند با علی معارج جنات عدن و اد خلوها خالدین در شاند و
بنا بران هیچ فردی را این شرف دست ندهد مکر تیکه نفس مرغ دل و هیچ نفسی را اینه نشیند و نمایا لا
برسنن از حیاب و کلوان شواهد این مقال صورت حال چنین شان پادشاه دین پناه است که بعد از انقضای فصل
شتا و رسیدن ایام بهار بهر یار حم اقتدار اد و از آن قلعه متین بزیر عنان سمند عزیمت را بسوی شکی معطوف داشت
اغا بطرف ذوالارشاد و نیل معروف فرمود میدان زیارت مرتاباد و اجیاد مقام منوجه نیز کت و ذوالشاق
طرین ذات نطاق بر فرش بطنه رمن معلوم و چون کلاند نزدیک شهر خان بدرین قلعت کلاین محمت مفروض کشت
و مت سرهاسا دین جلال او را زار ارجم شد و اشیاء استقامت فراجیس و در عقل کشوف طلعت کرفتار امد
و دست اغای انانت پیشاد سطوات نیز اذ ازمن مباحث و مداوا دین کوتاه نمانند در شب دوشنبه نوزدهم
شهر رجب سال هفتصد سی مرغ روح پاکش در مطار عالم قدس پرواز افشاند و از دنیای دون کرد اوی نا مرادی
بجنان دعت و منفرتا بزدی مشتاقت و در بهشت برین با ارواح مطهره اجداد عظامش همنشین کردید و نعش

ش بفرش دواد ذیل شد **بیت** مرغ دل در معشوق دنیا کردان ۞ مکن منظر دیدن دزا انتظارش ۞ کرهت وجود
رود و سب کشد کشته ۞ فکر کشه همچون نوعاشش فرارش ۞ همه خیخ و مرغ ات فن و فریبش ۞ همه بری و زلف
ات نقش و نکارش ۞ از وضع از زیب غافل و مصیب خوام که بحقیقت با تم دین و مصیب ملت بود نا المشوش
از هر سو و سرای مبتنی میرسید و تیر خروش و زاری و فغای نخارهدت سینه مهر و ماه کذاراشد **بیت** مرغ
دزا مرغ الله زدا زغم ۞ سب سر کیبان نیاب زده ۞ باد بدا نا یه مبارک او ۞ خاک در چشم اضاب زده ۞ اهوات
و نعش زسینه کرم ۞ سعد و دنان منکناب زده ۞ مدت سلطنت بیت و چهار سال و سنین عمر کرامیش سی
هفت سال بود نظر بهما یونش در مینار فعال بجوار رحمت حضرت ذوالجلال ملکت عراق عرب و عراق عجم
و اذربایجان و دیار بکر و روس و کرمان و خراسان و ذربایجان بود از انجا که کفش و رهنکام عشش ابری
بود کوهبار و زندسیم در پیش نخاوجودش نیاب بعقل ار بود با انکه از اظهار ان هرسالرخا صل عرد کان
بکنجوران خزاین و دولتش بیرسید اکثر اوقات خزانه اش چون کنیه مفلسان از نقد خالی بود و در هنکام
محاربه با دشمن جود بنفس نفیس بجاد میفرمود چنانکه مذکور و مسطور کردید و بصید سکار میلی تمام داشت
و کاهی شعب خاطرش در منظوم صیقت و سمور نکی روبهی نا خوب میکفت و خطاهٔ فلص میفرمود با نوع
از انکار اوات **بیت** بستوه نا لرزادم چو شیند از جاشد ۞ کرد زیاد کرم فرهاد و کر بپاشد ۞ و اوراجهاد
پسر بزرکوار نیم مقام و دلیعهدش فرهناسب میرزا و نیم شام میرزا ابراهیم اقاص میرزا بجهاد بجزام میرزا و کیل
و وزیر ان سرکار میرزا شاه حسین اصفهانی بود کرد و صفوان جوانخ و اغانا هتاز زند کانی و دارا السلطنه
مذکور با مرتبه و شغل معماری نیام چون بپستکیری یفت قدم بر صارح ترقیات خاد نخت بنوهید کی دارالملک
اصفهان اقدام کردند و فرفرفته منظور نظر کیمیا اثر پادشاه کردید خافت بمنصب جلیل القدر
و کالت و وزارت دیوان اعلی رسید او رده ما تذکر از روز کیکه معمار کارخانه ابجاد و تکی بزرعت سیجون و زند
بهرو نماه فان الیند و دران اندک کاسا سر خاده نظیر و سیهش دانا و رزمانه نزاده در میدان علو و همتش
زبانخان مقابل بود چنانچه صلات و جایزه کرون او را بمثال او و زند بیک خاوند نرسید کاشانه
تم جسیو رمال و می معتبر بود لیکن از غرور و کبر ذات هیچ یک را از امرا و رعیتی منکفات بلکه معدوم صیانکاشت
و در وصول دیوان و محاسبات باعلی اضافات منابقه میفرمود چنانچه بر دهان هیچ نا به حد و حسد و رسیدا زاو معمال سرکار
سلطنتا استقبال یافت و در اهتمام جنان کاخ جلالش با کبیکر هند استان سد ند روی پادشاه جم اقتدا
مجلس اراستند و ان وزیر بی نظیر جمیع ازاصرار عوت عزوده و بالجمله چند سراب روح پرور بپیوده صیاد اجل فضای
عجم هر کس بفرد تاج سوخته و خان خود مند نیز شاه حسین نیز ان تخمل شوراکیز بهیرون فاصل متوجه داد

اوزانه کشت مهتر شاه قلی دکابار از دنبال وی روان شد و با خبری چون نبان نمار او را از باد او زد
حال زنان وزیر بخواستند که کار او زانبا زنند گفت من از جناب پادشاه ما مور بودم و خود را باسی رسانیدم
از شهر بیرون دفت و پناه بشیروان شاه برد شیروان شاه او را گرفته روانه دربار شاه ساخت و
بمکافات نعل خود گرفتار گشت و ان خونی نوبان فتیلق سلطانیه شهدای سادات حضرت بود سبب حاکم
شاه و الاجاه قفت و کلاه کفایت و لوای سلطنت و رایات سریر سلطنت ایران عنوان نامه
طغانداری و طغرای فتوت و غیاری و ولاسلطنت کتابه علم عالم ارائه مهین گوهر صدف کشور
کشائی طغا سیه بر زاران اکبر با کیزه سیران پادشاه دین پرور که سنین عمر شریفش بده سال رسیده و
بیست و سه روز رسیده بود در تبت و نیابت یافت و منابر اسلام بذکر القاب میارک و نام حجت اش مزین
و جمال گرفت ذکر جلوس شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی اوسوی بادوی پر
چون طایر جنبر ان خاسته
شهباز بلند پرواز شهریار بدیه ایران جبروی کلش سرای عالم قدس بال استهار و در جناح افتخار کشاد و
لمعات سیف و تیغ سلطنتان مهر بار بلند همت در نوشش جرعه هفت اقلیم امتداد جید خان بن محمود سلطان
بلاد زاده سپهر خان که بعد از فوت پدر در بخارا در مسند حکومت فشسته بود و پیوسته هوای تسخیر
خراسان در سر و از بیم تیغ جهانگشای شاه دین پناه بارای آن نداشت که قدم جرات از جیحون بدین سو نهد
بخیال انکه طغانا وان متعدی بار سلطنت ایران کشتات و فاقت کرده بدین سوی خوان و بستان
انکار و دزدی این سفره یا رحم ایجاد نماید باسلاطین چنگیزی نژاد و تنکری مهر بنیاد از اب امور میسور و موده متوجه
خراسان شد چون خبر بروی بارای فرمانروان رسید بجهز شروت متوجه مدت و و بیش خان والی ولایات
گشتند قرار کار را بحضور قلمرو ولایت داده تدبیر و اداره حصار را مضبوط و دل بدفع لشکر جید خان
نهاده خاقان حظیرت جان و جنود نامسعود خود را بحوالی مرو رسانید و چند روز سر بر و بش بطرف قلعه
برد و کاری از پیش نبرده غافت کوچم خان که قایم مقام سپهر خان و سلطنه تا ان الامر بود و شاه
بدو بیش خان مرحوم مرحوم و ارسال فرموده که از من ضعیف بیشتر و از سر کوی نان خانه رحیل نماید کسی که بارای
مقابله او و مستیزه طرفین ثابت جسپار و رسالت امرای اوزبک انظام یابد و بیش خان میدان مدافعه ان
فتوات حکمی از جانب شهزاده ظفر و اثر نیافت که عمل انحوانین کوچم خان جنبانیان شاهانه مستظهر بود
بدانند که خلاف طلام و بیش خان نرسته فرمود نظر کیمیا اثر کرده بعجب از تو که با وجود دین مسلمه
سپاه ایران و بلاد ایران بطایفه زن قباش با مثال انکه تر غنان ذبان کشاده اکنون بصلاح اوقات نیست که از
پیش تیغ مغرب زهر سپاه ملادت پرور بدیه عنیمت و از راه هجکه ان برگردی چون حکم زبور بکوچم خان رسید

سلاطین اوزبک پیشتر از پیشتر پای ثبات و رزیدند و در امر مخاصمه جاهد کردیدند غافت سپاه فزایش
پای جلادت از حضار پیرون نهادند و دست خصم افکنی و دشمن شکنی برکشادند و اوزبکان چون فرج کبوتر
کرازدم عقاب کریزند بدرون دفت و باغ اهو که محل نزول جید خان بود پناه بردند و خود را بجید خان و سوخیک
خان رسانیدند فریاد برکشیدند که ایلک تکر قرباش رسید جید خان خونیش را باسب سبک خیز دنا
راه کریز پیش کرفت و سوخیک خان در جوالجه افتاده هیزار مشقت خود را از ان کرداب بکنار کشیدند راه ادبار
بزور خود پیمودند و ان اجامیات اجمام نکاوان نزار از اطراف نادر ا بفهر عنان کشادند چون در ان
جولانکاه ایران شاهی دیر سلطان در ولایت منصب میر الامرائی و وکالت سلطانی افراز کردید کپک سلطان
استیلا کرده را از کن و کیزه دفت بدانست بر سر منصب باوی طریق مناقشه و منازعه پیش کرفت و بنه
خانه و نوع اوزبکان خانمان مستجیر فرا کشد چون بجن لار رسید نامه غایت دوستانه بجوهر سلطان نکلو حاکم
کلهر و علی سلطان و زافقه والی سیراز و قراجه سلطان نکلو زمان فرمانهای همایون مرقوم و ادیانرا
باید او وجه فرستند چون امرای مزبور بوصول ملحق کردیدند بهزده از دروی کار و جود مبکر فته کفت کرپارشا
دین پناه در صدد دفع بیت من بود کپک سلطان از راه عناد و در مقام افساد بر امد کار بزور شوار و در
نظرها خوارم کرد بر جانه عزیمت خراسان خود را انان و نظر بیرون انداخته و علم بدانسوی برافراخته
و ان شمانوقع ننهاد و ارم کرد وی با فزونی بجان هم و کپک سلطان را از میان میردارم امرای مزبور
مناسبا او کرده اکخشت قبول بر دیده نهادند و با تفاق مزجر او در پای قلعه تبت چون نیار السلطنه
بتبریز جنبان بموصوح خبر کپک سلطان رسید با مضربان خود کفت ناهموز دو از غلامان کرفتار پادشا
فیروز چکیم باکپک دیکر ابواب منازعت کشایم و بجنایه طریق استقبال پیمود و در بستر کان کندی
دیو سلطان از ملاقات دیو تفاق ابدی در بقعه اب بر بقیل و کاب فضرت انتاب کامیاب کشتند و دیو
سلطان منصب و کالت را ضبط و کپک سلطان را سلسله استقلال بر دست غافت فیمابین ایشان کار
بمجادله کشید قاسم خلیفه هر چند خرات جلالا نضاح و مواعظ سودمند بر او القا نمود سر کرمی ان نداشت
کرفت بلکه شمله فتنه و بوغا تیز کشت و قطع رشته حضرت انجمشیر فتنه تلق حیف چون شاه والاجاه
نظر تفقد بجناب دیو سلطان بود کپک سلطان و امرای نکلو را با وجود غایانه فسپار و بجادکان و فیما کار
از پیش نرفت و زراشای کرد و او کپک سلطان کرفتار و معروض تیغ خونخوار کشت چون اخبار شورش
غایه خراسان جید خان و سلاطین اوزبک رسید و بیش خان بزعم باطل شاملو خاکم هرات نیز
دران اوقات دست از زاویه خراسان برداشته دروی بسوی ملاقات بکذاشتند از ابواب مزبوره کذشته بکنار هیرود

بشرف دعا فاز چون عمال دولت بخون پادشاه دین پرور جهانبان کرجستان سر بعصیان برافراشت
واز دار السلطنه تبریز سکاوکستان رسیدا نداز دوی توجه بیان دنیا وکذا ثبت چون نزدیک بیان ملان رسیدند
وبهادران ترکمانیان از اطراف بادوی بیشمار طغان مجتمع گشتند شهریار بلند ستاده سرعزم وثبات از بادیه
خیال رسیل کرها را استقبال وتیم شتی چون اشباب صیغم وزیتیغ هلال انسانی شاخته قبضه تغلیر ساخت وثبات
خشه زان خواب گران بیدار ساخت بیاد حملات دلاوران موکب شهریار یاران اوقاش تاراج در شهر افروخت
وکث خیانت خلافت زنا قوس اندیاد دستا ختم بجانی سوز وتیغ انتقم کشای سوخت کشایی ومنا بدار باب
کفر وظلام مبانی مجد ومدارس اهل اسلام جدید یافت وهمچنین بود دران سال که هفده وچهل هفتاد بیسلطان
خلیفه در ولایت روم خان سلطان دوم طوبا ثبت ولایت رستمدار امور لیکن بذیل مقصود مناوحت مورند
چون علاء الدوله اسپهبد مازندران از نتیجه حدمتگذاری مدول مونده بود طبایران عقاب صولتا علام شهریاری
بالای کشای سوب خود ستان کردید چون چنوم آباد فیلی مضرب خیام نصرت فرجام فخر بنیاد شد علاء الدوله
بیدولت زنزول را کذاشته فرار بقاب دار السلم نمود موکب شهریاری بخیال خود ستان نزول دران ولایت را
اغتنام داده مقاومت نمود ودر بلان الموتستین قناصب خیام نوقف کردید واول بجاه ستوجه دار السلطنه
تبریز کشت درخلال ایام بالجمله سخنان چرب زبانان جانب میدا نفرین خان بن جهید خان کرمیدان بیدا
جالش سنت سروری کردیدی بود وخاکم دیار بخ با تفت وهمایای فراوان وپیشکشهای بیپایان دازد حضور
سفاوت وستور وفرا نفرمانی شتافتند ایشان بنظر انسای برکاوحضرت انذرسانیدند وبلطف افتتاح ابواب انعاد و
وداد کردیدند بذیرفتن سوکند دوست نوازه وطای یک جهتی بروی ایشان باز دوا بلجیان را بخلاع ماخوره مش
ازان وضاجای مهمان دار زیبا ثبات فراه ایشان کرده وسالها لقصد بجاه جهی منتج همایون شاهی از مهج
اعتدال بخوف وبیناز چندروز آوازه خانه حکیم علی الاطلاق وطبیب امرجه انفس واعان سرتب شفا نوش کرد
چون خبر اخوان نزیح وفلاح در اطراف وانحاء انتشار یافت دین محمدخانا وزبک خاکم فراه بهرورد روی از
مطاوعت بر تافت ونوجه بسوی استرابا دکشت چندروز ایشان خاکم اندیار دست دیوار خود داری فست طبرسا
میرزا کهاراز سرهنگان زینهار خوار بود چون بکفران نعمت او مطلع کردید دیدخان استخلوزا بجلوکیری او فرستاد
شاخت چون باستراباد رسید دین محمد خان از بیمت شاه ودن کرده بود ذکر بناه جنت همایون پادشاه وزمان وزمانیان
فدس سره خلد دیار وشهریار در سال هفتصد وبنجاه ویک هجری همایون پادشاه بن بابر میرزای بن عمر شیخ بن سلطان ابو
سعید بن میرزا سلطان بن میرانشاه بن امیر تیمور کورکان کشتی طوفان دین خود را بجودی بناه دین پادشاه نوح
صفت دنیا نیه محضر ها از احوال او رایزاست کرهایون نبیان با بمیرزا بوپادشاه وسلطنت هندوستان متمکن کردید

ناصب بنا برانقاعه بادوا فی بمیرزا عسکر ومیرزا کامران شیرخان افغان قصب بانی پادشاه منهج پیراهروی بهبود
کرفت پادشاه مزبور سپاه هندوستان را از نزدیک دورچ شاخته حلم مدافعت وی برافراخت لیکن کاوی دشاخت
از بیم یاران بیمهر نوانست کرجدا بدیخ رفتن کار نفت پرداخت چون صلاح خود را دران دید که بخدمت رسل
بلاس خانخانان سرهنگ رسل وهادی سبل شتافته واز سیستان عازم درکاه عالم پناه کشت بعد از قطع منازل وطی مسالک
بوابت سیستان کرا بین نزل استراحت بود رسیدا هدسلطنه شاه مزبور حاکم اندیار مقدم کرامی ان شهریار دا
بسرند کا استقبال واجبان بتبرو زنیزه فالخیر امور مقدم همایون فرش چون سرمه بودیل کشیدند ناورود ایشان
کرحضرت این قطعه را کذاشته طبع همایون فرش بود ودرنا مرخویش بندیج داد ونسال دربارحضرتی نمونه قطعه
بادشاها حاضر اعفای حال هنم ظل لطف خلافت زانچنان کرده است روزکار سفله کدام نمای چو فرویش
طوطی لبیو نزانم فرادن کرده است وعده نشر است ومهدی پشت بحن کرده برد ایندم از راه مخالفت روی بن
من کرده است داوم اکنون انتاس از شاه تابان کند اصبا سلطان علی در دوست اوزن کرده است وان اخبار بن
دوزوه برساخت هران اخاخت محمد خان سرخانا دین زاد علی امیر الامرای اوزبک با جمیع اعیان خوانان کرد زانقوب
جمع بودند طریق استقبال بپیمودند چون چند روز دیکاران پادشاه کامکار برکنار رود ماهان سایه وصول انداخت
جبرئیل پای بوس سرافراز کشتند وان سرور دل ایاغ فاغان رسانیدند در اجاسا فراوه از زاده سلطان محمد میرزا
کوران اوده تا دای عوات برد بعض ملاقات تا بین وسراپرده تکریم واحترام بجای اوردند واحضرت زاده در سرای
دلکشا و منزل فرخ فرا منزل دادند محمد خان بموجب فرمان الامر الاذعان شهریار مقصود رساط عیش وسرور
بران مهمان عزیز بسیط ساخت اوده ماند کریکی شعبان بزم ایزد و بیت زا بنجوز دلکش خواندند بیت همایون
منزل کاه خاتر الشاهی جنین باشد مبارک کشوری کا نرهنه راشاهی چنین باشد زینهار خاتر کنتی برجات
دل سترخم کراو صلاح همایان کاهی چنان کاهی چنین باشد چون خاطر همایون از کردش روزکار وادوار
نوائب وسیار پرخون بود از هضه دیدا نش لالی خلطان سرشک بر صفحه صورت دریغا هضه روزی چندان بادشاه
هران ببرد لیکن بمضمون بیت کجا دکره وستم میل کشاست کراندوهم فزدان کین
ودشاست عضو غم از خاطر بن کشود هیئت تا آنکه روی فرجه مصوب خلاق کرده روی بدار رضا فرا
خاد چون موکب همایونش در نواحی قزوین بیلک نرسنکی ادروی شاه بجاه وسیدخانان کردون افتدار شاه
زاد کان زهنام بجزام میرزا وشام میرزا را بملاقات تا حتی همایان وزیر لعظم ونایب ارای دولت سعادت تزام نمایان
ان مهمان محترم سامورد خود از معقبا ایشان ارسال تا سپاه نصرت پناه چون بحاحضر کرمیچ ایدفوج ارادی
همایون بیرون رفته بیرون زمین بوسی استسعاد جستند چون قبر زرکار سادوان شهریار دران چنین فضا

شاه دانشاب دران سبزه کلشن مشهور دین همایون گردید از مسند صنا خرام بنیاده شد و قدم مبارکه همایون پناه فضاء
چون قلعت همایون منظور نظر کیمیا اثر مهر یار و دوست پرور شد بر سم استقبال از مسند اجلال برخواسته قدمی
چند پیش رفته دست همایون شهزاده بگرفت و برروی مسند سلطنت باخود نشین جلیس ساخت و
پس از نظر افشانی براحوال امرا که با الحضرت طریق وفاداری پیموده بودند مزاجت و احیانا مجلس هشت
این طبلیدات معظم اشان همراه خان جهار لوبزگان بود که در هنگام فرار خان خانان متقبل مجرم ثانه در عقب خان
انهزام لشکر فرنیاش از سپاه تخلف و باطاق با برهنه از طریق کابل پیش گرفته بود و خانخانان لاشیه ذات
وجودان از همگی امرا درکان دولت کور کانه سرفرا نیاز بانته عجب و کرامت دولت همایون اختصاص یافت
القصه دران ایام فرخ فال فرخنده و کامرانی کشوده شد و بانواع خواسته مخلص نمودند عهد جوانه و هجار زند کانی آورکت
و هاطر هاالوفره بادی خواب فراغت و فخر نرانی مقیمان نکیا الحان بادید فوانای حضرت و نضارت
از سر گرفت و شهریار هند و ستان در اندک مدتی بر قطعهای فراخ هندوستان و بخشهای و مشتمل و بخشهای دلنشین برسم
اوزوا از نظر شاه گذرانید شهنشاه فرخنده زنگ اندوده خاطر ان مهمان عاقبت محمود را بصیقل دلجوئی
و مهربانی بخاوه مناسب احوالش زنگ و صلای مطروف محلی از مزید و ابراهیم خزانی اعطا و احسان را باز نمود چنانچه
در و گوهر و سیم و زند فلاخ و گرد بیع با نواع جواهر و اقمشه گران بها از آنکه زر و دینا و اصناف امتعه کارخانه
و انام اسلحه و آلات جنگ و اسبان تازی و شتران مجازی و اسنان را هوار و چیز و خواه و زنار و فیل و علم
و فیل و هشم از بیوتات خاصه شریفه بوکلای سرکار همایون داده شد که کفتی بحر و کان بلکه کنجور دوز کار افتد
خویش فرمزمیاد و خاصان درگاه ان پادشاه شیر و بلند خبر اخوریا بر و نقدار نیا بر و اعیار یا فتند بعد از
فتیاب بساط پادشاهی بپادشاه سپهر جاه بعزم زیارت مزار مقدس مطهر ابا و اجداد کرام مهریار جلیل شهریار
الارشاد و نیل و بعد از استماد بان موهب عظمی بعزم تماشای فضای دلکشای دار السلطنه بتدریج سمند
فرسنخی دیرند از اخبار و دی کبول پوری مسامع دولت همزه شاه و الاجاه و رصد و امراد و دی بر امنه احمد
سلطان شاطوری الی سنبان و سفید تفراز خوجیان رکاب زا قبر کرد کی شاه و زیدی پیک چکل و دوا و هرن
هنر از سپاه فلکت خراسان قبر کرد کی بان خان نا چار کرد از امرای جیحون مقدار و ظرشاه زاده و الاتبا
سلطانمراد بیندا بود ماتور شد که طبر اهی همایون بادشاه رفته هندهار و زمین داور و بار کابل و
قرنین را مسخر و تسلیم کا و کنان ان پادشاه تاجور همزه نا نیا القصه رکب همایون بعنایات شاه دین پناه
منوجه مضوب مقصود کشت چون بقرب هندهار و رسید عسکری میرزا کرد جانب کامران میرزا حاکم او کابل
بوده دروازهای شهر را مضبوط ساخته قباط مداخلت را مبسوط نموده سنگران بکابل فرستاده کامران میرزا را

اندیشه جنود ناکای اعلام زاد و مدات شش ماه در دوز احضار کرده باحضار بیدروزه کون چوخ دهوی هجری میکرد
بیکان پیکان مهام و کارو قضا اندوزا مداموا مد و وقت بود میرزا عسکری با مداد بزاد امید و او و شمشیر
محالفتا و ذکر هنگیزد چون از مفارقت کامران میرزا نا بوین شد خاطرش بمصالحه مائل نکشت و میل باو بین
بزاد را کرخود هنایون نمود در خلاف باز کرد و شمشیر نا فرمانده در خلاف نهاد بدرگاه هنایون آمد منزل ما
بوسی مانیز کردید بدان خان ناچار دفته قلعه رهتاس را بحضرت همزه و همایون پادشاه و ظاهر قندهار
منزل اجلال داشت و منظور بین این بود که سپاه قزلباش در تسخیر کابل نیز او را امداد و نمایند که بدولت
اجل پیراهن حیات شاهزاده سلطان مراد چاک شد و دران زمین بخاک دولت امرای قزلباش چون دوم
همه جلیفه زاده خود را شکسته دیدند چون مهار کسسته بفنان راه خراسان پیش کرفتند بدان خان
نیز قلعه زا بگاشتکان همایون پادشاه سپرده راحیت همزه را بات همزه دوران او فان پنج هزار سوار حضانی
دو رکاب همایون چی امل بود حضار قندهار را مبسوط و منوجه استحاص کابل و ما یملک هندوستان
شدوان لایه بجز یکه دو علی احوال سلاطین هند و خوجه اند شد مصرف کردید القصه چون پادشاه دین
پناه از کار هنایون فراغت حاصل کرد حضیر رسید که اقاص میرزا بخاوه را غضرت کرفاکم شیروان بود سالک
طریق بغی و طغیان کردید قباط سلطنت منزجیل غافل از انیکه تقریب والای سلطنت طراز ذات
که در دارخانه توفیق الملک من شاء بانه است مخفی مستعد و وقت میدوزند و چراغ پرضیاء قرمان
دهی شمعی است که در مشکوة فتح مین شاء نام و وقت یاری برانداز ه چهان زاوی میاز و رزند ادغای خود
سزای واستبداد مینما یا حضرت چهی زاکبر شمال ان شاهزاده از خان دهما اخاوه فرستاد عاقبت تاب
نیاوزده خود زا بر پناه سلطان سلیمان کشید و او زا طریق تخفیف داد بایجان نمود در هنگامی که پادشاه
دین پناه از فتح و کایات حشمه و میقع ساختن باشی جوی فراغت حاصل کرد و دران اثنا طلیعه منزیز باسط
قباط ابتباط بوده مقرر باد دیار دنیال کرد متوجه منزیز نکشت شاه دین پناه چون از حرکتان کماه اطلاع
بهم نمانید سرعان سریع السیر با طراف ممالک دوانه و قضا کرد نصرت نامزد هنزد یاد و ابدیار پسلهریار داد
احضار و خود از منزیز حرکت و بحیون شکیر منزول و بعوض تنکره قندار عسکر مشغول کردید سلطان سلیمان
چون بلبل خوی هرمنیا اقاص میرزای فتنه جوی زا بحمی از باشایان و سی هزار سوار پلنک خوی بر سم
شقاوی بقرار السلطنه بلخ فرستاد و خود نیز از عقب سمند عزم را کران رکاب و سبل خبز شاخهای شیرین
ناچار از دو راطاعت دوامن دولت خاندان کشوده و مهم هندوستان را چون خاص سلیمان
برفعت و زمین حرکت بجانب شکیر محصوران سرراه رد عیان زا امر بر فتن و فرزان زا کم چاک انبات تزلزل

برد و ویران را در روز دوزده فرباد کرد سنگی بارج بدین دیهار پایان زا ارغم علوفه و کاه ضابکاه بدرون
کاهکشان رسید از اضافات حسنه دران هنگام روز که منصور خارج بتریز فکر نوشتن انضاخته بروان
صباح و نداد راح و شام نا بام از هیب عنایت خداوند مجید بادی چون صرصر عاد بدا نقوم مبوزید کرد
وغبار فظاعت میکرد زیر اضاب و کواکب ماه نیز از نظر کرنسکان پنهان میشد کرنا کرشوانند بزبان
حیان و فضای کرسنه زا تسکین دهند و از هجار خانب بهادران فرنیاس اطوان ان فضا خیره زا کرفته آکر
احدی از بی تحصیل فوتحدی از اردو بیرون نهاده بدست برد و کاوران ان پاد و بیابان مدتیم چون کاشکر
زا تباه و بیابان ان چنان کردید روز هجارم کوچ کرده اورده اند کرنبنه و اعزاق راه و ظلمت لیل روانه و خود
تا صباح از اسب پیاده نشکردن کردار و میکنت چون سپهر از دوز همچون کینی فروز عزم دخیل ستادکان
طریق نتا بیمودند دوی براه فضا دند تیغ باز ان تبر نیز با شمشیر هجا خته از عقب تا خشد و جمعی از اطایفه
زا از اسب پیاده ساخشد و همچنین فوجی از فزاوکان لشکر نصرت اثر شهریار دین پرور کرکه مانند کرکان
کرسنه دو اطوار معسکر دو بیان میکشتند چون هزبران غضنفر فوی بنا اردوان لشکر بد سیر کرد بدند
و نیاده بود و هزار نفر انسان زا هجا مه در خون کشیدند القصه منصور هیچ جا فوار ارام و اسا نیافت و
تا بفا هر قلعه روان رسید شاه سلطان جلبی کرفتار اضارغت از زاه ضافت در اورد عاقبت رو و
دو فلش اسرا مطوعیه مطاوعت سپرد و کلید قلعه را اورده تسلیم کرد چون خبر حرکت منصور شاه فرخنده سیر
از مشکر سنوجه تبریز کردید دران اثنا سپاه ماردین و حصن کیفا و غرجستان با دوی هنا یون پیوستند
مرکب جلال نیز بمرکب فضاب دوانه کشت چون چن چا بدران بحیم خیام حزن و انده شد عرض رسید که سلطان
سلیمان علی بک برادر محمد خان دوالقدر را با پیاده شاه زاده و عثمان چلبی فن را فاسی را با چهار هزار
سوار و عدد بسیار بسمت قلعه ماردین فرستاده شاه فغفور اسمعیل میرزا را با کوکبه سلطان فاجار و فوجی
از غازیان نصرت شعار بطرف ایشان روان فرمود شاهزاده سرعت و شتاب از باد و هجار و سبقت از اسکندر
و خور ابان هجاعت رشاید و چون آتش سوزان و برق فروزان خویش را بسرانضا عید بد کیش زد هجنود
طرفین کرچون اضاب با تیغ اخته میاخت فضا افشان سپاه شاه یکباره از سر هیا نا خشد و از هر جانب کرسنه زدند
فاش از مطلع بنام لاح میکشت خصمان زا غیر صفت دیدن از ملکانه بسر میشد نا القصه بردو هزار
سوار و نفر بیست هزار انا سنادان صنایع کار و انا بنا و بجار و عمله کرکه بهتر نا سیس بنای آن صادر از امانیه
و نوفه ت رسیدن ان شهر و از زمر دم و نیا بر امر زدوم جمع اورده بودند بهمنا و اسان سر انجنت
شمشیر هجادران و لیل زاه عدم بیمودند و بغنیمت السیف خود را بصاد کشیدند بنیاد فن بنا مران قلعه را مرکز و

شاه شجاع الدین محمد و میرزا سلیمان و سکندر بلوند دروازه را بر چهار ان مقفل کرده قلعه داری مشغول
گردید ندا فاصله میرزا چون میرزا دوقرا بر هدف مراد کامگار دیدند و مسموع شد که موجی از دریای خا
و خوجی از سپاه طفرتوا بپهادری هجوم میدهد و ابراهیم خان چون آتش و خرمن شان میرسند
منوجه میشوند از کردیها اهل قلعه از دخواست دروازه را بسته در طریق نا دانی فستند میرزای مزبور
قلعه را بزور گرفته شاملق را از تیغ بیکدن رانیدند و از انجا مستوجه میشوند چون بلهای مبنا میر
زا شکسته بودند از راه قلعه سفید مرجعت نمودند چنانکه گردیدند و اتفاق کرده مستحفظین آن قلعه بودند وی را
راه ندادند بنا چار متوجه هیبیان شده و از انجا هم دزدش بلی نیافت مبنا رخود آن را بنوای
بخارا رسانان غائبانه با تیرهم بستوم استوده خویش راه مخالفت پیش گرفت متوجه دوازده هزار سوار ا
گبرفش او زن شاده نایب بناوزده زوی بولادی او زبکی طغا و خود را قلعه چریان رسانید سرخاب کوکل
اعتضار کرده دشمن استوار نساخته چون جزء شاع علیه رسیدند جرام میرزا را با بیست هزار سوار با
یارزن ستاده و حکمی شخون بودند و عید و انفاز هدند بسرخاب مرفوره مقرر و مشد که اگر جزوت افتد
بوی رسانند انقصه جرام میرزا بطاهر حصار رسید و آتش حیله موقد گردید طاهیت کا دین آن قلعه نا بسته
منهاج حکم همایون دیدان را ارسال موزد سرخاب نمود سرخاب بجنب زار آگرفته بر جرام میرزا
سپرد بدیار معدت مدارش رسانیدند انقا لا مردکوشه قلعه قهقهه لرش کشادند و رسیدن اخبار
فتوحات از سمت خراسان و هزیمت برگ بیزوزگ کوکب بجانب شکی در سال هفصد و پنجاه و هفت
کرسال دیب و هفتم جلوس همایون بود جانی خان و عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان و سایر سلاطین
ترکستان زوی خراسان نهادند و از اباسویه جیحون و بطاخوان امل ان خطه دلکش را محصور و دور کرده چه
بند جایی نهوده زوز آتش فتنه و شور بوی شکی ملیم از سنا انداز فضا بر سر هیجده شاه محمد سلطان
و سنبل از ترکیب جزء و در غلطیدن مفوز از کاسه سرش بکوچه بند و باغ نرسیل بود که یکی از ملازمان
محمد خان شرحنا لی بنا و علی امیر الامرای هرات خبر فقا و رسید کردش را از بار کران سر کشی سبکبار ان
شنیده و سرش را اوزده بنای بهم همت شاهزاده او عبد سلطان محمد میرزا انداخت سایر خوانین ترکستان
چون رفیق را بدین روز دیدند صلاح صنوبر سلطان شیر بید خان و ملازمان خانی فرار اختیار شاهزاده
بتعجیل بخارا افاده چون بصوب بهدیار بهار رسیدند کردویش محمد خان حاکم شکی دژ بخارا بالس
عصیان شکی کشته بنا بران در سال مستوده مال هفصد و پنجاه و هشت راه بان جلالت منوجه ان دیار
گشت چون جزء قریب و رود لشکر ظفر اثر بدرویش محمد خان رسید بحود میل برادر خود را با فوجی از لشکر با

بکیش بجانب قلعه کیش فرستاده و خود در قلعه کلن گردین کرد از قلاع متین دوری زمین است تضرع ب
چون موکب همایون نزدیک برابر قلعه صفوریشان رسید از جلال پوشیده پوش چون ماه و هور گشته هد
باز سپید سکاران معرکه جلد و نامداران میدان نام و ننگ را فتحانی نامور و خن مورد چون مدت نجا مرو به
نیب و روز کشید حسن بیک تیک علی با تفنگ چیان قدر انداز بهراز کمری که سر کوب قلعه بود صعود
واز دل ابر نفنگ انا روا مظر نا علیهم چیان رمن سجیل ظاهر و هر دو از جانب در یکدیگر فتالان آهنین
خیل بار خدیو بار هنگ ماتور سند کردید ستیاری تفیه و کلنگ در دو تیر بری شاهراه فتح و ظفر بیند
چون سپاه و لشکر کشا بدا لقصه مقبلان نقب را بزیر برج رسانیدند و آن اساس را بر روی قعر بنیا
نهادند پیش از انکه آن اساس را شعله غضب شاهانه در هم سوزد عمود پیل با رخلاف آن سر بدر کرده پیش
بندگی بهزاران مجلت و پرهندگی طرفی او روی همایون پیمود و کلید قلعه را قیلم عمود اعضرت بفارش
امور موصوفه آن قلعه را کرا کرده زوی هموی میکرد با زمین برابر کردند اما رویش محمد خان از قلعه
کلن کردش نکیه بر ضاد اهن داشت چون دید که کار قلعه کیش بجا بجا رسید بنیم شبی از بیم و دشمن خویش
گرفت و از قلعه بیرون شد قدم بقدم بیکدیگر الفیا اردوی شیبانیه خان و اردو بک و الی کرجستان ظهار از
قضا کمنای از علازمان چرنداب سلطان شاه مراد آن بقعه مشب بسر برده قصی رسید از انجا بنا فاصله بر بیک
شورو بیرا از اکه منبع فساد بود از تن دور ساخته روز دیگر آورده بر سم همنه ضبار مادر حضرت کامکار
انداخت چون خرمهره دنیا دل از کار شکی خراب خاصل کرده و بتغیر بعضی از ولایات بعید کرجستان ظهار
و از ولایت زاباد ماروغب و غارت زاد چندان از حبوب و غلمان چرزی بیکر و دختران و پسران بیشما
نصیب از ان طلان خلاشار بدست غازیان حضرت شعار افتاد کرده و سعتا باد اضمان کرکوچ بند و باغ آ
ناه شاهان و حشی غزالان دشته ارد هر یک بفضای بیضا طلعتی در بر گرفت و هر هندک نابه با اشاب دو2
هما یکرکت او زده اند که هر مزدوی از غازیان را سر جهاد نفر کمتر از ان حوزان ماه پیکر همر نبود
چون مرور ایام نهوار ی شد که قلعه ایت کلیسیا نام بر قله کوهی فلک شکوهی کرنا از دهان کمند
تفنگچیان پیچ پادشاهی بکنیکن ان کرباکشکوه بهر بزار است رسیل و رسیان قلعه بدیه کزار قلاع دل
شکن زابر تیغ معانی شاخته و بجانب و سنی ضاغان مزیک کلیسیا طرح انداخته مشتمل بر چهار خانه عرض
و سیع و بکلک صنعت کار فضاسان خانه کار دهلیز و لا جورد صفوره فضای جان پرور و منقش و بنما ملی اصنا
و اوان مصور ساخته ان دیبای از خلای بیش مرسع بانواع جواهر با تجشم در خانه از ان دره نصل خاصان خود را
تفنگچیان زاده نهر یار میدان مجادله و قلع و قمع ان طایفه بد نهاد را مکنون خاطر و علم اردو سان نابا فا

مصطفی پاشای والی اضیار رویکه با هما دوران فوج نیاش هریف نیت متوجه ارجیش شد جیش پرطیش فوج نیا
نیز از عقب آن سیلاب دام حسبته کاوا نکنیز کشتند چون خارج ارجیش قهرب سراوقات سپهرایات
شد مردم شهر پس از چند روز بهمنامهٔ محبت قلعه را بصرف داوند عزیز هما یون از اضا بصوب قلعه
باوکری حرکت اما محمد پاشا و اکرا و علی چون جزء خارزا محیط قلعه و حصا دیدی روی بدریا وظلب
سلاح و خاد و مهما لید قلعه را قلیم و غلاج فاخر و تاج و خراج اعتبار سخت تعظیم یافت خلاصه کلام اما ای
از سرحدات روم نماند که تیپه عزیز فوج نیاش بر تیپه ان نرسید بعد از فوقات و جمع شد فوج سپاه متفرقه
شهر یا رجم و ارمادون با دو یا بجان خود در این سال سلطان سلیمان میقر روم نا بر بخواندا مد چون
کاوخان از پیش نبرد و پیوسته بردم سرحدات روم ان سنا غر تیپه شیر فوج نیاش سراب لغ فاکانی بیخورد و سند
بنای صلح کردید غاقبت اما و اصلح اجا بید و فیما بین اند و پادشاه بیجاه بیکا نکی بیچکا نکی و ضایب
با لفت نبدیل یافت و ضنه و فتوز ان نا خاصل ملکتین روی برنا فت و تاریخ ان صلح کرنه احقیقه
با هشار اسرد ما نیا فیش بلاد و عباد مرا صلحی حنیز کفته اند چنا نچه یکی از سخنوران ارده نظم مهنای قباب
و دایش کهنه دیر ظلمنا از ناخت که اصلح حنیز فیما بین دولتین علیتین اساس صالحه مهد و بنیان زیستی
مشید بود تا وفات جلالتمآب مراد بنیز سلطان سلیمان رسید بر تیپه عنیز فوق ارضه و دود بنیاد کاخ صلح وطب
محبتی انداخت چنا نکه ندکران خواهد پرداخت تاحور مشن مهنشاه مهضت پناه بر تیپه بنیا یای نرکان و فتوحات ایات
ارباب نوا یخ او زند با نکه در سنا ل انحضد و شصت و پنج ایای نرکان کرخی یکال دا ت پیوسته سر کردان
با دیه نا ده نری بود و در ان سنا فیه جزه دا ت سروری برا فوا ت و روی بنا خت اسنر ا با د کذا ت آنجم
خان حاکم انولایت چون قدرت انطفای ا تش بیدا د را در خود ندید حقیقت عجز خویش را مرعرض رای پادشا
حنیز ا مدیش کرد ا بنا حضرت فوجی از سپاه کینه خواه نا مبر کرده کی چند نفر از امرای عظیم القدر با سا د کی
روا نه ا مد با د شن بود و جو ر حد بیان در سیدند چون سردم فریب مند ند فوه خود را و رخیل و در ب
مدینه خان نجانب دشت کشید ها دران فوا یش از عقب وی نا خت نا یل و الوس ایشا نرا غارت نمودند
چون زاهی جنیا ر بطل فوا یلفا ر پیموده بودند از برای استراحت دو روز حضرا و منوده نا یای را بر خستکی و
کوفتکی ایشان اطلاع ا مادخان بار کردا نیدند و برا ایشان در او نخت نا ما کا ر و ا ز پیش برده بجانب بنا یات
کرخت و لا و زان فوا یش با و از نعاقب وی کشیدند و همچنین سر کشو رفتن بودند در اثنا ه راه بنا
علط فیفه مهضو دار که بر حکی سردا ران نا لایق بود عبور ض فوج عالم مهیبخ زا بد رود کرد شعر نما ند دشنا
این زا لایق تنی که بود دوزا مصفد با دش صیاد فوت وی رد هر سری سوزا هر سید هیچ طیان از امل

سر بار

سر بدیک وی نمزد و نمیا ر و ند مقا د نا فا ل علی سلطان مبرا د ر بن محمد خان او نجا ب کبیر و ر و ه منمن خدیو
نشو یا نمرا ت بود یا هم نینی و افتد با سا د ا با ی بیا خته سیل فرو زن ا تش فسا د کرد ید و خند ه بر هر و زند
کنن ا رسید ند سپاه فوج نیاش یورش بجا نبا ن ا ن بردند فوکا نان جمیع تفنک چیان در خند ق مهیا
ا ستند چون سپاه مضرت پناه نزد یک رسید ند بیکبا ر بنه نظران کا ر از ان نجاب بلا بر جا ن خود باران دیدند
نا کا ه ا با ی با د یت سوا ر از عقب غا ذیان در ا مد و و و فتر از ا مرای عالیمقدا ر از سپاهی تفنک
سر بنجلا ک نر سر کردند و بدین همت قلب غا ذیا ن منقلب و روی از سیدان نام و ننک بگردا نیدند
و نا کا ن ا راب کر کان تر کا نان از بی تا خت و ان بیچا ره کا نان از بیم شعلهٔ تیغ خانفشان ا تش فشان
خود را بجا ی ا با ب ا نا خت خلاصه هزار سوا ر نا مدا ر کرد اب بطرف جو پا ر و ر ا نکی سر وی سوا ر از
بود ن نبند با ر ا صیل د یر ق مسئیر بغا ذ هلا ل ا فتا د ند بیدا ز ان فتح غنا یان نیا سا ل و روزی چند
ا با ی منو بود را د و ز سر حد و سر و ری تما م رسید تفصیل این اجمال ا نیت کر د ران اوقات رخته خواهد نمود
و لد ذ خواهد مظفر تبکی و اکر بنر د ر و ه غنا یان د و ر ا نا د و ا لا بود ذ خواهد ا ستکا ری نمود بنو اسطه ملا ز ما ن
خواهد محمد ملا زمت او را ا ختیا ر نمو د ند و با د خته سو ا ند جکر د و کر د ر هنکام فرصت کا ر وی نیا و ند
خاقب بصواب د یا ن سیر ز نا بی چند د ر موضعی بنر بدین د را و ر د ند و منو جه خوا بکاه ا با ی نا بکا د
شد ند و بفرب بیغ سر پش را از مواصلات ان مهجور نا خاند و ا ند خته د ر اسرار نمو د ه تا ا ستر ا با د ر هیچ جا
عنان نکشید ند حاکم ا ستر ا با د سران بنیا د ز ا بد د یا ر شا هی و عنان نا خا ستر ا با د خط مقد ا ر قبل ا ن
این نکا شته خا مر تا بیغ شنکه هما یون پا د شاه د و ری نیا ن بد د یا ر شهر یا ر عدالت ا نبا ز ها د و هکا ر ش بند
و فق مرا م نا خته ا مد و د هم بن حرکت قرا ر دا د چنین شد کر د ا ر ا فغا ر قند ها ر و ز بن ز ا و ز ا بدا ز نصرت
با و لیا ی د و لت شا هی سپا ر د و ر هکا ی بیان و لا یا ت میبا ک با ت بوا سطه ا کر سا بق غا ذ ت نا بنه و اعتر ت
خود ذ ا د و کا ر د و بدیغ خصمان بر د ا ز ا معهد ا ن فوج بفعل نیا مد و ا ن و لا یت ز ا بر بنه ا نجان ا بجا ر د و کیل
الد و له خو یش د ا ده بود د ر ا نجو خنکر هما یون ملک نا پا یدا ر عالم ز ا بدد و نمو د خلق ا کر پا د شاه بن سیر د
د ا ر ا ه هند و ستان تمکن کرد یا فتا ر بنه ا نجان از ا نجه بود صد مه نکذ ا شت و بجا ذ ر سید کا کنبد
پا د شاه بنه و صای و ی م تو ا نسق ذ د و ا ز ملا ن قند ها ر فکین شت نبا ر ان بموجب فرمان و اجب الا ذعان
سلطان حنین میر ز ا خلف طبرام میر ز ا علی سلطان و الی سنبر ز نبا فوجی از ذ کور حضرت انبا ز نیا فتا
تنز بر د ا ز بیکا ر د ا غان ا سیا نه قند ها ر یا ل ا فغان کشند شاه محمد ذ ل ذ کور ذ ال حضا ر و ند صد جو د
د ا ر ی نمو د غاضب کا ر د ش با ستخوان ر سیده ند د ر ا نان نو ا مد و مقا ا بد قلعه ز ا سپه د سلطان حنین میر ز ا

دارد مشهور باران مناکشود و دنیا از اندوه سلطان بایزید بر سلطان سلیمان قهر بود زیارتگاهی و
عذاب آنها احوال او بنگاهی و در سال هفصد و شصت و هفت بنابع جلال شهریار بهمال رسید که سلطان
سلیمان خواند کار و روم دستخوش اختیار سلطان بایزید پسر کهتر خود زا از حکومت ولایت کوتاهیر کوتاه ساخته
و ایالت انولایت زا بپسر بهتر خود سلطان سلیم که فرمانروای قونیه بود مفوض داشت چون از خبر
قبسلطان بایزید رسید بغایت دژم شد چشم از حق پوشید و طالب ملک و جویای سلطنت شد
و ابواب خزاین خود زا کشاند و خزانهای دوران بود باز نمود و لشکری بیشمار و نفوذ از تعداد و اوزان
ایشان و رد یک فشار و امواج غبار و زاهم آورد و عزم برید قم بود و زبراز احت چون خبر شورش و شر بعضیه
رسید دنیای فضیلت از نصرهر خشم بجوش آمد و احمد پاشا و امیر الامرای روم زا با غایت سلطان سلیم
با سپاهی که هر یک زا خوف تابان در کف چون شعلهٔ بود کار کرده دهان آتش میفروخت و نیزه بجانبات
در مشار و هاله بود کریا سنین سنان زهره و کام روز کار میلرزید رخت روان ساخت سلطان سلیم
کاذیم نزاد در نوشیدن صفاوی بود بعزم دفع احمد پاشا با لشکر بی پایان و جمعی با غایت متوجه سلطان بایزید بر نفاق
گشتند چون فاز بین بین صفوف رزم آراسته و او ای کوس از هر دو سو بر خاسته شد هادران بلند صدای
دوم چون شیران کریستند روی بیکدیگر نهادند و چنگال دلاوری بخونریزی گشادند و از عکس
تیغهای بماند دیدهٔ خورشید داتار ساختند و از نهیب خنجرهای مصری خاوران جان طاوران داخته از
هولان رستاخیز دل بیم خونخوار بسر خون گشت و از عنقای جادوان میدان و غاز هوس حیا کرجلب
شادی و دهم شکست از ضرب کرز ابرنطفر پرد لان رخنه و رایات کیوان داها و مشتری از نادر تا بید
دولتها طیلسان بر نیاد و داخل خلل ناپای ثبات شد و از هجوم ارواح ملک زاراه عبور نماند و از غبار دهما
انسان رؤای سیاه پوش گرفت و از نفاق دو بین دوای روز کار چند درکوش نهاد بیت از کرد جنگ
دیو خورشید پر غبار و دزدم کوس تا زلزله کیوان بلند فغان و زان چودست مردم بخون دیستور مردان کار
دیل کردان کار دان نار کین کشته سر کشان ذبیح خوان نادرستی دین میدان چو نادران از عکس تیغ
چرخ بدرد گان بری کابستوات اهل جانه زیر عنان الحضر خیل کیرد ارغوانی بین بر تبر سید که در دزخ
غت قریب هفت فرسنگ پیاده از جانبین لکد کوب ستیزه این سوران کردید چون علم دین و چم اشاید
علماران فضا بتهان خانه غرب گشیدند آن دو لشکر پر شور و شر دستان خنجر و پا از میدان نام و ننگ
کشیدند و در نگاه خود ارسیدند تا وقت آنکه بیغ قیا فتوح خورشید از نیام افق مسلول کردید طرفین
بکار روی مشغول شدند انقضه سه روز و سه شب آتش کارزار نیز بود و امیای عرب از خونی کردان میدان لطف

و ضرب کردان بود عاقبت بنکهای مکنیت بر شقه رایت سلطان بایزید وزید و کریزان خویش را بدیار
لا سیه رسانید و دوزا فاصلاح خود زادوران دیدکه از دوراستی دوا مکاری کند کرد و نظر
پدر شر قصه چیند بدو اید لاجرم مغضوب بیت چو تیره شود مرد زادوز کار ژهمان کند کس نیاید
بکار سرنفس از مدان خود زاسر بدو سرهای ایشان زا با عریضه مستعد بر بمهید معذرت
و زانو خدمت بر زمین مقبر با از این حرکت ناشی خشم نیز زکت و عریضه زا بدید و جد و اسپاس
کینه خواه شهر زاد ابراهیم پاشا بکل فرمان او شاه ور کرد و چون خبر توجه سپاه روم بان بیجان از شا
پرهنای عقل عزم رسید دوی فرار بجانب اذربایجان نهاد و اسکندر پاشا براه شاه دی بیاخت تا
صدایان نکذاشت کاتفاق نزدیکان دو طایفهٔ ارام کیرد با قصه شاهزاده بفرد چرد و از زده
نفر از پاشایان صغیر با عزود و شوکت تمام بنوای نبیز رسید شاه علی سلطان استجلو حاکم انجا با
کیفیت ورود او زاعرضه داشت پایه سریر اطی و خود با جمیع امرا و اعیان باستقبال شتافت و او زا
با عزاز و احترام تمام و دیعات بردم بنیز کریز ستر بهانه جوی عشرت و طالب طرب بند شهزاده این
فصل و در سرزاده وی مفیان خویش اخان و دوسر بان نسایند ند که مشغول نخر بر از ف
و عود بر آله باشد اما خوت و جبرودت نکذاشت که مقصر زاده سر بالا شاز دو نظر بران آئین نماز
نا میزل رسید القصه شهریار جم اقتدار چون از توجه مقصر زاده مطلع کردید حزن بلبوز با حق
استجاور او اضافت و هدایای کرامند و او زا بخدمت مرتبهان تو رسیل فرمود سلطان بایزید چند روز
در نیزیانات توا زانجا متوجه دارا السلطنه قزوین کردید کاوکنان دولت سلطانی در مراقصه او
بودند و زراسم مزبانی بتقدیم بر سانیدند چون خبر قرب ورودش شهریار صفوی رسید بر بنای نامدن
سلطنت معضوم پیل صعنوی زاکه منصب والای وکالت داشت با بعضی از امرای عظام باستقبال او
مامور کردانیدند او زا بابهت و حشمت تمام شهر اوردند چون میان سعادت بار زاحل کردید مقا
ان کوکبه جلال شاه بلند اقبال چون اضاب انوار از کرشمه ایشان سر بر زده از بار بیلدند کران
حضرت با چند نفر خواص متوجه مقصر زاده کردید سلطان بایزید از چف چشم بر شاه تاج و دانا دانا
غرور و پیاده شدند و بخ بملازمت شاهزاده ظاهر بیان سر ایطه مضاله حزم و کردون مقام بنظر احترام
در دی دیدند باشاق عنان بر عنان متوجه بارکاه شدند و دیدن دیدار همنشین کردیدند بیان از توان
بیان عنان حضرت از کریبان امر خدا و بیقین مثل بود دست بیعت بدست حضرت عطا بیشر حمد
و محامد خدا و نداد و او زا طلب فرمود و پاشاه کرهای بود ند در دست من علیس از ای عظام

سلیمان بتخت دوم وفات یافت و بر تخت آفتاب سلطنت برادر او الجایتو جلوس کرد در صدد تسخیر سلطان سلیم نافت و بکر
واقعه کردن سال هفصد و هفتاد و پنج در میان او و طغیان و عصیان خان احمد خان والی گیلان بود که لشکر
به یاغیان به یاغیان بر زوری پیش گرفت شهریار شیر شکار جهنی از امرای نامدار را با فوج بسیار روانه بغداد
کوشش بسیار او را گرفته بدربار عرش مدار آورد و حسب الحکم همایون در قلعه جهقهه محبوس شد مدت
دولت او در ولایت سی و دو سال بود و آن طبقه بازده تن دران ولایت حکمرانی کرده اند و در وقت جهانگشای
گسیل و همچنین در سال هفصد و هفتاد و شش هنایون خان والی کرجستان سیئون اتفاق دوره منهج
نفاق پیش گرفتن حضرت جهانگیر امرای بلند مرتبت را بدفع او نامزد فرموده روانه ساخت و امرا در میدان جلگه
دستبرد کمند جسته بر یار خود پرستار قضا و دولت دران سال معصوم بیک صفوی کرد کیلا السلطنه بود شوشتر
سفر جزایر شده و راه شای راه رومیان مطالع الظفر بین بر سر وی رسیده و سلسله جرئت را کشیده
سلطان سلیم بمهد دولت ملجی نامی جانشین باشی را بدرگاه کرده دون منزلت فرستاده عذر خواهی نمود آن
حضرت عذر او را قبول و ایلچی را بنوازش شایان مشمول و در حضور اعزاز او را فرموده و دران اوقات ایلچیان از
جانب سلطان سلیم خواندکار دوم کرفه بهم مقام پدر شتافته بود بمهد بمهتیان اساس مهد و مودت وارد و ربان سپهر
افتدار کرد بدین نامه مبتهج و از مسایل مسالمت کرده در سال هفصد و هشتاد و دو ایلچیان پرنکان فرنگ
با تحف و هدایا بآستان دولت نشان آمده تهنیت آنکه دوستدار ان پادشاه جم جاه بی ادب
چنان از قبل غریب ستاجد و اوقات مضاعف سرزده بود ایلچیان و هدایا را منظور نظر تفرد موده و سکر
از سوانح این سال انتقال سلطان سلیم بر سلطان سلیمان است و مبادی تبریش سلطان مراد تاج خقیری
بر سر هاد ذکر وفات شاه جمجاه و بیان شورش و انقلابیکه میان ارکان دولت و ارکان سلطنت روی داد
رسمی است قدیم و عادتی است مستمر که هر فردی وجود زاد و کلین وجود فنجار امکان نیکفد بودن صرصر مرگ
فرو ریزد و سر و نهاد هر سرافرازی که در کلشن سپهر دو نیاسر بر کشد غافیت باره هلاک از پای در آید
هر کز نوذه و رز دنکذ جام فواح ارتیاح بر نیش کرد لا جرم از کاس یاس شربت فنا با بیش چشید و هر که در
مصفیه هستی جام شاغر شادمانی بر لب فادنا چار از مشرب مفرت دنیای فانی دو بر دردمنا
جنابیش کشید و هر بر سان زالت که نه شاه شناسد و نه گدا و زمانه رزوت حریفیت که نه بر منعم
ابقا نماید و نه بر بینوا کرا دیدی که در کلشن عشرت فرای جهان کل بخار چند و در ان نزهت سرای کهن
یکه زنیدی که شادی بیغم دنیا فقصر چون سال هفصد و هشتاد و هفت از رسید طبیعتان پادشاه زجاه
از مقام اعتدال بجانب اعتلال نمایل بود و آن مجسته صفات فرخ و کران امرا حسن منهاده راضایا اندماه طلعت

فرمانروای جهانگشای غاروشه عقد شد و آفتاب جهانتاب کاشش در حجاب نقب تاب ستاره کث و در رکاب سه رشته پانزدهم
شهر صفر پیمان مذکور بکام فرائض آمود و خیمه افاضت بر هضاد رسید و کوس هریش
از دو اطراف بلند ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیدند و داغ حرمان بر جان پیر و جوان
نهاد و فیلق و فیخ و انفوس بر جوید آشنا و بیکانه گسیدند بیت رفتنا کنه داشت کاروانها فرار او توقف آنکه
بود خاتم ملک استوار از آن واقعه عظیم بی ناصره کبری زن و برد را سفینه قرار و رام و کرداب بیقرار
اشعار و از هر چشمی هزاران چشمه جوش زمانه و رز نکشاد و هر فردی از ان هم بیت هزار شعله آتش هر فرد
اشک و دل هزار چشمه طوفان کشاده کشت بتن یکی هر شک هزار ان هزار درد و دینج یکی دینج و هزار ان
هزار کرنه بر زن از اطاقات بازده هم شهر صفر نابیغ و فیع ان واقعه شد و هنکام استداد مرض انحضرت
چون خلف اکبر شر سلطان نجم میرزا بلت رمدی سخت دید چشم ان دیدن همان بوسید و بار بدد رشیر از بود
جمعی از امرا خواهانه بنیم مقامی اسمعیل میرزا اخطار شد انحضرت که در قلعه قهقهه محبوس بود بود و برخ
طالب نهضتی سلطان جمجاه او را نوازش فرموده اند که در سب سه شنبه چهاردهم شهر ماه مزبور راه رفاق اختیار
بر زد انجناب مستولی شد پرده کیان بوم سلطنت و شاه زادکان والا مرتبت فی الحاصل کرد و اعیاه اسمان
سعادت جمع آمد نا انحضرت دون السلاه و ارام و راحت خاطر پرشان را بدان کرهر فرشان کن رانید که هر
یک سطر شن بمنزلهای خود رسید که فاصله زاجیان فرسنگی نسب چون فیان در انه کردید ند سلطان
حمید میرزا از راه اسکی شیار از هر اخواهان اسمعیل میرزا استبی بوی رسید عاسور بنوشت مزبور د
بر وانی چون والی شاهزاده خانه کردون سریر ارا مهنای سفر زا کرین دیدیاد و زند و عهد کفت که حال
پدر بزرکوار ت زاد کر کرونی بینم تحمل کرد هنکام ارحال اخبار فرمان جان تاج و تخت دولت را بتو واکذار د
اکر چنانچه پادشاه و طالب جاه فیشنی بدو از بین پرد و روی بحری اکر علت مزاج افدس بعرف مداوا
شک رفایت اظهار ص کرده باشی و اکر از اقتدر و وی نمایند کر قرار اکر خرد خاور تاج زرین شعاع بر فرقدم نهضت
لاجوردی سپهر هفت سریر ز اتاج و تخت پادشاهی بر ارایش و فرهم بدیوان خانه نزاع کرد زبان طاعت
بشنید فرمانها و کرهای مذهب ذاکر هند ند چون دستخط فیان ان زامن اسمعیل میرزا کرنا هنجا بار و مقدم
شاه زاده مطاوعت کذارند دیکر انکه خواهرش پریچهان خانم که پیوند و زاچونی بوی در شیشه دماغ د
بند داشتی و میشر و مستعد بزد الاکهر بود و ظاهر با شاه زاده دوست و جون و و مغز و دل پوست بود و در
باطن هم از دکای اسمعیل میرزا میزد و لازم امادو مفاوت بنوا خواهان زاد میخود و زاتب کرکا بدد زاجان
و بیت شاهزاده زایام تو فیر کشیدن اظهار مفاقی بر تبه فشی نمود و عرض کرد چه عجب عرد و مخجل این کینه کذاشته

هرکس بوجود او بود جانچه نقد بر خواهد افتاد و فیشر بقتل اسمعیل میرزا هر هلاک نرسید عنبم سلطان
مصطفی میرزا بود که در بیت و سه سالگی از حامه خانه بیهشتی اسمعیل میرزا خلعت فنا بوشید ششم
سلطان محمود میرزا بود که همچون سالگی او نیز بر تیغ قلیعت رحم اسمعیل میرزا بیرحم زخم هلاکت خورد
هفتم انا مقلی میرزا بود که در چهارده سالگی جان بقابض ارواح لولاد اسمعیل میرزا سپرد هشتم سلطان
محمد میرزا بود که در سی سیزده سالگی منخذ وجودش بمرض مقدر برادر بیهشتی در شخانه روزگار نا کهته
بنزد و نهم سلطان علی میرزا بود که در چهارده سالگی نیشتر جفای نزاد ربیوه اسمعیل میرزا اکحول و
سلطان نوزاد مفروض هد قراش معزول کشت دهم سلطان مراد میرزا بود که پادشاه والاجاه بمرافقت هما بون
پادشاه نقید هاد فرستاده و در زندان دیار عجان نا پایدار زا بدرود کرد دیگر زین افنا بدین میرزا و موسی میرزا
که هردو در قزوین وفات یافتند دردانه خوشنویسان دراغاز جلوس میمنت مانوس خواصر جلال الدین
محمد اکبر پادشاه میرزا بزید چند حزن جانکاش جسلد اقتدار و بر سلطان دولت پناه دفارقت نا هنجار
شاه قزوین که از اعاظم شاهزادگان حسینی آن عهد بود بهم بایه بلند و زارت رسید چنانچه از مسندان
منصب عظمی بخواست ایزد علام الدین صفر شاه وجی فجایع و بشت عیان وی ماتم احد بیک بدرالهٔ کمال
اضمحلال طبیش بدان نباهی شد عباد زاد ایزد عنایت الله خواری نوسران انا سکت عباد زایان مصور
یک معنوی بیان شغل خطیر نظام و چندین سال بمنصب بیوتی و از مان ایام میمنود خاتمت دوران نجاز
شد و راشای زاده بیست روز بنیا کشته شد عباد زاد ایزد سراج الدین علی فنی بدان منصب بلند ارجمند کردید
و عبان وی میرسید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی بتبریزی منظور نظر نوبت پادشاهی شد
و تا اخود دولتان سلطان با سعادت بلوازمان شغل خطیر بپرداخت مستوفیان عظام هفت فقره بدند
میرمسعود کلیایکانه خواجه شاه حسین شاروخی و خواجه جمال الدین علی مشهور بشیاک کهن خواجه زکریا
نطنزی خواجه ملک محمد اسفهانی میرجمال الدین محمود مشهور مستخلص میرزا شکرالله مولانا علاء الملک تبریزی
مشهور بعلی علاء پل که خط نستعلیق را بحسن توفیقان بود و خواجه اختیار منشی که خط تعلیقش
عبرت زلف خوبان عبرین بود و در عهد او قلم بر نوی بر سلم شان خوش نوشتان دیار عجم نداشتند **ذکر جلوس مظفر**
شهریار خلد آشیانه شاه اسمعیل ثانی بر اریکه جهانبانی چون از بن شاره رفت که عباد زایان دیار عجم پادشاه جنت
مکان سلطان محمد میرزا بجنبر از کردش دهر بدیسیر دوزد یکرتاج و کمر بدو زان بیکمر و سر نموده بدان
خانه زاد امانی کشیک که هر آنوا اسمعیل میرزا بودند و کلید در دولتخانه بنوی کرایمانه بدان مشد
دوزد شناظایف نا شناس سرشت بودند زبان باشتلم کشودند که مردم قبیلت شاهزاده زا نمی شنیدند

و هر آخواه دولت اسمعیل میرزا باشند شاهزاده چون چنان دیدار حرکت خود پشیمان کشت و چند خوا
که در دولتخانه زا بروی هوا نیان کشاید کلید بش بدست نیامد ناچار جم حرم هوادار ان او
از بیدند دزد او دو دند کره های دولتخانه زاده دهم شکسته داخل شوند و شاهزاده زا بر قت زود
بجای پدر جلوس فرماندهی زا پیش بیرند هر آخواهان اسمعیل میرزا که سر نفاقیان چیستی خلعا
بود های خیانت بدرون حرم و سرا پرده پادشاهی که نشیمن زایای میبود دا بجا انتال بیدند شاهزاده
بیچاره چون خصمان مزوی زا با تیغ کمل جوبای خود دید بصراب دیدار در لباس فرزان در بید و چادر
بر سر کرده در میان زنان بشت کرشمه ان کرد شناس نفاشناس فرا نشناسند و زان آتی علیت
شاه اولیاء الهی حرم محترمان کوهر کرامی عرب زاد شناخته بدیکران اشاره نمود جشید بیک چرکس
غلام سلطان سلیمان میرزا و علی خان بیک بوزنباشی پاشان ان ناکس کریبان شاهزاده بیدیاد رس را کرفته
از میان زنان فرش بیدند بردند و بفرمان شجاع سلطان نفاقیا جامه اش بدر خون کشیدند که علی خان بیک
کرجی خان شاملو زده سهیدزان بیک کرجی و جمعی کثیر از مفویان دنبال تیغ جادو طاراشکسته جلد
کریبان نزدیک دو خورد سیدند زان بی ایمانان مهر چهر شرم از بام نیدا نداخته و افق فتنه زا با بانت
ندبیه منطفی شاخته و عباد زان بقلع و قمع امانیه زاخته انقصر زمام حکم از دست بر بجان خانم و چیستی
خلعا امادو خواخواهان شاه زاده شهید هر یک کراسم و رسمی داشتند باسبان خود سوارش و بطرزه
کزاشتند عباد زان زاهد طایفه فزع اکبر در شهر و کشور از سکا و کار بخایه رسید کراجاره و ارباش و دست
بتاراج دکان و بازار و بازار سکان اند یاد و داد کردند و فتکریان ابواب هب و غارت بر چهره یکدیکر
باز نمودند تا انکه اسمعیل میرزا با عظمت و جلال در باغ سفارت با در نزل اجلال عزو خلعا و سایر انصار
وی کرخود زا شریک الدوله میدانستند با شفای شاهزادکان شیرخ پای و بیل استقبال اسمعیل
میرزا برادران زاد بنواخته و سایر انشات بر سر خلعا و سایر امرا انداخت و ان اجانیت غربت شاخ جانه
خلعا نزول و بید و لتخانه نمود که شرف چند مقتضی و هر هر علی زا مکانه و کیفیه در مغب انت بنیاد
و لیان زادیه غانیان مجزن تاجوان شاهزاده بکناه کرفتار میاستی کردند و در بزوانی شاهی فراهم میاید
کر یک بیک بخوابی فعل خود کرفتار میدند زانظیر پر بجان خانم که خود زاد در حقیقت شاه زنان میدانست
اساس ملوکانه نرخیل و مقرر و بود که روبادا مرای عظام بدسرای و والا مل و بوسانت خواهر میرزایان سلاه
و سجود رنا بیدند و بعد از ان متوجه در دولتخانه شاهی شدند و ایمنی بر قرار اسمعیل میرزا یافت
کران بود تخت بنا میرزا و بضبط مزوم زاز ان حرکت منع نموده کفت مکر بنا قتنا بد کرد خیل بودن فزان

خلاین محافظت کنند القصه چون این نقل وقیل مدتی طویل کشید دوزی امرا دوده وقضاة اجتماع وبا یکدیگر
در این باب گفتگو اغاز دو مواضعه نمودند که ما این حرکت را از میرزا بنا بر مصلحتی میدانیم اگر نتیجه الواقع
باین معقیل فاسد باشد ما هم حسن میرزا و قد سلطان محمد میرزا را کرد دوری ات حایش سر بر سر
میاریم و این اشکم از خواص میرزا دوان انجمن شد و گفت ساقا که میرزا این اعتقاد باشد
شاهزاده من بنا بیدار در حضور همکی حقیقت حال را از میرزا بر هنیم پس بنیان محمدی بپایه سریر علی
حاضر شد و سر و عرض داشتند که رودم جلت مفضل میرزای خادم سر بطی فایت چه نیاشند میرزا در
جواب گفت چون شما با من طریق نفاق مینمایید و با یکدیگر دراده اید که سلطان حسن میرزا را
قهرا بر اورده پادشاه نمایند ما نیز این مخالف را مسکوتیم امیر خان و سیب خان گرا زجله ترکیب
یافته کان او بودند در صدد جواب برامده عرض داشتند که مدتی بیت سال است که کوس دولتخواهی
حضرت شما زده ایم امروز که بطلب میل ایم دوبار ان چه متمنع یافته ایم که فردا از این از سلطان حسن
میرزا توقع داشته باشیم اسمعیل میرزا گفت اگر چنین است خاطر را از جانبا و جمع کنید القصه با جلب
قتال ایکناه را گرفته او را هم از عقب یاران رفته فرستاد میدان این سا خته اسمعیل میرزا امرای تکلو را
از طوایف ساخت و بر نواقعات بنا خاطر ایشان را مستحل گشته و بر تک قلی سلطان را که حکومت سیستان و
مهدی خان قندهار با یافت مجور سعد و ابو تراب سلطان را با ایالت میمنه و ان سرا نراز و ان را تیکو بنو تهمات
طایفه زعفرانلو را بر طوایف مرو اعتبار بخشید و بجهز فیما بعد قشون از خود میرزای محمد مرتضی
زا بجهز خانه گیرانید و مورد عتاب و خطاب ساخت عوام الناس که در انتظار چنین روزی بودند
سر راه او را گرفته از هر طرف زبان بدشنام او کشادند و بران سبب رفع منظره روم ان میرزا مدتی از
از این معوله خان متحیر بدیل از این نگاشته کلک در رسلک شک کشید اسمعیل میرزا نفس پلید
والا گهر او را از مهد مقدس مصوی علیه السلام ساخته و بحکام و ولایت مخمود خان علیقلی خان شاملو نواده
دور علیشر خان زا با یالت هرات و امیدالامرا خوانان سرافراز و مقرر و مرخص کرد تا مهد مقدس همراه
نفس بوده چون ان خطه را بدیار و ده را بمهر عالم آرا رسانند متوجه هرات شود و از انجا که رایحه وزار
داده بود که از دو دمان سلطنت و بخیال باغی نگذارد علیقلی خان زا مامور کرد اینکه چون بدیار السلطنه
هراة رسد نفس وجود عباس میرزا و سلطان محمد میرزا را که در زمان اوفات هفت سالگی بود عرضه
بداجل خویش دوران ولایت بر داز صفحه روزگار محو نماید و مفاد و زمان کس بیاد از نزد غازی بیک ذوالقدر
فرستاد که در حفظ و حراست سلطانیحی و فرزندان سلطان جزم و سعی نماید ابو تراب و ظهر اسب میرزا

غایت منالان مرعی او دند اطلاع فتحا بخی اوغلی که حکومت شیراز نامزد وقت بشیراز ایده روز دن کافی
اتیان و اسپاپان رسانده هیدان این واقعات در شب چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سال هفتصد و هشتاد
و پنج ستاره دنوز ابر مهیب در اسمان نمایان گشت که دنباله ان از وسط اسمان بطرف مغرب مایل بود
چون اسمعیل میرزا در علم جزم کمال مهارت داشت از مشاهده ان کوکب نحس فرو قوش و راحتش بهم
و میل بنجان زا اضطراب و از نا شیران استفسار نمود ایشان جواب بدین مخالف صواب گفتند میرزا منقاد
قول گفت که ظهور این کوکب دلالت بر زوال دولت یکی از سلاطین مینماید ایشان گفتند باعتبار انکه
دنبالهٔ ان بطرف مغرب کشیده شده تاثیرش بنا بر روم و سد اما اسمعیل میرزا از این مخالف بنجان طبعا
کلی خاصل نشان بود سنه سفینه عمرش در گرداب اضطراب و خوف و هراس سر گردان بود و از انجا که فوز
زا در خاطر نساخته بود که علم بر احوال مرموز خان داشته باشد و باین تقریب ابواب عداوت بر چهره خلایق
گشاید اگر او را نه معتمد و صی خیال خواص درگاه سپهر اشتباه و روزها در اسواق و محلات گردش
مینمود تا در شب یکشنبه بیست و سیم شهر مزبور مقارن هزار ساعت حسین ایلی حلوایی اوغلی که در ان زمان عسس و پاسبانی
بر سر قرا نامزد و در تکوید عارض جان پرور بر همه مهتر و یان سرور بود و اهل لشکر فروشش چون از
خوردنیهای لطیفان باده نوش اهل بداخشان از خویش رفته و از سر و چشم و دریا بای حیرت
در کل داشت و بنا ان سرزلف مشک بیز شرا نه میچید و نسیم از عطر ریش طیلسان مشک
و کبری عنبر بار دشش را فرش رخسار و نقاب عبیر کرده فی البدیهه بیت زلف تو چون بدیدم بر شعله رخت
گفتم که شاخ گل بین بر ارش سنبل زلف تو بر خاست اگر هست بعجب را فرش ای نگار یکدو قرار
سنبل عزم میکرد چند و باز نمود و زا حوالی مهم صادق بایار و حواشی دو اسواق و محلات طوف مینمود
هنگام شوق و اصلت یار سحر کار و اهن جانش گرفته بوفا قرار امد بدولتخانه شاهی انتقال داشت و قت
دو زا بخاطر شریف اشراف خود و مستوفی شاز کار از دروون و درهای اطاق و اسند و خود چون جان شیرین
با خویش یار مسکین دوا مان نمانند سنبل سکه یکدیگر را مسائل در بر گرفته خواب گران از چشم بیداری نداشت و نشست
چون محرم خاص خیال زا با رای ان شود که دوی از بیداری بر دوی خواب گران ان پادشاه صفا اندیشه
کنایان شب بروز رسید و ان روز چون شام بد و فتنه انگیخت که در ان زمان یکی از اعیان حضرت که در ان نزدیکی
جای امل بود در اسطاق عدم میرزا را میسپرد تا دیدن که فتح باب دوی زاده و شیک اضطراب افتاده
میرزا سلیمان وزیر و قوچی باشی بوقت دوال حکیم ابو الفتح تبریزی را که از دوستان خواص او بود و محبوب
دوی اختصاص داشت تکلف نمایند که نزدیک اوطاق رفته از زبان میرزا تفحص نماید که باعث بران خواب

کران چیب حکیم نشان و زبان نادرخراباکاه افیلن درنت و خران کسانی بنموده باز کنت و بکرباد باطراد
دوغیرو و توچی باشی پیش رفت و زبان بدعای میرزا مکبود و اوازی در فضای صنعف بگوش رسید
که فادار دریاب حکیم تر بود و رفقا را محبور بمودن دور زا باشند و اورند شاهی از کرا زعظمت سر بزیر و
سپهر بسود و روی حرب برخاستند نهاده دیدند و محمخا بر شبانه اش را کرفتیم مقام جان جاودانه
بود از کمر بها نین از حس و حرکت افتاده ملاحظه نمودند و دم کن یا حضادا میرخان و میر محمد خان
و شاید از او مقربان فرستادند چون از جمع شدند و کیفیت نا بود از حسین بیم مرده پرسیدند از
تحکام شرنا یام با نین خسته و نبان شکسته بعد خان کندند کفت کرد شب میرزا بوقت افطار افیون
فیبار زیاده از حد معتاد بکار برده و بر بالای طعام نیز مجوزه خورده و از ان بضیلی بمن داد من چون از
افیون بوقت افطار خورده بودم از بیم جان مجبون را بکار نبردم و از ان پس هر کرچه و باز اردوان شدم
بد دعای رسیدیم طوا فروشی در افتاده بود میرزا خراب مست زری بوی احسان کرد تحفی حلوا
و کلوچه از بخرید و بخورد و بوقت خانه نمودیم زمود که صبح نزدیک سات ظرفیای مقرر صدا
بیاورد حصه را او زدم نشان و بهمو خود ملاحظه کردم برهم خورده بود حران عرض نموده کفتم که بر حصه
بمهمو فشان من نیت و بخواهم امشب از این ظرفیا سیل کنیم فبخن مزاحیا ل ذکر کرده حصه را از من
بکرفت و قباده از اغچه رشب بخورد و بخوردی انان بمن داد من قلیلی از ان تراوردم و هم رد و بخواب
چاشکاه بیدار شدم خود را بد بخال دیدم که ملاحظه نمیاشید و شاه زاد و دت و باز دن کرا و از حکیم
بکوشم رسید او را از حال در درون خانه اکاهی دادم امیرخان چون این سخنان از وی شنید کفت تا با ین
حرفها از سر نو فخر اهیم کرد ثبت اکر حیات خود را بخواهی بکوید تیاری کرد پادشاه را مسمو مساختی ایخوان
دینار دهانان خندیدند کفت که مزاد و ولت پادشاه مطاع کل اعدای قزلباش بودم حکونه
این کار میکردم دهان انیکه صدا بادشاه زند کاه شوانم کرد دخل نصد میرزا سلیمان و زیر با امیرخان
کفت کفری بود زبنیاد خوبان کرد ماموری که مقرر بود شد پس خرستاده ند و حبی از ان را بدان منزل او رند
و با کلیکر عهد و پیمان کرفتند و با نیان تاکید کردند که معاودت نکرده فنان را بیک سوی فرستند و همکی بیدار
با مور و بملک پرداز ند تا مملکت از اضاحی بپیدا شود و بنان ندیدند کدام ستند کرا شوبی پیدا شود و از انجا بیرت
امراج بدر فتحانه جمعیت کرد ند نظر بقضیه صفحه ۱۰ از اسمعیل میرزا بفیح کس مخفی نشد بین بواسطه انیکه اطبا از
بدن میرزا احتباس سی نموده بودند میکفتند کاروی را پریجان خانم شاخته و سیخ از زیاد خورد نا افیون
و کاربدن کلوچه پیدا نشدند القصه چون از واقعه خبر منکر دیان نرسید شد و قوع ان سلیت حرکات

میرزا در ظاهر چنان آنیزی نکرد بلکه خلایق شاه کشتند و صورتان میرزا در سیدند مدت سلطنت او یکسال
و هفت ماه بود تکفین مشهد تمام داشت این شعر از اوست بیت شادم بخدمت تو کر نارک کنان را
سوی هوس فرستی فرمان ذکر سلطنت سلطان محمد بن میرزا ی خابنده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی
چون از فرار کیه خاصه شکفام بذکران پرداخت زمانه دست کار بیرین حکمان مترتب دند کلاه اسمعیل میرزا
بشرنا خلاف انجیخت دسنا فه دوانی شراب بر خاره مرک بکام او در ریخت و غیث امرای قزلباش قرعه سلطنت
بنام سلطان محمد خدای بند کرد ریشیر از بوده فرزند شیران با دنیقه صهبوده با بهار خود دوا از اقطوب با
طوایف خورند سلطان محمد کرچه از دیدن دنیای دون فطرت جای چوخ دیل بود اما از انجا که جان کرای
در هوس حال عزیزات پیوسته جویای اخبار اعلام ان برادر بیمهر معاودت فرجام بود بعد ما کران خبر عجب
اثر که حکم بوی قیصر بر بد رسید از مطالع ان مقیم بیت الاحزان غم رسید یوسف جانش از زندان
ذات و قرار از دیب انوار ما و رنک شهریاری کرد دیدو دیل و دش از جواهر سرانی مژه و دوشنائه تابان
بافت و چندی در شیراز در محفل حکم لفه مسند طراز بود و بعضی از امرای قزلباش از وا را السلطنه قزوین
بقزوین باز کشتند بوسی ان وارث تاج و نکین و وی بفارس بخاندان خلافت میرزا سلیمان فابابی و وزیر اسمعیل
میرزا بنیاد بارشاهی امل معروض داشت که مهد علیا پریجان خانم در دارالسلطنه قزوین لوای اقتدار
برافراخته بحیل کرکوز سابق سیتوع نامزاغ پیش کرد و فارغ دفع فتنه او باشانه صورت بندد سلطان
محمد شاه الیه را بعنصیح الاک و وزارت سرافراز نکرد و باب حرکت از شیراز و فع الوقت را پیش نهاد خاطر
خیریت اثر ایشان ساخت میرزا سلیمان خود را بخوانفاء بکم حرم محترم شهریار مکرم کرخنده و دندان سفیدات
وصیقه زنیه میرجمداله خان والی خان زادان بود و بسلسله خویش بمیرزک منتهی میشد و درج لآلی
وجود او را بجود شاهزادکان عظام عباس میرزا و سلطان حمزه و غیره در دامن شاهی شهاب و احکام سلطنت
را میسر بود و بهمی اشاره علیه او بقبیل میرسید و نمایند رشد از استقلال پریجان خانم را معروض کردانید
بکم را چون بر کیفیت امور اطلاع افتاد و اوقات کرباو جود اقتدار و اختیار پریجان خانم از پادشاه جنابی با
سلطان محمد خواهند بود مصالح او را دران دید که دست اختیار خانم را از امان ملک کوتاه دارد و بنابران بعضی
دیوزیر صاحب تدبیر فضائی خرمت حراق بر بنان ثبت رایان لطف ایات را بر چم بر خم کشاده و ان سیمرغ سپهر
دارالسلطنه اصفهان شد چنانچه سوکب منیر فیروزی کوکب جلالت را دارالسلطنه مزبور نزول جلال فرمود الحالی ان بقعه
خلد قرین فدنان نمایان نمودند سلطان محمد صفوی از خطه خلد انظام را با بابات و دارالامان قزوین شاد و چند سلطان حمزه
میرزا ان بیت زاده از اقبال ارای نهضت را طرف دارالسلطنه قزوین شقه جلالت کشاده و دارالمؤمنین خم

حنیفی سلطان نامدار ایلخانی سنی بتی دیوان باجمه و سرا پرده و بارگاه و چتر شاهی بفرزندان استقبال فرستاد
سعادت دستوری یافت چون بردم با نمک که مطاوعت ایشان قبت به پیر بخان خانم ملایم مزاج پادشاه نیت
پای نزدیک دارد و در سرای شاه ایها کوتاه و کشیدن را شتابند و منزج فوج از قزوین بیرون آمدن آمل در منازل عرض
راه و تیر پای بوس پادشاه مشرف گردیدند امیر خان و پیر محمد خان و خلیل خان افشار قورچی باشی مرخص
از مهد علیا اخوام مرحوم سلطان عدالت گستر و از بر میان بسته بمعسکر ظفر اثر پیوستند چون اردوی معسکر
منزل عرش شکوه قزوین رسید مفروض رای شاهی گردید که شیخان بدخان با جماعت چاوکه و اتباع بیجاپت
خانم اسلحه خان در وبیدر سرای خانم جمع کشته و امن زدا قش شود و شرند سلطانیجی شتابند بود که شیخان
فرزند پیوسته جوابای حکومت شکی است مرحوم با زمان ایالت اتوابت زانبام وی نوشتند و امیر اصلان
خان ارشلو را که باوی سمت مرافقت داشت طلب فرمود که باید بدارالسلطنه قزوین برود و رقمها بنزد
ذالشیخان سلطان برساند و دوسه ساعت او را از مهد به دوستکی گذاشتند اسباب مسافرت خویش را سرانجام
داده شاه شکی پیش گیرد امیر اصلان خان انگشت حیرت بدندان گزیده و از نهضت و حکم همایون زاجباد
امیر رسانید ان مرحوم در ساعت از مهد منزعج تر بجنبش کرده و روز ستکی بشارت کرده بدو روز دیگر که مرحوم وی
انجم احرام وحدانیت بقصد و هشاد و شش بود همای لوای همایون بدان ورود بیکفر ستکی قزوین گشود
نواب پیر بخان خانم از راه اضطرار در هودج و زنگار رخت مرجع بجواهر ابادت قرار گرفت و عزم استقبال از در
از مهد بیرون آمد چهار صد نفر از قدیمان محترم کوهر نگار انملک روزگار و بر دوش کشیدن بادر دی
سعادت سایه چون داخل حرم بزادر گردید پرده کیان حریم حرمت تا در سرا پرده ان مجوبه بر حجاب عظمت را
استقبال و دست بوس نمودند و او را بخلوت خاص پادشاه رسانیدند سلطانی خواهر یکانه را بدانه
در بر کشید و زبان در بحوده و شفقت بگشود و از طرفین کریه خوشنودی اغاز نهاد و گاه از مصیبت پدر
بزرگوار و گاه از ستم زادر و غادر و گاه از ناکامی شاهزادگان مهد علیا و دودمان والا اشک بر هم
روان ساخت چون تب بگذشت و هوش سیدانور بر عذار بوقار هودج پیرهن بود شاهیان از علم همایون
بزم و رود بنا را سلطنت بالا حرکت بگشود و در عرض راه سلطانی خلیل خان افشار را که در مهد شاه
حیث مکان بلده کرمان با توی عظیمی سرافراز بود طلب فرمود و مفوض ذات کرد که حضرت خانم را بخانه خود برد و قوریباشی
حرم و خدام ان با توی محترم و محفوظ از بدو ورود کشیدن چون بدر دولت سرای وی رسید فرود استند
که بدرون روند گاشتگان خلیل خان فاخته مژده کفش فرمان پادشاه که هودج را بخانه خلیل خان
برسم مواریان نواب مهد علیا دیگر گونه سخن گفتن نمود و مادر زمان حضرت را بخانه خلیل خان بردند تقصیرات

عمارت

عمارت در فخانه بفرزند دوم سلطان محمد زیب و زینت یافت شباعت سعد بر قوانین اب انصاف قش بر شاخوان
پرو کیان سراوند فی غرستان بدر و الا گهر نامت و بنات کرمه و از نواج مطهر شاه جنت ارامگاه و سایر
جواری و خدام حرم مهد علیا وی بدیار بش دوش شاهنشد و دوز و بکرا میر اصلان خان را طلب نموده او را
ماموریقبل شیخان جرکس فرمود مشارالیه روانه چیتن و سران بدایش را از مواصلت تن جدا ساخته بدر
بارشاهی رسانید چون ازان خلیل خان را امر فرمود قاصم را بخانه شیخان فرستاد او زده ماند که غنای اموال
و اسباب او را که بسی هزار تومان میشد خلیل خان تجشید چون همت والا حضرت را بانظام مهام امام برگماشت
و دغدغه طبیت شاهزاده بلند مرتبت سلطان حمزه میرزا بامر قرین شرف و کالت و نیابت سلطنت از اقبال
زادر مقرر فرمود که مهد علیا بارش و مفوض احکام و مناشیر با لانشان خاتم و مذیل باشد و هر بیانزا خواندگان
حفاظ و امرای کرام را بخلعت فاخره شایان سرافراز و حکام و ولات جمیع ولایات یعنی خان احمد خان و الی شابان
کیلان را که در اصطخر محبوس بود همراه اورده بدولتخانه شاهانه ارجنه و قرین همرهی مهد علیا حضرت مکرم
خود سرفلند و بالای ولایت کیلان نامزد و روانه فرمود و بیست جدو سخا ابواب خزاین بدر بکشودند
کیهای روان دوانند روزی چون شن بپروان فرمود و بخشش هم در زبانه رسید که در خطه ارباب
سخا باسراف و انلاف مال منسوب گردید و دانا شاعر رسید که جلال خان بن دیجی خان اوزبک بعداد
واخه اسمعیل میرزا بخیال انکه دیگر کسی از سلسله جلیله صفویه نمانده که دعوی سلطنت برانراز د با سپاهی
زیاده از موروملخ و مستوعب خراسان و بریقق قلمهان پرنانترکان بکل بکی مهد مقدس جیتی فتاهم اورده
مقابلت را عازم و بیدان کوشش بیارند ستوانی و اوزاد زخیل دستگیر کردنش را عرضه شمشیر
سرش را بپای ملک نظر فرستاده دوان اوان نیز اهالی سیستان سراز ربقه اطاعت پیچیده ملک محمود نامی
از ملکزادگان انولایت کراز احفاد امیر یعقوب لیث بوده بر خود امیر ساخته اند دربار شاهی جنبر سلطان افشار
بر بنیاد ایشان نامزد گشت چون بدان دیار رسید فیابانی فرش جلال شد و روی صفدر سلطان در بین کرمنت
گرفتار و بر هنه شمشیر تهمتن شالان دارا نفرار شد لیکن ملک محمود دنبال نیافت اند شیئی بر ریضه مشهد مقدس
تقصیر پاشکیهای لایق روانه دربار شاهی و کناهش مبذول و اخماض مغفرت گشت و ازانجا که در عهد شاه
لهراسب با قتانو لایت بمیرزا بدیع الزمان و لهراسم میرزای صفوی مفوض بود در ان اوقات میرزا ان
نند هار کرانزا و اولاد سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزا بود ند باد غای انکه ملک محمود زاد مستقل بعصم
ایشان بود در مقام انتزاع ای برامدند و مکرر نخاید بر نیامدند و روی زادنا اخر الامر ملک محمود زاد مستاز قرن
از لایت کوتاه ساخت بیان شور شیکه در کابل ملک محمود و اورده ماند که صبدان زاده اسمعیل میرزا کرادی که

کرزنده صاحب کلاه و پادشاه است سلطان محمد در جواب پیغام داد که چون در نخواه شما ان است که بعد علیا و امرا
ملکی بدخل نمایند او را ممنوع و معذور داریم که بعزم رفته و در کرشانزوا ببنابت مشغول گردد و اگر اقامت
وی را دلیل مخالفت دانند بار دوم فراش ها نیم کرد در شاهد عاطفت فرو زند چون دیر سید پاسبان زد فراش
فرستیم که دو فانه بدر استوده از شور و شر و دی بشب و شی نخفته رسانند و اگر هیچ یک از این شقوق
را اختی نپیندند اجازت دهند تا او را برداشته بطریق شیراز دوم و بطریق شاهی سر خود پیش گیرد استرداد ایلچی
گیرد صبا از این نیاخود دانند هر گه را خواهد بپادشاهی بردارند چون این پیغامها باسرای بدر وای رسید
باکبر بگ گفتند که چون کار بدینجا کشیده تو کیش مصلحت خیز اما عهد علیا از پیغامهای امرا و خواهای سلطان
چون شعله برافروخت و حیت و بیچید و مکیفت کرا هد و بار او ای آن است که قوم ایشکر نکشانی و زحیم
حوت من هند مکر اشکر خاشاک وجود خود زابیم سیلاب تهور و هند با امرای ناقی نمان خود وای نکرد پید
کراهی سرد مکو سیلنا من زنم ام خیل و مال شما را طمین ذباب بیشمارم و اگر مردم همکی را سریع اشتعام
چنار شاهزاده و الا مقام که پرنده صد فی احتمام و ارم میشمارم موقف تاریخ خانم از اکوید که میرزا م
الدین حسین شیرازی که بوزارت آن ملکه سرافرازی داشت معروضی کرد باینکه که بعضی از امرا ناچیک نزد
از هوا و ندنا من در عمارت چهل ستون برده بعضی از آن حضرت که تهم و سنک نقوده و در میان ایشان اندار
متوی شده کفت سلطنت و ابتو و نیابت کردند بتو را نقصان کوده ستمکه که سر و فنا ایشان صد را ادب
خان معنوی و حسین قلی بیک الکن او غلی و نوا هند و اما عطا میرزا موطن کاهان بودند جان کار کرد بسته
باسمیه رهانی اخته بطرف عرم سرای شاهی تاخشد و ان سیل را از هلوی وی نمت خود بیرون کشند
باتمام کارش پرداخند و از انجا خانه نادر بش کردانی مباح بود و بیغ و دحش بر پرد یار دند و ان نشسته
و خیشد و شته بوسیل بموقش را میرتیغ ستم کیفتند و بش ایشان بکوچه و محلات و دو فاده بضاعت نمان ندرانه
او خیشد و دو از دو دنان ان بیچارکان بایکیفتند و دست بیشرمه بمال و اموال کی زد خد و جلالت
کسوده زدو جواهری که سرمایه سلاطین دوی زمین بود بتاراج بردند و با اهل زنان زاجیر دوی سب هد که
دلاز کوی مهرو و وفا میتابند و در دل بی انصاف نابرم سر زفا دنخوبان و اجبه ظلم و اقتدار میتابند و رسوم
خوشنامی را از دوی ناسپاسی بر میاندازند و عهد و پیمانها بهر دی میشمرند لحظه خود را جو روح میتابند و دست
کشیدن از استیصال همت و دان بیرحمت میدانند و بای بدسری در صید کاه ان خونخوار ان موس موجود و کار خویش
میکنند زانند بیت جیله کرانند چو یاران دهر مهد را بجنده و ایم بزهره دو شوخ دارند طالع رسند بادشاه
ارجه از بی رسند صد نا کرایین حرکت نا هنجار را از امرای مغرور و بطهور دیدند از خواب هزار پرستی بیدار

دامن سلطنت عباس میرزا برداشته بعد از هفت موکب شاهی از غای و آبات و وی هجرات فرمانده و در سایه
اصحاب عنایت شاهزاده عباس میرزا رسید چون چندی بدین منوال بگذشت مرشد قلیخان تفکر صرف شهد
مقدس افتاده مراسله بجناب امین قلیخان خان حاکم ان خطه خلد قرین نگاشته و ارسال داشت که چندسال است این
صداقت سکال در اساس حکومت مریفی نگاشته از جبهه سنای استان کرونه کنان در وضه رضویه علیرا لاف التحیه
عزیمت ات و در این وقت که زمام اختیار ان خطه سعادت مآب بقبضه خان دولت کاکارات افتاده شد و کانون
دل بین ترکستا کرانه یکا کنی از ذات غربت بیان صوب با صواب دهند کان وی خواهد بود چون نوشته خان
پرتزویر بان امیر به خبیر رسید سفینه احوالش در کرداب بحیر افتاده علما و مشایخ و اکابر شهد ا الجلیل مضمون
نوشته برسول را کوش زد ایشان نموده و اندای اجتماع مصلحت جوی شد همگی صلاح در ان دیدند که چوب خلافت
در پیش پای خان گذارده تسوید و در این اثنا جزر رسید که موکب شاهزاده قریب بهفرسنگی دل رسیده سلمان
خان بنا چار با اکابر اعیان بعزو استقبال بیرون رفته و رطرق ملاقات اشاد و با لطاف زاید و مشهر گردید
مرشد قلیخان در استانه میرکعتکف شد و سلمان خان بلوازم مهمان داری پرداخت و در فیقه خود را الد
و بجوزه خان موبو بعات تحیات نا فته رفته رفته از میان خان تبدیج زاید و تهدکردیدند مرشد قلیخان
چون اعوان و انصار خود را بدور و بر خویش دید سلمان خان را بضیافت طلبید و در بین صحبت مذکور
شاخن کرخا طرجمع نفاریطمئن ذات کرخان عالیشان اینولایت را بمن دهد و خود در خفا عزیمت قبس
خراسان و با خود نگذشت سلمان خان چون راه خیانه را مسدود دید صلاح در ان خطه را از کف اختیار خود
بیرون ندانسته بحضرت ضبط خان در بیرسرت خود و طریق خان و با خود زیمود بیان تمکن مرشد قلیخان بر
مسند حکومت ان خطه خلد نشان بدستیاری و مضاوت رای زرین و فکر دوربین اکثر سرکشان دیار خراسان
را مطیع خود کردانید تا در سال هفصد و نود و دو بفکر اصلاح کار حقیقت حال شاهزاده و حسن وقت
خواهی خویش را بسپاه خاطر شاه زاده والاگهر و علی قلی خان جلوی ظهور دهد بنا بران ابراهیم خان برادر
خود را با عریضه خراعتماد بدربار سلطنت خواند و رستاد چون دستخط بدین رسید و عریضه که داشت
بگذرانید در پیش سفیدان طایفه رشت طور در جواب گفتگو کرد که اگر مرشد قلیخان در صدد کری ثابت قدم بود بیانات
بعیشر رشد علی قلی خان که لله شاهزاده خالیافت بقتضای مهمات بدربار زد چون این گفتگو بمرشد قلیخان رسید
بیضا یقه متوجه عرات گردید بعد از ولی را از پا بوس شاهزاده بمدلات علی قلی خان سیر کشد اظهار یکا کنی و
اتفاق نموده چون چند روزی آرمیده بود مرشد قلیخان بگذشت در پیش سفیدان شاملو دیدند که علی قلی خان با وی
در مقام و مجادلت با اولیای دولت قاهره خان را افاده کنند که اگر مرشد علی خان دیگر بار بخیال خود در نیب بیاید

در خان در ینا بد علیقلی خان سخنان ایشان را بگوش منبول نمیشنود و در اداب و خاب مهمان نوازی کوتاهی نمی
نمود چون بحضرت امرا در پیش سفیدان شاملو زاد را فطور خود شنید مشورتی کرد بدنا روزی بخیام رفت و آگی
کرد با و شباهت ذات متوجه هدفش گردید از اضافات یکی از قورچیان زاد بود لاله سفر بزرگ مدارتی در سایت
بود بدقاعی عجام در آمد و دو لاله زاد بقرب شیخ هلال آمده و بیدرون رفت مرشد قلی خان زا بخاطر رسید که تردد
صدوری داشته و دو لاله زاد علت فاجعت فضل رسانیدن از اینواقعه بر سیان خان از انجام بیدرون آمده شبا
هنگام بر سیدن بزگر بیز فرستاده متوجه مشهد مقدس شد چون خبر علیقلی خان رسید مضطرب گردید و
بدست ارباب فتنه و فساد اضافات کاروزا بجایی رسانید ند که کران و دوستان علما الجاء جزئی یکدیگر فتند
و علیقلی خان لشکر بطرف مشهد مقدس کشید و بینما بین مخابره عظیم روی داد و شکست بر لشکر مرشد قلیخان
افتاد علی قلی خان شاهزاده زا از کذا شته برای فاجعت همان برا وزات کرد مرشد قلیخان از کمین بیدرون
امده او زا بکتاب شاهزاده رسانید و خان اشهب جلادت نارش را کشته الحقیقه زمام دولت بدست گرفت
چون اضاب اقبال شاهزاده بدنوا دفعان از ظلمت کده احوال فایضه شاملو بر گرفت و بر سر جاعت
اسجلو شتابه اکنکن کت حضرت شوکت و اقتدار فایضه شاملو شکست ثابت و بدا خیتا داوا ده دیار و فرار
شد فتحعلی قلی خان زمام سمند هزیمت زا بطرف فوات مصروف و مرشد قلی خان خان کران عزیمت داد و
رکاب شاهزاده و اصحاب بصوب با صواب مشهد مقدس مصطرف کرد اینجا عزیمت موکب سلطانی بجانب
اوزا بجانب و تقبل و سید ن سلطان حمزه میرزا و زان و نیاد قبل از این رقم زدخامه گردید
که سلطانی محمد بزا سطه فتنه اندوزی با خان علی خان صلح عزوده ان ظاهر هرات کرج و متوجه عراق شد
بعد از وصول بدار السلطنه قزوین خبر رسید که فرخ خان باشا ای از جناب سلطانی زاده ضیر روم با سپاهی
دریا بحر و متوجه دیار اردبیل جان است و فتیکه این اخبار بعراق رسید که فضل قلی ستان چون شد ت سرما
بار سفرت و شاهد کل بپیرهن خار با نباس در آیلاق برخت آرمیده است سلطان حمزه میرزا و حتی اسفندیار
روم نگذاشت و هجوم لشکر امتداد بوزرا معدوم انگاشت و دزدان هبا غربت بنا جزت برجای شاهد خانی
و کاروانرا بنا سفر جوش هیاهوی جوانه و دربیان کاروان فکانه از کف نداده و دوزوشب بجمیع افتاح رواج
داد کاسرانه دادن گرفت و چون دوران ایام گریبان دلش بدست عجب اهنگ سپری میگردید و دل شیطان نام
روم اضغان کرفار بود و پیوسته چون لاله بیاد در کف و چون نیخ صدای دو دل هنود و در جنبی و حس
سب در اجتنی میبرید نا انکه سلطان باشا عجب دزدان فرار باشا بخاریج زاد السلطنه قبریز آمد و ان
ولایت را قرین دود دل دوز قلعه محکم و حصاری مستحکم در سمت جنوبی شهر طریح انداخت و ذخیره فراوان در

اسباب بجناب ازنوب رنفت بقلعه مزبور کشید وحکومت آنرا بحیدر پاشای آخته تفویض نمود وحرب
میدانت کاهل بتدریج بابرقصب ملاحب بارد وبیان نواهند شاخت وبیها کبر بیان دوبیان نیاورند
جوزا قیانرا بدیرند بنابران حکم بقتل تمام نهمن موجود بقعه را کرایم کرده ازانها دم قیلق شاهلها
ابدالدان معموری آن جزیره ویران وخراب ساخت وبقتیا لسیف شیهادت اهل وعیال خود را کرفته
روی فرار بدیار اوارکی نهادند انقصه کارقتل وغارت بجائی رسید که بعضی ازدو میان راه دن بدنوق
بجاز کان فسوخت از معض پاشا سلمتی کردند تا خان دوزدن کوریان را از قتل منوع داشتند اما ان حکم
بجاز معض پاشا بانها نرسید تا اهل دو واه مظلومان دو دان دو دمانش برآورده وران نزدیکی بار سفرت
ودر سفر هفتم من محرکت خلاصه کلام از قرا دیکر در تاریخ دولت صفویه مرقوم است امرای قزلباش که در
ازدیاد بجان خود نداشتند کریخته وکناره دریا نهادند وخود را بدریان میزدند وقلقی بسیار از اطراف غدار
زابنا را بقرار سفر میدادند لیکن چون جیحانیان همدان بود کرا کشته شدن وه هزار دوبیت خوار سفر آن
دوار کان قزلباشان افتد از خای خود قبل کنن همت نهادند تا انکه موکب شاه وشاهزاده وارد بهشهر تبرین وتا
مدتی انتظار احضور وروانه انجا کرکلید فتح از قرار دیکر بعیادان نکاشته خاصه صداقت خاصه خواهد کرد بدین
دولت شاهزاده موزیانباس میدادند وقتی بدرون پسر انکشود وان سواغ حرب افتاد که دولت
زمان دوی داد وانیت کرمحمد خان نکاشته بیقی از امرای عاصی جیان این نقش موافق طرح انداخته کرکن
ان شاهزاده کان کاران دا پاشا می بدارند وبنیج مخالفت سلطان حمزه میرزا سپارند تا قزلاش موضع اصفهان
بنام ایشان سبب میرزا کردوالا باش از طاعه نکان بود وند دکهند وبلد کرجی الدشاهزاده وانی نفیسه
سیحی ان شهار کیان بادو بقدار دزقیه غارت خزانکاه شاهزاده خاصه ساختند وزسوار دوشرت بادعا
نکاوان بدن بدرون بجناب سلطانیه زادند چون روز دیکر سلطان حمزه میرزا ان قلعه امرای عاصی محبس
کردید ابوالمعالی میرزا دراورد ست بدنیاد داشت وسایر امرا محاصره قلعه باشور وجوزا عقب اصفهان با
سه هزار سوار وشش هزار تفنکچی غراق عزم ودر ضایین قلعه بقدار بدو قفا بل دوی زاده سلطان حمزه میرزا نفس نفیس
با سزاوا نح کردار چون بیل مست رسیدند بکاه مشورت صاحبدلان صاحبیندیده بنیان دراندا خان بجناب امرای
عاصی کرجیه نیان طبع خود را بسوا بجا رسید بجناب میرزا ابراز بیعت نمودند بکار بازداشت وقلعه وار
شهزاده برشاهزاده والا جاه کرفتند شاهزاده سنان شیاطین برچنبل بیان دریای آتش همان زاد
وبغیر بای جرات وخوف جلادت طایفه ترکمان وبکلر زالزبان برداشت شاهد فتح وظفر کرتا ازمان هن
هفت کرده ودر نظر اغاطی داشت ازدیدن ایشان کرفت وبرقرای کرازطرف خصمان میزدیدند

انصار شاهزاده هالا بنار زاز بخارد تیره وتار میشود ودر جناب دشمنان فساد بخاند تا بار سرهم کش چشم اقتدا
ان طایفه غدار کشته چند خیل جزم کرا زانفصال شیخ اصاب منفرق کردند پرشیان شدند جمع از ایشان
باطهماسب میرزا اسیر کردیدند سلطان حمزه میرزا بدیدن معضو پاشان نکحرقیه وزادوران القلعه
الموت رسانیده وخود دوی بطرف اذربایجان نهاد بعیادت پاشا بوسی بدیدند الا کهن دوی طهماسب زاده
متوجه عراق شد دران اوقات فرهاد پاشا باسپاهی فراوان وارد تبریز وخیره
شانیا نشد اسباب قلعه داری کرهمراه اورده بود قلعه رسانیدند ونامبارای قزلباش مرقوم داشت که
چون سلطان ان مکان دانا فرزانه ایست ولایتی راکه بتصرف درآورد بنا بسالغ ازدست ندهد بنابران
صلاح شمار دراین می بینم کرت اهزاده دارا وفی نمایند کرصلح براین شرط نماید کرچشم از ولایت متصرفه ما
بپوشد تا ولایت دیکر از شر دو میان ایمن زاند ومترک بجاج عموده باحضرت خواند کاراو دوستی وداد
چون مکتوب باخرفها دپاشا بعرض شاهزاده رسید کفت من فرهنا زدست ندهم ودر طلب ملک رفته
از پا نشینم اما جواب نرفها دپاشا را خود قلمی نمود ویان مضمون کرچون صلاح عبارا نده درصلح است بنول اعتماد
بنامیم بیرلها کرولایت تبریز راکه کلوفاند تن باشی است با فیاندا کارند فرهاد پاشا دراد جواب بنیاد
واکر شاهزاده نخاند فتنی بپیدا بیرتول بیشود کراحضرت یکی از شاهزادکان زا بعهد قشید میانه صلح نبند
بتصرف مسند کرد رسلک سایر فرزندان متصرف سلک کرد دولایت تبریز باطاعه وی قرار شود سلطان
حمزه میرزا دل بمخالفت یکی از برادران نهاد کبردم فرستاده غائب قزلباشان بنام سلطان حیدر میرزا
والده روز چون فرهاد پاشا مطمئن واین بود کرحد عنی بجزاندکان نیاید وبیرون یکی از شاهزادکان بسر
پاسعد خان بجغدایی ودلاه ی جاشنی کیرا دزانه عهد ساخت کرمیانه صلح راشید شاهزاده
خود را از روم رسانید بلاد کنجه بعزم تبریز بوی رسید سلطان حمزه میرزا انجام این امور را
موقوف نفصیل نهاد داشتا نادر هانا وقت فیاد عرش زاخان برشد ودیانت خدا ورد ولایت
هلاک شد بتفصیل ابن اجمال انست کرشاهزاده بشی از بسهانهان صلح قلعه نمان بوده زاغا پاشا بدر فراغ
وفیاز بموزه متوجه ولشکرای خود شد چون بدریچه نخانه رسید بتکلیف حریف بسجود وی وسخن
بدرون قی نخانه زفته جواب شد خادر وی من دیچی ولاکه کرد درمهد جی من بنی بخانه شاهزاده
رسید بود درنظر غایت کرد بدل وفته کارش بجائی کشید کرطلع امرا واعیان شد وطلب
محضر ودعوت شاهزاده بود چون انفرد بجواب بفتران نظام بدون چیز بنیع کان زمین از میان برخاست
اورده تن شاهزاده نوجوان زاکرهیچون سال بیش نداشت نبش خنجر بارپان شاخت اوی هکرارادت

پدر و رش بدهد غافت کار شانیت و نزاعش همین بعد از شهادت سلطان حمزه میرزا امرا اتفاق نمودند
ابوطالب میرزا را بپیشهدی برداشتند و روی بدارالسلطنه قزوین کذاشتند لیکن بعد از واقعه سلطان
حمزه میرزا در عراق و فارس انقلاب و اشوب زیاده از حد امکان کذشت و هر کشوری بدیار و سروری از خود
سری پیش کرفت دامن و امان از میانه سر بر زد پس کرفت شاهی چون بدارالسلطنه قزوین نزول اجلال
نمود بر بساط عیان و طغیان فرهاد بیک غلام در اصفهان و فساد سایر حکام که در روایات فتین
شرح بودند و در دارالسلطنه اصفهان شد چون این اخبار و مهد مقدس بسمع سمو رسید قلیخان
شد کرای کرهر درج سلطنت و اجلال ذرا بر داشته جانب عراق آوازه داد امان راست نهضت و از آن جهت
در آن هنکام موکب شاهی باصفهان نزول و امرای بد عاقبت بانیاز و اندیشه مردم ان خطه مشغول
بودند مواکب جلال شاهزاده بدانسانح وارد دارالسلطنه قزوین و بر تخت فرمانده ی ایاز اجداد
فیاضی سند جلوس خود و پدر را از کردن عروس خواری سلطنت غاریتی که چنانی نداشت کوتاه
ساخت چون در فتوز کلک خواهد شد اقتضای سلطنت سلطان محمد دوازده سالی بود و بخت و زیبش
میرزا سلمان خاوری اصفهانی بعد کراخراش دو طی کتابات پادشاه سعید شاه طهماسب ثانی مرقوم شد
بغداد وی بجیر زا محمد فرا بیات و در سالی هزار و دویست و دو دارالسلطنه قزوین بمیرضا اصفهان سرای صبیح
زاید دود و در آستانه شاهزاده حسین مدفون شد ذکر جلوس مهر یار بازل خاقان کامل دریا دل
شاه عباس بن سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی چون خاقان سند و حید بر بدست راقیها
قضا و قدرات و زمام فرمان هر بیک دیده و قضیه رستان انجم را قرا اتهیه و تراهبر کی که خواهد
رام نماید و اد هم تکب زا بسوی هر که خواهد عنان کشان چنان کرجنبت کش و روزکار عنان بسند و مرکب
مرام خود کجنبر بخلام یعنی شاهزاده سفارت و پیام زا فرجان کا نیاله دفت از طلب سپاه علیقلیخان
بصوب منکر بر سند علی خان کشیدا و علیقلیخان شاهی مکنت و کالای بروت هود زا بنایب نا راج داده
روی بجرات هادر شد قلی خان مظفر و منصور و در کاب شاهزاده سفارت و دولت طی مرحله مهد مقدس
خود و در اقجا بنا لیف قلوب مشغول و امرای ان ولایت و حکام خراسان را کمکید مطاوعت خویش و دارد
تا انکه اخبار احوال اوضاع امرای عراق و فارس و کرمان مبلغ شهامت سلطان حمزه میرزا رسید و
در آن اوقات نیز عبد الله خان اوزبک متوجه عراق شد و رستم قلیخان کرسوسته خطه و زمت بود با لشکر
آراسته چون بکلهر و نیز از مهد مقدس طوس موکب بر بفضت زا بجانب ملک عراق بداوری چوخ سند دوس
رسانید و ماهچه رایات همایون بر کوه و هامون پیرزه و سهول انکند چون بهمدان میرزا ابو تراب بیکدلی بنا سوده فاد

در ظاهر دارالسلطنه قزوین رسیده هر دو سکنه آن دیار را از طریق فرمان بری کردیدند فوج فوج بیان در پای سریر
پیوستند و از بابه سر طراقفات اعتضار کرد ایشان را بدرون دروازه قزوین بردند پس موکب منیر و زی کوکب دولت سعادت
بیزا هم و مراتع داخل مهد و دولتخانه سعادت اتحاد کردید چون این اخبار در اصفهان از اصفهان مراجعت و دارد
دارالسلطنه کردیدند چون نزدیک دولتخانه رسیدند شاهزاده والا تبار بسرو دست بوس والد بزرکوار از
درون دولتخانه بیرون شتافته عرض ملاقات در یافت و بزاد رعالی کهر زا بنیزه در بر کشید و لاله رخسار ضیغم
وبا بطاق بدیع بهجت بهم حرم و محرم دیدار شاخت در آن بزم دولتخانه که جمعیت آباد خرمندی و کامکاری بود سلطانی
کرید انحقیقه چشم از جهانداری پوشیده بود بر غبت تمام و خواهش تمام الکاهان شغل سلطنت استعفا و مناصب
شهریاری را کذاشته بدست بزرکوار دیناد کذاشت بر سر هزر نداد هند کذاشت همان پیر جلوه از سر کرفت
و زبان زمانه و زمانیان بر خلافت و مبارکباد کویا شدند و اسم سامی شاه عباس بند بلا بافت فرزانکان
نزد سریر جنبه فکند و در بنیاد مرای ضاحی را از تیغ تیز کذرانید چون دو هنکام حرکت موکب شاهی از مهد
مقدس عبد الله خان اوزبک با لشکری هیکجری بیاض هزاران از مهد هراز الحصور ساخته علیقلی خان مدتها زده
شاه لازمه خود داری نموده عاقبت از تنکی آذوقه جز بیرون آمدن چاره ندید با سوزم عزم متوجه اردوی عبد
الله خان کردید چون بنزدیک چنبه خان رسید او زبکی دست دراز نمود که سند یلان سر علی قلی خان بر اورده
شاهلویان از دو طرف حمله ور شدند و اهل سمنیرها از نیام کشیدند و در و باوزبکان نهادند القصه جمیع بر تیغ ستم
مهید دوران و اطفا نا سپر شدند چون این اخبار بشاه جوان بخت رسید ملول و اندوهکین کردید و در آن
ایام کل بیخبر و کمان اوزبک در ایات عز و طراوت بصوب مقصود بیمهر و شاه بوا فاشت چون چنین قیام خیام والا
مقام کشت از انجا که اطراد رشد قلیخان مرحمتی طبع همایون شاهی شود بر اساس استحکام بنیان دولت سعادت
فرجام جاری بدار السلام سیمنو د شاه را بیه نیز بفرزند سعید زبده خواجه قلی خان بزاده بیک اندوده از دولت مضاعفات
در دمان علیخود و بوس سلطنت محمد تا نقاب از رخسار شاهد مدعا بکشود شاه ذیجاه بیان اصر که فرق مرتبه
او بود و اعلی کشت غافت یکی از خواجین طائفه سنجلو کرا از جمله غربان خان بود خود را بحضرت ملاذ شاه دین
پناه رسانید و معروض داشت که برشد قلی خان لشت بصحرا نطاق اندیشه مذری داده بنایان حضرت کشته زبیه
ان بلاد ان دیشه را پیش نهاد خاطر فیروزه نا آنکه در شبی برشد قلی خان نفاذت مهمور یکسیل خانه امن و دل
خیمه کرکاه فی سرا پرده شاهی بر دو خوابید شاه ذیجاه امت پناه قرا سر لو و قراجه چاوشلو خود چی نیز دکان
را بخرکاه و من ستاده تا با نام کاریش بدند و در هان شب بیدار نهمد اهیب و الاهی و زارت سرا قرانه
و هر یان از امرای مانا اعتضار را بخاطر می سپارند و حکام بر کرایان خراسان فرستاده و حکومت مهد مقدس را

باحت خان استجلز زاد و دولت نصرت آیات و اصوب خوانت سقف جلالت بگشاد چون نواحی جام مرکز خیام ظفر فرجام
شد خبر رسید که چنان الخاقان حاکم ضیاد با لشکری موفور و ذخایر متکاثر از امرا و خوانین خود بعزم دفع
میدان مخالفت بدست رو نیاز آمیخته شد و الحال فتح اجلال نهاده اند هادی ان ولایت را خراب و ویران ساخته
و قلعه محکم بنا نهاده مراجعت نموده و همچنین فرهاد پاشای سرعسکر روم که در اوز اروم بود با سپاهی نامحدود
بقصد ایاغ امل ان ولایت را از مقر بنا امن ای قاجار پیوسته و زنده در کنجه قلعه طرح انداخته و خارسان
بیابانها بدین جهت نموده از استماع این خبر بنا بر انکه دولت ایاغ و همدستان خانه کوچ داشتند مضطرب و پریشان حال
گشتند بنا بر ان ذای خورشید ضیای شاهی از توقف خراسان مخرب و ضان هند همان بودند عزم بود الجانب عراق
مصروف فرمود چند گاه ان سلطنه قرین مقرر موکب سعادت بود مشار الیه نایب و ای را طلب داشت و بطیس
کنکاش ادارات و در خصوص امور روی داد و بدایا ستان دولت بالا منوه رای شاهی چنان قرار گرفت که مصالحه که
فرهاد پاشان با سلطان حمزه میرزا مضطرب بود بخلاف و بهانه دهند و خاطر جمع روی کینه بجانب خراسان
و بعد از فراغ از کار اوزبک بادوین بعقیبش مصلحت وقت و بینند فتح کنند بنا بران ولداه ی جاشنی کرانی
و کمر از جانب فرهاد پاشا بیرون از شهادت سلطان حمزه میرزا بجهت شاهی مصالحه امن بود و دوین دوران هیچ
دوران السلطنه قزوین منظور جواب بود طلبدا شت و مشورت نظر فرمایش شاخت و بهرد بیگی خان جاروشلو را برسالت
تعیین و جید و پیرزادا با تحفه و هدایا بی و تکین و ا رخلوصت آئین ایاغی و لداه و ا نه و دیار خیری فرمود چون
از قراری که از ولداه ی مزبور مشخص گردید چنان الخاقان حاکم سرخ عزیمت صندان و فاوزن نموده و از جانب
خوانند کان مامور بموده شاه ذیجاه جمی از امرای کاراکا هوا با نوجی از سپاه منصور قلعه روئیدا روانه مشهد مقدس
و خود با بام بخارا نهاد و دولت السلطنه قزوین با قضای ایام شباب و دیاغ و دین سنان کام سنان و اکبر همه نقاب
غفلت مستوری بر چهر حال داری کشیده بود اندا دیشه و فیضان نهاد سپاه و رعیت غافل بخود و ناسا و دت
ایلچی از دیار خوانند کان امور ملکت فارس و کرمان و کوهکیلویه و عربستان و فارس نداشتند کیلان ذاکره چون طرس
مرطلقشان در هم و روبین بود منظم مخرد کرسیا ستیلای هی عبدا لقوم خان ولد عبدا لله خان بمهد مقدس و قسل
غام بمزون ان دیار بلشکر منصور ذای غالی کردند لاجرم قریب خراسان قزوین چون طالندی هیچ خیام سعادت
اشتمال شد مزاج شاهی از اعتدال با عتدال تبدیل یافت عنان معاودت بطرف دار السلطنه تبا نمت تا انکه در
ابتدای سال پنجم جلوس کرسان خراجی برد جهد بیگلی خان که بسفارت دوم رفته بود فواج صلح از ا شیدا شت
با نامه خوانند کار و اورد و دیار شهر یاری ست فرخ هجت شاخانه با نظام مهام خراسان پرداخت و زان هنگام
و سوئی از جانب شاهی محمد خان والی خوارزم وارد و دربار شاهی و نامه و شاه و ی اکرمشهر یقین بدیجت فرجام

بود شاهنشاه دوران مرسوله دربان دوخانه افهار شاخته بود که ولایت مهد مقدس و بلوک نیشابور بتصرف
اوزبک در امد اگر یکی از امرا با فوجی از غازیان معسکر ای قن قباش روانه دیار خراسان نمایند این
دولتخواه نیز امد با خان اوزبک دفع غادی کافره کوشش خواهد نمود شروط بر انکه پادشاه طغیان و ولت
خوارزم را دریابد که بملک خراسان بیوستدا ست نماید بنا بران شاه ذیجاه فرهاد خان زا با فوجی از سپاه
بقرقن همراه مامور بخراسان شاخت و بنظام ملکات حاجی محمد خان و مزهاد خان امتاد حاجی محمد
خان متوجه دشت کشت کرا زراه فیاض بورد غازم مهد شد و فرهاد خان از طریق سبزوار عزیمت نیشابور
نمود چون عبدا لله خان دیباج از اطاق ان دوا بیر بطیع کردید عبد المؤمن خان پسر خود را با لشکر های بیشمار
و بدخشان و حصار شادمان روانه خراسان شاخت چون خبر ورود ا نمزد و بمهد مقدس رسید فرهاد خان مقابله او را قوت ندید حرب از ا رای خراسان را اجل با ثبات خود زشاد معاودت
میزان نمود عبد المؤمن خان چون فراغت لشکر از لباس مطلع کردید همت بر استخلاص سایر ولایت
خراسان ثبت و بخت برسر اسفرایی مدار بوصلح خازیان ا سنجلو جرداکیها نمود چندان خود داری کرد
که چهار هزار نفر از اوزبک را کشتند غاقبت عبد المؤمن خان بحضور دران دست یافته قتل عام نمود و زان
بورش سبزوار و نیشابور زا نیز نقر فرمود حکام بلاد مذکور صفحه و صفا و قتل نمود چون خبا و حرارت
هجری برسید و شاهان خبا دیبی شکر فرواز خازاد و دیهای شاخار جوع کردید رای اعلای پادشاهی
بگوشمالی خانان هندوستان کیلانه کردان وقت سرازدایره اطاعت بیچید بود فرا دیافت و حجی از شیرات
پیشه جلادت زا بسراوین ستاد شان الیه زند و فرزند و ملک و دولت زا بدرود و روی فرا و یاد
شیدان نمود که در نقرف روضه بود و کیرشا نخه کرد زان سال معروض رای شاخ کردیا ستیلای پادشاه
هند و سنان اکبر شاه ات بدار القرار قند هار و زمین داور از قن اکبر شاه بن بکارش بافت ابا ان ان
ولایت و زایام اسمعیل میرزا ابن سلطان حسین میرزای ولد طهراسم میرزا با براد و رش اقتضای بافت بعد از فوت
سلطان حسین میرزا بخطه هرین میرزای ولد رش قرار کرفت مشار الیه در زمان دولت سلطان محمد کان افتدار
در قند هار بهم رسانید و ملک سیستان و کرم سیرات در خاربطات و بین داور ا مقرر کشت غاقبت بنیا
بین او و رستم میرزای برادر رش خیاد نفاد رفع شد و ملکان سیستان دست یافته رفته رفته بقهر حسین
میرزا در آمد سرکشان دا دست بیرون شد چون نیا سطا ستیلای او نزیکیه ولایت خراسان استقلال و دولت شاهی
نتوانست نمود قند هار را با دا ای دولت سلطان هند و ستان سپرد و خود بنیرو و رسال خراج هجا از قند هار عزیمت
و بجانب هند رفت و دولا بجا برزخت سرای دولت خراسیدا هضه موکب شاهی بعد از نشیت نهام کیلان متوجه جرجان

کرده بود چون بحمد الله سالم و زان متوکت را مقام شد حکای کرام از جناب عبد المؤمن خان اوزبک بدارالسلام
و سبزوار و نیشابور مامور بودند مرکز خویش را خالی و طریق هزاره بپیمودند و دوی هنا این نا محال جا
با اقوام تخار را ان سپهر خواه بپیمود و حاکم بود بلایات مذکوره نیشین چون فضلدی نزدیک بود باستحلاص
مشهد مقدس و خوات پذیرفت رایات نصرت آیات بصوب اصفهان برافراخت و ان زمستان را در ان دیار خلد
نشان شاهان عیش و نشاط و مصاحب حوریشان مجلس و ابساط بود چون مزاج دوران کارا عتدال
یافت و شمایم گلهای خیاد و نسایم عنبر بار گلزار و باغ بجانیان را معطر ساخت مراکب سعادت را کواکب خیام
خضت از ساحت اصفهان برکندند و بفاصله سرت و عشرت سرای فردین افکندند و زان اوقات نور محمد خان
بن ابو المحمد خان نا ای ادکیج که از نژاد وجوبی خان بن چنگیز بود ان بیم بجانیام دوی بنیاد بدولت سعادت
ابناز خاده و در دار السلطنه قزوین شرف ملازمات پادشاه جهاه یافته کردین نوادم مهمان نوازی و دبان
وی اجمالا مراسم ای خال حنبر و رو سید المؤمن اوزبک دیگر بار بمملکت خراسان و تعرف عود نیشابور
رسید مفصل اجمالا ان است که چون عبد المؤمن خان ظاهر و بیت ابوه رنزول و بجاده مشغول گردید درویش
محمد خان و طرخا کم اندناد و امیر فتاح اصفهانی که توان حصار بیرجند و باز و فصیل دروازه را مضبوط و بسب
قلت دیوار مخالفت نشستند عبد المؤمن خان چند بوتبه پی در پی مزدوران دلاور ان قلعه را در سیر آورد اکثر بروج
کشیدند کوششهای مردانه کردند سعادت چهار دهاه عبد المؤمن خان نقابان را امر بحفر زاویه نقب زده زیر
برجی را خالی کردند و از بارود پرداخته چون زمانه نقابان سپاه بروزی نقب نقابان بارود را افروزده
اجزای برج را متلاشی ساخت و بقرب چهار صد نفر از دوزبک خود زان رخنه های برج بدرون حصار انداخت
درویش محمد خان و امیر فتاح با سپید نفر نفنگچی اصفهانی نفنگهای بسیان شاراو و بقتل کشیدند
کلرلیه خاصر چون وا بزرا نظاره بادیدند و بیک بار از باد و زدند و بقیه نفر از هجوم دوزبکان را
که بگذر و نفر ایشان سد لعین زاد هجای اوزبک بود زمین و سنگر و خان برج را ضمیمه مزدمان نقصه
چون این حیثیه مسموع سمع اشرف شد حکم بدرویش محمد خان رفتم و مقرر داشتند که جمعی کثیر از غازیان
قزلباش و اصفهانی با اهل و عیال در نیشابور مصارعه با عبد المؤمن خان از عقل و زانش و دور
باید طرح صلح باوی انداخت و مسلمانان را از شکنجه تلف خلاص سازی اگر خطا خواسته باشد کل مملکت
خراسان بان ستانی و جمعی بقرب نا و نیای دولت قاهره خواهد بود چون حکم مزبور بدرویش محمد خان
رسید طرح مصالحه انداخت از انجا که زنان دوز چهار هزار اوزبک کشته شده بود عبد المؤمن خان را عزم
سلطنت عنکبات کرده دست از دفتحه حصار کشیدن را عزم عظیم دانسته عهد نامه قرار نوشته که درویش محمد

خان زنقصه زادی نماید و سیل عراق شاد کشاد زسپاه اوزبکیه ایمن باشد بنابران درویش محمد خان اسرای
اوزبک را داد و گرفتاران زنانشان را گرفت و جمعیت خویش را که عدد ها نفر از سواد و پیاده بیرسید بابت
مقرر زنده جمع و از دروازه عراق بیرون آمد و بر سران لشکر اوزبک برادران و پسران و اقوام ایشان
در ایام محاصره نفضلد سیل بودند خواستند که نقض عهد کنند و دست بحیله بدست آورند عبد المؤمن خان ایشان
را منع کرد خانکی را نزد درویش محمد خان فرستاد که رفقه انیت کرزا بسر ما اخذ و از دروکر کشی نماند و
سبب امنیت طریق مقصود بنیاد درویش محمد خان امر بموزونکچیان فیلهای تفنگ را در دشن نمود و اما
نجاره باشند و بجانیان نزاران میان جمع خواشش در زیر بعبد المؤمن خان بر سراسب تعظیم نمود عبد المؤمن
خان زبان تحسین وی گشوده گفت نمک پادشاه ایران بر زبان حال با کرکری و دلفزاع دیدی چون درویش
محمد خان غازم مصاحبت گشت عبد المؤمن خان با بوی چپت خود زانشی خان فرستاده و اسباب و اکرام
مبذول داشت و از نمک بادصبا دادکام او هزار رستمل عقب میکذاشت خواست درویش محمد خان با بوی را
بگرفت و اسب زاد اوه دوی براه نهاد و دو هکا میکه موکب شاهی از مقر زمستان مصاحبت نموده بود
بعزم مبالغه بوسی استعفا بنیابت و بازای مدعا نیابت کیدان زابوی مخاطب فرمود القصه شاه جهاه
در مقام نا ای بود اوزبکیه پیام از استرزاد مملکت خراسان چشم پوشیده و با نظام مهام عراستان و بازار
و کرمان و کیلان گرسیلان نا ستان هزاره و چهار هجری در رسید و حضرا بجم مریخ نشین بیت اشرف خویش
گردید و باد بهاری و نسیم ازاری بساط کی را از بیش فاصت و لرای و رخساره لالا رای نوهاران چهره
و عروسان سوری و سمن بقوات و فراش قضا فرش زبرجد رنگ سبزه و اد رحمن و دشت و صاحت در
کثیر بادای بجانکای ساحل مصمم سفر خراسان گشت که مهمان حضرا و رند که هجوم خان کا ترکیش
نظام قلعه سفر این رسید شاه ذیجاه مقید تجهیز مناکب حضرت نامزد کرد با حضار ایشان فرمان داده شد
بود نکردید و بحرانیان قلیل لشکر فجاب ضمیم باخته شد و از زاه چشمه علی اصفهان بجن دیدم نا صب خیام
حضرت فرخام گردید و سه روز دران عرصه گشا بجهت عزم سپاه طفر پناه توقف و بدل حفظ انیکه مبادا
عبد المؤمن خان هلوان نخاسه بر خالی نماید و بمنزل جلادت ذا مضمار مقابله عنان در پیچد بدل طرح
نامورا نفرستاده بیا ید و امور دو بعمل آورد فرمان نفاذ یافت که در اسبوع مسرح شد که خانان
عالی جناب با لشکری کره در زنگ مرصع شاب طاهر سفر این زاخیم خام مهر و نقاب ساخته خاطر شوقمند حضور
ملائک نسبت ضیا خرام و بدنا نند خانان زاده نا جی بنظام بقدم استیجال پیموده مستعد رزم و پیکار
طرخان مرد اکنی سنلران است که خان زاده غازی از جزو خواره داده چون مردان مرد خام بمیدان نبرد

کشاده دارد مکتوب من بود زاهد بحضرت قطب الدین بنانه ای چکی ارسال و از عتب محرک سپاه و عدد حزین دریا
جوش گردید چون مکتوب بخرت اکبر خان و سیلها تش چهیش بنگر دید و ده نظام هر زبان بلاغ و گزارت
کشاد اما دو یا طی خوش صبغه دارام را بباد طنز و اضطراب داد و سپاه خود را برداشته روی بهندوستان نهاد
چون خبر هن بیا و زکیه سمیع شاه ذیجاه شد از جناب اسفراین خاطر تندی مظاهر را الطیبان حاصل
گردید مقرر شد که امرا نبه و اغرق زا با تنکر بانه کراب ذبوت و اردی روانه عراق و مودم کارا مل جلد چون
و سپاهی هزار دو موکب فلک اتکای نمایند امرا عجب محزونه معمول و راب نصرتیاب بطرف استرآباد
هفت خود چون ظاهر دار الهوضن معقرار دوی سپهر تکین گردید خاجی محمد خان پادشاه خاور و گزار جلیله
شرخانده و زان بزم شاهی بود ملهمن ان گردید که بمیان ترکمانان ضابن خلاء رفته جمیع زاهم او رده متصرف
استخلاص ملک موروث خود شود شاه ذیجاه استماع غایاز اقبول و اورا با نارک و امیاب و زاق با شاهانه
دوانه حزمود و زان اثنا خبر رسید که هین الزمن خان از صفحات مقدس مراجعت و بجانب سبزوار امل اصل
نهضت را تصرف دارد کرا محصور و مزده شاه ذیجاه میخرات با طمان جمعیت جنودی سبزوار نهضت فرمایا صفرای
فرا نیاش معروض داشتند کرا بن دیری صید الزمن خان منوط بر سیدن کومک و امداد شاه و را نهضت با بید
چندان تامل نمود کرگزاران غزا و فارس با تمام برسند شاه ذیجاه از بیم انکه ارث سبزوار را بنا با سپرف
عبد الزمن خان در آید و دست بقتل ایشان کشاید بنول نصرمود و کوس حرکت را بجانب سبزوار بلند
نا خت چون جزو تصر موکب منصور بعید الزمن خان آورد و رسید تاب مقاومت در خود ندید با دیگر یاران
زاه اهتزام پیش گرفت و شاه مجما یلم جهان را بنا دانه فیا بود مامور و خود و ان زاه عزیمت زاده نزدیک
گریزگت مواکب منصور شاهی زاد و سبزوار و حکومت ان لاب را بمنا فی سلطان ماجار گردید و کاد
از حوزه قلعه داری بود مقصود حزمود چون مرتم زمستان نزدیک بود و بعلت قلت و وفر محاصره قدغن بود
از زاه دور اند بینی خان عزیمت بصوب عراق معطوف داشت چون دران اوقات حضرت و فات سلطان مراد
خان کاردوم و طوبس سلطان محمد خان در قلعه اصفهان بمنصری اعمر و زیم رسید دا تفضار خان میزاد در
درویش محمد خان در ملوزا ملیچکری بمنصل خاور حضرت بعزیمت ملک فرمود و با تحف و هدایا
ارسال داشت شمه از احوال پادشاه عصر و مرشد دهر اگرچه مواضعت کرجب عزمان خاقان کیتی کشای کرخاصه
درویش بنام جهان خاقی ملک و ملکوت و صفیر خاقام عجب و تهمور و بدیع خاقان و دودست کرپیوسته
خاسش چون جناب جبرئیل کشته باد و چون اهل عدو و فیر ستیش دهر کشته و شن خصمش ربوته نرک
با نش شقاوت سوخته و تیم خاهش تا ابد از روخته و این کتاب مستطاب رمانیا بجاذ و اعتضاد از دست

شاده نظم از دایین اقتضاد میدرزن نکذارد و از طریق اکثار کرمان ات و کاتب جمیع ذالا نرم ات عدو لخمایت
و خان خاسر از جلالت اهباب و اهتاب شیاد عرتیاد و خون ذکری و نه الابجاذ فه نیاز و کلام خوانطول
تقدیم بجنبکم کوی و کزین کوی چون در کن کفته تو خان ستوده پند لاف از سخن چون در توان زد ات
خت بود که بر توان زد لیکن خاطر خانه جوی از سر طالب چند کرا ز امور دین مقدم از دخان جدیده
عهد خویش را فته افتخار فیلا طین نا صفیه در نوا یخ خود ایراد نموده ستوان کذشت و خال خاد و ان
سر انکشت مداد و خامه بر چون مخذ ا ل استماد ایشان نکذانت بنا بران قبیل کلک جایع رقم بر شاخت
مبین مداد و نفه سرا میکرد د و کراسکند ربیک مورخ تایخ خام ارای در تکمله صاد اثنا خوان شاه عباس
ماضی نا ر الله برهانه اورده ات که در سال مزبور مولانا شانه نکارکرز خم ایشان در ان عصر بر
سینجاب و بلا بعث خشا ر اشته مشوی در مدح جناب ولایت نا ب مرتضوی در سلک نظم کشیل و در
مجلس پادشاه مزبور عرض کرد شاخت چون بدین مشعر کرسبب اکرد شمن کشد شاعر و کرد و ت طباق
ابروی دوا زوات ترسید فراج مقدس سلطان زا کبفتی و زیب فاری زا و مزبور دنا کجور و مولانا شاد و ت
کفر میزان فضا و کفه دکیر ا چندان در بخت کرا بن مولانا هم سنک و فاری شد و ان نفوذ و افزم را
بصلابین مشعر با و عطا از مورد و مشعرای عصر بدین مضمون زبان بمدح و ثنای شهریار جهان کشای کشاد
بیت مشاعر کرخاشده نا بر شل بود ه بر و راستی و زبر دز ا بر کردی دیکر اورده ای کرمولانا عزیزی نیز ای
کرمزد طبع نا مت کوتاه انذیش بود بتقریب مولانا عطار ضای حزین چند روزی در مجلس همایون
همدا و ا بیا مخوان دین خوان احسان پادشاه مضافت حزمند مبسود ضاف بیضان کستا خانه
کفتن کرباعتضاد خود کوهر لطایف و طرایف سفتن میتر دید بدین مجاز از مجلس همایون مزبور
و از بساط عزت مهجور شد و چنانچه در هوای بای بر انقضوان هستند کرنزا سطه حصول کامی کام کشای
باز و زبان از کام با ز ایستاد در مدت سال الجین کرنه الحقیقه کام و دکام شیرضا و ذات دراز میاز د
روزی در اصطبل بضاعت مال زمت رسید و بدقیقه زینی چون خرضا باز کشیدن مولانا شانه در میات
اورده کستا خانه کفت کرچرا انکیزنا انفضات شاه ذیجاه ظل الله ضان من بنیکر د و د پادشاه سخن سنج
خود جان درو بر سرکنج بود بیم و زا باز کشید بهوا مزبور د طوطی ایم کرصلاح باشد تو زا با سرکین
بکشیم انقضا بحمد الله و منه کرد راین زمان مجسته کرهر و روزش رسائل جمیع حلل برایات و هر شبش
بزمهای مقرر و دین سرسبز دا زاغ ایران زمین بنات فرخنده صفات شهریاری عالی سپر و داد کستر
پاک کرهر نو راعتاق سلطنت عظمی و عمر و ناصر خلافت کبری و خواد زاع اعلام دین و دولت و فروز نزاع

وخارا ملکت وملت را فتابات دولت مضمون واخلاء حضرت مغفور له کرازاصاب عنایتش هیچ نجا
وهیچ روزی از شرف اقبال صفدر وکب بود طلوع است ویا زاملاة واحال در هوای مراد برنا وپیر
در صعود وهر فوزی از شعاع اسباب اتصال وطریق اجتماع باشاهد مقصود ماده وساخرات
واز باب کمال را صور معیت باحش وهجی منتظم وپرداخته هزاران شاعری پای بوفرق شعرا کنار زد و
هر روز تر پایه از ارباب کمال مشتری بزیر قدم سپاه دو هر که تقعه کریباط جوید وهر که فضیل
خواند دو کوهرش بر سر نهاند وهر فوزی فرا سراین مفتاح حضرت والاهضت ابواب آیات ویارش
بچره نجت کشا بی سبب کریجوبل حضار فیخ بفضیل دیاری ۵ چون نرم هذا تهمر یارث پیدا
شود ابر بن طباری ۵ ان قیام کرجم خورند نجنبید ۵ او روز فشکه صد نر بجنبید ۵ امید از فیض فاضل
الطاف ذات کراشفقات مورد دولت واستقام مهام سلطنت ابی پادشاه باعنایت علی الدوام روز
افزون وبزمان حضرت ومن تقرب لدیه هنا یود یاد وانا وفاجع متکاثرا تفاجع کرمجدا زنیم
شخم اقبال ونرینم هنا دل حصول امالة واحال است ودریاض روزکار وتمام دوح هر مخلص را مبهج
ومعطر وانرا زاصاب عذا قش ارضاء کینی واطراف جهان زامنور دارد بیان مامور شدن فرهاد
بپهکار وتسخیر ولایت زند چون ولایت طبرستان تا سال هزار وپنج هجری بتصرف اولیای دولت ابد
بود دراین سال رای جهان کشای شاهی بتجهیز آن ملک هبت نظر کرد واسطه مرمت اساس خان جند
نادری خود ملک مورونث خرد شرمیافت فرا رکرفت ومنزهاد خان را باسپاهی کینه خواه متوجه آن
ملک فلک قرین نمود شاد ایه سنجر مقرر فرمان دادند تا بهاجمون را اعیان آن
ولایت مرقوم واذیا نرا باطی وانقیاد وموت مودسیت مظفر کرای سوار ای خود سران دماغی شوریده
داشت قدم بشاهراه مطاوعت نهکذاشت عاقبت بامد شمشیر وتکرار خراسان بارانی کشته بنا
جمع اذاعیان نزد فرهاد خان آمد خان مزبور اورا بتلطیف رفتش بنایر سریر علی بخود سپید بدین سرور داعی
کردید کرفرهاد خان باوری فراخت نماید ودر خدمتاشرف سمیع نقصیر نا ورزد ودر صورت مهد اسباب
باج وخراج وتفصیل ایالتان ولایت باو محول کرده فرهاد خان بنا برصلحت وقت سلمش را قبول وباتفاق
سپید بدیار بسیار افتی اراده چون بنایر سریر اعلا رسید وبعز بساط بوسی فایز کردید از جناب اشرف
صلحهای ملکی وملتفات بیاردوبان وی سپید وان کمکین در باض نیز اسطوره ایهای کراز او شنیده بود
بزلال وضوح یافته بود اقضاء مناسب اخلاص وشندی کردید کرفرهاد خان مازندران رود و
وحسم عنانا مذبار را زام وقلاع زا الحسیان در آرام دهن شاه ذیجاه سلطنت پناه را قبول وبا تفاق فرهاد

خان روانه دارالملک بارش مزبور چون بنواحی اصل رسید ملک طهمورث کرد کاه جهان بود جمعی از ملازمان خود را تعین
قلعه اصل را استحکام دهند دو مقام قلعه داری بزاهدان هزارخان طوائم قلعه کبری سپرداخت دران اثنا
سید مظفر نیز فرار اورفته در قلعه اذاره کاه رحل اقامت انداخت ونوای مخالفت برافراخت
نبا بران هریک از اعیان مازندران که در رکاب فرهاد خان بودند طریق نامزمانه مجمل حکم انه خود پیمودند
فرهاد خان نیز پای مردی افشرده کلیه فتح امل را بدست آورده واز انجا متوجه ساری کشت اهالی
مازندران چون خان را منصور واطیان را مقهور دیدند یک یک از حبایل بیرون آمدند دیکر بار دزد
اردوی فرهاد خان مجتمع کشتند چون سید مظفر جریف را مخت وبه پای ثبات سست شد قلعه را
کذاشته بجبلکا کرفت چون بمعاجان امیون واز معاد بود دوزی بنیم مثقال امیون خالص بکار میبرد
در وقت فرار بسرون حقه امیون را فرا موش کرده بودند بانظر وق متوجه اردوی فرهاد خان شدند مکین
سرکشته نوان فاده اطبا چنانکه معالجه کردند عقده نیفتاد ومرض انهال خان شیرین بادفرهاد
خان بعد ازان واقعه بعضی از ولایات مازندران متصرف وداورده از انجا متوجه بتنبیه ملک طهمورث کردید اورا در قلعه محصور وغافیت بروی دست یافته بنیای سرسراملای شاهنشاه ذیجاه او زابدست ملک سلطان حسین لواسانی قاضی خراج بزادرش ای پای دراورد وداو ایل سال
هزار وشش هجری ذوالفقار خان کرجستان دوم رفته بود باتمر تحت خاوخزاین کاردوم مشعون
استحکام بنیان صلح وارد حضور وهم دراین سال فرخ فال ایلچیان جلال الدین اکبر پادشاه هندوستان
واکبر بنایه سریر اعلی امام بوسند رخصتانصراف ارزانی وموچهر بنا بشک ان سپاهی وغلام خاصه پیشخدمت
را بمراحمت ایشان درسفارت هند مامور ونا زمان دارالسلطنه مزبور مقرر سلطنت سعادت قرین بود
وکاهی بجهة انبساط خاطر شریف حضرت در حضر یا باد اصفهان مبسوط میداشت دراین سال خاطر همایون
فاشق بران قرار کرفت که ازبلاد بیضه را مقر سلطنت نماید بنابران دوانه خطه مزبور کردید طرح عمارات عالیه
در محل نقش جهان کرده شد بنای دلکشای بارشاه بی نظیر بذکر اساسی نهاده شد وتهیه بیش خواهد پرداخت
اما خاتمه دران خورشه فرخ درس مفرقت داد وزارا سلطنت باخت زا قضای زمان معظم الیه خراسان بدست
او زبکیه دراصل بود همت شاهانه باستردادان مصروف کشت حصول ان مامول بمشیت حضرت داور موقوف
مجدنا انکه دراین سال مغرفت جنت آرامکان اورنک زیب رسیده افسر شوکت بر سر اقران خیره نیز کشت
دوم شهر رمضان سال مذکور با سپاهی چون ذرات اینه نور خورشید بنیاد کرازغبار راکب ایشان عرصه
دیده حیرت نمای وسهول وتلال فجاج ایشان ظلمت فرا کرفته دیای مغرب را مانای مغرب خراسان کردچون

دارا قدر شناس کاشان جلوس کامران فرمان کرد بدان تکیه بر زور و زر امور مزبوره کرار زاده خوار ورای
مراجل مقصود زائی و وده رجز خطام ناصب خیام توقف کردند چون اکثای دلکشای شادی زان نا ازمان
مشهود نظرها بود نذکر دیدن بود جز بما جمع از خواص از زاده سپاه کوه مطروحا اکثای مزبور روانه شد
و چند روزی در فنخطان از لات بسیر و شکار پرداخته از زاده چهاردره استراباد منزول اجلال ممکن
نهضت بنیاد مزبور در آنجا خبر رسید که عبد المؤمن خان بعد از بدرسیدن ارای سلطنت خاور را لقرکشته
و فاکم هرات و بعض از سلاطین زادهای اوزبک را کرده غائله و فساد میدانسته کشته نامسر قند و سا
شکند را متصرف گردیده بعضی از کوتاه اندیشان فتن قیاس بجز این جزم استند که دارای جهان ارای شاهی را
در این سال از آن بورش منوع و لوای مضاوت را بجانب توران مرفوع دارند چون بخضرت راسا هین
بلند پرواز همت بعید عقاب ملکت خراسان چگال خصم شکنی باز بود افقاده تغیر بدیدن چون زاحف
نفر بود و بعزی ثابت متوجه مقصد گشت چون جنی کا نبوش علی نزول سپاه دنیا سوج عزجوش گردید خان
محمد خان والی خوارزم کرار جلد خراوران دوق و بواسطه استیلای عبد الله خان بدیار شاع سپاه جسته بود
از زاده استراباد دوانده دست غرور و احکام مطاعه بنزکانان تکمروفیا بیان خاقه کرده درکنار کرکان و آن نواح
منزوه و یاقیان زا بطاوعت وی مامور ساخت مشارالیه فیزاد خود را داده درکنار کرکان و خود را
دشت شده در خال آنجا خبر رسید که احمد سلطان حاکم نیشا بور لکار نزاد سلطان فیض اوزبک بود قوة
خوات قادر نیشا بور را در حوزه ضبط آورد عبد المؤمن خان جزان دفعش خاور را لقهر نموده بر طبا نه
زیارت بنیاد مشهد مقدس رضوان را از سپاه خالی و اخرام کعبه مقصود شاهی را بر شیان نسبته بر سدانت حضرت دردم امیر
ابو الغازی نیشا بوری را کرده نزد کاب شاهی بود و انه نیشا بور مزبور دو دیگر احمد سلطان وارد بایه سریر
اعلی و بتفقدان خزانه غنا زود و انه تجاز کرده پس مواکب جلال از کا بیوش خادم مشهد مقدس گشت
و زهاد خان والی خاوران و استراباد را با جمعی از سپاه ظفر بنیاد مقدمة الجیش سپاه مرهر لیس
شاخت و جزو جزئی و فیروزی علم نصرت پرچم از عقب بر افراخت که چاپاران مژده خان و اوزبک حضور
و مژده فتح مشهد مقدس و کشته شدن عبد المؤمن خان و اسنادند تا بدین اقبال ان ات که چون ابو محمد
خان حاکم مشهد مقدس از زنب و صول موکب نصرت شمول و نهضت نیشا بور مطلع گردید شاهی و اره دریکه
اضطراب اشاده دل بر قلعه داری نهاد که مبادا خان از بیت ماوا را لقهر رسیل جزا و رده تدکه عبد المؤمن فات
متوحش بوده بواسطه انیکه بعضی اوزبک با امرای پادشاهی بدرفتاریان عنانا بر تمیکرده ایشان از بیم انیکه
چون بدشمن نظر رسد کار زبون کار بنیان زا بزیغ انتقام زهر ساز و در سینی بوقت سوار و رخ دلیری جوشن

نهاده معین تر هلاکش نهاد اخان از استماع این خبر ابا محمد خان را اضطراب بر اضطراب افزوده که جنبد و ندی
فرهاد خان با لشکر فتنه اش بدستور رسید پای ثبات بکلی بقرار و دل بر فرار داشت بخیانت کرا فتش
هلب و غارت جهد زده متوجه طلاق و میل مرجع سرکار فیض آثار دا کرا زاهد جلی و مزبور بنیاد و در جای فان بود
بر داشته راه فرار پیش گرد جمعی از سادات مزبور شار الیه دفعه اول از ان حرکت قبیح منع نموده گفتند که اگر تو
با ترکستیز بنیاد رت نمائی طبان راجل فت مهد مقبر بکشند و مال و زنبل را کشند خان مزبور چون
این لغو جنبید فتح زاده مزبور متوجه مشهد مقدس شده در اثنای راه زنبل مکشند و جنبان مجروح از
مشهد بیرون رفت اهل مشهد کس مزبور فرهاد خان فرستاده و او را از اقدام کردن القضیه چون از اخبار حرکت
اثار و مشهد باد کا کار رسید فیکه انه این عضیت پیشانه مکنت جاف نیان خاور و زبان عاشق بدیقیاق
منزم گردید بیت شکر خدا که از مدد فیض کار ساز کا می که خواستم ز خدا شد میسرم ان در وقتی که مطلب دلم طا
امنان خاتی زده بدار بع روز دیگر که بیت و چهارم مهد ذی الحجه الحرام بود اقوام طوایف مزبور از ملایک مطاف
روضه رضوی فیشه جانب کعبه مقصود روانه شدند چون سفینه بر طبان امنود و فیشه ضیا ورث که حضرت رئیس
کعبه و چراغ حضرات روشنی فیض دین الانفارش کشا نا سب جلال پیاده شد و بر هنه پای بیع نیاز پیش
اطلاع صفا و جلال صحن مقدس که بزیارت عبد علیه و الرحمه و الرضوان مشرف و فیارت استانه متعلق سدیدان خان چگی را بحکومت آنجا
سرافراز و چهار تاج منزول اجلال مزبور و در آنجا مشخص گردید که در منزل محمد خان بن خانه بیک سلطان خواهر
زاده عبد الله خان که از بیم سیاست عبد المؤمن خان آنجا بنیاد بود و مقوت فتان او رده بود و بر سیله کهبلی
خان حاکم کرمان و دست نیاز نفیر آن اخذ او و معاونت فتنه نیاز کشته شد بود بعد از کشته شدن عبد المؤمن خان
هر اهان از خواب غرش و عروس طلب خواه زاده را و اغوش کشیدن کلا مستقبال تاثر را حالی گرفته فرهاد نخوت
و غرور را بر باد داده و یار محمد خان پدر بزرگ خود را که از دوده چنگیزی بود بنیاد شاهی بر داشته
بیت خوش کرفتند حرفیان سر زلف شاهد نا زکه تا دل شان بکفا و د کرفتاری کرد شاه جهانیان نخوت
اورا پیش فرهاد خان مرزبان سیاه دیو دولت شاه صفوی نژاد او رده بود با فتح جاز لشکریان منتخب مرو شاهجان
شتر عبد المؤمن خان بنیاد دیو دولت شاه صفوی نژاد او رده بود با فتح جاز لشکریان منتخب مرو شاهجان
و فاق او رده بود و عزم دفع فتنه شد کرایان حضرت ایات جانب خوان شده و بن محمد خان سپه
قرار بر جانب شیان نهاد با لشکر کوه آنجم شاهان او را سلطنت هوات بزم مقابله سپاه فتنه شیان بیرون آمد و
فتنه دیگر مهد مقدس از نو بر خیک کشته بسیار کوشتهای شایان خداوند ظفر بخش قرار یافته بود و در
زاه جان خاطر ارواح سپه موکب شاهی همان ناشیان نامی داده خوان و نایر خاطفت بر فتن سکان

کتابخانه مجید فیروز
احمد الی
کتابخانه مجلس شورای ملی

کشیده ملک موروث سلاطین ذاریها و دنک مجانکیر میرزا و محمد سلیم میرزا از نصرت بانو خان کرفته
بانیان دهند چون مرحمان مرسیه باطران ممالک دوامر و چریک و لایان زا طلبیدات و کرن مرستاده
پادشاه زاوکان زاکه درقزوین توقف دا مشتند باردوی همایون باستقبال خان قلعه رضا و دیوسفلی خان شیرینیان خان
حاکم مشهد مقدس زا با رانه اینجا بیت بین و منوچهر دا و اسطه هوان شده و علت بیماری هیچ از لشکریان
چندی دزاخذ و توقف لازم افتاد و انا بسیار و انا بیان دستخان شتند و ترک برکشتند کا تا
کفشت چون دایات سفاوت دایان از اغاعزت طهورسیده بعد از استفاده باستان بوسی بوس بوس کرین نهضت
بطرف طران کرفت دو الکای خواد شاهزاد کان او زبک زا با یاد محمد میرزا و فقار و از دو ا السلطنه
قزوین و محمد خان زاد سپاه کرمنوچهر اصفهان و زوستان زاد زان خطه جلد بیان دبر بوده بعزت کذ رانید
کفتار در غربت موکب شاهی بجانب اذربایجان و صادرات ان ایالت در ایان سال داوی هایون
غال جلان فراکرفت که با مداد در بایجان و صاعد رومیه پیدا زد چون خورشید جهان آرای در هفتم سرطان
هنر اوبا نده جهرا جان منکاه حوت قدم برعقت خیل اطاد و دست بخارا برابر نشاند بر چهرم روز کار زبان
کرد و چراغ کار ارباب خرمی را شانده عقاب هت شاهانه در فضای استقرار داد و لایات مزروعه از
فراد یکه سابق عندلیب خامه بر شاهد ار این کتاب بیان استان متنهم و صفه پیدا زشد کر جانب اصلح و تصرف
رویان نازان بود بیپرداز ما نا فجله قلعه رضا و ندوت پانزده سال میشد کر جانا و علی دزا عمد و
بنا اطاده و مستحفظین تفتیش و هر شاد مرسومات و علوفه ایشان زا از بندادمیرسانیدند و عزیمت شاهانه
برجانب صلح و سنوز با استحلاص ان پنجه داخت دراین سال حسن خان خاکم قلزوم زا حسن خان دا دنا رفته قلعه
زا از تصرف دروسیان کرفت و بازبین برآیشان شافت و مواکب جلال بیاز فتح قلعه رضا و نیز فتحنامه مزبور
کرنیا شابان دوم دزاد و نیا بجان شاخته بودند و در حوکشاد تخت قلعه رشت بین زا از علی پاشای خاکم
انجا انتزاع و علم جلادت برچم بطرف فخران و برزان ارتفاع کشیدند و ان قلاع و حصون و ضیعه
زا از تصرف دروسیه جبرا و قهرا کرفت و پاشایان روی خلع تعلق از مملکات خود نمودند چون شرف پاشای
خارس برزان اصفهان الاصل بود که بروم افتاده بمرتبه پاشائی رسیده بود از راهبت روم سر پیچید
و مستدعی کردید که بمشهد مقدس و مشهد علیه السلام رفته در اندرونه رحمت انشاء الله بقیه عمر بطاعت
دهد پیشکاه زبانه هر شاد رسیده سعید خان مراجعه نمود و مرازی با بعضی قزاق و ارمنی خلعت عمد و صاحب
او مقدر و اذان دیار بیش فرمود و بسایر پاشایان زاد زانه روم حتم مودو ایالات ان ولایات زا بامیر کرنه خان
قاجار حکومت تجویز زا بعضو و سلطان کنکر و بعضی بایت و دیکران از خان کرو هی زا دیار بیات متفرقه

مراجعت بدین زمین فرمود عنان بدرود دیار ظلمات افکار پادشاه کامکار نوای اقتدار بجناب نواحی جزوی برافراشت
و در رود و جزوی بواسطه اینکه مقتضیه موزون و در سر حد واقعات طرح قلعه محکم انداخت و سپاه بنای خان طاغیه
تبریز را مامور و با تمام ان نباشاخته و با خاطر جمع بدرود دولت بازگشت خان پادشاه مآب را بهنود رسیده رای
ملکانه رای عزیمت ان فرمود که اگر اراده باکوزا بخشیکاهل و نیا بدیار ان طایفه قواعد راحتی و مقدم را مانع شود
بتخریب ان قلعه کوشد شکوه نزول موصانو برین داد دست تصرف بدان نرسیده پای فرو نگذاری بعضا در طلب دولت
اگر از بحور دی که در هنداستان گذاشتند کسور دند و عنفیت بسیار و خاصل فرمودند و موکب شاهی از آنجا منزل
بمنزل آنکت و در آباد رود کستندیل خان زابا جمعی از امرا و ذات کرجستان فرمود چون اراده ازل مقتضی ان
جوان بد رکش مقرار گرفته بود که جهان دیگر بار او در وادی مخاصمه در آمل اسباب مقاتلت ساخته بمقابلت
پرداخت کستندیل خان از راه عزور و جوانی نفس خویش را ان طایفه بد کیش نجاد ته پیش گرفت و کرجیان
از مهنود ساخته از قضای انسانه در هنگام کرد ار نهاده از کمند و کمین اندیشه نکرد و خود را بدیو ناد و دیو سنا خاست
در روی بری نهاده کار دش را نساخت و علم نصرت بر افراخت و خود را بدیو ناد و دیو سنا خاست
مزوره قتال و ازار نمایند نفس خویش را بان کمین سزد طبقه قزلباش من مستاده پیغام داد و که چون کستندیل
خان بفرمان حکم همایون شاه بکرجستان امن آورد انفضل رسانیدیم و از فرمان پادشاه سر پیچ نیستم چون
از جهت بکر قزلباش رسید و دفع این نهاده کرد و نهضت نمیتوانست بود نفس بفرمان کرفت
چنگکلام مقید بمقاتلت دیگری نشد و یار قزلباشان دادند در هنگام بکه چنان اغلی سردار روم با لشکر
بیشمار بعزم محاربه و پیکار لشکر قزلباش در طرح توقف و موکب شاهی بقصد مقابله اورد و من بعد موکبها
بتدریج نزول اجلال ذات بازدوی همایون پیوستند و کرجیان نیز واقعه بیکبانی خود را عرضه داشت
رای شاه ساخت چون همت خسروانه بدفع و دمیه مشغول بود میان شاه اقتداء منمود بیار خلجان
جانب چنان اغلی سرعسکر دولت عثمانی خطاب بخرین الحال خامه دوران نجسته نامه منضمن رای اجتماع کرده
که چنان اغلی موزون از قصه خان بکشق رسانیده و سفینه وجود را از دوی بیدلی علم اردوی انجم شمار بسیدن
افاخته در خوای مرتبی رای افاقت و تحری قرون از خیز نقار بجمع و جمع جدلت بصوب اذربایجان
رفتن ساخت چون خبر عزیمت او در اردوی همایون رسید مهر یار کاکا و اشکری همراه در خوای
کار زار چون پلنگان کوهسار و در هجر بکار مانند هنگان دنیا باد و در پیچیده و او روی فنا بان شیوه نهاد
فرار کرد علی حکی از بهلان کرده کذاردسان فضلنا خانی و بیده او در پیش مرغام ضامان دره با خی دوان
بیم تخلیه خانی سکاران نسبار رسان مهنوره و در سرهار بکذا خانی بدیشه دفع هر یک مهاب عبیه کنل تیغ هر یک

درخش خاره کذار همه رستم کاران تیر همه اهوسوار در میدان کارزار مانند پلنگان کوهسار و در هجوم
اسمانه بر میدان و غا و صدمه صیاصانند شهریاری را کر چون همند و شیفته افش همچو باد و بخبر و اجانان
پیوندی کرنکاه و رباد و اشهب صرصر فت خواه و دوی در دیار بیت دلاور چو شیر شکار و رجا مرد شاور
چو پیل و چو شاخ ستاور قدر ایام از زخم کوشش منقطه زمین از ایم از سکل سمش مقعر هم کم کاذ
همه بال بسته همه پشت در بهش شاق اغز نجانه رزمکاه زاد چون مرکب همایون بارد وی زمین
شود میدان جنبا توصل کت رای صایب شاه که صفت باد سبکفتان و جهان کرد صورت کره کران
کاب و ثاب تذبیب بود بیان قرار یافت که خود بنفس نفیس بلحظه کم و کیفیا در وی جنبا اغلی را نامزد
فرماید چنبا نفوان فر و جنبا نه متوجه سزاغ جبال کشته معسکر در بنه زابدیل جنبا اس بلحظه و بعیان پیوست
که اقلا صد هزار سوار و پیاده هشتاد اقاجا مفاوضت بمعسکر اقبال عزیمت داده و بر دنجان لشکر بکران
و روان نفضا رخان مرصلو و جمعی از امرای صایب رای را با خود جی از جهاد دران حرفهام حسام صاحور مقاتله
و مقاتله اطایفه شاخ از اقاجا ب جنبا اغلی از شیشه کرج و در یشن هر سنکی تبریز نزول همود چون
سپاه قزلباش کرد اوجه کرت لشکر دشمن کاهدم بود ند در یا بدو میان در سیدند خت فرجهای پت
ذاکر چنگی لشکر بود هنان اختیار از قضا اختیار بیرون رفته با فوجی از جهاد طفل جیان شران حریف پرشته
کرد اقواج رومیه صرت بود بار اصل صواعق بلا بر سر اقبال و یاران کرفته و در طفل جهش اسیه ظلمت
زنک کرفت و از اوای دهدهان نوب جیان اشوب بر صدر زمین بید زنک شد و از ان چشم پرند زا شعاب
قیر کون کشت و از ان دل سکان سموات پر خون جهاد ران قزلباش در نزدش بر دند کرد موکب همایون
شاه از روی زمین طفلک و غریبانای روی زمین فرش ملک و سید هجو چهره شاب بیکر پش از اش
میدان همچو نمود کاوزان قزلباش چو ناز و صول کاب ظلمت و خشت و لی نعمت اطلاع یافته شمند دشمن
خود را فرش هیجا انداخته تیغهای زمرد زنک از خون کاوران مضمار زنک لون عقیق کرفت چند
مصرع از عکر پرد ازان شای چشمه خون کشاد و کرد ابره موجه جهاد ران خون در هاد و دم کرش بجوش اورد
و از تن کشته روی هامون پشته کشت و از خون خسته کان از هر طرف سیلاب در کرش شد بیت
بخون غرقه شد خاک میدان و کین کشتی خون کرد بای اسیا بیان چو در یای خون شد درست تو کفتی که
روی زمین لاله رست القصه ان روز تا زان یک غروب بهر جهان افروز آفتاب خنجر دلاوران جانبین
دو سینه بود نداشا بیت کفتی چو چوکان سه داغ بود ل کیفیت چوکان زده دست برش تا آنکه دیده فلک بینش نور فتح
و ظفر بنام لشکر قزلباش نوشت و هنکام غضا بر سیخ اجل دو میه خاخذ قیان کشیل از خوف شیر اجل در خضر

انهض خواهد کشود دیگر اگر میانه او و بنی اعمام مخدوف است و غائر نگران او و ارباب فتنه و جوی و اشوب طلب همچی
از اوباش و بیسروپای مجتمع و لوای مناد را مرتفع خواهند داشت اگر این اوارت این در مقام دفع فتنه او بر آیند
چندی دوران خواهی بینند عنان بطرفی باز دیم ان دارم که بوساطت شما و دیگر امیب و معترف بر بیانات
تقریر حضرتی و مسند و اینجانب موجب نفوض عهد و مورد نقض پیمان را خلاف مزاج اقدس ندیده و سنی و وداد کرده
القصه جناب اسعد خان عالیجاه معزز شد که دستم محمد خان را خاطر جمع ساخته و در کتاب هما یون مندیان ای دیگر اقدام نماید
و ایجبان را مقتضی الزام دخت انصراف از راه و موکب حضرت مبناه با ابهج و شاد خاطر متوجه عراق گشت چون
خبر این اتفاق خان بکلربکی فارس رسید و بتحریر جزیره هرموز و دفع و رفع کفش پرتگال فرمان صادر شد که چنانچه قدرت
در آن اهل و بندر نبوده باشد دست از آن بدارد و بقلعه کنار کوه بیرون آید و چون این خبر بکفش پرتگال رسید
از فرمان سرپیچی ورزیده و بعزم تسخیر بندر جاسک و بندر کنگ و بندر لنگه و بندر کنگ و بندر لنگه و بندر کنگ
و بندر لنگه و بندر کنگ و بندر لنگه و بندر کنگ و بندر لنگه و بندر کنگ و بندر لنگه و بندر کنگ و بندر لنگه
و بندر کنگ و بندر لنگه و بندر کنگ و بندر لنگه

بنیاد کعبه مقصود و دنیان مسجد انفع و بهتر از مسجد اقصی و ابنیه اماکن مقدسه دیگر و با وجود این مال حلال نه حرام و از خشت خشته خام بلکه از سنگ خام بنیاد نهاد اگر گویم قبه آسمان از قبه قلک برتر است و فرشها یی در و سیعت بشر اقتی شکسته بهتر است و دیگر بنیان نفیس عجیبات و مفرحات علی ما یوصف که یکی در وسعت با میدان رستم جهان و دیگری در رفعت با صفه رفیع قلک اقتعب بیت یکی از وی قلک با طل بر فعت ۞ یکی از وی جهان نادل عقبات ۞ و زان بارعبت نان در ایوان خوان اب جهان انداز اطعام ۞ دیگر مسجد جامع وی علی ۞ بیات مشهور بمسجد شیخ لطف الله که سراسر قعبه اش در دیکیوان دیقی دارد و طاق و ایوانش مزین فرقدان در سیپش دیگر فضا بار اندر مقصورات کرا از طول و عرض بنایی عرض نمایم و زبانی بتقصیر کشایم و دیگر فضا بان فضا و باغ است که ایوان مکلل بمروارید جهان لاجیشم و رجلیخ است و مجتمع بلبل ما بین فضا و باغ عالیه سقلی مشهور بچهار باغ و در خان از بنا فضا و ابات و فضا و ابات اشرف نهاد ندران و زفضا باد و بدرسه و فضا بان مشهد مقدس رضوی و دو مضره و قبه و معین بنا و ابات عجب اشرف و صفا باد اصفهان و فضا سر باد و جلاهر از امتداد جهلی مجنان و ابات و همچنین در اجزه و دلت و رای با از هنکش باز و دون اب کرن با اصفهان قرار گرفت اما بقلعه خان بکلی یکی فارسی و صینی خانه و ای از سنان و جهان گیر خان فضا کم نخت اری و صفی خلیفان فضا کم جهان با قام و صرکا و ای ان نما مرو لیکن بواسطه نادرستی کارکنان بدرونی کار نیاورد و مدارس و خانات و بزاز و خانات چهار دراصفهان و صد و سی و نازله عرض داده مان ندران و اصفهان نبیار ساخته که ذکر هریک موجب تطویلات و کاهی مشکن کتب این مزد از نتایج انکاران مهتر بارات بیت هرکس بای خود سزا نفی کرفتارات ۞ زنجیر از ان کم است که دیوانه پریشان است ۞ و زدای ان سکار هفت نفر بودند در اول جلوس میرزا شاه ولی ولیعهد اما میرزا صفی را عطا داده و وزیر نا بنی او زبا جان کرفت و وزیر شد تلخان بود عنایت بحب انقلاب خان زبود بر تبه وزارت اعظم رسیدا و نفوذ پلند پرداز و عزز و قبول نزد شاه از قیاس و فراست عمر بلکه از نهایت محجوب شد بعد از وی میرزا تقی که وزیر سلطان حمزه میرزا بود و وزیر اعظم و اعتماد الدوله کردید اما وزارت بنا یات جمع کرد صاحب سیف و قلم و قبول و علم و جیش و حشم کشت و سال با بر وزارت پرداخت غائب بواسطه الطرا هیجار پسر میرزا محمد کران خزر و جانه موکب امور ی که مرضی بایع سلطنه بنود ان و وزارت منزل و خاتم سپلت و ذل ملک حرام میرزا و دیا دی که منصب استیفای مالک داشت قدم بر مسند وزارت کذاشت و مدت سه سال و دو کاه استقلال بان شغل خطیر اشتغال مینمود غائبت و در همکا یکه بحب زمان شاه مامور بتنبیه طایفه دندم اردی بود طرفا فتحت بسود و میرزا ابو طالب پسر ش کوچک تر مقدمه الجیش کردید و زمانه کالات صوری و معنوی بدو فایی بود و شست و دن ده سال قائم لوای وزارت بود و کامل مهام سپاه و رعیت خالا مر بواسطه نجوی کفایت

دوران صاحب کلاه رفته شاه جوانبخت از مسند ان منصب ارجمند بغوات و سلمان خان و زشاه قلی خان استجلو بطای او نکیه زد چون مزاج بیچ سال بکذشت مهر جاقش و در شد و فضا افتاد و سلطان اعلا و خلیفه سلطان خلف میرزا و یعی الدین محمد صدر تمالک اضافا و بعد از بزرکی و الی ما زندران نزینت بخش مسند وزارت کردید جانش با علی اعلی فضا و تیکو اخلاق بود و در عهد خویش در میان علیا و فضلا طاق علو جاه و مرتبت و سوطیع و دبدبش مشهور آفاق است در جلالت و فضل و در ایات چرخ رفعت مضاهرت و در اتحادی حضرت پادشاه و بجاه سرافرازی داشت و همچنین هفت نفر و سرکاران پادشاه ذوالاقتدار بمنصب جلیل استیفای مالک رسید نادلی خواهر شکراه اصفهانی دو تیم اتشاهیلی دو فضا یاوری اصفهانی که قلمزن ان مرصع کرات زمان چهچهلی ان ستوفیان داوه نسل بنیه از سکار شاه مرحوم مطاکت بداد و وی ان منصب با ما میرزا عباس برادر و یش نفوذ یافت چون از شرخانه زوی برنافت میرزا ابراهیم شیرازی جهان مرتبه سرافرازی هجت و بعد از او میرزا قاسم الدین محمد ولد میرزا حسن کهنوانی اصفهانی که صدر میرزا شش و دو فیش فضا بود و مستوفی الممالک مدت شانزده سال ان شاخزان محل مزایا ما فرنیش میکرد تا انکه از فضا و بدرسد هویش کشت بداز وی میرزا قاسم نظر زی جزین رشته و الا رجمندی یافت و وزارای مملکت کرد و فضا او ارقان پادشاه مغفور کامکار انتقال و استقلال داشتند میرزا محمد رضای و دیر مملکت اورا بجان و همدانی مشهور و بیدار و تقی و فراه خواجه عنایت و زیده ماندران بود که بعد منصب و لای وزارت اعظم رسید و میرعلما و الحسینی خوافی نزینت فضلیق که شهره و افاق و از همکنان طاق است در عهد او بود ذکر جلوس شاه صفی بر سریر شاه عباس ماضی بن سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی چون دو اضفا ایلم خان خلد اشیان در ماز دوی زاد و از زای عظام سیما عیسی خان موزی باشی و اعتماد الدوله و خلیفه سلطان که هردو فیشن مضاهرت اضرت سرافرازی داشتند بحب الوصیت پادشاه و ثیقه و ارباب تفویض و لایت عهد و سلطنت شام میرزا مرقوم و با بهادر جم اقتدار و صوفیان مهتر و محبوب مجلس ملک الملوک اسلطنه اصفهان فرستادند و خود از هجب خادمان حرم محترم و ابنای با ثار سلطنت و ابرد انسته روی بالصوب کذاشته بداز سنبلات حیدر میرزا و وثیقه مهور و ابواقاسم بیک اشیخاوندی و بنی جرم علیه با تفاق حریف میرزا بر اورد کبان خان والی کرجستان که حاکم و ارالسلطنه اصفهان بود و بدین بهستم خان موسوم کشت بجهت رفع فساد و اراضی خلایق که در اصفهان جمع بودند معتقد بر سنبذ ا فضا و الدوله و امرای دکاب نفس شام میرزا را کرد و زات ایران چون سال نهم جلوس بشاه صفی شاخشت و بهشم بجاد و فی الاخر سال هزار و سی و هفت هجری بر اورنک حضرت جلوس شاه زندو بهشم محمد تا قرار داد علیه الرحمه در سعید خانم شاهی خطیر بنام نامیش خواندند و در همان

شاه از ارکان دولت خواستند چون حرم با تمامی خدم و حشم از خانه بیرون آمدند اهل اردو از اینها دشنامی با بوس و دنباب مبتلا بودن تغییر و تبدیل ستوجه خدمات محوله خود گردیدند و عالم پیر و مهدی جوان از سر گرفت و عروس روزگار شوهری نزاد و دوزاد و بکجا بیکیان و لایات اطراف و دوی بدنیا و سپهر اقتاش خاتون خانزاده سرکشان اوانی قدم نشاهزاده زمانه بر تخت کشاده کلاه از فلک گذرانیده کمر از نظارل خوان خاوند جاه مجیدش نظر از اوضاع افتاده بود و موافق رخصت از خاصت و لشکر هم واندن که بر اساطه شاه خاوند شاه منصور بر کشور و دها ناخته بود و دی بر نافته قضه زمان هنگام مردم کیلان شاید مقتضی بحسب خویش زاده مخالفت پیش گرفتند اما با شمشیر آرای نیایب تدبیر اخلاص و دستعلم رفت و شان بزور و دی خود فتنت و همچنین همچو از اوزبکان پای از حد خود بیرون نهاده دست غارت و تاراج بملک خراسان دراز شاخته سنوجهر خان حاکم مشهد مقدس با معنی از امرای خراسان بدفع انها جمعیت برداخته بر سر شیبانیه و اشتر بشیار بد بار سپاه بدانا رود دند که با بهای مهنیان نهر بن بادشاه رسید که حضرت پاشا نای از جناب سلطان مراد خونین کار بتسخیر قلعه بغداد مامور است زای شاهی بدفعات راگاهی بافت با لشکری و سپاهی بیکران بدفع و رفع انشان بجانب بغداد رخصت داد و در انثنای راه سنوجهر خان کرد بد که سرهار و دم و اوزکر ستان و شهرزور و رجمی از جنود خویش با سر قلعه بریان ماموریناخته شاه صفی در تنبل خان سپهسالار و با قوچی از کردان ناجی با قوی امنوزکرد و شاه السیه ق بیرانزاد زاهی بخت رشل و حیاتا بر از خوارو سنل که بیل زاهیر بار از فلبند پت او نوافتی گذ و غول بنابان کرد مضاوز بر خطر شن نار ستی کشت بیت هزار خون در اطراف انداختن موجود هزار فتنه برا کنا اوشل سقرخون هزار گاه اغای همچو جبال و فضاء سقا گاه شیاطین همه بهول خون عمدو بهیبت نازل نوایب کهتی بدو بعبرت ناظر کواکب کردون اهلنا نصرت بخود و سپاه را خاد شاه و دوز سپاه و سقت بسیار بنیاد جای اغیار و سپید دلشکر دوم سکاه را مضبوط ساخته رات مراقبت میدان دلیری ناخشد و بجای اول اطراف و جوانب لشکر خویش را محیط گشتند و از باران تیر و کرد بنیاد بیشه جهانان از دوز اضاب را بنه ناخشد جیاد دلان ایران با گاوران از فضا نارنج در حمله بخت انجوایا حوال انیه خبر از خراسان قوس قزا بر طرف بلندای هزیمت یافتن رانده چون لشکر شکسته یارد وی شاهی رسید دوم یکی از امرای عظام بگریبانیدن اهالی قلعه رو سوخیان محصولات و غلات اهل و دما سودن مورد و انا روی نهاد و بر سر لشکر دوم با سرهای بیغرد و اراده و حزین و دو روزی در انجا اساس کرین کرد بد که چرا اجتماع لشکر خویش و هزیمت رکیب سلطانه با خلد و دو اراد و دیش انتشار یافت از بیم آنکه هزیمی غارسکر ایجم شمار سلطانه اد اطراف بهزیمی بدو زاه راحت سد و دو شوداز دو حزین ستوجه بغداد کرد بد و قلعه را از لشکر محصور و از

شاهان مقدار اکبر انش احضرت و صورت سد چون اینا خبار بهرین مهنوبار و سپید از عقب او حزن با دخاله بیجا کت بود فاکه در شاخت کرند ساخت هزیمان از جناب بغداد وارد و معروض راشتند که سپاه روم در شب بیستم ربیع الاخر قلعه دوش اورده فریب بدو از ده هزار کس از بنکچری و پاشایان کشته بیجا بران بنکچریان دو از دوستوش موجوده جنده از سپاه هشت سر دار نیا چار از سر عبور و سر باسوزا مرحله بنای طریق مناوده کردید چون هنوز پاشاه نزبور قلعه شهرزور را مامور و بجمی از دو صد زا بجانب ارسنا مامور ساخته بود و دای پادشاه صفی از ذرایضه فرجی از نجنبی و از و انزا نصوب بشروه انزلاب را از ظرف دو صد مستخلص ساخت مواکب ظفر بنیاد بیت و هفتم جمادی الاول شال جلوس دار و ظاهر بغداد و صفی قلیخان بکلربکی و اعیان و اشراف بپا بوس اشرف سرافرازی یافتند و هریک بفراخور خدمت سوداستحقاق و رحمت شامل گشتند و بعرضداشتند که حضرت پاشا قلعه را تصرف قریب ذرانوده هزار نفر قلعه دار و دیوار اجاکه اشته شاه صفی رستم بیک فیاول صعب را با جمعی از اذیه هزار صورت فرهام شرکت بتصرف انقلعه شامور و محمود رستم بیک صعب فرمان متوجه اطراف و دکردین مستحفظ قلعه چون از اضای عزیمت هایون خبر یافتند و او اراده وصول لشکر فیروزشان رسید در صفیق تفکک و طریق تحیر مزدحا ماندند و بپاه اضطراب بر حزن سنبه ایان خای کرفت خان میر و قرار از کف داد چون اینه مقرر از نفت و بخار خطر تا دوزاه مصر زبان ایاضت بواسطه کربزادان بطرف سلطانه زشکاف جستند و از ضیق بلاد و شکیبه ما خوذ زا بدیدن انداخته سفاین و جوه زا از عزاب هلاکت بکنار ف کشیدند و بپاه خزانیان کان دفرت زاچله کردند و علیه ورزاندند خصان و اجون بنیران سقت حسبته دیدند لاجرم فاخطان معتبین و مضاوت بارد و دی مرکب شاهی در و زا السلم بغداد و ضوحیه علیه کت و قلعه زا مضبوط ساخته صیدا فا مستفاد و شرف نیا رقا مرانام علیهم السلم مضاوف بیندا و ضوحیه رستم زا بر تبه سپهسالاری سرافراز و خای همایونا نویر جلالت زا طرف اصفهان بان بروا زکشاد و د شان هزار و چهل و دو زاران عیسیخان بیک خوجی باشی و بجانب سلطان الدنیا خلیفه سلطان اضماد اخذ و له و سنه بهزار و نفی صد و بیل بهر بزار و دی شاهی رسید و دو بهر بزار و هجن ستل مشهد مقدس محمد زادهای خود را کرفته بهران عیسیخان شتافتند از طایر حق مرود و شابن زا از علیه بنیاد تجرید و خلیفه سلطان را از و زان معزول و میرزا طالب خان و لد میرزا خاتم سلیمانا عما دالدوله شاملی را فیاول و منصوب شاخت اقضه شمشیر بهمی اخته و تقبل جمیع خزاینهای جلادت و ستانیان خاندان صفویه بر بر داخته و زیب حکم محمود زا کران بدو سلطنت بانوی و هم سرای عظمت بود از هم بیرون نمود و همچنین از صفی از اولاد

تا صادق خان و امثال اما قلی خان بکلربکی نادر و صفی قلی خان پسر بیش و بیزه زانیز مقتول و برخی را از منصب معزول کرده دران اثنا خبر رسید که داود خان بکلربکی قراباغ برادر امام قلی خان باتهور خان والی گرجستان طرح دوستی انداخته داود را با سپاه گرجستان بگجه او رده از کلایت ارغاوند و سلمانان بسیاری را بمیزی برده اند نیابان رستم خان سپهسالار در باغ جان سپاه جرار پرچه انطاعیه مامور شد و موکب شاهی نیز روانه دارالسلطنه قزوین گردید رستم خان چون بنوای تفلیس رسید تهمورث خان دیگر تاب مقاومت نداشته بقدم فرار در طی نزدیک بناشی اچون داود خان مستعد جانبتول شد رستم خان عجب زمان فلعه گرشاه بخت مکان شاه قلی خان داغستانی و دیگر خوانین اطراف بود و گرجیان خراب نموده بودند تهمورث و قلعه گروی را در زمان باتمام رسانیده و صفی قلی خان را با نام نهاده از انجا ما مور بر بر قلعه روان گردید موکب شاهی نیز از قزوین عزیمت نموده چون رستم خان داغستان و ارغاوند و گرجیان ملازمت شاه روان شدند و نیز ملک منصور از اطراف سنگر بیش بودند و کار بر محصورین تنگ و تیره بیان رسید کرنام زابرادران تنگ خانید که رضا باشای بکلربکی دیار بکر را با دختر کا دیا خلیل پاشا حاکم اورشا روم وعساکر کردستان با داد محصورین رسیدند و زیکر چنبر طوع خورشید و ضیاء سپهر از استقبال کت سپهسالار پیاده و سواران لشکر دیا بن شاهیسنا دارالش را با دبا دلی قزلباشان خاندان بخوبی رسیدند و از دی طرف انطاعیه عسکری خاندان اقبال

بخانه‌وی رفته تفتیش بپرداختند و روز دیگر نواب اشرف ترکیبن را با انعام تفضل رسانیده تحسین و زارت
بوجوه سلطان العلماء خلیفه سلطان کرده و دران اوان ان سفر جنجالش بقیت الله بمحرام مفاوضت نموده بود
ذنبت بافت و موتق قلی خان ایشیک اقاسی باشی زانو رچی باشی منز مورد دران اوان منز جز فوت ملک
حمزه حاکم سیستان و رسید جایش را بملک نصرت خان ولد ش کرد و رکاب بوده مفوض ذات و در ضلال
اعمال معروض شاه جلالت گشت که عبدالله خان ولد ندر محمد خان پادشاه ترکستان طمعان نموده و
ملک ماوراء النهر را از تصرف پدر گرفته و نذر محمد خان پناه بسلطان خرم پادشاه هند و ستان برده
پادشاه مزبور پسر خود مراد بخش را با موجی از لشکر جهت ضلالت مهارت او مامور و مامورین قبه الاسلام
بلخ را که مقر سلطنت بود از تصرف عبدالله خان ازبک انتزاع و نذر محمد خان را بتخت مدخل داده اند و محمد
خان با قلیلی از خواص مزاور خود زا بمرو و سرخس رسانیده و در وی ابواب دکاه خانی بپناه داده و نواب
اشرف مهد علیا خان ایشک اقاسی را با جمعی از اعیان دولت روانه درگاه خانی کرده اند و بعد
اصفهان رسانیدند نواب اشرف موکب اورا در منزل استقبال و هر جا با انواع ضیافت شد نا
بدولتخانه سرور و مزبور و بشهر را تمیز چراغان نمودند عیار چشمهای ملوکانه قارئان پادشاه
منز زانه را دیده احکام مطاعه بجمیع خوانین خراسان مرقوم کرده اجناب را امداد نمایند و در هشتم شهر
رمضان سال مذکور روانه ترکستان شدند چون حسین بیرم خان و نکچر قزباشی صنیع امرای جنانه
شد بلخ را خالی ساخته مفاوضت هیئت نمودند نذر محمد خان را در بلخ و دیگر بار در ترکستان را
صاحب مستقل و استوار داشته قندهار بسوسته منظور نظر شاهنشاه دین احکام مطاعه بکلیه بکیان
ممالک محروسه مرقوم و مقرر شد که جهان سپناه ابراهیمی خود را بر داشته در رمضان و بسلام ملحق
بادرد و گردند در پنجم ذیحجه سال هزار و پنجاه و شش خان شاه رخان ایلچی سلطان خرم نزد خان فرمان
هندوستان و ایلچی پادشاه روس در اصفهان سرافراز پابوس دریافته فاتحان و تحف و هدایای
خویش را از پیشگاه مجلس شاهنشاه دین رخصت انصراف حاصل نمودند و مراکب جلال در رمضان
سال هزار و پنجاه و نه از دارالسلطنه اصفهان شقه کنای علم قهقهه پرچم بیرق خراسان شد چون
خطه سمنان مخیم خیام خرو سان گردید لشکرهای اطراف بپایه سریر گردون نظیر مجتمع گشتند از اقاصی
و مضاف از پیش و پس و دیروز مقصد واقع ای حضرت کیش شدند ایشان را استعفا و بزیارت حضرت انعام
خاص و تامین مستعد هزاران و دران بلد خلد مثال لشکر بردسیریان و سایر خوانین بادرود
حضرت پوی بوستان آورده و ان گروه ان سفر سور و سان لشکر را نقاره خانه و هره مهماندی و مقرر

مزبور که بعد توفیق کردیت داعی شوند حق بیاری نمایند و رهسکای سیکه موکب همایون از هران غازم قندهار
بود ایلچی خواند کار با نامه و پیشانه روانه حضور و تحف لایقه گزارده و رنا بعرض اقدس آورده بود بکذرانیدن سعادت
مند موکب شاهنشاه دین مزبور اظهار فتد ارشد و محراب خان حاکم استرباد را با نوازش چاوشان عاکف حضرت
بقندهار بکشودن قلعه قندهار نامزد نمود و محراب خان را باستخلاص مازندران و تاسوریان مامور
را باتمام رسانیده و در قندهار مقرر نیابت شدند چون فاضر زا اظهار قندهار مقطع ما هیچه
راتب خود سیدا اشراق شد و در باغ عباس اباد کنار باغهای کجلی خان و در سمت شمالی مهر واقعات نزول
و بخاه را قطعه گزرا امر بخیامه مزبور و اقامه زمانه شیخ بای زانصرف و سرخیار و در وزن بیشمار نظر
کیمیا اثر رسانیدند بعد از ان فتح نامه بان عجب امر خانه حکم جهانمطاع بفرزانگی گردون قلعه خرصد و ریاست دارا
بطاعت تکلیف فرمودند چون اهل قلعه مخبر نشان پادشاهی اطلاع یافتند در روز مهر را کشوده بدرگاه
شتافتند و روز دیگر نواب خان و بیجا خان و دیگر امرای قندهار قبرچ پای بوس رسیدند یکصد و
باز دهم شهر صفر هزار و سی و شصت نواب اشرف وارد شهر و امر مزبور که در مسجد جامع خطبه بنام نامی امام
علیهم السلام خوانند و امرای هند را بدون مزد و امیب بخانه کیچ و حضور و روانه هند شاخت و دارائی ان
ولایت را بمحراب خان حاکم استرباد و مکوت قبت زابلی سلطان زکنه و زیبنداور را باستاصاحبان
حاکم اخیا کرده بدرجات و جلال عزت امتیاز بود مقرر خود موکب فیروزی کوکب بعزت و شکوه از قندهار
حرکت و هفتم ربیع الاخر شاخت دارا السلطنه هران را از فرقدم فرخنده مقدم عزت ده باغ ارم شاخت
روز هفدهم جلادی الاخر خبر رسید که خرم فرزند رشید خود او زبک و نیب را با لشکری بیشمار بتسخیر قندهار
فرستاده نواب اشرف بحفظ علی بک امیر اخور باشی و ولد علی بک زکنه را با طایفه زکنه بسپاه منصور و باز
بحدود قندهار فرستاد که بعد ورود لشکر هندوستان بدان نواحی بمعاونت موتق قلی خان
سپاهیان الوند موتق قلی خان بخارا قزباشی باشی و رستم اوغلی خان قراقاسی و بیشاوران نظام را امرای نظام را مراجعت
علی خان حاکم قندهار و خان کرز نیب بهر یک هزار سوار و پیاده راست و روانه قندهار و مورد امرای نظام چون
از اب هیرمند گذشتند خبر رسید که اوزبک و نیب قلیچ خان را که یکی از امرای عظیم الشان هندوستان
است مامور بمحاربه قلعه شاخته و خود را الیزا از اتباع خزر خان و بقا دخان نامی را با یکهزار خود و هزار
هزار سوار مامور شاخت حوالی کریشاخت و در همین راه با میرا خور باشی برخورده کار بمحاربه و بمضاربه
رسیده خانمیرا خور باشی با طایفه قلیل باقیه و نیب بهمه قندهار آمدند و امرا خزر خان مقتول نموده قلیچ
خان بمحض رسیدن سپاه شکسته از کنار قلعه شتابزده و از صبیه راحیب بسوی قندهار مزبور مامور

ملکت مشکوره دستانداری بجناب کرکوت وموصل موردد بجانبان صفحات رامنیده درزیرایات خودجمع
شاخت وبنام شاهی برجوخطادارد دربار سلطنت درستم خان سپهسالار دبا لشکری خوخوار بدفع اوناصرد
شد چوناردوی سلطانه بنواحی تهمتن دورسید سپهسالار درسول خوش بنزد ان پریشان نگردواد
سرکرداند رسناده پیغام داد کرهرچند یاغی عظیم وجانی دیمیم ان تودشادرشل کرلطهارت زمزم جناب
اورا زایل نتوان کرداما اکرنقیم بعدش پیش ازین دیش هزلباش پیش اند عهد مینمایم کرابواب تلطف
شاهانه را برچهره ان جکسایم ان هفتلان نشان دوجواب پیغام داد بیت کهنون بودند هرچه بایت بود
شادرخشم دریغ واندیشه بود سپهسالار دزافت کرانظامای مترسترادتا واوراخراب تبع قرغزاهدنشان
وخارداشاعرض بالطوعقبل تاخ تراز کردکان ملیت چون شاهبازسکاری بالدولاوری بطورتا رکستر
عیب فاکرتباعد تعقاب رعنبد همکام صیادی کرعقاب ذرین بال خودرسیدازفیضمن افق برسرواز امد
مین سکارعرضه صیدا لکنی عقابان سکارا عقاب ذرا طاقه حضم شکنی ازسربرکرفت وورپروازفضا محاجت
زاحیدسان دروخطاهای اردکان متواری شاخت ودراوایل کرد واراسلیمان ذاازقت ذین سبز
زمینا غاشد سپهسالار بعیارا تظام مهام افسانان شادوت ب زیاد سپهرمدار بمود دراواسط
دولت صیدا لمزین خان چکنی ذالی ملکت تورانذولایت جهد خودزا بجیحا نقلی خان برادرش سپرد
بزم طوان کمنه عظم دارد دارالسلطنه اصفهان وشاه ذیشان بطرقیزاراه امادسپهسالار دیقین وجمیع
امزارا بدفعذا باستقبال فرستاده ان مهمان غریبزا بجشنزا وردند فالاد بجلی مسنون زامنزل قرارداوند
چند روزدیکر بنزد وتعیزدند بود بجشنی ملوکانه ترتیب وسطرابان بزم ارم دیب لیراکشت مزمادر وهود
حقل ذوقهای بسته کشودند صیاذ انقضای ایام عقارکات سزاوار دیا غارکات سزاوار دیناد سعادت
بارتجان نمودند خلاصه کرکلام ان پادشاه سعادت زنام ملت بیت وهشت سال سریرارای ملک ایران بود
وپادشاهان هندوستند وخانان اوزبک بادی طرقی بعادت میبودند ودرسال هزاروصد وپنج ازکیتی
زندکانه ودرام دنیای فاندوست اوزادوروزبرد دراول جلوس نانصف ایام سلطنت میتصلی خان سپرد
بلت زنکنه بامور وزارت قیام مشکفل مهام انام بود اوردهاند کرعلی بک والداوصفردی ازروسای ایل افشار
مزبور بود درهنکامیکه شاه منفی بجاصره قلعه ایروان پرداخت علی بک باردوامل یاغزاوی ازغزاات
سرکار شاهی طریح اتلف انداخته درخیام او بسر میبرد دروقتکه اسلحه واسلحه ازمیزبان طلبیت خواسته بمیدان
رفت وچند سزاز روستا کرفته اوردغلام من بود سرهارا بنظر پادشاه رسانید کرجایزه بکیرد شاه صفی فرمود
کرانی دلاوری ازدق دورات غلام حقیقت زاصفروض زاست نزلیاشرف علی بک زالطلبیدن دزمسلک قزلباشان

منظم شاخت براسطه کرواسبی کرده نظاهر انادخوشحالیات وشاهزا منظور این بود کربیکی ازفوجیان
دهشادا فیه عرض نمود کربفرمود تاشید نادوا ضطبل خاصه کرکاهدارند کرنا سفی باجوهر جواهر شد شاه عرض
اورا مسموع وعاقبت جنان کرکفته بود شد برتبه امیرا حوزکه در سنه ۱۱۰۳ سیدمصطفی خان ولداوارات ذهنی ثابت
داشت ودرتنظیم ملک ودولت وتقطیم دین وملت خدایت اهتمام بعمل میاردودراحترام واکرام سادات
عظام وعلمای اعلام جدا قه صبیار مینمود وراضه خیرات واشاعه برات جدی عیداشت کربیها بنیاد سیل
وضع نمود وعیش بزرضا خاهای بینوایان وانام میبرد مصلی وحمام خوبه ودرمحله نلوا سکان اصفهان
شاخت وهمچنین دیاطاقه متعدده بجهت سکونت فرانل وزوار دزواره خیابان شاخت کرهنوز
ان اثرها باقیات وطلایق مستفیض اند مدت پانزده سال با لاستقلال امارت الدوله بود هفت
سال دراوایل سنوه مزاج پادشاه وهشت سال دروخیمی احوال اوراخا اوزند بیرضا پیدا شرباوجود علت کر
در مزاج سلطان بود ظلی وظل اجم نزسنید واز عدل شاطل نکرد تکرد علیش نمیکزید وان روزیرا
نظیر دسال اخیر دصد ویک مرعیش وعجایب رضوان شاخت بعداز وی میرزا طاهر وحید وزیر نصب
مجلس ارم مونس شاهی بود وزارت رسید سال الیه ازاطاقی دارالسلطنه قزوین بردود بدوطال وزیر میرزا
تقی اصفهانی اقتدار الدوله بود میدان منصب واقعه نویسی مشرف ودرروزات شاه سلیمان منصوب ومنصب
وزارت رسید ورجوع ترک وتاجیک کردید ومیرزا تقی علی صدر بطرف مشرق نیز میکفت دیوانش نوده هزار بیت بیات
هیجده سال وزارت دنوده سال عمر کرده باجل طبیعی درکذشت ازاین دوسطر اوزات بیت پیش مزد الطلب
یاد صبرت مردنا بزاز انات کرپرسم زکسی بایکجا است سراغ یار میکیرم هرکس میپرسم اما نجود اهسته
میکویم کرواریب بکنیبا شد ومنصب استیفای ممالک خالصه باسیرزا صادق ولد میرزا سعید زاای استقرار دی ودرین
اوزا یاران بود بعداز دی با میرزا ابرهیم برادرش کربرد وشش فضل وعلوم مخلی بود نفوذ بصیرت
ودهن نسه ظهرتبه رفیعه سیدهزه ودهنسه صاحبقه واقتدار دزاارسلطنه بتبریزان بناهای ایشان ات
واعمال خیرات وقرا وضیات وخانات وعمارات ودکاکین دبیاده زاردیا یخان وعراق وقف کرداند
بعداز اکله درسال هزار وصد ودو میرزا ابرهیم وفات یافت میرزا ابوالحسن ولدش بمنصب والای استیفای
ممالک فایز شد باغ هشت بهشت اصفهان کرروضه اجداد دروضات خیان وقطعات ازقطعات رضوان
ماکش کرند بعبرتبه اجتذ وضیم جناب شاحتلل ساحتش هوزه مثل وجبرئیل فیضه دزجب دلبندش قصر
هشت جنه عبرات ودوزیا برصفت ضیای بیع فرایش مرصه ملائک اعلای محوط جناب حقیقیاران زوات
ابوابارش دلبخواه ارتجمان دلکش بنزوده خیان میدهند وشایم بزیع فیض کلهای خیارش دهای امنزوده زوار

فی خیند بیت از ماه و مشتری من اخاذ بر نگار * نوز عجب ن صورت رسکل عجب شان * مذکر ماه و مشتری
از وی دیده ان * زند و شنی فن زند و دیگر فوان * گرفته کر بوستان هیئت ات بر زمین * وضوان بیاد
ستر نی اکنند بوستان * مرجان خود و سوزد و زان شاخ نسترن * همای مشک سای دران برمار غوان *
زاف بنفشه عنبر بوده و در شکن * رخسار لاله لؤلؤ تر گرده رهان * دور زیر سر بفشه رغان در دهن *
بر شاخ بید بفشه رغان شعر خوان * ان مضرکه بیکر اجم لضاد دارد * بهای غالد دارد بالای اسمان * از مخی باغ
کندکه ارچو بنگری * کرد که خورد چه سیمخ از اشیان * از اسمان بادشاه زجاه ات * و در صحن ای کرد رضب جد
بیاض جدیات ان نیاز بناهای اوات * از خرس زخان فسخ کرمناصر او بود نداه ابرهیم نبی بوده واز شکنه
فوصان مرتقی فی خان شاملو ان نقابان اه زنان راه خاجی برادر زای اه ابرهیم خوش بن پس کرد رضا
محدکاد و بیک مجر عیسوی مقام و مقام مخیر بکادث ان کلنادزی منضم بود و همکی دولت شاه سلطان حسین
زاینده باشند ذکر سلطنت و ارائه پادشاه سعید شهید سلطان حسین صفوی و صادر ان ایام
نیکفرجام * صباح فلم صباح صخر سیمان و در صحیفه زا بخراهر زنگین ورقه ی تبین مناقب و بلند بان
داستان ترسیم مینماید که چون شاه سلیمان زا اهرمن فنا خاتم سلطنت از کف بیرون برد و دت و فنا نر از نظر ها
پنهان ساخت از وی هفت پسر بها ند و دفتر ایشان بزعم بد از لابنی تاج و اخر بودند بهمین سلطان
حسین میرزا و کهین سلطان رقیه میرزا شاه منصور د هنگام اتمان بدار السرور وصیت فرمود که اگر چه سلطان
حسین فرزند اکبر است اما سلطان رقیه را مرپادشاهی زاسزاوار تر بیند اگر پادشاهان زا سبحتی باید بنهر و مناهد
اخته و جبلتی از لطف و صفا انگیخته و سلطان حسین زا از عهد سلطنت بیرون اهدن جانب مکافات و تو
بنابن سلطان شاهقلی خان قزلباش را متوجه و شیخعلی خان وزیر اعظم و بعضی از امرا زا ناهی بسلطنت مرتقی نمودند
سلطان حسین بمرد زاریه فت دارالامان ایران جلوس فرمود نه حضرت پادشاه بود کریم الاخلاق و در مروت و مبالات
ذاتی از جمیع سلاطین ماضیه ایران ممتاز و بیاض قلب و صفیر کلشن احوال فرخنده فالش
از خلد و حضر کنا خان کبیره پیراسته و قامت فامه بلندش بطرز اعتمان تو اب راست ملکه از جمیع بحرمات منتخب
و از نمای محظوظان محدود بود و اغلب اوقات فرخنده ساعات و اصحبت علما و فضلا و مجالست عباد اتمنافان
و ات و کارکنداران دولت و کلای سلطنتش غریب مدام و مصاحبت صهبا و جام و پادشاه بادای نوافل قیام
سجود و مخاطبان سرحدات بالاتر اج قوانل اقدام اقتضم و عهدش بتیغها و مخالفت زنان کرخت و مخالفها زاه و اردم
خبث فزا مرش شد اگر چه زنده رفیعه عبد اودل مینا و جیم شاهزاده بود و اگر مخجر بلا بستی شاهزاده بود ت ترکمان است
خوزخیز بیکر مضاف مردان برزاق زنان و مصاف و رزم بزم شاه و رضای تبدیل یافت سلطان سعید از مقتضیات

سکنه

نیکه بیت هر کجا باشد بابیت فرخنده کرتو بر هم نخی نهاد دسود * خاتل کو دیاری پادشاه و رحیم دل با یاد تا
جفا اکه ملک دوری از امنیت نتاب سیاست ملکی لا نم امور بحصار ادب و اوزم بهام شهریاری اشاه سلطان
کرچیم از هفت بدر از اپرورشید لا بحاله با بدش دزد در دان و دبد و دود دولت نرسید چنانچه بلبل و ستان
سخن سپدانی شیخ مصلح الدین شیرازی فرموده است بیت بران از بیچی که خدا ارزد * درختی بپرورد که بار
اورد * نه هر کس سزاوار باشد بمان * بکی ال خواهد و کر کوسال * چو کر بنوازی کبوتر پرد * چو فتر بکنی
کر شیر بمفد زد * در و دلش جزیه کرد و ات اطرح طرح اورد که سر کشی اخان منوده صبح علی خان بپیشها لا
تعلل خام اجماعت خاموکت و سپاه از اطراف اکثت القصه چون بیت و بکیال از ایام سلطنت پادشا
سعید کذشت ملک دوری بوبرانی اورد و هر سر کشی نوای استبداد برافراشت از انجلهایا منه قلیجات
قندهار از به اعتدالی کرکین خان حاکم دارالقرار پیشان و بیقرار کشته مبرد بیس که مقام ان طایفه
شوم مقام بود بدبار پادشاهی نظام بداز ارای چه تمیز و جواب نوی دهی خود را از اخاطر نمی بتاب اله
سپرد و دین راجت تتبع اموال کرد بلد و بزرگان را برای عجم و برزک دولت را منموده متوجه قندهار شد
و را اخابنا بر عصیان و سزا رطغیان برانکیخت و رشته فتنه را تاب داد و منتظر فرصت منموده کرکین خان
کلر بکی قندهار را معزول و بدارالقرار اشتر ل کشت چون خبر انواخته بانهای دولت شاهی
رسید کنجعلیخان برادر زاده کرکین خان حاکم قندهار را با کروهی از تر اسوتا جیل خبر فرخنده ی عزم
فرستاد و اینه ندن کیال قلعه را محصور و ضابت را برای سرشد و بای قلعه از صرف بهشد بدن دور
نماند و همین مرد ارها از ضابت هم روانه شاخت بعضی بمقصد نرسیل و بعضی در رضا هر حصار بیقرار
سران کا بقندهار نمیرد و بیست مدت هشت سال در انولایت بکومت کذرانید بعد از ادبار و رش فرمان
روا شد تا انکه محمود و لد میرویس هم خود را معزول و علم حکمرانی بر افراخت و رمزال اطال ان اغتنا بالی
سر بشورا نکیزی بر اورد ند تفصیل اینا جمال انکه عبدالله خان ابدالی کرده رملتان سکنی داشت بعد از
استماع واقعه قندهار با شش هزار رضا فراز و ولد خود اسدالله خان را با سه هزار سوار مامور فرمود ات شد با اسدالله بیست
ملازمات علی خان شاملو کلر بکی دارالسلطنه هرات کردید علی خان چون از ناصیه احوال ایشان مقرر فساد
منود هر دو را کرفته محبوس شاخت غافت فرنبا سیشه شورید کلر بکی ذالفقار دهل و اسدالله با بدرش
فرصت نا افتاز حبس کریخته بمیان ابدال خود رفته در کوه و دشاخ قرار کرفتند چون جریان شورش بادشای دولت
شاهرسید حیدر خان با استطلوز ابا جمعی از ابدالی و صفدان هرات مامور شاخته حیدر خان سیاه آباد
معزول و غرات بقرنبا ان طایفه در آمد و زاده و بزرا نیز قهر نمودند و قندهار هم در قبضه اقتدار محمود در آمد

مردیرزاد چند دفعه لشکر بطرف دارالامان کرمان کشیدند لایت راتاخت وتاراج نمودیکدفعه لطفعلی خان
بکلربکی سنیه سالار فارس زیاد رزاده فتحعلی خان وزیر اعظم دوسه هزار سوار تیر کرده کی محمد پسر ناصر
از خان خود تبرجند دارالامان فرستاد ان فتنه باقی درمیان باقی به جزخفته بود دی بر سر ایشان رفته
سلسله جنبان هرارفتن از اطاعیه راکه بخته چون خبر مجمود که در دو منزل مرو بود استماع افتاد که
فارس علم استقلال برافراشت وبیخ بنی خیل سعید دولی داده مکنت بر فارس افتاده محمود مظفر و
منصور وبمراد وقتقضی هاد مزود موکب شاهی از اصفهان عزیمت قندهار ومرو واز انجا بهرو رفته
افغان هتای خرمش بجناب طهران بال اجلال کشود و هفتاد هزار سوار و پیاده بولایات و یکلربکیان سر
حدان زالطبلند اشتر و نام سپاه لاری بر لطفعلی خان یکلربکی فارس گماشتند کریا پنجاه هزار سوار از
جناب فارس بعزیمت طهران نهوده از انجا روانه قندهار و موکب شاهی با بیست هزار لشکر از عقب قریب
لوای سعادت بود و بنای سرهان صیادت با صفهان و یکلربکی دفعان گردیدند و در خلال احوال جناب
امرای شاملو و مقتی فتنه جویان حتفعلی خان امضاء الله و لطفعلی خان برادر زاده لطفعلی خان و اکرد زی بهادر قاتل و
مشیر دور فنون دولت داری کامل و بدهانه آنکه سر خود سری داکرد و ساخت چون انجام و برادر زاده
کانش در دیار اذربایجان یکلربکی سرخان و لطفعلی خان عرضیش از قراری مرقوم شد و فارس از فتنه
دایان سوکت بود بکابا حضار و سرحدات را از لشکر پیشه پرداخته و زادت محمد فلیخان خزری با پنج
شاملو فرا بامداد موکب شاهی بصادرت با صفهان نمود از انجناب چون محمود از کرمان صادرت نقده ها
نمود و خت بدفع اسدالله ابدالی پرداخت و لوزا مقتول ساخت بعرض اولیای دولت شاهی رسانیدند که
چون این حرکت از انجا ز مند محض هراخواهی ندولت ظهور رسید موکب سلطانه عازم خراسان شود
تا مهم از قندهار حرکت و بدفع فتنه افاغنه ابدالی بپردازیم اولیای دولت ابد مدت نوح خان کذب اندود
زاهد فریبنده شته فتحعلیخان قندهار را بجهانرخان سپرده بحسین قلیخان قاجار شاملو بخالصه شاهی
ابدالی بحرالی هرات امر و در خلال احوال طایفه بلوچ غانم تاخت کرمان سد نا اهل کرمان و خان حاکم
را ملتجی مقام محمودی سد ند محمود نیز از خراب بطرف کرمان دکاکر را تکیر و در دفع انطایفه پرداخت
و اخبار شر را از سر کرمانیان رفع ساخت و در ایالت باراده مباشرت خلاصه محمود ملات سه ماهه در
ولایت حکمران بودند الکه فارسی زبانان قندهار قد طغیان برافراخته محمود از کرمان متوجه دفع ایشان
شد عیار تجنبه ایشان دیگر باره هشت هزار افغان و بلوچ و هزار برداشته در دی یکربکی قندهار اطاعت
ان خطه چون مداری از هیچ طرف ندیدند و صادق نداشتند طایبانان کشتند و در تعرف داون شهر

تا انجام کار اصفهان استقبال نمودند محمود نیز ملتمس ایشان را قبول و روی تا محمود بطرف اصفهان کذاشت
ان جانب چون خبر ورود محمود بدارکرمان معروض رای اشرف شاهی دولت شاهی کردید بخاطر شان نمیرسید که ان
مزدور قران عزیمت اصفهان نماید رضا قلیخان شاملو را ایلخانی دیران اعلی داد و طلب کردید که بخارا
رفته سپاه اوزبک را جمع کرده متوجه کرمان کشته فتنه را از انولایت دفع کردان بنابران قرچی ان سپاه دیکا
زابر داشته روانه شیراز شد و بخارا بر اطراف بلاد فارس فرستاده عشایر کرمان مملکت را بکلی بحضار و خود
منازل را بهشکی می سپرد و در هر منزل و محلی بسط فیاطور و روی چون بنه دمان رسید ناصب خیام
توقف کردید و کس مخدوم ستاد را باب طوب شیراز را بمجرد چون آورده و در ترتیب مصاحب سطران و قرچیان
برزبان استقبال مینمود اتفاقا محمود چنانکه نکارش یافته از کرمان روی بجناب فارس نهاده چون
دو فرسخ عزیمت وی مطمح کشتند سید عبدالله خان والی عربستان ذاکره رکاب بود سرهان نموده روانه فارس
و رضا قلی خان مقرر شد که سپاه بهمنج زا بسید عبدالله خان سپرده عزیمت رکاب نماید عبدالله خان
سید زبردست رسید که محمود از قندهار بزرکان شته عزیمت اصفهان رسید اولیای دولت عاقبت کار ندان
عاقبت زا نمیدانستند سرخان فرستاده والی ارمنستان را جهت خود و در یاخان زکشوده سرپرده
زاکره از مصون خیل غاری بکدیکر نزاع امر جرخ سواری کاوری نداشتند بدیع و مضفر از استر هریل را خان
و شرکت ثانیه در سیم و اسفندیاری شاهنشه چهار دهم شهر جمادی الاول هزار و صد و سی و یکها را از اصفهان
بیرون رفته در فارخ شهر جمادی الثانی بر اوزاخت و روز دیکر از انجا کوکت و رستم خان قراکوزلی با دو هزار
علام هفت یا نیم فرسنک پیش بود سید عبدالله خان والی عربستان با ایشان طرح شد و ران اثنا حسین خان
زکنه قراول سپاه امان و مذکور ساخت که محمود وارد سکزی شد رضا قلی خان با ایل خان ثاب زاد و رفته بجوارت
خبر رسانیدند هنکام طلوع صبح کرنای حرکت نواختند و علمهای زرد و سرخ و بنفش بر افراختند بکث
تازه اسپها دهم کث کنده ارزوراحه از علمهای محمد خان کرمان و زکه شد چو کنیدا خبره ظاهره
رستم خان قراکوزلی با غلامان پیش رسید و محمد قلی خان وزیر اعظم و شیخ علی خان زکنه قوریبی باشی و دلد
شاهقلی خان و سید عبدالله خان والی عربستان و علی مردان خان والی فیلی بنها را راسته متوجه میدان
جنک شدند و در قریه کلهرنا باد ثلثه فریقین روی داد خت علی مردان خان فیلی چپ کل روی با ما خته
طاده و حمله اول خان بزادی عزیمت زاد و محمد قلی خان شاملو کرخود زا کرکن رکین سلطنت میدانست بجهت
عزیمت علیمردان خان فیلی قوتش زا زا با عاقبت امر اوی به اصفهان بجانب پهلوان اصفهان انطان نخشید و رستم
خان در سمت راست ایستاده بود چون علیمردان خان راه بزرد پیشانی فاد کردید و محمد قلیخان میدان خالی

شاه طهماسب از اردبیل خادم بیزید و از انجا محمد علیخان قزلباش سی و شاهقلیخان مقدم را بجانب اردبیل و باشابان
تعیین و ایشان بخارب قزلباش غائب امور قریب بدو هزار کس از دربند مقتول و عیال و باشابجا
ان مغلوب و فرار نمودند علاوه بر آنکه شاه طهماسب چون دید که اگر دو از دریا بجان توقف نماید بیاد قات بجاد
و فساد و دربند معروف لزوم دو از دفع افاغنه باز نیامده مصلحت دران دید که خود را بدار السلطنه قزوین
و استرابادرسد و سرحدات ایشان کیلان و دارالعباد بقلع مراد مقلبان اصفهان پردازد بنابران دو از واسطه سال
هزار و صد و سی و هفت از راه طارم متوجه طهران شد هنوز ان صفحات بتصرف افاغنه و دنیا مل قرار
چون موکب شاهی از دار الامان جرکت نمود ابوجعیم باشای حاکم اردبیل و شروان و گرجستان و غارونا حیه باشا
بابروان و عیال و باشابان بتبریز استیلا یافته و سیه نیز در بند و باکو بر ایالت مقرر گردیدند شاه طهماسب
چون بسرپل افاغ تاکیلان رسید اوزبک خان نقلی افاغی را با چار هزار سوار استرابادرا نزسنا ده
از مختلی خان ماجرا که تسخیر عمارت اشرف و توجه جلادت حرم شهر بحضرت راهل العبد و رای قزلباش ملک اولیت
راسد سدید و سنان خانفشان و رضای بیشه را هنین کلید و حبس نوذر و حبوه سعود شهر بار سعید را
کراین ها بزرگ دفتر ایزیب و فر بزیان تحفه اشرافیف می پذیرد اصل اصیل و دودمه بنیل است استماع افتاب
چون بلاد طهران مقر و دولت گردید فوجی را تعیین کرد که محمد علیخان قزلباش می دوانده را از اصفهان زود تر
کرده را بخاتوف تا جمیل استرابادو نادر قلی بیک افشار را از اصفهان کرده نادر افشار را از اصفهان خبر
دادند که موکب شاهی از دار الامان مفارقت و منزل اجلال دزوین نزول مینماید محمد علیخان از استماع این خبر
اضطراب بر او راه یافته متوجه قم گشت محمد علیخان پشت بصفدار داده سر بجانب مرو انهاده افاغنه نیز بجانب
مشهد بودکه قشون دزبن هیبت است که در نزد محمد علیخان است یا خود نقش این خیال ثبت کرد یا بدخت
پادشاه طهماسب مجاربه را از اشکست داد که محمد علیخان خود مضمحل خواهد شد بنابران عجبی از افاغنه
زاده و قابل محمد علیخان باز داشته خود بجانب دزوین بطرف روی کرد انات و فخی با هفت و دو سید که موکب
شاهی هفت پنج بلا ربطان رفته بود الفقه محمد علیخان را چون مسموع گردید که شاه طهماسب قصد
مازندران و فته او نیز با ان جمعیت و امتعه اوی که داشت متوجه مازندران شد چون موکب شاهی
وارد و بار و فروش گردید نواب مختلی خان وارد دو پادشاه را برداشته قرای جلالت بطرف استرابادو براق
و دلاغار بر سید که اگاهنه تجاوز طهران بسرداغته و کاوبر اهل آن دیار شل نموده اند مختلی خان با چار هزار سوار
قزلباشیه را برگرفته متوجه دفع انطایفه گردید و در قرای طهران با اشرف افغان تلاقی و مصدوف خیل آزاد سند
دیران شیر شکار و چار چی بلیکان کوهسار و شیران خونخوار دو بجانب دو نبرد گردیده و خیل و حشم

خونریزی گشادند در حمله اول صد سوار خراسان را از روی زین بر زمین انداخته و بیتهای افغان را متفرق
ساخته که طایفه ترکمان از عقب هر کز خود را بدهنه خالی در وی بیطاری بطرف استرابادهادند و فرار
مختلی خان را چون بر قرار دیدند کرا طلاع افتاد و هم چنان تورد را جری تر آمده عنان داد و صبا زان و قبه
امیل الاسرائه محال جهان بتراب مختلی خان و نظارت پسویات بجانی یوسف بیک خویش افتاب نفوذ یافت
و سرداری خراسان و حکومت جنوبشان باو قلیخان خاجار مرجع گردید که حکمی با افاغنه صیرزا محمد حسین
و زیر دیوان اعلی درک نیکخان زنجع و در باب مدافعه دشمن با یکدیگر مصلحت نموده بدانچه رایشان قرار گیرد معمول
دارند فرای مزبور بعد از قبول و قبایل قرار و اوند که موکب شاهی بطرف خراسان توجه نمایند شاید کره
دیگر گشتا مزار حضرت مقدس رضوی علیه السلام گشاید و رضا قلیخان را علی گونه ای خلاف از صاحب
ندر قلی افشار نباشد ابوردو از دو کاب شاهی و عرصه دار و شاراید و زده صندوق صد و رقم حکومت
ابوردو دفاکرد یع بود امنای دولتخانه را بتخ مرام و نوازش نواب مختلی خان نواب بتجهیز لشکر و استرابادتوقف و موکب شاهی دو روچهار دهم شهر شوال سال هزار و سی و نه متوجه راه هدا
خانه و دفن سنگی استرابادو از انجا دو از انجا چهار ده منزل و چند روزی باستظار موکب نواب مختلی خان
در انجا توقف و دلتنگی نوقف کنند تا آنکه افغانیا بحرها بنوع رسیاهی دریا منکوه از غادیان مثیر سنگلاخها
و کوایل و غاجایل و دشتها و نوزکان تکه و سیوت و نفنگچیان استرابادی با استعداد و از استنگی تمام نوذر خود
و شان بار دوی شاهی منوودند و دو کاب شاهی دو از دو افغان و دو انجا منصب و جمعدار و الای نیابت سلطنت
بنان مختصه مختلی خان جناب را دلیر یافت و تاج و اختر کلاه بخواهر کرد نوذر سلاطین صفویه بود از خرقت
مزد شاهی حضرت زینت گرفت و حضرت خیش ماه و مهر گردید مقرر بر انکه شاهی مقربان بارگاه و سریران
سپاه او امور و زارهی جنایش از مطمح و منقاد بوده هر حکمی که رزمایا حتیاج بعرض پادشاه نباشد بس چند روز
دافغان خبان نکرد یان پرداخته سرخان با لمران خراسان و دران که مردم زاد و صول موکب شاهی خبر شنید
تا هر یک با جمعیت خود روانه دربار سلطنت گردند زاد اخلیجه حسینعلی بیک و ولد جمشید خان خلام ارشی را کران
جلادت افغان خاسته بر جمعیت میرزا محمد کی نژاد و بار و دو نادر قلی بیک افشار حاکم ابیورد و رباط
و محمد علیخان قزلباش می زاد با فوجی از چنوردو دلاغان کرا شتند که ان سمت عراق باخبر باشند و با
پادشاهی مقرب خراسان موجود و رانتای افغان خبر رسید که ملک محمود سیستانی خاکم قندهار
بر مشهد مقدس استیلا یافته باشش هفت هزار سوار عزم دارالعباد مصمم بداخته باز کشاف
صلاح او دران دید که بندر و دو قصبه فیظام خاده بطرف تابلغار عقاب عزم دارالعباد مصمم بداخته باز کشاف

استراباد را کت سپاه ایشان خبر دادند شاه طهماسب رسید عزم قلع و قمع او جمیع دیار و حرب برق و شد
از موکب مقدس خانم استراباد شد چون آوازه توجه موکب شاهی پرده در گوش ذوالفقار خان کرد دیگر
آن دو رفتن نکرد و برای کرات ان سیان سفیان کشید از استراباد اهل و اهل نماند دران نزد شاه طهماسب
را شرف نزول و طهماسب قلیخان را با تفنگی ببیاد بر سر او فرستاد ذوالفقار خان خوات کرد خود را ازان
مهلکه بیرون اندازد و طرف کرا هنل نمود شاه را شد و در جمعی از اهل طهران را موجب ویران شاهی
شایع جمهور خویش دیدند اجازت و رخصت دادند طهماسب قلیخان امر جنب و ویران شاهی نفس از بار سر بکشادند
چون خاور و زابین و طهران در تصرف افغان بود محمد زمان خان سالور با فوجی بحافظت راه دودان و حسینجا
خان زنگنه را با فراج کیلانات کرد و تصرف دو سه توپ بود تا مورسته و در حسینجا زاد را با استراباد تمکن داد کرخوش
استراباد و کرایلی را جمع نمایند روز اول نوروز موکب منیر و ظفر طلوع کرد چون خبر مورد مازندران بگیلی و دیلم و
پریان بود و تنبیه سرکشان ابدالی هزاران منزاحم را از فرمیر زاد جیم مستوفی الممالک و میرزا محمد حسین وزیر
دیوان اعلی را با یالت مازندران و انتظام خیام اردو شاهان مامور و عوام را فیروز شاهی کرانت کرد نماند
افشار اویماق از عقب رسیدند و اجازت حضور نیافتند و طهماسب قلیخان را به تنبیه نگابنه بموت نامزد و رایات
فراجت بطرف مشهد مقدس متعاقب کرانت طهماسب قلیخان نیز بعد از انتظام امور نامور بار و دی شاهی لحق
گردید بعد ماکه شاهزاده حضرت مقدس جمیع خیام جلادت مشد عرض لشکر و بیلاق هزار سوار و پیاده بقلم آمد
سی هزار نفر را تبرکرد کی سرکردگان کاردان بولایات خراسان و عمارت سرحدان یعنی و چهل و یک هزار نفر
و خلاصه سپاه را برداشته در سنه هزار و صد و چهل و یک متوجه دارالسلطنه هرات شدند
خوانی کا فرنعمه طاعنه ابدالی باد و ادبیم تخریب خانی بمقابله شتافت سپاه خانه بر تکت برادران فساد
ابغاجات افتاده از بیم شمشیر نیز خانه و خانه زان طرف بین چون دو سیل بلا بجوش و دو عجز تلاطم خروش آمدند شاه
طهماسب هفده رقبه خانهای کرخته طهماسب قلیخان لشکرهای چپ و دات را بیارات و توپخانهای قلعه کوب
و چهارخانهای شهاشوب داد و نزاب سپاه اشرف کشید بیارات لشکر خان لحت لحت و غا
لحم کشیه بکشت و مقرر شد که نخست توپچیان افشار با توپخانه کلوخهای صواعق کردار بازار کرد و خانه را کرد
شان ندبت و زان فضای زخمیانهای افشار هزار دو زخ نفیر در فضای جهان کلیم و اهوار اسفندیار
سترده رود بدیدپرتو بیضا رسکیر جهان ذوالفقار افشار فتان بجای مهار کشید تنی افلاک کوه بر کوهها
از جا بجاب و لاوزان افغان کرجین خود زاد و جلادت و سزاوری از رستم اسفندیار یاد کار و صیا فتند چون
آتش سوزان برقت کاویان بادپای برخاسته سنانهای بردست مردان چون بجان ناری دو وی بجانب سپاه
فرنیاس نهادند که سکیر تبرکرده از دل توپخانهای دشمن بجانب باز و جمعی از سواران نامی زان با یاران دو چشم نفیری

مجبور ساخت که بسپاه منصور رسیدند خلاصه چون چنگریزی افغان بجانب قندهار و بطهماسبقلیخان و
از عقب انها تاخت سنزدیک پل خاتون بجوکه سرور شد محمود واشرف بود بفصل رسیدند و میانه صدمات
وبلا زعفران اسیمی شدند در همکجا میکه اشرف ان پل کن سنده بود که طهماسبقلیخان با سپاه قزلباش
چون بلای ناگهانی رسیدند و سرکرده فراول ازکمناه انیکه دور رسیدند خبر فرار اشرف با اهل حرمه بزد
کرد و از پل عبور نموده تاخت فرستاد و جمیع جاه ورل نکرده و اسیر فیبارد زان اهل بحمل اورده
واز انجا چاپاران دوانه هرات و سایر بلاد خراسان تاخت کرسپاه اشرف را کرفته نکذارند کران میانه عرضه
زانکبارک کذاشته اشرف خود زا بخبزار مشقت بحدود سیستان رسانیده چند بیت کفتن محمود نقندها
عینوا فصل رفت متوجه کرمیر شد حسین بن محمود با برهیم نام غلامی زا بسراوی ستاده خانت اورا کرفته
بقتل رسانید وصیا باق خانان شهید را کرفته بقندهار رسید حسین اشیار زاورا نزد زیارت شاهی ساخت
ومیانه صدین وصلاح دعوان والیه کرفتاران افغان را با عشوبان و اسرای خانخان خانان معفو کرده
شیراز فرصت بزوال نکرده بودند روانه دارالسلطنه اصفهان نمود ملازمعران چون بنزدیک رسیدند سر
کرمخورزا از خاک اری دکرفتاری بعضان خانان یاد میان خود زا بود و خانزادان خاتون زاده اب دانش
دوزخ طبای ساخت بعیزار تحصلدار با سفهان رسانیدند و درمیان میدان نقش طهماسبقلیخان بکزیدن فرمانات
سلطانی نقش هفتی اینزار از سیزده رد کاوستر دند و امر بکتل بزرکاهر با خلقی خاص و با نضمام رقم یالت
خوانین بعهد طهماسبقلیخان و سیصد دست خلاع ماخره بجهه زوسای سپاه منصوب جسنقلی بیک معزالیه مالک
دوانه و مقرر شد که طهماسبقلیخان از شیراز بحرکت و بطرف کوه کیلویه و عرضیان هفت و امور افغانان
راشانان زاده از طریق ارسنان متوجه هندوستان و کرفتاشاخان شود طهماسبقلیخان بحسب مقرر از شیراز بحرکت
دشکر نفس بزور کرید سیزار نفام پیاده و دویست زنبورچی بحرکت بحدود بارمزول کشود حسنقلیخان زکفته سرداران
کلیا کیان و فراخان بموجب فرمان شاهی با دویست زنبورچی بحدود بارمزول کشود حسنقلیخان زکفته سرداران
معروض داشت کراعیان دولت مقرر می بیازارد زرد مزدن مملکت بنقلل خاده اند بنابران طهماسبقلیخان
در اول شب با یکهزار نفر از اهنین سلیمان زبرجد سوار و طرفین اسلحه دار متوجه خاوند شد و طلوع فجر زا
خود زا خارج دروازه رسانید و دو میه وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل زا بر سر بالین دیدند
طهماسبقلیخان با شاهپای خیابان بهمرسیدن امیر محمد و خلع اول ناب نیاورده بطرف همدان فرار نمود میدان اکرفتها
معطر کرده بخبر رسید که بتوپ خانه شاهی حاکم زان و خانه باشاقی حاکم سنندج و ولد سلیمانخان با بان با سوخزا
سوار ان توپسرکان کن شده فرار و دلایر شدند طهماسبقلیخان سپاه را سه دسته نموده دسته دوم را بسرداری

بطرفها ایشان فرستاد و بصرهر حملات جلادتی خاده وجدا نجاعت و ابتا و نشاده اقتضه دران برزش همدان با توپ
خانه و ابا تره و نیزه سنندج و کرمانشاهان بقرب اولیای دولت و ارد همچه کیبر از پاشایان و دلیران
بمرجن تلف دزا دند بعضی از غلبه طهماسبقلیخان عزیمت بیاد السلطنه بقزبن معطوف و از لاب و ابا عرض
وارد می از طرف روی ان نزاع نموده کرد و از قفا از جانب ابرهیم خان براد و طهماسبقلیخان حاکم شهرستان
عوجبر رسید کرافغان ابدالی هرات با عنوای حسین برادر محمود همدانی کرشته بودند شکسته و از اطراف
ابدالی پرکشته با ندا انتقار نامی پیوسته متوجه تاخت و تاراج نواحی مهرشد عنوس منزل ان شاه ولایت
خاه چاپاری روانه اد ربایجان و مقرر داشت کرطهماسبقلیخان سپاه خراسان زا برداشته متوجه قزبن
ان غنه ابدالی شود چون خبر وطهماسبقلیخان رسید قزبن وارد می و برزا نده و احکام و امرای شاهی سپرده از
اذربایجان معطف عنان بجانب فراق و دروازا السلطنه خمزو زیاسیاب و ابا تره و میانه زا باسپاه عراق
روانه دارالسلطنه اصفهان و عزیمت عراقیان کردید ذکر فتح شاه طهماسبقلیخان بطرف اذربایجان
و مخالفت کردن با احمد پاشای والی بغداد چون شاه ولایت طهماسبقلیخان زا ماسور بعراقیان
نمود استرداد نجوان و کنجه و ابروان و مهرس قوینی خاندجه بزد رسید کراحمد پاشای والی بغداد بجهت
کردستان زا در موکب پادشاهی و ماه جمادی الاخر هزار و صد و چهل و سه زا دارالسلطنه اصفهان
حرکت و بجانب بلاد همدان هفت منزل عبور و ورود با فق و دو میان و ولایت راتصیب داده زای سفارت
انزای روی بطرف سنندج شقرکنای شاخ سیخان وردیخان والی موکب شاهی زا استقبال و پیشکشها
لایق تکذرد و انجا واب عقاب بیکبیضاج بخیل بان کنای پرچم ظفر بطرف سنه برکردید و رفیقلیخان
کنکاور زا برای کذارش هیئت جلوس سلطانی محمود خواند کاردوم با نامه عجز بین شاهزاده یکند دشاهزاده عجز بین دوانه
دیار دوم شاخت و خود وارد و تبریز شد بیکون خان افشار زبان والی و علم نصرت لمزار زا با نصب
هفت رسوا رضانه برانداز بجانب تبریز ان دراهنزا اورده روسیاه ورد و تبخوان چنانچه مزعمت موکب
منصور اطلاع یافت مرکز خویش راخالی کرده بقلعه بریوان نزول علی پاشای حکیم اوغلی کردران وقت از
دوقت عمله سرعسکر دوم و با بیرق پاشای علی مستحفظ آمزد بروبرو شناخت علی پاشا از ابروان بر ایل
درکنار رودخانه کرنه سرفرسنکی بریوان مرسنکر نیب داده و اراده بر قزبن داشته فرستاده وقت کوچ شاه
با دریای لشکران کرنه شد تران سیل کرخاری و عبور و علی پاشا نیز بزمرسیده از جای حرکت کرده عمارله
شناختان طرفین دست مقاتله کشادند دو میه تا بعصر مرانجام نیافته و در هم زا بجانب ایروان
عنان زاوند قزلباشیه ضبط قزبن خانه و اثاثیان بدست اداد و روی شاهی اذ ایروان کن شده رجاب

عزیمت شهر سه فرسخی قلعه نزول و بهادران قزلباش بصدد کری مشغول شدند و چون روز بعد مقام محل اقامت موکب منیر زبور وجود زاده و تمدد و غله با فراط و علوفه با انبساط و ارتفاع بود رای شاهی بر تصدیق مطلب مدیل از زاویه خوی بر سلماس و اردبیل تغییر کردید و از اینجا خبر رسید که علی پاشا از جناب ایروان و احمد پاشا از طرف بغداد بشیر عسکری منصوب و بتسخیر آذربایجان و عراق مامور و موکب شاهی از تبریز متوجه سلطانیه و در اینجا محمد علیخان قوللر آقاسی که در ان اوان بکلربکی فارس بود با سپاه انجا و در موکب مسعود ملحق گردید و رایت شاهی از راه درجزین متوجه همدان کردید احمد پاشا متنبه و منزل اردوی شاهی سپاه از اینجا اظهار طلیعه نموده واحدی از اردوی شاهی لشکر خود را بدربار شاهی فرستاده و خود از عقب بسمت ایروان و احمد پاشا از راه اصلی دولت شاهی بدون اکاهی از یکدیکر متوجه بودند که سفیر خونش نصرین کلو از طرف اردوی شاهی رسید شاه و الاجاه سوارشد و لشکر قزلباش را بدیدن و سان دیدن مامور و قلب الاسحق خان بلوچ کر از جمله امرای دولت خان و از خانانسرت جسارت روم رفته بود سعدا و اقعه شکست احمد پاشا بکلیف طهماسبقلیخان و فضلعلیخان امرای دولت شاهی مشکل کشته در سیروه سیمینه رود با قزلباش و خود در میدان ناشند قلب قرار کرفت چون ندیدیا مور جنک خواندن برای و زعلیخان محمد خان بوادغلو و دو کنیه بر سیمینه اسکار و یا ندک طعن و ضربی از روی ایشان بکار برده بیچند و توسن متنه کام خوض سر کشی کرده همکی روی سیمینه نظم مزار میدان از کشته مستقر کوای خاص بادشاهی بود متنه نزول ساخت و سیمینه چون جان دین در خیابان مغنیه اسب انداخته لشکر قزلباش شکست خورده موکب شاهی متوجه اصفهان شد کرخانیان و همدان متعرض احمد پاشا در اصل محمد خان با جماعت بلوچ و هزاره فراهم و متردد را اظهار کرده با الاخره با شماتت محمد علیخان باز کشته بدربار شاهی آمد خیلی از این نکاشته خاصه و قایع بکار کردن که و تقلی خان کنکر لو و رضاقلی خان شاملو بجهت خسیت جلوس طهماسب مامور با ستیصال شدند بعد از آنکه خبر حرکت موکب شاهی بایشان و شکست و سیمینه جلالتمآب مجرده و سیدند سفر از مجلس و اختیار صلح و خلاف را با محمد پاشا تفویض نمایند بعد از وضع شکست هذا ان اولیای دولت ثمانیه باحتیاط آنکه مبادا فتنه خوابیده بر خیزد و در اطراف این رفته کرد و احمد پاشا را مادون بصلح نمود و احمد پاشا راغب افتد نزکه دفعتدار بدربار شاهی فرستاد و کرامر مطالب را انجام دهد و از اینجانب محمد رضاخان عبدالله کرمیان تفویض ایالت خراسان طهماسبقلیخان قوچی باشی شده بود کریان اینجا خبری بسمع اشرف اساس مطالب زامهد نمانیده فاصله بین صلح چنین قرار یافت که ایروان با دارس با قزلباش و اطراف با دومیه باشد سایان نکاشته قلم بلاغت نکار

شد کرطهماسبقلیخان مامور بتنبیه سرکشان ابدالی شد کوچ بر کوچ ساخت لحی نموده خبر ورود بمدت چهل و پنج روز بتخیه بهشهر و بیرون دکشت و اکاهی زا از قلعه کوچانیان و دوزاده هزاری و حوالی خراسان سکنی زاده و جمعی زا با خانه کوچ و دواب با دخل اندوس و اسپورد فرستاده و ابراهیم خان برادر خود زا با فوج چراغ سپاه بسمت خراسان روانه و بینا بین خبکی عظیم واقع و سرکرده طایفه زا با جمعی عمر فنا و اردوی دوزاده افغان خبر رسید که حسین برادر محمود با جمعی افاغنه قلیجائی با مداد قلعه کیان میرسد طهماسب جلد بر چرخچی باشی زا با فوج بر سر زاه افاغنه فرستاده افاغنه چون هراسیان زا در میان کارزار دیدند سپاهی مطاوعت پیش ندکرده روان صوب اصفهان کردیدند طهماسب با دو هزار سوار افغان از جناب هرین وارد قزاه و ایشان زا برداشته دوی فرار نهضت هارهاند چون قلعه فرواه بتصرف سپاه قزلباش در آمد ابراهیم خان مطاوعت نجسته برادر خود محمود بعد از آنکه طهماسب قلیخان زا از امور عراق و خراسان فراغت حاصل کرد بحضور مطالعه شاه و الاجاه باخوند کاروم عروی رسید عریضه بدربار شاه کرفلک خرکاه از جمله امرای دولت افغان و از خانانسرت جسارت روم رفته بود سعدا و اقعه شکست احمد پاشا بکلیف طهماسبقلیخان و فضلعلیخان امرای دولت شاهی مشکل کشته در سیروه سیمینه رود با قزلباش و خود در میدان ناشند قلب قرار کرفت چون ندیدیا مور جنک خواندن برای و زعلیخان محمد خان بوادغلو و دو کنیه بر سیمینه اسکار و یا ندک طعن و ضربی از روی ایشان بکار برده بیچند و توسن متنه کام خوض سر کشی کرده همکی روی سیمینه نظم مزار میدان از کشته مستقر کوای خاص بادشاهی بود متنه نزول ساخت و سیمینه چون جان دین در خیابان مغنیه اسب انداخته لشکر قزلباش شکست خورده موکب شاهی متوجه اصفهان شد کرخانیان و همدان متعرض احمد پاشا در اصل محمد خان با جماعت بلوچ و هزاره فراهم و متردد را اظهار کرده با الاخره با شماتت محمد علیخان باز کشته بدربار شاهی آمد خیلی از این نکاشته خاصه و قایع بکار کردن که و تقلی خان کنکر لو و رضاقلی خان شاملو بجهت خسیت جلوس طهماسب مامور با ستیصال شدند بعد از آنکه خبر حرکت موکب شاهی بایشان و شکست و سیمینه جلالتمآب مجرده و سیدند سفر از مجلس و اختیار صلح و خلاف را با محمد پاشا تفویض نمایند بعد از وضع شکست هذا ان اولیای دولت ثمانیه باحتیاط آنکه مبادا فتنه خوابیده بر خیزد و در اطراف این رفته کرد و احمد پاشا را مادون بصلح نمود و احمد پاشا راغب افتد نزکه دفعتدار بدربار شاهی فرستاد و کرامر مطالب را انجام دهد و از اینجانب محمد رضاخان عبدالله کرمیان تفویض ایالت خراسان طهماسبقلیخان قوچی باشی شده بود کریان اینجا خبری بسمع اشرف اساس مطالب زامهد نمانیده فاصله بین صلح چنین قرار یافت که ایروان با دارس با قزلباش و اطراف با دومیه باشد سایان نکاشته قلم بلاغت نکار

بندگی بجا نیاورد از بروجرد و دورود و فیض از اجوای بنام مرتبات نفوذ و علاصه تیکه اقتدار بتوجی کفشگر نمود کرد
از کف شاه ربود مدت ترخص عرض نمود کرمان زاده دوزاماد ام و سقی صفب و طوبخی پرینب و پیش آن
چه شود که مثل خدنگ از خود زا از خاک برداری و بنیاد دیم سراغ از ذغاله نا ایش شرف دود و دودمانم
نماند شاه ذیجاه التماس او را قبول و بنوازشات شایانی مستمول و مرخص نمود لشکر مزبور را کرد و دانم
کردن شاه باوزیر و امیر کفت مشاهده کردید که هر فظه و کاه در باب طهماسبقلیخان میشنوید بیجا نبود یکی
دیکر و بخوابیان سخن نا صواب از بیم لب نکشود و دیکر شاه بمقتضی جهد بخبر از اقوال لشکر سوار و نکهدار
جریب شد طهماسبقلیخان از پشکش و بیانداز و صد متکداری و رفیقه خود داری بنمود فاطمه بیش و
نشاط چون خیاکران هرانقه و کابلی و مطربان صفاهانی و زابلی بخنیاکری و شاخیان سیم ساق
بباده پرنوش و اکثر و بیاماندازی و زامدنان دوزور و شب شاهی بجی و بهام بیاسودند و دیکر کرده
قضا خاتم خود را از چپانوف و دواج شاه زاده از سرتهمتاز بیاد سپهر بدات طهماسبقلیخان به
نفضلکیان نخواسته امر نمود نادر و علیقلیخان شاهی باد و میان کرفته و خود بنا جی اد خواجین کرد و عینه
بد روز وقته معروض داشت که امرای قزلباش و اصی شهریاری پادشاه فیتند و تاج و نکین شهریار
زا القا نمیند و میخواهند که شاهزاده عباس میرزا را سریر آرای مملکت ایران نشان شاه طهماسب دوران
وقت از خواب غفلت بیدار و از کفته و زرا و امرا قرار بنا فیته کشتا نادر فتیکه کار از دست به کذشته بود
پس بهر حیله از پیش طهماسبقلیخان انداخت خان مزبور بر داشته بوسیله بنوازش و اعزاز و از عقب و زرا
و امرای اندولت فرستاده همکی را جمع نمود مکنون خاطر را با فیانا اظهار کرد چون همکنی را یارای انکار
ان کار نبود بنا چار بقدر قوت و اندیشه از چه سکنای شاه طهماسب معین و خرجش را از زاده
و زرا نا نصوب با صواب نمود و اورده اند که پادشاه درخت و ران نشسته خان پرینزنک نا کفیر منتظر بنیا
عمده میرفت و صد و بخوات و او زا نزدیک سلطنت میداد و خلاصه مدت سلطنت او و سالان بود شش
سال و ایام استیلای افغان در ایران بخان و خانان و چهار سالان سپاه ان اقدام جنیان کاخ دولت
اما عنده و سنه ۱۱۴۲ کنا در شاه و زهند برد و رضا قلی میرزا از بیم آکه مردم ایران او زا بیاد نا اورده بر سریر
سروری نشانند محمد حسین خان کهزیه خاد کلیکی استرابادی زا فیض و افر و افی سنا کرد و ران وقت محل سکونی
او بود و شهاد و فرزندانی سپاه نا ری کرا دی بانه است نا لاز سعادت نا بادات کرنیا نیش زاساد و فا
نا نه خاده بود و دو ران وقت افغان و ایران کشته تخت بیان حکومت نمود و صلاح نا لاز پیش رو ی ایران
و انا نها او او و زیر بود او ل میرزا محمد حسین امتهاد زی کرمنتوجه اقبال دیوان شاه سعید شهید بود

دروقت عاصره اصفهان پادشاه مغفور شاه طهماسب را بعهد او زا بوزارت خود سرافراز نمود و انرفوت
ساخت چون اصفهان مفتوح کشت مشارالیه منزوی و دولتش میرزا رحیم که مستوجه اقبال و والی مازندران
بود بجای پدر دعوی سلطنت نمود و نادر کشت چون دولت شاه طهماسب زا دامن عروس ملک کوتاه شد
طهماسب قلیخان نیز بر مصلحت وقت ابات اصفهان نموی او زا نموده بیدان مکنت ان روسیه که هیچ نا ملا
او زا طلبیات در سال هزار و کصد و چهل و پنج بدرجه شهادت رسانید جلوس نادر طهماسب قلی
خاقان شاه عباس ثالث را برمسند سلطنت چون خلع سلطنت از شاه طهماسب کردند طهماسب
قلیخان از بیم شورش خلایق و صلاح وقت دو روز کیس بزوی و حرز از نموده و تا لاز طویله نزدیک و مهد شاهزاده
و الا کهر عباس میرزا و اکه دران وقت شش ماهه بود او زده ذیب مسند حشروی کرد انید و اصریر روی
و ظاهر شاهی نا بر سر او اسم و ی کذاشت پنج هزار دست خلایق کرا بنها ذیب دوش امر شد و خود بنیه
خلف و کالت دولت و نیابت سلطنت در بر و نا السلطنه قرین بخت سکنی او مقرر و با پرده کیان
سرای سلطنت و را نا اخذ و در عموزه سن سال و کسری خطبه و سکه در ایران بنام او بود تا از قرار یکه نکاشته
خامه غریب خواهد شد در و لایت مغان خلع کشت بیدان خزانیخ خلع و نصب پادشاه و پادشاهزاده محمد
خان زا که مقهور و مغضوب بود بنیابت کرهکیلی بر سر افراز و بر تنبه امرا رعب شاه و کروس بابود
مرکب عصیان در کرکب متوجه بغداد شد احمد پاشا و وزیر بغداد زاه زاست روانه عموزه کرد خبری
از حضور بدرخت عموزه بری رسانند خان و الاشان زاه غیر معهود بطرف بغداد و دوی نمود غافت
سپاه منصور زاد زان امور وقت بیک بیک و چار و طیار و زان نا مدار کرد صید کاه دشمن شکار و شهباز
تیز پرواز بود نا بشان در او غیخ زن شیار و اذ تفوق و ریغال هلال دفیش و انا فا منتهی به
بغداد و در بخارای زاویه مقصد کا تمین علیها السلام خیام جلالت مرتبام زاهد و بیش کیوان و الا صفا
ساخت چون احمد پاشا ماکه عزم و قرار مصطفی پاشا از بغداد نهضت نمود و بیش کیوان و الا صفا
صلح و زا نظر صواب نیافته و از نا تیر کار و زار نصب و بوای افتدار نموده بودند و ای جهاد کشای فهرمان
ایزان بوبران عموزه بنیان پایداری ایشان قرار کرفته و هفت خرسنکی بغداد نجلی بنوسوده بدانجا نزل
بردی و علیحضرت نیز و اذاب کذشت و چون سپر کرسندی و بیان طاعت و اذاب سپر کذاشت و فتی
کرایشان پنیز خود زا بدرون حصار کشیدن بودند و رهم افیا فا ذکر نشا احمد پاشا چون زلال نصیحت عموزه
سپاهیان لشکر زا کبر تنبیه نموده نیدانست که بادله لشکر قزلباش از عقب نزدیک رسیده هزار
نفر عموزه سوار و پیاده از مهر بیرون و بر کرد و کا احمد پاشا و قرا مصطفی پاشا بمقابله فرستاد و طهماسب

پاشای سرعسکر عثمان کاوه زاده رضا داده و دیار چلوی خود از صارصه هتی و بدبر تاتار نهاده و سپاه روم را از
قلعه بجا و برف ستاده آماده لاوه ران در زمین چنبل باز و بین و سنان خلل جلادت بمیان ناخسته و حمله او
بعضی را کوی سران چوگان فرایم اسپان در میدان غلطان و برجی را نیزک سنان جان ستان بسوی قلعه
و جانب اردبیر روم گریزان ناخسته مفاوده بر بگاه خویش نمودند و دو دیگر بسر قلعه دوشک کرسیاه
پاشا از سهر بیامرین ستاب در رشته مخاصمت چنبر ایار و صفید بابد بیجا نه رسید طهماسب قلیخان چون کیف
عزم سرعسکر را نمایند و در میدان امتحان ندید تخیر قلعه بسود و اش که دو دو هزار کی کرکوت بر خزان کوهی
طلل شکوه و مقام جیت اکراد بابان و بلباس و مشحون بذخیره بیقیاس بود و حصه جهت ساخته از طاهد
کرکوت بناشوب بهفت و در همان روز سختی و اکراد کی که در اتحاد بودند معروض نیتع ایاز و رضا بیم
بسیاه بعضب غازیان نصرت شعار کرده مرکب جلالت اثر بجانب قراینه بیچاپیدند و دست و دو کرده بر قرباق
عثمان پاشا را خاطر رسید که مرجی از مقاتب لشکر بیاست روانه کنند که در هنگام فرصت خود را بمعسکر
انجم حشر زده شایکری نگیانی از میان بدر برند بنابران فوجی خام و داوده هزار سوار ابابان اوش
پاشابان نام مامور کردید چون قراینه مقر کوکبه جلالت اکت پاشا بنیاز ان درسید هفت فرسخی سوداش
دراکه مکان مستحکم موجود در میان دو کوه نراتع و معبران مضر سپاه با دیل ماتو حوذ ساخته خرام ان فرصت
برافراخته این خبر دلپذیر بعرض طهماسب قلیخان درسید دو دم باوجی کریزان راهی عزیمه مرکب ایلغار را
تیز تاز و هنگام صبح بدربند واردو و نخت جمعی از خواب چنان بلنگ کینه پویش و تفنگچیان بر ف دست
رضه خویش را از دو طرف برفراز کوه خیاوده خود را فکنده و بند و از دست و بند نیزان فشان را استفان
داده کرانعقب قوبال عثمان پاشا بجیال انیکه میاد اعثمان پاشا غاب و نفع نیکنامی را جانب کرده بر سمند
تیز تک روی هنان وادیع خرمنها نزع بردکه خود را بعثمان پاشا رسانند که جلالت مرواز و صد غان دیدانه
افراج نصرت برد بصفوف دوصید و اوزهم شکسته و تقلب لشکر سرعسکر بسیل انهزام انیز سلسله ثبات از
کف یکدیگر بامید سرعسکر کردکان ستوکت و شان و رخت دوان شسته خیاوه ناچار پیاده و بر تکاور بر ف
فرفتاده و در غانم زاکه کریز کردید هیاهوی ایران دیر تعاقب رسیدند و بامان داده خیدند چون خبر از کرف
هنگام مردم فوجی از انا خذ ابدال مامور بنگاهداشتن اخوذ بنیه بودند که اکر در وصیه مقدم کرده بند و خواهند
از انا صنعه بر تقلیدند مانع مشاع تکذر نخواهند تاز دیس دو دو از اطراف از دو طرف بعضم اکنی مشغول و بزیال
پاشا باده فرا رسیده و سواد و زان کرد و اد معقول کشت و چنین از دوی فرس پاشا و اعمال و اتحاق زوت
خانه و خزانه سپهسکر بنصرت لشکر نصرت اثر در آمد و از عرض جلال مفرد یشد که سرعسکران از نیفل و اتحاق

و باتحاق جدا کریم فتح سپهسکر عثمان کاوه زاده کرکوکتاران معرکه بر و بافت روان بجانب مملکت روم و روانشان ندوخ
نزاحت بقرا نیه کرمستفر جلالت بود بمود و بابا خان چوبستلور را با جمعی بیتین کرد و رحرانی سرحد پای کلل تسبه
از راه جس و وصله و ضعیف اشرف و کریلای عملی را ضبط داده ذخیره را از انطرف بر قلعه کیان مبادرت نهاده و متصدد
وصول موکب نصرت مشحون باشند و حزم و باقر چی از سپاه جریل و سپای بزم تلنیه سیتو و پاشا منوط ذو باتحاق
کردید در ناوج بلاغ نکرده خبر رسید که چون خبر خاربار اول که در رکنار قلعه کوکرتا تاق افتاد و در تبریز
صموع سیتو پاشا کت تبریز الماغای و دیاربار وان روان شد و لطفعلی بیک نایب متبر کرد و قلیخان
بود و اوده نیز فقط را تعرف کرد و در خلال اقاغای مرعان و سپاه سرو مرزا مستند که محمد خان بلوچ جمع
بلاد و کرهکیلو به و حرضتان و بناد و و سپاه از انطرف و لوای استبداد برافراشته بنارانی محمد حسین خان قاجار
تکلو بکی استبداد زادی هروشان و تبنیه مقصد بنا خراب و تمکین سید علیخان والی حویزه مامور و اسمعیل
خان قاجر بن زابابات کوهکیلو به رسل فرازد و اوده هنداز فقا آکر میروزی نامزد اتمام فت
حکام مزبور روانه نامبرد طهماسب قلیخان جلایر بکلربکی فراق را نیز مقرر شد کران اصفهان امداد
اقیان نمایند و ولیان هنا کنا از مقر احتما نزاع نامزد سرمن زای کردید که چون تخیر حله و تخیر انرنه
کریلای عملی بزور و سرپنجه سپاه منصور مامور و نیز بسیلی مواکب جلال غانم بنیاد و دو مستکرهند بیم تاب
قیام نصرت فرجام کردید احمد پاشا بعقد سه روز صعتی دار و انه وادر دولت عثمانه و ارباب استقرار دولت
ستوده نهم و دو و لایات و اوطاق کفالت و ایراد زمان و کفالت نموده و فرامین خط شریف و فانون عثمانی
کریاشا باز کنی و تفلیس و ایروان و شیروان در باب تخلیه قلاع تملی شرح و دو با معتمد و اد خود روانه
اردو مزبور کرد پاشای کاشتکان سرکار حله و فقره و لایات را بنصرت فرا نباش دهند و خود در باب بیدرت
امن زاطاد بر چیند پیغام زاد و تمام و اسیل اکه در رخیل همدان و در رخیل عثمان پاشا و در کنار شط بغیل
رومیه اقاده بود بیدرت فرستاد پس مرکب جلال بنیان فراغ از تیا موران عزم تنبیه محمد خان بلوچ از
فی هنیاد حرکت و از راه باغ شای طرف حزیشان هفت منزل و در بندستان بامحمد خان بلوچ کرد
در این مدت سپاهی صهر نبایل بود نخاریه و جیت او از متفرق ناخته باخای بر نیشان نطرف دیاربار قرار ف
کت بعد از اتمام و انتظام مهمات مزبوره آنحوالیه طهماسب قلیخان جلایر مقرر کرد که با تمام کار محمد خان بلوچ پردازد
و موکب جلال خلافت و دولت اشرف بهشت دی القعده الحرام سال فرخ و صد و چهل و شش بهزار اشتاع فالکه در نصرف
دو بسته در و بیتیه بود و یات حضرت طراز اداخطر سپاه زیبا بجانب اصفهان اهتزاز یافت چون شاه جلال خلد الله
مقر کوکبه عزو شان کردید عبد الکریم فتح سپهسکر مذکور که در وقت که در غار بر کرکوت مبادرت نمایش عرض نشد که

نفس نزیان پاشا را بوده بود و او در حضور خان و الاشان کردیخا مازجیاب وزیر اعظم دولت عثمانی رسانیده
کراحد پاشای کوردو اوغلی از دربار معدلت مدار سلطنت مامور بصلح و خیل مادو نعود و دربار بکر بوصف
داده و معتمدی نیز از اطراف نزد پاشای مزبور امر و مامور میکرد مفروض مصطفی دوفتین پاشا طی نماید بنابر
ان الهما سپهلیخان احد براهمرای سپهر نزد بود و او نیز پیغام داد که منظور ما و لایات اطراف ارسلان اکر
بتصرف دارند خواهیا و بهمان پذیر باشند سپاه ما نظام مهام اصفهان در سفر هرو احرام سال هزار و
صد و چهل و هفت هجری رای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد برافراخت و در عرض راه خبر رسید که طهماسب
خان بلا بحکمران بروج زابل نخجیهای پیشکار خیش اورده کردن در باطن قلمرو پادشاه اصفهان دوتا
ساخته است مقرر شد که چشمهای آن تیغ خیث را هدف للناظرین سازند و دل از طرف تخت دل پرداز نند و از
انجا موکب ظفر کوکب بکرج برگردد غازی اوزبک شد چون پاشایان در غلیه کنجه و شیروان و تفلیس و ایروان مشغول
میکردند و فرستاده کان احمد پاشا از جواب او ده و نزدیک مطلب بودند و او نوقت نیز در سوق آمد بجانب عثمانلو
پاشای سرعسکر روم و او در دوی نضا هجوم خان والاشان کردید پیغام آورد که هرگاه دو سال در امنه داد
و لایات تاخیر نماید که سلطان روم با قوال فرنک خبک دارد معاد دفراغ الیچی و انه در بار مقرر و مطلب دیگر
نماید لهما سپهلیخان الیچی بار و رخصت اطهران بپیغام نماد چون سرهای لکزی از جانب اولیای عثمانی
بضبط محال شیروان مامور و رخصت شرف در یافت و دکردن ولایت شیروان با سم او نیز عرصه دریافته
بود خان والاشان معدی باحکم قضا قدر بتوان باخته رو انه نشاخت و او را بر خلیه شیروان او بمودسرهای
بلا بخت حامل فرمان خان ذکر شته جواب بلا ایل او دهان حوصله الزاز و دون نو شته و اشعاری کرده بود که ولایت
شیروان ذالضرب شمشیر کهنام احمد نعادی باکرد بکرد باصعد دیاد و ان ات که از این مقوله امور دم زنند
لهذا فخت نا دیب و تدمیر ان مدبر تر بین پیش نهادان امیر طایب تدبیر کردید و بحرک لوای حضرت جانب شیروان
شد چون دکنار کر محل تزول ان میل خانه یاران کردید سرهای نابالغطان عجز بلا طائم را بنا و رده بطرف
زاغستان فرار و قدم فرشای خیال و کوهسار کردیدن سوکب حضرت کوکب وارد و شاهی و با فنا خیار ایجل قلیخان
معدل فرمانیت و عزم تنبیه سرهای نزاز نوش رایت فتحایت شد چون دوان اوقات سرهای درد تیه باغاکم شکی و
نکر بان جاد و تله مستعق و مستعد پکار بودند لهما سپهلیخان طلایه را با پانزده هزار کس دوانه شکی و مقرر شد
که مبادا نجام خدمت معتد بها و دست و اکیل ان و اوند عجد دنکته از زاه ان دوس بسنیتان دوانه و لایات
و دهستور و شاقی خویش زا سر اورده ها و اند و ازا نجا سرکب خانه متوجه شوند ذکر محل سکنای سرهای بود
کردید و دیکتر فی فیرشهن محال از اغستان خبر رسید که سرخاب با لهما سپهلیخان خیار زده و سنهر شاخانم متوقف است

خانه ذیان با نوچی اندیران نیزه کذار و جزایر چیان نوخوار بجانب سرهای بر بسته باد پیمای عنان دارد و عرض راه
ببیاری از اجتماعت دراکرانان و خیزان طی مسافت میکردند قرین هلال مژده ندا بلجیان را انجام کرد ند
کوهستانان را شتند دست فرسود غارت و تاراج جوده مفقود کردیدو ان ولایت مخت و طریق پر در رفت و اهدی
عنی کردید با توخانه پیمود تا بلان منزل قوتی تجویز اردوی صوف شان ساکردید سرهای نیز بخدیدند جمعیت مزوده
کنار رود خانه کنجه تخی قوتی سنکر بسته و پل را مشکسته فشتا انکه بیدانست کرازه هان نیدا بجها با منتوشد
دست و دیده کرکه سپهها را دو زیر خیل اجتمع نیز و زکشت شکر فلک مشکوه بر فراز کرده و ران شد چون لکنا د
رود خانه کر از ضرب تیغ کشت خاک از اب چون انبیه ضاعیش پدیدار دید سید بلذا سکنه و حوضه را
در بر ابر نشسته دیدند بنا چاره با ذا قان تو به و تضل مرکبه خلد ذاکر کردند غائب طاهیدا بجا العجب فیروزان
از انجا نیز در وای بیداد چون راه مطلوبان دوی بنا لاظهار ند تفنکچیان لکزی سراه بر ابشان کرفشد و شروع
با فشار بادن و سراه ریزی نمودند دیران خضفر توان کر کلوز تضل زا زاده و سراه تو ب را قطعات
باران سیتوزند چون پلنکان خشمکین بر و بش بتوزند و شیشه های اخته بر سر اظفا نیفه تا خشد رسنک بر شانع
دزیان انجتماعت ذا فشد سرهای دا باک فرار از پیش بر د رفته فراری و خود را جتوق رشا بل زده و فرو رفتند
خویش را بر کرفته راه چرکس پیش کرفت طهما سپهلیخان با سپاه و اده قلعه دربکچ کاوی شیش خیز سرزی انجه
و دلها و بهان با فشد بغارت بردند در انجا مامول کرای تحمال زاد در حضور و ملتمس عفو و تقصیرات لکن بر
کردیدا زقبخان خانزاد الطاف خلعت جنول مستوفش طراز بر دوش ستد چون فصل زمستان در پیش بود از
راه خیر راجت و بزور تخیر بکجه بخبه و لاوزی نیز بدیا فتوی دتکاور انکیر کشت و مدت سرهاه در ولایات
اقصار نوبهجز تفنک و کارو فادار ان مضمار جلادتش فروز و خانمان سوز بودند و انجه لازم خصایل د
کوشش بود در ابا استحلاص قلعه از دست رومیه مزود نا از انجا کر کلیدکشا دیش امروز در دست فاتح قضا
و تن راست و حصولش زا رقمی مقرر مقصد در و بسیر نکشت در اوان و رخیدان تو قف مزمود کر شاهن کلان
نقاب تراب دیج بنود و شانر کش کیتوی سنبل بنی باد نوروزی و دست بتا طلکی و ارانیس جرسانان کلشن و کل
زار سازاورد خان فیروز مند و اهرای تسخیر یاد کو بر دند و راسراعتاد با ایلچی بروس کرد و رکاب جلادت
ما نوس بود و زاب خلیه و لایات ابواب کشکو کشود مقهران بود سنه نا ما ستهال مژده کس نیز و هزمشید
کلاه دولت و اوزا از عزیمت خان ذیشان اخبار مزوا سنای دولت و نمان فرستادند کر شاهن اکر و زات
و لایات حاکم بود ماذون تخلیه و تصرف دادن با کو بر و زبند ساختند از بخو مقرر و معمول و از و بند کرج و
و لایت ذا شیرف سپاه قزلباش دادند چون عبدالله پاشای سرعسکر روم مدته بود که با عتاکر تضا هجوم اورده

ه صوبه خرج خرج چند هجده پوج کذ شته و دخالی لاهور صوبه باغ مشعل شاه مقرر کرده عزوضاه کردید ذکریا خان
صوبه دار لاهور چند خود را هم او زد سپاه مقصود بدید طالب الله خان شد و کفایت خان وکیل مهمان خویش
را با بیت الله زر و مرضع بخدمت عبدالصمد خان و هدایای دیگر به دربار معلی نادری فرستاده از دراطاعت
و انقیاد در آمدند چون ناگزیر انسلطنة لاهور بحیطه تصرف نیامده و لایات مذکوره نیز کردید مصروض رای
اولیای دولت نادری گردید که محمد شاه تیموری پادشاه را لاهاه هندوستان و دهلی خان آباد باشد
لشکر و سپاه و جهت جمع و خرچ کاه و ترتیب توپخانه و اقتخانه از ات حکومت لاهور این کرباخان و ایالت کابل
و پشاور را با مرخان صوبه داران شان واکذار جلد کرخانه دان و دروکاب ببرد و ایشان مدام نه مقصود
را زان شهر لاهور روز چهار بیست و ششم شوال زاغ دایات جلال و از دولتخانهای مذکوره کوچ کرده بلدهٔ
دلی بود صبور و دو روز دو شنبه دهمی ذی حجه سر هنه زاحتم خیام فلک فرجام ساخته و دراینجا در چهار بیست
و پنجم کدی شاه با سیصد هزار سوار دهای جبل آرزده و هزار فیل جنگی ابر زنگیکده و سه هزار خواجه توپ
اندوده خان دوزخ شراره وارد محل مرسوم بکرنال بیت و پنج فرسخی همان آباد کشته و کنار رود خانه
فیض کرطمیه دران خان دلکشه از اثاث شاه جهان آباد خارجی ساخته و از جانب کرنال دران و از طرف دیگر
بجنگل پیوسته ات خود خانه حصین و سنگری دمین ترتیب داده و توپخانه را محیط بجیوش اردوی خود
ساخته معرکه قتال و مقاتله فرشته بوکب نادری اذ نزل لاهور قریب لوای هفت قبوی مقصد نمود و
دو زهجار شنبه چهاردهم شاه مزبور اردوی همان پوری از رود خانه فیض کذ شته در دومزلی اردوی
محمد شاه چنه روکاهیزوی مهر و شاه برامدات هکام شام بعرض جناب نادری رسیدکه برهان تملک
سعادتخان صوبه دار کرمعظم الرای هندوستان است با چهل هزار سوار با دهای شاه یاینده الغرور
جمع از تحریر مضمون زا جلو کیری او نامور دا مامور کردش نرسیده نداخیف کرده دو یا سه روزه کوکبه
کیتی افروز مهمان کنار میدان اوفی بیدار بنای همان را از پیش پیشهای امنه صوبه و سپاه سیاه روی
شب هنکوش در عرصه خرام همان بنا بکنای پنه بیک صوبه و مصروف قیاس شیر غزل قرار یافت
نصرالله بیرا مقرر شد که بکنزل زاغ تیرده باشد و از جانب شمالی دریای جون تا حوالی کرنال راه
توپخانه برا مزاد و حوزه بلدهٔ سپاه او بر داشته تا بین رود فیض و دریای جون برای نصرت سول و طرف
حضان بر امرات در نیم فرسخی اردوی محمد شاه زمین منطبق بود بجهت جنک کاه معین کرده کس فرستاده نضرالله
میرزا و نیز بلندات از اردوی محمد شاه دلکی کرقدم بمیدان جنک و دوی مصمم نام و نشانها داده
الله سعادت خان بوده کرعرف جنک بازنده بود تمن جوشن ما با لشکر و مدحوش از سنکر بای جبل دولت

بیرون فتاده و اصلخان سردار خاص پادشاهی و جمعی از هوا خواهان کرعمل اعمال دولت کورکانیه بودند با عا
وی از طای و زاغ با نوبخانه و احشام حشم و انها هنک میدان جنک نمودند و دین حرکت هجیج فتاده غیرت
محمد شاه شاع او نیز با نظام اهل صوبه را و با ال دکن و قمر الدین خان و زیر اهمال و بلدهٔ صوبه
داران ساخت صفا رزت را سال شدند و فیلان ابر زنان و توپهای صفدان شان را سلسله سلسله
پیشه و پیش صفوف بازداشتند و از این طرف صفداران موکب نادری نیز صفهای سنبر او نیز از انان ترتیب
داده و دل لشکر بوجود نصرالله میرزا نزدیک کرفت و توپهای آتش بار کرهریک چون اژدهای آتش فشان
بر دیر غراده های امنان شان تکیه داده مخصوص قت برای فیروزی یافت او شد و شاه و الاشان نادری
خود با لاهور دین کین و طیاران عرصه کین توپخانه طلوع صفوف پیش و مقدمه صفدان خیل و کرخ
جنش هکامرا هنک کردید بیت بیارات لشکر چپ و دست زات ۰ همی غرد کردون زصوع کجات
زخم اندر اصفهه خرج خرج ۰ بدانسان کرجنبیدن از اب موج ۰ همان شد پران نالهٔ بوق و کرنش زمین
اهنین شد هزا اینوس ۰ نیا کرد زامد زهر سو سپاه ۰ شد از کرد کینی و کرد دن سیاه ۰ دلیران امیران
پیاپی برابر ۰ یکی خلد او رجها ذرکشت ۰ بکردند و صفت هر پیش اندرون ۰ کزان ناخوش شد جهان پر
زخم ۰ زاواز میشور هندی و زای ۰ تو کفتی کزامد زهفای ۰ هوا کشت سرخ و کبود و بنفش
زدین نیزه کونه کرنده درفش ۰ یکی نازان جلادت تا نجنبد نه نیزه کذاران ظفر قرین کرد رطوح و کین همای
کین بود نداز دیا و رو بین چوی هند یان تا خشد و از دو طرف با برخورشند چنان بین تاب رعد
اهنک زاصاعقه بار ساخت و نیغهای نیلهٔ ابرانیان از نیزه بار زاد هندی قراب میا خشد و قب
فشکان میدان رغا از جوبار خجاب بخورند و از کردنا و دو رشید و نام اویل نادر کشت
و از کرت سواران چست کام و نامی کرانبار و عرصه جنکها از خون دلیران لاله ستان شد و از پس کشته
ها سر نعوشها چون تل کوه ا و ند کشت سرهای هندیان دو یا فاسیان چون کوی در خم چوکان غلطان
کردید و بیخ خذ از ان سهمکین میدان صفدر کیران رسید بیت زمین شد بکرد اردو بای قبر ۰ همی
موجش از خیز و کرد و تیر ۰ و نا باد بادبان چو کشتی بر اب ۰ سوی مرقد او رند کرده شتاب ۰ همی نیارید
همچو تکرنه چو یاد خان با درد از بید برک ۰ تکنن هم دشمن طوم نیل ۰ هم کشتند بدند بر چند میل ۰
دو از امتان نا یره کرد او سعادت خان کرکل سرهنک هندیان بود از شوکت و لاوران هفت صوبه
خیار قراولش چاک در دو از خیل بر افته زاوی بجانب صفای زلت و خواری شد و بین هزیمت خود و شاه
محمد خان نبرادر زاده اش کرد هجوم خیل قزلباش بودند اتباع او شیاع کرخا کردند و لاوران سعادت

بازگشته خیمان وضع کردند حوزه پیل بودند بحضور جناب نادرشاه وارد شدند خلاصه قریب بصد نفر از امرا
وخوانین معتبر ایران و سنگین محمد شاه با نظام تمام ملک و قمرالدین خان وزیر با عظم معسکر خویش باز گشتند
وفیل سیاری با امتعه واسلحه بیشمار بدست مجاهدین خان نشان افتاد و لشکر ظفر شعار ما موریجا
اردوی محمد شاه شدند و اطراف متکرایان از هیبت جناب نادرشاه در خیام گریختند و اهالی و سپاه
شاه محمد شاه مضطر گردید دو روز سیم خلع سلطنت خود کرده افسر پروری از سر بدر آورد با خوانین
امرا دوی بارد وی شاه و الاجاه نادری رفته مراسم سپر افکنی و خاکساری بجا آورد و بهمراهی غلامان خود
تمام سر بیگاه ظل سلطنتگاه و شاه و نادرشاه با یکدیگر بارگاه رفتند حضرت اعلیحضرت را دیدند
خیلی اورد و دست خود هفت لعل خویش بشاه نادر نثار محمد شاه دنیا بجهت کرن زانیان دوانه
اردوی خورشید ارباب بصیرت و تحقیق فخر خواهند بود که طالع دو مملکت را در یک روز تبدیل
واکثر بدیل کردیدن دلالت خوان شاه طهماسب صفی صورت نگارش یافت که همایون پادشاه
هند و ستان از دست شیر افغان افغان بیرون شتافته روی نیاز بدولت علیه حضرت اورد و پادشاه مغفور
لازم اطاعت دیرینه مرعی داشته و در ایام توقف کرد و از هند و ستان کرد انیدن زمین همت خاندان اطاعت
ملک از دست رفته اش خیلی طول نکشید تا آنکه محمود صرود و با صفهان امتیاز یافت شاه طهماسب ثانی نظر
بافتادن بیم محمد شاه مرحوم ذات کرانمایه قندهار بدان دولت قرب جوار دارند اکثر از هند و ستان فوجی
بر تسخیر ان ولایت مامور ساخته خود و سپاهای فیلم را کذارده خواهد بود محمد شاه مرکب عروت و
مقاعدت را بید بدیل و نشاط فتوت و مضاعدت از کلی دور دیده و آنچه شنیدنی بود نشنیدنی پنداشت
عاقبت زمانه انتقام کشی را تا مدتی چنین زهری بروی پیمود و بیجا زان و مکافات ناشناسی محمد شیخ رسید
ادری و ای متاع عروس کمالات و فال رخسار حسن و جمال و هر کلزاری که در و فال و فا نروید هیچ
مرغ زرین از فیضا سیان بر شاخش نیاشد و هر خیالی که از خیال انصاف خالی باشد هیچ ضاحب
نظری دیده جزوی نکشاید از اینسان بکانه خوی دور وی نکزیند عجوبه تصنع و ریا نه ریکی با اصل
وخوانین با دوی نظر فرزیا مل و رضیع هنر و اثنه کرکار کنان دولت نادری بجهان بران تن سر بسر بزرک
قرار و ترتیب داده بودند منزل و در صباح آن روز بزرکی قدار ک مهمانداری بجناب دهلی که شاه جهان بادشاهان و در
و روز هفتم شهر ذی الحجه الحرام موکب نادری لواء فتح انداری بجانب دهلی که شاه جهان بادشاهان و در هفت
و باید دانست که فرمانروایان سلاطین باعز و تمکین از آن فرقدوم جلالت لزوم انا بیج فرو نکذاشتند آمد محمد شاه بدان
اقدام تا بتم مهمانداری تمام جواهر خانه و خزانه و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را کرد و در مشکاه

سلطنت موجود بود مفصل ساخته بعرض عرض دارا و در بسم نیاز ایشان نمود و مسلمانان بضبط اقدام
بقیه شدند و دیکر طرف عصر بمنزل محمد شاه رفته باز دید نجیلی اوزده و در شب بازدهم بدون آنکه از
جانب محمد شاه اشاره مشعر باشد اسوب و فصد در مهر خانه و استفتا نامه بهر نادری را باعث کشته
حکم بقتل عام و اتخاذ فرمود تفصیل آن اجمال آنکه عوام و اوباش در سپاه مهر با اهالی و روطا بقه قزلباش
پرخاش آغاز و چند تن از لشکر ایران بخیز ناخدان بازار و در دن و ان اقدام هم بقبیل خانه شاهی
کذاشتند نصرف بضبط نیل نکشادند هنکام طباخ کرتیغ قهر آلود بمهر آن غلامان خانه فتح کشیل و
هندوی شب زا مشیدند و بیل ان پادشاه جهاندار بکار و بر مهر تک سوار و در میان محلات بازار افتاده
و بران نصرف فرجام زا بفتل عام ماموریت ساخت سوخته از کس از جمله در بر زنان حرم خانه با نفس کیف
سوخته مانب پادشاه و الاجاه بر ساخت نظام ملک و قمرالدین خان در صدد دفع شفاعت برامدن انتهاب
افتن غضب نادری را باب تجزی و فاکذاری در خان مذکور دخیل از جمله در وزخان از خدیو اورنکزیب محمد شاه
بوده نیز بر زبان تضرع بکرید و تلواح ان شاه طهماسب صفی صورت نکارش یافت که همایون پادشاه
هند و ستان از دست شیر افغان افغان بیرون شتافته روی نیاز بدولت علیه حضرت اورد و پادشاه مغفور
لازم اطاعت دیرینه مرعی داشته و در ایام توقف کرد و از هند و ستان کرد انیدن زمین همت خاندان اطاعت
ملک از دست رفته اش خیلی طول نکشید تا آنکه محمود صرود و با صفهان امتیاز یافت شاه طهماسب ثانی نظر
بافتادن بیم محمد شاه مرحوم ذات کرانمایه قندهار بدان دولت قرب جوار دارند اکثر از هند و ستان فوجی
بر تسخیر ان ولایت مامور ساخته خود و سپاهای فیلم را کذارده خواهد بود محمد شاه مرکب عروت و
مقاعدت را بید بدیل و نشاط فتوت و مضاعدت از کلی دور دیده و آنچه شنیدنی بود نشنیدنی پنداشت
عاقبت زمانه انتقام کشی را تا مدتی چنین زهری بروی پیمود و بیجا زان و مکافات ناشناسی محمد شیخ رسید
ادری و ای متاع عروس کمالات و فال رخسار حسن و جمال و هر کلزاری که در و فال و فا نروید هیچ
مرغ زرین از فیضا سیان بر شاخش نیاشد و هر خیالی که از خیال انصاف خالی باشد هیچ ضاحب
نظری دیده جزوی نکشاید از اینسان بکانه خوی دور وی نکزیند عجوبه تصنع و ریا نه ریکی با اصل
وخوانین با دوی نظر فرزیا مل و رضیع هنر و اثنه کرکار کنان دولت نادری بجهان بران تن سر بسر بزرک
قرار و ترتیب داده بودند منزل و در صباح آن روز بزرکی قدار ک مهمانداری بجناب دهلی که شاه جهان بادشاهان و در
و روز هفتم شهر ذی الحجه الحرام موکب نادری لواء فتح انداری بجانب دهلی که شاه جهان بادشاهان و در هفت
و باید دانست که فرمانروایان سلاطین باعز و تمکین از آن فرقدوم جلالت لزوم انا بیج فرو نکذاشتند آمد محمد شاه بدان
اقدام تا بتم مهمانداری تمام جواهر خانه و خزانه و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را کرد و در مشکاه

چون این خبر بابوالفیض خان پادشاه ترکستان رسید مضطرب گردید واحدی را بانامه حضور جنانکیز دوانه
خدمت رضلقه کوب و دراشاعهٔ سخن چون فرستاده بر بیگاه برم حضور رسیده نامه خونین بحضور داینده از
دولت نادری معتمدی بمتین که هراه رسول مذکور بود نزد ابوالفیض خان رفته بتبلیغ پیغام نمایدما حصل
پیغام آنکه چون سلطنت مآب مقامید و دودمان چنگیزخانیت تملکش بر ممالک موروث منظور و نظرات
اکرم باغاظم توران بتقدیم اطاعت پیش آمده سرافرازی خواهد یافت والا بایدش دودی از ملک و مال بر
نیافت بعد از آن کرسول مذکور دراثر ساخت کوچ بکوچ دوانه چون بموضع سردود قضا بآنجا خیام فرجام
شد بشیرهای خاطر بادشاهی گردید که برای انضمام هرچه فتح هندوستان اپلچی روانه ممالک روم و روس
وازجانب مغرب بلاد اوزبک و ترکمان و ایران و افغانستان بنام پادشاهان آنها دام فرستند بنابران خواجه خان حاجی خان جمکرک را که
روم و سردار سپاه قزلباش ممالک روس بعنوان وفاداری و دوازده هزار تن همان خواهر بر صحابه لان سپا
هیاارزه زنجیر فیل بجهة پادشاه دیجاه روم و هفتاد ان از برای پادشاه حوزسید کلاه روس بسر سم
ارمغان شبفرستاده روانه نمود و موکب هیروزی کوکب دیار تیشه اه فتنه پوسفرای از راه بیا ورد
جلال آباد مرحله پرور دشت و در کردید در روز شهر رمضان المبارک سال هزار و صد و پنجاه و یک
هجری ذاالجلال کابل را از موکب هیروزی کوکب رشک مهر تابان فلک و عزت خانه زهره و مشتری ساخت
در آنجا از آماعنه و هزارخان و بانه ایلات کوه خستین سمت عزیمت آنکه از ولایت موصوف عرضه هندوستان پرتو هچل
هزار سلاح در سلک ملازمان درنگ یافته دیافت و سعید داری کابل و پیشاور و زابلستان مرخان
والی شانی محول و چون خبار رضایاسنج و بهزادسند در ایام توقف موکب نادری در هندوستان هیئه دم زهول
داری جزیه در این وقت که از ولایت پنجمیر سالک عرضه سرکرده بایذ بیم و خوف روانه جهه نامهٔ استمالت
شاهجهان بنابران بفتیه ارتخویه نادری گشته احکام مطاعه بنفی خان بکلربکی پارس حرقم و صدر شد
که بالشکر پارس و کرهکیلویه و کرمان از زاه بنادر و خشکی و نوخانه و اسباب و زوایدشون باغرابات
و کشتیهای دیلمه از دریا وارد و مستقل شوند و بایان حضرت ایات بالو خانه زاه بنگش و دیربعات
روانه اعتضد و کردید حکمی خزاینی و زمین دوزان سرپایزید بیار اطاعت هاوند چون خبار زخبار بارو را
نوزد طریق زفار فتکردید شاه و الاجاه منه وانوش زابلغان نضاهه میرزاده و لاوکانه کنات و خود
با فوجی انجبار زان کزین کوه عزت راخانه زین میدانستند جوانه و سپاهی بطرف تحرکت که ماهن خبار یا
بود هاوار و ارتفاع جبالان قلعه یا شرفات ابرزو رصانات با مدّ سکندری بر ابری میکرده همین که دریای قلعه
عنایا تیش بپرواز و زبانان کرفتار نضش نیاوری از دفت برگشته کی از ادی خویش را از فراز افته از قلعه

در آمد راه نزد و دشت و هامون شد که جبادران فولاد خلق و دستند دسته چون شاهبازان سکارف
از مضیان نفس گسسته نفس گسسته نامند چون خود را اسیر پنجه تهور دیدنیا چار بسوی قلعه بر گردیدند
توسل بدامن استیمان زده متوجه موکب نادری شدند ولی کرز و جواهر پیش ضبط کردید و خودش حلیس بدان
جبار بوحضور شاه در بیگاه حضرت ابت موجود و ولایت سندان مقسم نبهتم گرده بلی متم ان جبار خان عنایت
شد و اولیا قبا هقلی خان محاجب درکیفیت کیفیت مصل بلوچستان ات عجب خان حاکم بلوچستان و سکاپوران بالبضه
از مواضع سند که در جانب بین واقع شاع بود بخوابین داد و بوشره نفر بیض و نفات جزایر خاصل را استه
مرضی مزوکه هر بضه قضی خان بکلربکی هادس رسید هشمر ایشکه احدی نبند حضور حضرت هیرزا بیه نه لیکن دارد
کچ مکران و ملک دیار زاکه هاکم اندیارات حلقه اطاعت در کردن کسیل و غرایات را بسند دعبای سر کرد انیدن
تاوقت هرسم دیکچ مکران توقف دارد تا بایفه امر پادشاه سرت صدور بایدیانه معزول شود حضرت شد که چون
کار سند شاخه کردیده فتون زامرض و خود دارد اداره وی معلی کرده صفاو دت خود فاد و شاه از دوستان
و صفو کردن ترکستان و دیار ماوزا انهضت شاه جم دستکاه جهان انجام کار هندوستان تمام نهان سند عنان
توجه بجانب ایران معطوف دوران هزار و صد و پنجاه و سه صفر الظفر فرجام شوکت فرخام زاد و چون خزینه که خزانی
فتح هادات با سپهر دوازده ماه ارمغان ساخته چون دست طاوس جهان نقش بر ملکت هندوستان زار یکه مرحوم شاه حضرت
ادلیای دولت نادری در آمد رای شاه جهان قرار یافت که فتح مرضع جواهر ایاروالی شاهزاده ایاصفه روانه
نکارخانه شود بنابران استادان صنایع کار ایران و هندوستان که در رکاب شاه بودند بعداز ورکشتان شاه
جهان اباد بانمام ان ماموریند و بود و بفتح هادار کسه ملک یکیان کسیل بود تخت رضیه بانمام رسید و تخت
نادری موسوم کردید چون در آن وقت نیز شاهرخ میرزا و لد رضا قلی میرزا و اما قلی میرزا و میرزا اولاد راضا
ان پادشاه فرخار بمقر تقلید بساط سلطنت بار و زاملا بود مقرر شد که آن چشم و دخت طاوس را نصب
علیس بساط بزمی ایشان الاستند و حما بلها کرایها و یاز دند هادای مرضع جواهر بایشان و علیقلی خان و لد انعم
خان ایاز دین ضایب شد چون هزان قضکاه شاهرخ بن امیر تیمور کورکان بود بسبب همنامی شاهرخ میرزا با
و لد رضا قلی میرزا ضایب و مقرر شد که در ایاز انضرب ان ولایت سکه بنام وی زنند همان آن نضاهه میرزا در ستاد
اولاد و احفاد زا مرضی بهشد مقدس خود و جزو دو بیت و پنجم ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و دو بستی میرزا کیقباد
و در بار و غیبی رضا قلی میرزا نایب سلطنت ایران بانین شاهنشاه بار و دی پدر بیزت و اورنگ شاهی از زاه خان
و اداخود و ابلغ کرد یدچون موضع مشهور بقصر شیرین نامه کرده دیکفیدستکی بلخ مجتمع خیام جلالت کشت حکام و عمال
بلدان ولایت عین و بکنار اب بدره کشتیهای کوچکان هندوستان باتمام رسانیدن بودند فرستاد و دودخانه

عبور و ازانجا دارالغ و ابات منصور بطرف بخارا شد چون ازاب مویه گذشت و در حکیم بی اتابق کرد و زمان سا
ان جلد امرای توران بدید بار نادر داد و بنوازشات شاهانه سرافراز و سربلند گردید مقرر شد که
رفیه ابوالفیض خان زامت مظهر ساخته موکب شاهی بیاورد رابوالفیض خان بحضور رسیدن حکیم تا بیق زد
حضور مت و نامزد نموده برد سطاوعت سازد و باتفاق تمامی خواجه زادگان و نقبا و سرکردگان و امرا و اعیان
حضرت سلطنت امده و پیشکشهای لایق گذرانیدند و بهت هزار دینار از اخذ و در سلک ملازمان انکاب
منسلک و با خانه و کوچ و اتر خراسان عزم و ابوالفیض خان را در رکاب با مر سپهر و ری اندیار ارادت
و خطاب شاهیش مخاطب گردانیدند و بلاد سمت شمالی رود امو بزا از مملکت خاور ا تهر موضع و اهل عمال
محرو سر ایران شناخته و از روح سلطنت برشتاز و اج علی خلیفان و لد ابراهیم خان برادر ش کدران
سفر ش را ند و خدمت بردکشید و طهماسب خان جلایر را ایالت و لایات موضوعه هندوستان داده رد
کرد چند پوسته مرحمات خواسانه دست فرمود و طاول دیاچی نمای نقاره او زبکیه و شکایه خاور قوم طیل
و قضا شقام مکنون ضمیر ش بود حضور دران زمان گرایلیا رسخان و الی انجا چند فقه سراز کریبان
زیاده سری بر اورده نادر قلی میرزا در هنگام عیبت نادری بخارا بر سمزده بود هنداب فتح اتیاز بخارا
بیرون خواند و زدهم ذوالحجه از امد و دوز بیت و هشتم ماه رجب وقت عزیمت ان کنار اب امویه بطرف خوارزم
کشید و در رفاهیت قلعه خوارزم بخان خود را بجولان در اورد البیارسخان پای از قلعه بیرون
نهاد شاه و الاجاه صلاح وقت دران دید که برای هیزوزی و ابجا بنیوع که تهنگاه ولایت و وسط خوارزم
است شقه کشا شاند و شا بلبیارسان تنگنای حصار قدم بیرون گذارد نا بران عزم رایات جلالت
جلوه نشر کردید یکفرسخی قلعه شل بود که البیارسخان از قلعه بیرون امد از عقب لشکر من اسا زار
شاه بحبس استماع ان رفتن خان کشیده وات رسیاه اکفات و زمام عزم را با خرچی از یکنازان میدان
وزم انعطاف نجشید و خود را چون بلای ناگهان بر سر او و بکیه رسانیدند و بکان هم پای ستیز افشرده دست
بتیغ تیز بردند دیاز کوشش فسیار شکت بنا کان قرار او زبکیه افتاده خود را قلعه خانقاه کردان قلاع
حمله خوارزم و دو رسیاه ازبکیه و حیوه و اقع اند شاندند موکب نادری و دو دیگر و ارد خارج قلعه رایت
قلعه کبری بر افراشت و چهل روز قلعه را از طرف و البیارسی را مقتول و طاهر خان نزاده و محمد خان
حکمران خیای وی بدان راه ایالت منصوبی ازانجا متوجه جنوب شدند ان قلعه را نیز بقرب و امان گشاده و ازبکیه
از خراسان بزده بودند تمامی را کرفته بر حضر باوطان خود نمود و بطهار و هزار دینار مال زر و ازبکیه کرفته متوجه مشهد
مقدس و مصنوی کردید و نظر خیر زاراوای خراسان شناخته چون مبدا ازین نگاشته شد در قم عنبر بر شامه شد که

ابرهیم خان برادر اوزاجاعت لکن بیدا خستان کشتند و زانوفت بنیه لکن بیدا خستان زاپس نهاد خاطر جلادت
مقاومت نداشت و از مهد و مصنوی صحبت خاندان و ازان مراتب و ایات هزیمی کردید چون حال سواد کوه مقرار دی
شکوه کرد ب دوندی و زهنگام سواری نزدیکی قلعه اولاد از تخت و رخی کلولد طرف و اوا نداخشد زبانه
او زانا شیل سقلس زاکه جلوداث برد خود زا از اسب بر زمین کرفت رضا قلی میرزا دران روز هنداه
خود زا بر سر چهر بید و رضا نیاد و زانل بدل اعیان باز کشید شخص کرد یکران عمل از شکیه نام غلام
داهو رخان نایبی و بقریب و اخوای رضا قلی برزا بوده هنداز ان پادشاه بهادر رضا قلی بیدا راشاهد و دلیل
از شاهد تحان غازی و بلبل طهران بچهه توجه او صبین شد و از انجا موکب نادری کرج برکرج منوجه
از و بایجانی کردید که حبر کشته شدن خاهر خان والی خوارزم بدست طاهر خراق و اوزبکیه سرا با نفاق
رسیله موجب حکم شاهی نظر اله بیزا بتنبیه اطایفه مامور کشت و ایشان زا املاک کرشا لی نداد چون موکب نادری
باذربایجان رسید بعد از انتظام مهام انولایت بکران تحان بنیماز انجانب ذالقدستان خان نادر و جانشاکه
اخلاق و ذا تقبیه کامل بموده از قتل و اسر و هب کوتاهی نموده از انجا معاودت بطرف ذربایجان کرد چون
از انجانب پادشاه والاجاه دوم سفرانجه کرد قبل ازین مذکور شد و شد ندو خواهشی کرانیای نادری
در باب تصدیق مذهب جعفری صلوات الله علیه و نفاذ بیض دکن کرده بودند حصول نیفتاده و بیمانه زیند
فرسل جسته بودند جناب نادری عزیمت سمت دوم زا تصمیم خاطر و از راه شهرزور و رزای منصور ابان
مرزو بوم شقه کشا شاخت چون خاهر موصل مقر کوکبه جلال کردید حسین پاشای والی موصل و بعضی
از پاشایان کاراز دولت عثمانیه خاموده با ملاد او بودند بالغرچی از سپاه دوم موکب هنوز بمیدان جلادت دانند
میدان مقابله و مقاتله ازدم شمشیر بهادران تنزلباش فراوری دره قلعه حضاری شدند خوجهان اتوغشان
با نداخش توپ و جهان کاوزا بر قلعه کیان شل نمودند پاشایان چون دیدند که عزم قتال اساس
نادر خان سراپا غلب بر خواهد خواست جمعی از علماء اعیان را با اسنبان نازی فرستاد و پیشکشهای لایق
بدربار سلطنت فرستاده متعهد کشتند که همی ایدربار مصر فرستاده امر مهود زا بحق بکیه و محمد آباد
بنیاد و دستین صورت انجام دهند مستول اینان قبول و اهل انولایت پیرایه بوش کردن انان شدند پاشایان
نیز از منی و موفق موصل زا با چند نفر از اعیان دولت انستول نموده بوزش حال پرداخته موکب نادری
نزد خاموش کرده مار موصل عطف عنان نجانب کرکوک چغ منظور دش زیارتا کاکر مقتدر بود بدان دود
قبل اشیده در چرکاه خاصتین بنده و اخوی زاکداشته با فوجی قزلباش غربت طرف قزلرمان عثمانیان
و بغداد اشرف براقامت در مزل شهرزان سلیمان پاشای کدخدای بغداد با تحاف از انجانب احمد پاشای والی

بغداد با پنجکسهای کاتبی واداره و بقلاع و حوض سرا فرازی یافته مقاومت عزم نادرا بجانب حضرت نادری بنیادت
مرقد منور کاظمین و عسکرین صلوات الله علیهم مقاومت الله و نذر و بعد از او ان زیارت مزار ابو حنیفه از
زاویکه در تابع نادری مرقوم است عزم و بیک الف نادری معینه نقد و جواهر زاد مستوجب کرامت کرده و از آن
حله خاصه خلعت شرف کرده بدیوان عالی عطا و ایران و افغان بیلغار و فرار او بنا بدیل دون زمان در دکاب نادری
بودند بجهة رفع شبهه و نزاع اوشان اسلام علمای مجتهدین مرقدین و حله و فرامین صفاهان و ذا بع معینه را احضار و در
استانه مقدسه علویه و مشهد غروبه سلام الله علیه طلبی مذاکره و باجمن مجاورین را انعقاد داده و علمای فریقین
بعد از مقاولات بسیار حدیث صلحی الله علیه و آله را که از آلا لی متکرک و سنیهات یا عتقاد او لیای دولت نادری
مضبطه داده و تیقه شرعیه بر کیفیت ناجاریه مرقوم و دیخ از نه غروبه ضبط و سواد وی از آن بدیار مصر برای
فرستاده که جناحاهای ایران از عقاید شافعیه بکول و مذاهب حنفیه راصول عموده اند قضاة و علما و اقتدیات
کرام ادعان و از اخاص مذاهب مشروطه مذاهب ان اتکرا نیاز دو کن شافع سرباب کرعل اجل
با انام خود با تبین حنفی نماذ بکذارند و هر سال از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که جلو نامیر حاج مصر
و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بحضرت عصمت و رسانیده و دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران
را امیر حاج مضروبه تام باشد و اسرای هلکتین از دو طرف مطلق العنان بوده بیع و شری برایشان حرام
و روا نباشد خلاصه بعد از مذهب کنید و رئیس شای مهر بان بعضی خان طرف شهر وان عزم و ان ناحیه
اخالی جز بشورش را اهالی بیروان و طیبان نکزیده رسیده و بتفصیل ان اهالی ان ات کرد بعد از مضبطه ارجیم
خان او نبای دولت نادری یافت مملکتا ذربایجان را بحضرت علیخان قبرش تقوی بضرغام او را امر جیحان
نهاد تا دران اوقات تحقیق بهمرسل اخال تمام نام او غای شاهزاده کی و پیر شاه سعید شهید شاه سلطان
حسین موبا برهیم خان بقوای او قطع کرده مرض شاخ اوغای شاهزاده را عتقاد نفته بپیر و یاد زمان دختر
شیر بیگ دختر و لیعهد سلطان حسین شاه شهید و پیر شای دیگر را بحضرت شاه سلطان حسین شاه شهید
ظل سبحانی و ولیعهد سلطان حسین شاه شهید و پیر شای دیگر را بحضرت شاه سلطان حسین شاه شهید
ابراهیم خان ظهیر الدوله صفوی را بحضرت شاه سلطان حسین شاه شهید و پیر شای دیگر را بحضرت شاه سلطان
حسین شاه شهید و پیر شای دیگر

شوشه بنوحش واراده تنبیه او بمزید مبالغه بطرف استیصال فراکره اعیان دولت صفوی بمباهات آنکه پادشا
زاده ایران پناه بدولت عثمانیه آورده است بدون تحقیق شاهزادگی او را بتصدیق و بمقدم او را بقدم
اکرام و اجلال استقبال و او را خلا استنزال نموده در اسکودار فرود آوردند و خرج از برای او و اقوا رها دند
در این اوقات امنای دولت عثمانیه چند جا بای دسیسه بنی نمودند که میان دست او بن بنای شورش و
اغتشاب در مملکت ایران گذارند لهذا اعلیحضرت پادشاهی ظل الله علی را سرعسکری مامور و معین و معنی میرزای مزبور
را مبین همراه او نموده روانه سرحدات ایران ساخته سرعسکر را چون ناحیه قاروص مغرب جنام تفویض کرده بیاحکا
چندان زبان بمخبر میرزای مجهول باهند خان او سپرده محمد ولد سرخای دیگر او را طریق زبان دانی حال دریند قرمه
و بچه رهبگی مخصوص و هذا با الاخره و عنبر معین و مصحوب یوسف پاشای خاکپای خاکه کران دولت صفویه با طایفه
افشار ماموریه روانه ساخت یوسف پاشا در اثنای راه میان نخجوان بر دولت خان والی کاخت و افغزا
با فغن بزم قاروص و وداع جان شیرین نموده چون این اخبار موحش زالی امنای دولت نادری گردید بغرب
قاروص زالی که خاطر نشان ساخت که بزرگ ستاد کان طهمورث خان را دود و بعرض رسانیدند که نام میان سنگت
از شیروان فرار بطرف کرجستان و سیخوات کرده خود را بکلیا میلان موزکری رسانند سزاوار آنکه فیلم و با جمال
زوال شاهد دستگیر شوند بموجب حکم نادری مقرر شد که کجنیم را کرده بدست تکیف از کرفتار افش سپاه
کاوزا خاص برده بر ادران کیدیکی را ملاقات نمایند و رایان هجانکا از بلاد نخجوان متوجه مقصد شد
بغداد و دو غانی بنده و امرزا کاشته و روز دیگر موکب جلادت را بطرف قاروص نهضت داده نا اکرد و خارج
قلعه قاروص نزای نضرتا خضاص برا ارتاث سرعسکر بنوید چند دفعه از قلعه نها بیرون نکاورا ن نکنید جمعی از
عسکر دوم میثوم را تیر بچنبه و بران قزلباش تا چند و معدوم ساخته و او هم فرار بجانب حصار با کچنه غافت
چند نفر از اعیان را با رزوی شاهزاده مشهد کردید که مقصود خاطر نادری زاد و رد و باد مقرر صورت
دهن مسئول دی و در حضرت نادری موقع مقبول یافت و از انجا موکب منیر و روی کرکب عزم فتح قلعات
بزرگ موده و بنه را کذاشته او بر جلالت و رمین مزرع زمستان بر نشینه لکن بر غانم زا غستان مشدید
ان ناخت زناز و غارت بمرتبی انطاعه و اقام راحان و زیان مواشی و مین مطحت عثمان عزمیت موزکر با قا
مهنیان مقرر من کردید کاز دولت مقرب کین محمد پاشای وزیر اعظم شان با صد هزار سوار و پیل
فراوان بنا ده بنکچری از صفا و زنبا اردم و قاروص با فاق عبدالله پاشای چندچی را همه خان ولد سیخوات
و بردی خان بکلربکی اردلان کرا زدولت نادری دفوق کردان و بنا بدولت رو بتبه برده بودند ماموریا ران
است خذا حضرات سیرزا را مرو مقرر موده کرا بکر طای زمستان و کردستان رفته در کرنا خانان موقف و

مستحفظیت دیار بکر باشند و در چهارم شاه رجب سال هزار و صد و پنجاه و هفت هجری سپر را عرق زاد در نیلان
نخجوان ماموریتوقف و خود در بندم مقابله سرعسکر از ابروان عبور نموده در صراد تپه دو فرسخی ابروان مقام عادت
عبدالله پاشای کرجی از غلی زا هجنم خام منصوریناخت که قبل از این لشکر روم زاد از انجا مغلوب ساخته
بوده روز انه دیکر بکن پاشای سرعسکر تبریز ان در بنای لشکر موج خیز شور انکیز امن زا نه کرو امضرب
شراره قتال بمرد و اطراف لشکر زا فنکر و مطمئن معبوط و روز انه دیکر از طریق معروف و بتبه اطاب
سیوف نموده نار بحدال با او اتش طعن و ضرب زا نج چرخ و اکرفت لشکر فیروزی اثر شمشیر و زا القوم سبد
سیر ها دند و خوش عمر ایشان زا بباد فنا دادند غافت شکت بلشکر سرعسکر عثمانیه افتاد و روی فرار
بسنکر ها دند و طور عقب فرنک زا پیش کرفت و صد و روز نقد و ربع خرج باسوار و پیاده منکر و مطمئن
نزیب میداد و دیرانه پیش امد تا انکه سبب بب جوانش نکی شد طفت و بر جاب رفت و وده ب فلک
رفع زنا نزا بنقاب در اوردی در میدان اضطراب و اسوب افتاد جواسیس چندا ر موکب نادری بعجله خبر
کیری رفته را مضا کرده و ند و ذکر و ند اشتند که بکن محمد پاشا داغ و داع دند کانه بر جسم و جان نها ده و
عنا کرد و نیه چون خود را بمیر دیل پا یه کرنیز ها ده ان لشکر و قزلباشیه بحض استماع خبر هجان پرور و سبب
تکاوران دیری نپا و از عقب ایشان بقتل و غارت و اسر نپرداخته و فرجی کثیر از القوم شربت شمشیر
و حبی مقرر عبور اسر و زا من و نزخانه زا تاراج و غارت و بارکاه و رمیه و اثقال ایشان دار کیر صاحبا
از عنف دیار بکر و ان نزاجی رسیده و غیر ساینده کرنصرا صه میرزا را در بوصل با صرعسکر امن و دعا در کرده
و لشکر و میه زا استکنند و حیاری و از احاف فا فیل و دستکیر کرده ا قصه بعد از ان مفتهای غایاه ناشر
بنیا د شاه و الاجاه روم مرحوم و دیکر با رخواهر شده معبود لطیفات سنا بقه کردیده محبوب جا باری رو انه در
بار مفری و از نزا د تپه عطف عنان داوری و از راه جدس محمودی متوجه بلدی شیه هنان و از انجا خاطر
میرزا را دو از خراسان و بخارا را صفهان کردید و در دو تیمها محرم سال هزار و صد و پنجاه و نه از اصفهات
هفت و از راه بیابان طبس متوجه ارض اقدس شده و بنوروز از ان خطه مفرد و زد ریافت چون از منوات
سا نقه حبی از صحاران و بیابان و بحاران قلعه کلات فرستاده بود کرد زا نجا طرح عماران و بنوان و عاما
و بارا و قفات انداخته جاز نداز ارض خطابات بعز و سیر و انه کلات و در انجا چند روز در مجالس سرور
سرور اراسته بعیش و عشرت کذرانیده و کرد رضای بقد کرعز و رفعت و جاز هند و سنان و چه از سنوات
بنیا بان ایران در امکان جمع امرای مرو معتبر عرض عرض در اورده تخریل معتبران نموده و از انجا عازم عراق و حجت
کاه سا نج بلاغ مقر کرکنبه جلال کردید چا باری که بجهة ابلاغ نامه روانه دربار مفری ساخته بود و راجعت

رو شیفته شبلی مهجور بهر معنی از اعیان دولت مختار و در باب هر فنون مطالب دلکش دانسته و بنابران
جناب نادره عصر طهماسب خان بیگدلی دمیر زاهدی خان منشی مؤلف تاریخ جهانگشای را شیفته درجه
تعیین وقت طالعه وضع برج ذی غلطان بادوز خجسته فیل زده صبی بیمن هدایا بجهت پادشاه مکنه رجاه
عبد طهماسب خان داده شد و نام صلبی نامچه بمیرزا مهدیخان و هر دو را از اصفهان دوانه دوم و خوانزاده کرمان
بعد از قتل انرکلات دوانه خراسان و مشهد مقدس گردید چون بخت زاوروزی و اوضاع خویش را بحسب اعمال
ناصواب و ایذا و اذیت اهالیان دکر گون دید بحضرت میرزا باشا هرخ میرزا و شایا و اولاد و احفاد را باجوا
خانه و فا بسیار شتاب بسلطنت و اثاثه دولت دوانه کلات و خود زاد و اراضی افتاده گشته بقیع بدیجوی اکه بعد از
مفاوضت سفر هند و کوکر کردن رضا قلی میرزا بخونریزی کابرد اضاع اهالیان نیز کرده بود تیز تر شناخته
بهاجو کنی بسفل دنیاء بکیفان بیدراخت و راه بروت زاکه چندی بود بر روی عمال و رعایای خالی شسته بود
با مزه صدود کرده اید دنیای هر صقیری کر تقدیری نداشت ده الف دربیت الف کرهر الفی بخمسزار تومان باشد
میکذاشت محصلان بجهد و صول و ایصال ان رجوع بجناب میکاشت اکر احیانا احدی در مقام انکار در میامد
در دوم بار عسس بنفرستادند و دولت بما لدا موال اقرار و خزینه اش میکشادند اکر از اظهار عجز میامد
همسایکان و بیکانکان میبردا خشمکران سوزان بخانمان اهل محلهران محلیان اراولد باز اربکل اندیا
میافتاد غافت خان سنبل زانیز بنا دیدند لوده ماند کر از ظلم از حد بکذشته مکرد در بوانخانه نه روز کمین
بتم چشم میکنند رکوش و بنفی میبرید عیان اکه تمامی ایران و اوزبکستان ساخت ضبط املاک موروثات پدر خشم
کلیه زاخالصه عمل مزدور از جلد اوزبک کرپتای خلافی میرزا شت صدا الف باسم علیقلی خان برادر زاده اش کردان
رفت خاموریه بقیه جاعت سنبلستان برد بود و بنجاه الف تمام طهماسبخان جلایر کهاز جمله دوستان صمیمی خود و
محصلان شدیای و از سنبلستان کران وجه زاوصول و اورد بخزانه رسانند بنابران علیقلی خان و طهماسبخان با یکدیکر
عهد و پیمان سنبلستان زانیز باخود متفق و اتفاق نخالفه مزدند اکر ادخوشان هم اتفاق و بجش راوکان رفتند
و انجی شاهرا زبردند چون در اواخر امر این اخبار بسمع ان خونخوار رسید بغرمیدکی اکر ادبجانب جنوبشان عنان
داد و در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاخر سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح اباد جنوبشان محمد بیک
ه جارا برذالا و موسی بیک ایروانی اتاری و قرچه بیک کنکورلوی افشار اداوی باشاره علی قلیخان زنکنه
صالح خان زنکوانی افشار اسپوردی و محمد قلیخان افشار اروی کشیکچی باشی تعیب راحل سزا پسنده شاه کشته
اورا مقتول و دوازای روانش را در از اقلیم بدن مسزول ساخته علیقلی خان اختیار دار ایران و در مملکت ایران
یانزده سال بود سزسال باسم وکالت شاه طهماسب ثانی دوازده سال خود صاحب چهره و افسر بود اصلش از طایفه

زنکنه چراغ قلی نام پرستیش در زیارت در دیاب ملازمت بابا علی بیک کرد سید احمد نرخا کم اپور در اختیار
دختر دختر دران سرکار اعتبار طهر سانید و بیشیکاکی سی سنار الیه کردید دو سه دفعه بجا پاری را بالغ جمع اعیان
جلو دار شاهی امر و ز براسلحه جدید و بعضی خدمات بهاجرت بابا علی بیک مباهات یافت و از ان دختر رضا قلی میرزا
بوجود امد و دختر میرزا ده عدم پیمود بابا علی بیک جسیمه دیکر خود را بسلمان زوجیت او کشید رضا قلی میرزا و امام قلی
میرزا از طفولیت در مهد تربیت چون بابا علی بیک را در زمان کاخ قبام و زمام خانه بیش بکام رسید بمهد مقدس از
ملا محمد سبزه اختیار کرده خاقانیان پیش او فرا دو با سود دوخت و اقام حکومت ان کایات را بفضله انتقال
کرفت و سیصد چهار صد سوار بسرانجام و سیوسته باهمایکان و زنکانان قرب جوار بکبرد را در منزل بودند از قوار
که مرحوم کلات در رسلک کشت تقرب بدولت شاه طهماسب حب تخت خود چی باشی کردید و قبد سپرداری
خوانسان و صید خاقیت کاوش فیافت کشیاد و در نیز راعما دالدوله بیشین رنخرد چهار صد تومه در رکاب
نزرا و صنوبه اذربایجان میرزا محمد شفیع تبریزی بود اصل انجناب از اشتهار دن الحال سهریار است چون در
ایام سلطنت سلطان حسین جنت مکین معتبر و زارت ملکتاد و بایجان از قبل ریکیر تقریر افتاد با اراجاد و اعما
اشان بدرجه تبریز مکن و صولن خابش کردید بدرجه تبریزی اشتهار یافت عیان نادرشاه در بیته بنا قامت نمود
بزاسطه کرسن سنجیر اسود دولند رکردیده و در سیل لاوان سال هزار و یکصد هشتاد و شش رفتا
اتحاد و صنوبه خوانسان میرزا ابزر بدشاد الیه مردم و بزات دزدان اخود دولت نادری از ساغر شمشیران پادشاه
نهان شرابنا کرا بریز خوشیله و صنوبه عراق میرزا ابوالحسن اصفهانی بود کراز بجانبای ان و کالت ات بعداز نادر
شاه بکار بکی پارس شد و ابجاد و ذاع زمان نمود و استیفای ممالک فارس نیفخان شیرازی معزض بود از
قرار یکه سابق کارش بالا بود و بی از حضرتیان بافت بحفظ و غضب کرفتار کردید غافت بحکومت و کالت بخوشن
هندوستان رسید و در دولت احمد شاه اضان کالاعتبار طهر سانیدند و در کابل وفات یافت و حب الوصیت
نعش او را بشیراز اورده مدفن ساخت شاراتیان از ساقا فاس مارس و در وقت نادری مابین اناس سید
بیان واقعه که میان کشته شدن شاه و شاه زمان ابدالی و چون سایه ظلم و عدوان نادرشاه از صفحه کذشت
از قرار یکه خاطر بالفت زمهر مخبر ان از اصدا بشوشه مرهلان کیشان را بفضل رسانید عدل و اطمینان
بطرزه و جه زنه بجانبی دوی خاندان دران وقت علیقلی خان برادرزاده اش دوزا بلستان و سیستان نخالفت
اعاذه و با لشکرهای زابل سیستان و افاغنه اوغانات قوار جان غادم بکار و مستعد کارزار عرض بود کرد رسان
حال عام و لشکر از اضاکاه و با قام سرت زاده نزد سرو بهمد مقدس و قضیاز زرد و بان خطه مسموه فاطمه دولت
و اسباب سلطنت مهد کرد انید و عهود ذاقیاهی منصوب و دوم دوبنیاد نهاد خود بیش مضرب و با استقرار عام علیقلی

خاده ربیغاب بود سعی کرد از نفوذ و رخوا و خلی ما فرو بیضلی متکار بافته خان طرف کابل بزنانت زا علک
زا مقر سلطنت خویش ساخت و از انجا برای جلالت جانب خراسان بازنات و دارا سلطنه خان از نقرن و بیست
عزم زا طرف مشهد مقدس منعطف گشید و از ارض مبارکه زا لحامره نمود و حربی زا طرف جوجان دوان ساخت
خان مغفور زا قرار یکه کنارش خواهد یافت هندو لنجان ده خبار زا باخر چی از سپاه کنیه خواه بر سراه ایشان و ترتیب
سلسله جمعیتشان نزار مشان ساخته چون زنانه دم سرد خان خان و هم عزم زا با دارا نفرار نفرها و عناد دارا نمود
مدت یکشب و روز بعنی و کایات مسند استیلا با نات دیگر با رمنزه شهد مقدس کرد بن با شاهرخ شاه مصالحه نموده
از وی بلی پیر کرکنه نه مدا و دت بکابل عنود در سال هزار و صد و هشتاد و نه قریا نوت پیمود بعد از او پیشور شاه
شهر بش فخا و نگیه بر مسند حکمرانی زده و نفته مرید دران و لایت بدولت و سلطنت گذرانید چون او را نیز دود
خیان با غوی پسر نادان شاه ولد بش فخا نی بحالی دولت شاه محمود پسر تا و پسر زاده پسر زا با برادر زا نفرس پت بادولت
برادر نموده روی بتاراج پسر نهاد ایشان از این شهر با رخانی نواز نهادند و دودر ا سلطنه شهران شرف
خاط بر بنی نها بزوهت خدیو زمانی زا بالا هدف تحکم افتاده مزموده رفتند و بر نادان شاه استیلا یافتند
و او ذاکر فته کور نمود تنه الحال محمود مین زا بخاط سلطنت مهد شاخته پس از چندی بتجاوز ممالک بنیاد در
اعیالة زنانا بکابل آمد و بیدار ا ستیکر ده بنا لای حصار کابل بحویس و بنا در کور را نیکو جلوس فرا ده
خال کوشال انجیز از ده دولت و چین و مین و زبان و لایت سکه و خطبه بنام اوات ذکر حکومت کریم خان زند و
مازندران و عراق و بعضی از ولایات او و با بخان و وافعات ایام او ان برشنا سندگان خواهد کلام مخی
نانا ذکر کریم خان زند عنیره از نقا یر مخلی بر دخا طبه زنان از نظیم و زنان از بعقام و بعضا فسنلی اقدام مینمود ند در
هنگام استیلای افغان با صفهان و ترکتازی در ممالک بلاد قلمرو بغاوت مزبور فتند دست بیغما خود سری بسر
او زند چون زنام ملک ایران بقبضه تصرف نادر شاه افتاد و زامد شفشه رفعا و ایشان مسموع گردید
با با خان جا پوشلو را سرخا نلر و مقرر شد که ایلچیان را که جا بنیان طرف خراسان بر دو در ری ایالت
ایشود دستگی دهد مزاین بر بعیب الامر معمول و حکمی اظهار کرده جا بنیان با پیرو برد و با خان مذکور دسپرد
چون نیز دولت نادری بر جا قول رسید و علیقلی جای و ای اسباب سلطنت چید خا طبه مزبور با با خان تزکیه
پیاده و سزاوار متوجه و طن احیا کردید ند و زمام اختیار خویش زا بقبضه اقتدار کریمخان کرد زانروز
بین شان کریم سوم بود خاند چون بحز یکه بحدود بر و فتد برا فتاد شاهرخ شاه امر سروری بر کرسی
حکومت اصفهان زا با برا لفتح خان بختیاری دار علیمردان خان فتیاری زا بین معنی مور خند بر ضی خاطر نفس
یت و از ظایفه خود و تفنگچیان جا بلقی و خزنا ری جمعیتی فراهم آورده در روی بر سر زم ابو الفتح خان رفتم

و قطع یلدا از اصفهان او رد و ابو الفتح خان نیز لشکری افتاد و بجانب مداخره خان دار و سیدان قرشه علیمردان
خان مهزم و فرا نک گشت و دیگر بار بعنگ جان کار افتاده سپاهی جنگجو جمع نموده انا نخله کس نشنده کریجان
کرد بلا و ملایر سکنی دات فرستاده و از انجا نیز بعیاوت و حوت کرد و کریجان با پنجاه شصت نفر از اطلاق زند
بعزم امداد وی دران کردید و در چن چقیه انجن شدند چون حنبه با ابو الفتح خان رسید او نیز در مقام اتحاد
لشکر بر آمد و زان وقت سلیمان خان افشار قرار از جانب شاهرخ شاه مزار اطراق بود و از اصفهان کرد بید
و همچنین حسنعلی بیک میرآخور و جمعی دیگر خان لکزی و صالح خان دربندی با سی نفر خان کر
سیدان قوشبا رکان دولتا بر ضمیر شاه با صفهان امر نمودند لشکری کران از هر کرمی هر جا دار ان خطیه
خلد فشان مجتمع و هر یک از امرای مزبور نها ادراج قواعد منیر و ارتفع بودند همگی با تفاق ابو الفتح خان نهضت
با لشکر و از استر با ای بسیار ان خیل خار بند و در رخوا ی ایشان همگی امرا ی بصره کسنیز کردیدند و صبا نجا
مکنی خطیم بر خوا یم قرار لشکر ابو الفتح خان افتاده روی قرار بجهد خار بند علیمردان خان و از دند
اصفهان چون خزانین موزور و نفیسه بسیار محضور کردیده بودند دو روز از ایالت زا صرف خلصه کری نموده
عاقبت بر بهان و امیان همگی را بسیند اوزده اما وقتی که تمام شهر بنیاد نهما و تاراج رفته بود القصه علی
مردان خان و کریجان با خوا نین مزبور بسزم کنکاش از استه قرار دا دند که یکی از دختر زادگان سلطان
سفید شهید شاه سلطان حسین صفوی زا بر مسند سلطنت نشانند و علیمردان خان بوکالت دولت و
ابو الفتح خان با با بات اصفهان قیام و کریجان قرار اوی قلمرو اقدام نماید چون زاد شید محمود و فرمانروا ی خطیه
بنام میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین و لد نرا ب میرزا سید رفعت صدر دند و در سکه مسعود
و طغرا ی محمود حضرتش زا بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده شاه اسمعیل نام نهادند و در سنه
و و چهل زمانه خطبه و سکه پادشاه مزبور بنیاب و نفیت یافتا نیاب و اثاثه زا دران محله و غلام و فرودچی
و و زیر و فتوه و اولاد زنین و سیمین مهیا کردند بعد از اقدام این مهام کریجان قرار دا دولت
روانه شد بعد از نفرار ابو الفتح خان زا پیمانه رسیده چنانچه ندو جایش زا بجای با با خان بختیاری
داده و علیمردان خان در کاب شاه شهر بسیراز و قلع مزا ر استمداد صالح خان بیات حاکم انجا کردید
صالح خان از در مدارضه در آمد مکث یافت و روی از طرف بسیراز نافت غافت بیات
صالح خان افشار اشیراز و سایر امصار آن ملک جهت طرا زبقرف اولیای دولت شاهرخ در آمد چون شاه
نفت شد ابو الفتح خان بدست علیمردان خان مسموع سمع کریجان رفت کردیدین نمود که علیمردان
خان در زبیان سکنی دیرکام جانش از خلاف مهد خیانتی کرده و از استیزه همین زهر با بیش نوشیده خت

دوری جلادت بطرف نهضت علیخان تکلو کرد از جناب دولت شاهرخی در فعل و توجه داشت و خود را سردار و سپاه کا
گذاشت مشارالیه با جمعیت خود که شش هزار سوار و پیاده میشد عازم مطاعه کردید و با ندک کروهی بشکت
خورده و بشور کمانه روانا شرشوکت لشکر بدولت کرجخان افتاده و از انجا متوجه کرد سنان شد حسنعلیخان و لی
از کلاب قدم برادری بخارجه نهاده غایت سرکشی خود سری را از کف نهاده سر بسر دفعه و فنا قشون را روانه
چون اسباب مشکشی و دولت کردید با جمعیتی که داشت روی بطرف اصفهان کذاشت خانجی با یا خانات
قبیاری بمحض استماع خبر فراری و کرجخان وارد اصفهان کردید چون این خبر بعلیمردان خان و سید از زاد
اعلم شیران حمله کنان و در موکب شاهی بجناب کوهستانات قبیاری هفت محمود و بای کوه نزدیک بمحمود و هبوط
کوههای صعب و قلههای هفت کشور و از طرفی که هبوطش بجناب غربی بود از خانه که مرورش بکلی بعید بود و
کمتر شناخته و نزدیک خانه مشکل میشود بلی شاخت و دکنار اب کرن نصب فرای نوشت محمود چون در اصفهان
خبر بکیهان رسید در اول بهار سال هزار و صد و پنجاه و پنج آن ملک خلد بنیان داعیه رات غزیمت بطرف
اردوی علیمردان خان کردید در کنار رودخانه بیان در جریه سرو اصفهان افتاده از صفوف سپاه
سد طاق اهنین در میان کین فیسند و اس بالای سنان تیغ بیدریغ دادن حاصل دو الفاء و بیرحساب بر دادن
بر بودن طاء بر جا فتاده از ما سمعیل نقش بنا سلوکهای علیمردان خان چون جنت از اردوی او روی
کردان کشته یا هجی از علم خود و خوانین و سرکرده کان که در اصفهان مسکنی داشتند متوجه قلب لشکر کریم
خان شد و سپاه علیمردان خان را قلب رفت فرار سیدن و با رد بکراه نوزد کوه و کتل و مرحله پیمای منهل و
جبل کردید کریمخان مظفر و منصور و راعب با صفهان نمود و در دولت شاهی وکیل و مطلع دعوت و سپاهی
کردید و اراده فتحیه نمازندران خاطرش سر زده بجز یکی سابق مرقوم کشت نانوای استراباد را لاقدام خود
پیموده انجا دو زمان چند سالها در فته بود با قشون ابار سلسله جلیله قاجاریه سرخته مغلوبا بطرف طهران بر
کردید و در اول سال هزار و صد و شصت و شش هجری بانجا متوجه اصفهان کردید خبر رسید که علیمردان خا
محمد محمود لجموزا لقب که در بیان عالیات خود را بسلسله علیه صفویه رفت داده و بر پیر علی شاه
طهماسب نام نهاده با یاغی و متمرد خان بکدل کرار جناب نادرشاه قیفارت روم مامور و بعلت قتل نادر
شاه در بغداد توقف داشت بران امور مسبوق و بآن سلطانیه تاخیز ناشناخته کریمخان از اصفهان رو
بدفع ایشان نهاده و در حوالی کرمانشاهان از قوی داده بحمله اندک کروزی با ان علیمردان خان مهزوم و سپا
در و بیش نهاده بدست ستانده راه نزد و طریق فنا کردیده و خلایق انجا خبر رسید کرازادخان افغان که چهل
از ایزاد سپاه در دولت ابراهیم شاهی با یاغی لشکری که مامور با ذربایجان بودند و در آن وکلیت سا

دارابیم شاه نظر بر بعضی خدمات او را بلقب ضلع سرافراز و باز و داز با یجان میسود میاز دولت شاهرخی و دولا
صفویه با متیاز یافته و بان وقت با لشکری جنبا رعایت علیمردان از اردوی بیرسند کریمخان روی عنا
او کذاشت و علم جلادت بسری وی برافراشت طیان مقابله طرفین دست مقاتل کذاشتند در عین ارتفاع
نوایر جنک و سنان مقاومت افتاده خان بترب و نفس شیخعلیخان و محمدخان زند کرسر جنک افراج بیرب
و فیا ربود ند هر دو کرکین جویش داخالی و روی بسر حد مازندران و بادی هزیمت او دند کریم
خان زانیز پای ثبات نماند و ان صفحات نام زند شیری قلعه بسر داخل و در انجا شیخعلیخان و محمدخان
بری پیوستند کریمخان هر دو را بحراست قلعه بری و حفاظت عیال و اطفال طایفه زند مامور و خود
عازم اصفهان کردید از انجا متوجه جزا رش کرد و از دوخان زاچون در فتح بر چیس با زد و عطا یا نا ش و عطا ز
حصول پیوست از آنجا دو روی عزیمت بجانب قلعه بری او زند و ان حصار را محصور و عیال حمله قلعه را تصرف و عیال
افغان را و عیال شیخعلیخان و محمدخان و نا بر ایشان ان سلسله را با بادر کریمخان و کیج و خانزاد اطاعیه
بطرف تبریز بسپرد علیقلیخان نام افغان سپرده دو هزار سوار و پیاده همراه نمود کر ایشان را برده در اردوی بیت
بر نجان هر یکی افغان قبیاری خود سپارند و خود سپارا انجام مهام ظفر و نشان مغرب بجانب دارالسلطنه اصفهان کشور
در انجا اساس دولت جدید مکه بنام خود زده و جمعی خرد و زاد سپاه و بنداد در حوالی بحمع کشته از انجا
چون کریمخان از اصفهان عازم سیراز شد و زاد و نات صالح خان بنیان خاکسار ان نا لایق خاشجان نا ای از
تو این خود را در سیراز بنیاد کذاشته علم مغربیت بطرف کرمسیر افراشته بود و صالح خان مزبور از بنیاد
و لایت صالح خان ظفر قرین و در حضار خود سری نوشت و ات کریمخان با سعد و ی چند کرخواهش بود نتوانست
حبل برادران مقرب ان نصرت قرین نبا جا بار عطف عنان بجانب اصفهان نمود چون بعضی قشون سپاه فالی انجا
ابواب مناصحت کشاده در مقام طاعت افتادند از ادخان لشکری با نبوه و سپاهی با شکوه بقصبه میزد
فرستاده کوشش مرزا نبیا بین زائع و لوای نصرت افراخته از انجا سکندرخان برادری فارسی کریمخان
کشته شد و کریمخان فرار بجانب بجار بخارا و راه نزد بخاری و بخان قوچی قرایکر هکیلویه مرود و صفات
بصوب فرم اباد فیلی مصروف و فارزد و ایلات غراجا کر علت فلطا زادخان دران نواحی متفرق بزند
بحمع و دیکر بان نواحی قدرش مرتفع شد از نزاد و قرایب استخلاص شیخعلیخان و محمدخان و خانزاد کریم
اطایفه از بنیادی عشرات بین این مقالات از قرار یکه بقریر افتاد علیخان افغان محبوس زندان
کند و بند بر داشته و بجانب اردوی کداشت در منزلان منازل روستای زند کرهفت بودند بها
خود را بیالی و اطفال کرد رضیه عیال بودند دشایین قوم ان افغان جنود مزبور را شکسته بدین حضیه

شیراز و بنا بود میان اهالی و اعیان بهبهان واقع شوند با فیان دارند و نفاق از میان آن دو فرقه برداشته دراول دوالکه علیخان بر دو میخواهش مشغول و صوبه داشان بود چند یلاق تا کهان خود را باز و سایل کارش را ساخته که نتیجه نفاق فیمابین زند و صدر و عود های خیر را کنند روی بجانب فارغه طهماسبقلیخان را بزاکند ساخته و سیاب علیخان و سایر ماغه و اعادت موزه را جمع نمودند و زمان میانه ممکنند تا کریمخان وارد فضیه بردجرد گردید یکدیگر پیوستند چون خبر این واقعات باز اردوی کریمخان رسید بعضی اعیان نامی و ایلات لشکر جنبار مدیحه افشان نامزد کرد و در موضعی موسوم به راب من توابع میلاد خورشاب دست زد کریمخان اهتزاز نهایت و از جان و سنان خود را بکار دون فرستاده سایند و دران اثنا محمدخان زند از هراهی کریمخان تخلف و رزیده بنوای کرمانشاهان رفت و از انجا متوجه فیادی و اردوی علیمردان خان شد چون بدیار علی مردان خان رسید از آب پیاده گردید و از انجا متوجه شد علیمردان خان دستاویز اکرفت که دهلوی خود نباشد و بدین سبب مجزا از میان برکشیده و دهلوی علیمردان خان را بدرون و از خیمه بیرون انداخته بر کنار رخت برگشته از میان بختیاری خویش را بکنار رسانید چون بنوای کرمانشاهان رسید چنج خانوار ایلات و اکر چاپانیل از زاه صدره و چاپاریه متوجه دزفول و دو اصفهان فارس لشکر کریمخان بیست چون خبر رفتن کریمخان در کهازرون بازار خان و رسید بصوب فارس از اصفهان حرکت نمود کریمخان از کهازرون حرکت رخت دولت و دو از انجا لشکر عسکر و جیب لشکر نموده آماده قتال و جدال شد از ارخان سر بکیر و فرستاد از اصفهان روانه شیراز و از انجا غارات بطرف بخت سپهبداد اورد کریمخان چون از کیفیان و شتابزدگی زاد فرستاده مشابره و مصیقه خشت را بر دوی سپاه از ارخان فرستند چون اغنه بنای کندکاری رسیدند نفنکچیان تامور از انای تفنک ها مهره بلا انکنند و از بارانش بارد و در اثر عبارت آنیان و خیمه از ارخان از امن بنیان کشته بصوب شیراز مزاجت و صالح خان بنیات زاد و انجا کفایت و جود را برای هزیمت بطرف اصفهان بر از ذات کرم خان انخشت روانه شیراز و صالح خان بنیات زاد حضور و شهر را سوکر انند و شاهد تصرف کل کریمخان شیراز را با الجمله تمام اعلان فی اعلان جلالت بصوب اصفهان نمود کریمخان و دو محمد حسن خان تا جار رسید شیخعلیخان و محمد خان زند بنیال آنیکه خارو خاشاک را از راه بردو زخار و سنبل خرمن خوار میزان فیما بین استقبال موکب جلالت را نمود و رسیدن کرزان مقابله و مقاتله افتاد شیخعلیخان فرار و محمد خان اسیر بچنجر جزر او زان ما خار کردید بموجب حکم را او را صفیه بیان رسانیدند و از انجا غافت باصفهان محمد خان خار کلریکی لکای مزبور مقتول چون دفتر شکسته کرا زکریمخان رسید غایت پریشان و

مضطرب کردید خواست خود را کنار وی کشد که خبر ورود موکب محمد حسن خان بنواحی اصفهان رسید ناچار اعیان و اعضا را جمع و علم جلادت و شهود بعزم مقابله برتفع ساخت و رجاون اباد سر فرسنکی اصفهان ترانه زمین بین دو لشکر اداد صباز کرشمه جنبان رایت فراز افراخت و او را اعلم شیراز را عامل خویش ساخت تا انکه موکب منصور خان منفور وارد و شیراز او را محصور خافیا ماغه و اعادت و عیال و اثاث دولت برناقه سب اردوی کیهان پوی بمحرد خان سلیمان قشان سنوجه خان مندران و کریمخانیان سباب و اثاث دولت زاد حزن دل مستعرف و اماغه را بواسطه حرکت لاوزعیت نمود به سنابع مملکت مازندران اجابت

ذکر هزیمت کریمخان از شیراز بطرف فراغ

بیداز وقوع پر دیلاق لشکر جاندار ظاهر شیراز کریمخان شیخعلی خان زند با لشکر جنبار از عصب سپاه شکسته ماغه و اعادت و اثاث و عیال و چند روز مزبور اصفهان کرد چون تقی خان حاکم نیریز از خباط حضرت کردون و دو سپیدان مزبور بر فرق کیهان بوی عصم خود را بجنبه بجانب سپیدان تقی خان و تقی از تبار کرشت عدو را دهلو فرستند دیلدوز او چهار را جنبه سپیدان و دو روز کریمخان نیز از وظاهر سپیدان کرد و او را بجلد و وصفا در او دوزده دو از هزار تفنکچیان و ماغه و او را ماموره هزار اردو عود و او را انقیاد حرکت بجانب بلد طهران فضت هزیمت و شاخانه لایت را معتمد ترکیبه خویش کرد چون زاضه عنم افزای خاقان مغفور و فتح یافت و بلدان مزبور ماغه را از تبع کذشته رسید و بعزم تعقیب او را بجانب و وقع شیخعلی خان افتاد کرد زان ولایت ضابط افتاد بر جاد بلد طهران عزیمت برای جلالت بطرف او را بجانب سموده صادر خان نامی از اقوام خویش را با سپاهی جلادت کیش بتعجیل مملکت کرمان کرد زان وقت شاهرخ خان افتاد و او را فاجار کرمان بود نامزد کرد انید چون ساحت حضرت ولی منعم کوکبه کریمخان کردید خبر رسید که شیخعلی خان افتاد با سپاهی بیشمار از راه اردوی متوجه او است طشت بنیات کریمخان نیز از حال جمله او نیز جلالت زاد را نصوب پر او زاست و در چنج فرسخی کرمان دو کروه خاد و دو سد پا بر خاد انقارب و قتال روی داد و دیرانه میان سنین چون خرمن خوار بنی نهاد کرده دوی کنبه جنبه بیکدیکر او رند علمهای بلند بالا چون نیان رعناقه ها بر بنیاد او استند و سناهای خان سنان چون قد منکوان افت خیان بنیز قشنه جنبه برخاستند کاهای دلیران شد خرچون بر دوی دیجوی بنان زیبا روف سنبه انکلی اغاز طاوند و کنه های اژدها سای چون زلف پریین و هیبت انکین سر بر خان بیمهر سپید کینی باز دوی سر او انکلی کشادند و خنجرهای بران چون نوکان سیاه چشمان جنبیه بنا روان اغاز کاوش نمودند و سیل خون از چشمها چشمها از اوش و خنجر شیخعلی خان بنیاد و دست زات و چپ کریمخان را از

پیش بردا شتند و وی بسنگر کذا شتند نادرخان زند که حافظ بنده بود با کوچ‌های کریم خان و سایر سرکردگان
فداکار بجناب همدانی خود نفاق انداخته بتعدیات و تاراج و غارت کرده با کسب بسیاری دوی باه مادون خاندند
از اینجانب کریمخان که در قلب لشکر جوشش آسوده بود چون سپاه یمین و یسار آنها را پریشان و بدحوشش را
بمیان جرایغانه کشیدند و از اینجانب معدودی از اعضا و سنانا آنها بیکدست چون فتی مت کف بر
اورده بجناب جنت منزلی خان نشان زاد فتحعلیخان چون حریف را سخت دید بدهان خاطرش منزلزل
گردید پشت خاوه دوی جرایطرف لوری هفاد کریم خان کرم خیل بود حمله بر فراد تا دهان و سنگ تن سنگر
و سنبر سید خان سند مرحرف بجناب مصرف ساخت و راه‌ای را سولا نا فشار با خشت دیوار عریض
فوج فوج بر بخورد ند غنایم را بطلاع خان شب بین جیزه ند الفصه چون جنگ بر سید موصوفی با یک کمران خانه
فیزان دیدان هم اینجا با یاران سریع السیر با صفاد نا دهان فرا زیان در انه نمود و خود مقاومت بجریکار
نمود و لواء عزیمت را بجناب بلدی او دوی شعر کشا شد و ان قلعه را از ناه محاصره کرد خانجت فتحعلیخان
از دور مطارحت در اصل شهر را سپرده کریمخان صباح را استیلای قلعه را دوی شیخعلیخان زند مهر زاده خود را
کرطبا را تباش فرا بتاج کرمنشد بود کور و از دهان شاهد بنیاد مجبور ساخت چون نظر علیخان برادرش
را اکثر یکی کیلان کرده بود هدایت الله خان ولد حاجی جهانگیر حاکم مابین دشت را اکثر یکی دشت نموده
مقرر داشت که رفته نظر علیخان را مقید و زانزد و شاد هدایت الله خان بر و در دشت اورا اکرفته
محبوس و مقید و زانزد کریمخان در مقام و مجوبیش بر آمد لوبند و صیاد طلاقش نمود و دران اوقات کس
نزد اکلی خان دران کرجستان فرستاده از دخان را اورد ند و مورد نوازشات شاهانه و مرحمت بیک
امر اش را با یواج اعزاز و احترام بر اوا خته دران وقت خبر ان سمت عراق رسید کرد کریمخان بنی شرمایخوانی
جماعت بختیاری با علیمحمد خان ولد جمعه خانه زند در اصفهان طغیان و عصیان پیش کرفته اند نیا بران
عزیمت عراق را نساد فتحعلیخان اتفاق و کاظم خان قراچه داغی و بناه خان جوانشیر و شهباز خان و مخلص علی
خان برادر و شاهوبر دیخان زیاد اوغلی بیکدیکر یکی کنجه رضا بیکی محمد خان معتمد حاکم مراغه را عاما یا خانه کرج
بر داشته علم مخالفت بصوب عراق بر افراخت بعد از ورود با صفهان چون دریکجان اصفهان را
کرچا نیل بطرف سرخه رفته بود نظر علیخان برادر شیخعلیخان زند را بدفع سارا لیه مامور ساخت
نظر علیخان تا اصفهان رفته بنیاد استعداد او را دهم منکث دریکجان میان فراد رخود را مصطیل
کریمخان رسانیده مقهزا نش معبوم و مزدکث و علیمحمد خان نیز مجبور رفته مولا مطلب خان و اولاد شیخ
را مفتول و غنا صاحب پیاه بر و مبتر کیه مضموم و بها الم بر کریم خان مرستاده ما و را اورد ند چون خواهر

ابوهان سرجایش در کذشت سپاهان چندی از اصفهان حرکت چند کوکبه جلالش بجزن سرزمین رسید فتحعلیخان
انتظار اا مقتول از راه فرسنان خلی مدانه خوزستان و اهالی انیز بخیت داده ان سیخ برکات الهی کمبی کرد
کرفته سرصبه شیراز شد و در سال هزار و صد و هفتاد و نه را دران خطه اوم نظم شده و اوقات را مصروف
بناه کرد اینده و زکیخان را بیت بنا و در تعمیر ابنیه مهمای زغاب ماورد و صادق خان بزد و حوزه را کرتا ان زمان
بکلبکی پارس بود بفتد بیب اساس عفر خان لاری و نظر علیخان برادر شیخعلیخان را با استرداد کرمان انفید
مقرر فتی خان و را نه ا سزد کردید ند هریکان ما مورین خدمت مقرره را با نجام رسانیل مراجعت کردند و
او اخر وقت زمستان مرحرطا مون در وازا لسلم ضباد رجبات خویش بناه و در زید ناصد و نا باران و با باد
بدن و طال فیبار یحاز مجاورین ان اراضی مقدسه بخارا نزل و ارد و با دهستی برطاف بنیتی افتاند
عربا پای و زیر بنیاد و منزلکات و مخلفات مطموره بنیر طمن سنان طامون ز اضطراب و اضطفا یان را در زمان
مرور وث مطلوبه و رطب نداد کریمخان شرحی در باب رد امزال ناخوزستان مرقوم بعفر پاشا مرقوم بعفر پاشا سخنان
او زاون تنها د کریمخان چون خان از هم فرپاشا را بسری کری مطارعت بفرهت مصرف دید سپاهی جرار بسر
داری صادق خان برادر خود بلشخیر بصره مرستاد بعاز چهار ده ماه محاصره شهر را مصرف و علیمحمد خان
را ماشور بتیاف و صادق خان سلیمانا نای مسلم و اعیان بصره و ابر اشته لواء مخالفت بطرف شیراز
برا فراخت قبل از چندی طرا یفاعراب برادی اطراف بصره مجتمع شده طایفه منتفج کرفتند و حتی صفت و هوکر
بار کران حرمت اصدای را متهل یکدیکر دیدند و وطرین فتحیان در امدند علیمحمد خان بعزم تنبیه ایشان از بصره
طلعت نمود بنیاد مقابله بمقابله پرداخته جماعت مزبوره در پناهکاه آب بر طاری ها نا خته پس از ان بشیر
مهمان کنی اخشد لشکر عجم و فتیکه از کنیف و کلاکاه و از قبایل اطراف خویش اتباه کشتند کرخود را بنلوفر
و ارجزایر آب خانه و سمندر و ناکن نارضا دیدند از طرف اب کرد اکیز خانه بر افراشتی ایشان بیزه و از
جانبی با و حمالات تشکر اعراب اب روش زدن کانیان را بنیزه میکرفتند علیمحمد خان از دران
کرداب مهرهان دفع از مقرف سفینه نشین معزول و معهد خان برادرش منیز بر تیغ بیدریغ مقتول و معدوم
خود را از ان مرحله طایل نیا صاحبات و رسانیدند چون خبران قضیه بکریمخان رسید درم کل شادمانیش
دوکلبن دهر بیزد و سیم خاطرش در کلن خان افزود و برمن مبنی بر تراجش غارض و لشکر صفت و اکناد
با لخصوص جوشش مفارض کشت در روز سنیز دهم شهر صفر سال هزار و صد و نود و سه راه سفر اخوزستان
برفیت مدت مرکتاز دیش دو و لایت فارس و عراق و اذربایجان سی سال بود و در شیراز مقر و باز اروبیتخت
فیبار خوب ساخته و زبرش میز اعیفه و جود خاص را اجلسا راناصفهان و شب بمیز میزان میز سانیدند

سیدی نیک ذات حمیده صفات بلند همت بدکیری داشت مطبوع طبایع ملایم و موافق قلوب بود امرای خاندان و دولت خواه خاندان زادگان سرشت نگذاشت و در عهد زمان وکیل اصفهان بود از چند دوزی حکومت ایلات ذکر در هنگامیکه کریمخان از طهران عازم آذربایجان بود منصب نیابتی قبال رسید و خویش نزدیک در عهدش بودند و در فتح فاطمه شهر زکر اصفهان و در شکسته و زدیش مجید طاعات بوده و از نقاشات اقایانرا و اصادق اصفهان شاکر زاد استاد علی اشرف کردار او خود دولت زاد وی و دین من زیه کردند

بیان خودشی که بعد از کریمخان در میان سلسله زندیه و حکومت ابوالفتح خان و علیمراد خان

نظر علیخان و ابوالی خیلی خان و صادق خان و علیمراد خان و لطفعلیخان و محمد خان زندیه بودند چون کریمخان ابوالفتح خان را که برادر کریمخان و زکیخان بمعاونت محمد علیخان پسر بزرگش کرد امادر کریمخان بود اتش فساد و اشوب در شیراز سر افراشتند غایت زکیخان برایشان غالب گشت و نبت و دو تعرز از ابطال رجال اطاعه زکر هوبل در عهد خود در ستمی بودند کشت و ابوالفتح خان زا بواسطه سکوت خلق و مصلحین و فتنجای بدو دشاند و علیمراد خان همشیره زاده خود زا روانه عراق ساخت و بسطام خان کارهارا زا بالطفای سابقه دوران محمد علیخان افزاند کرد و اصفهان را بت استقلال را سپیدار داشته داشتند و انزعمود در ان هنگام صادق خان برادر کریمخان که بعد از کشته شدن علیخان بحافظت بصره و خته بود دولت شاهزاده در بصره زا خالی و نا حوالی شیراز زا صدع زکیخان زاده و خویش زاده لا جرد دوی نیاز الا امان کریمان فاداز انجناب علیمراد خان و دوزود بطهران سراف نیاز هوا از شد ایادی اقبال زکیخان تخریب و تقدیب ایشان را بیری خویش تالیف و مجالفت او تکلیف نمود و از طهران عطف عنان عزیمت بطرف اصفهان مطوف چند جزایشان او زکیخان در سید بدون تامل و قدر از بهشر فیا مون شتافته لشکریانی که چهارده سال ایام نوشت کریمخان در شیراز نفع سلدوز خزا بر و بیان خوت دیزه و بیان ایلی و ش شیر رکان و خجو بدست عزیزان زکان خت مهوشان ابرو کمان سیمین رخسار و زدیل بود ند و سواری و رخیش خوش ساز و پیاده و نیش مکیدند کیسوی خوبرویان مشکین کلاه کاری نداشتند سرا و پیاده پیش انداخته توای توجه بجانب عراق مراجعت و در منزل ایزد خوانت چون ایزد خوانت چند کس از طایفه زانه بدر ابوالفتح خان شب بسر او رخته مقتولش ساختند و ابوالفتح خان بزرگ داشته شیراز مغاورت کردند و صادق خان چون از کشته شدن زکیخان خبر یافت از کرمان شیراز شتافت و بطاقت حکومت و مطاوعت بزادگان زا بر میان بست از انجانب علیمراد خان چندوزی در اصفهان فکر اتکن زدن ترعه و بعد حب الامر ابوالفتح خان عزم رهسپار بنیان استبداد و از انصار خان افغان طاکم همه در حرکت ما

خان بدست علیمراد خان کشته گشت چون سر خان زادگان حکومت ابوالفتح خان سپری شد شاهد دولت و اقبال از روی سپری حب و صادق خان زا هوای مسند ایران در سر افتاده او زا مصحوب و محبوس ساخته و مسند حکومت بجای وی زا داخته جعفر خان و اد خود زا مامور باصفهان کرد اینکه علیمراد خان را از خود اصفهان فارغ البکه رشته مقتضا او زا از ملک زان قلع و ماده سودای سر سروری کرد در سر خای زاده با فتنجوئی شمیرد افع ایام علیمراد خان بجنگ استماع از خلق اصفهان نمود جعفر خان چون خود زا حریف او ندید بلا فاصله بر سر علیمراد خان و اد اصفهان و فوجی کثیر از زنگ براگذاشته روی بتسخیر شیراز نهاد

بیان احوالیکه از هنگام رهسپاری جعفر خان کریزاده و تا ماه شیران از انجا مرده و سپاری علیمراد خان

محمد علیخان زاد ابراهیم خان و دران کریمخان زاکه در تعقیب صادق خان بود و خان زاد علیه بنیاد ضرر و صید مراد خان خود زا سکلر کبار دین نموده بطرف اصفهان نهاد زنگ و اتب خوفت و عزوبه مهید اساس سلطنت مجلل شاه جا شان نخارش یافت که بعد از وفات خاقان مغفور محمد حسن خان مرزند ارجمندش اما محمد خان در ایام نوبت کریمخان بر سم گرو در شیراز قشریف داشتند از اقامات و روزیکه کریمخان از دست سلاله وطن از اضداق شربت مرگ چشید اخضرت باد و نفر از زادگان نبقه مخرا از شهر طفت و بعزم سکار بیرون طاعوت حرکت فرمودند عصران روز کارکت دشت برکشت و در اره شهر و اصفه و سلسله دولت زند راکشته و قصر شوکت ایشان زا از صرصر تقدیر شکسته دیدها خاندم براق برق تک زا بجانب ملکت خاندان هجرت فرمان خان زاد و بقبر کرفت خود زا بایلات دیار شناسانیدند اکراد دلاور کوه زاغ بدیع فیمت داشتند چون شاهد اقبال زادر بر و مخلص اجلال زا بر دیدند بر و از صفت بیان مزا فتم انجمن نصفت جمع و در دکاب طها بزرش موجه فان زندان شدند مردم خاندان زند و جود مسعودش زا از مزاهیر عظم فالملل اعظم زاد انسته سر و دیش زا تحویل و بجان و دل بخدمتش مشغول شدند و احضرت او زا در کاب استبداد کامل خاصل و استرابادو دا خان و سمنان و دامغان نیز بار بنیای اقتدار و اصل کردید علیمراد در هنگامیکه بجانب مرو شیاد زا استقلال ذات محمد فاخر خان خاندزاده خود زا بامراد خان زند هزار و لشکری مزند ان مشهور ساخته روانه طهران و همدان ساخت کرا خذ و زا از دستانان سپاه حضرت اتابک جارضات فاسیدخاه خلد اسیان زا از کاهی نان مزاد راغ لواو عزوشان کردید و در شیراز طهران ناصب خیام جلالت فرمان و ازانجا بجانب قلیخان زا تخریب اساس خداد خان ناصر بطیبان و علی قلی خان زا باهتمام کاخ استقبال محمد فاخر خان بدو و قلعه طهران فرستاد جعفر قلیخان و زندی همدان نازاد خان نزاد و او زاد

منوده در یک فرسنگی بهمان منزلگاه فرود آمدند و از آن طرف نیز دست کشش و کرشمه برکشادند
افشی تیغ بیدریغ بلان برغا نخورده غبار نفرت شعار از چهره سوختگان ایران و توران کردند عنان باد
پایان عزم نزاد را بصوب قندهار شیراز مصروف و مراکب جلال سلطانی در محال موسوم بکشن مشغول و سپاه فیض
شمول بجاده مستقیم العود دولت سه راه خارج ان خطه ارم تمثال چون لاکناه ستوده اند و لاوران هنرپرداز
و هم روزان هنگام نام که کلرله مهدی از وطن غریب مقرب اسدخان سفیر کلوله خاقان سوزاد خاتمه بین بیقا
گذار و بنیاد کن باد و خراب باد دیار بود و دمانت قلعه سپهر اساس او استحکام ان تکمه سپهر اساس از توصیف بیناز
زیرا که اگر جبل وقاوند را سنبل دست و رش خواسته روئیدگی و کوه البرز را سنبل ریش و اما ان خاک ریش
ذاسته سزاست مقرخنش بی تکلف پشت کاوند را ان دید از فرازش کمر بر و چش بی تصنع شکم
حیدی و جبل رامیش ان دید چون قصبه چان قلعه بقلبه از قره دیزه و رویرش بجناب چنین حصاری
امثال را از دو بسپه داری مجبورات حضرت معلی ذوالمعالی دولت دین اشهب گردون خرام عزم را دیوی
صقع سلطنت خان افزات و اعظمان غنیدند چون بار دیگر عرصه دو دولت مبین برشت گشت و ساحت
باغ و راغ رشک طبرستان خلد اساسان ز اکناف و اطراف مملکت از دریا بجان از مطلع خاطر عبیر فرخار سرسبزه
نخت خاقان کشور کشای لازالت رایات دولته منصوره و اعلامی سلطنته مقهوره باستظام مهام سرحد
فارس فیض و جود مظهر فاز و نیا بجان هفت فرمودند لطفعلی خان بجال اسکه با فوجی پا برجع صفت سدسکندری بپنج اردوی دارای زمان را میزان مشکت و بیشق خانان را وحش زاه سیلاب کوهساری را میزان
تب لشکریان فارس زا بجمع و قوای هزیمت طرف خواف مرتفع ساخت چون خاقان کشور کشای از حرکت او
مطلع گردیدند نامداران جنگجو و دلاوران هژبر خو را مرخص فرمودند و دو دیگر هنگام نام که کبوتر سفید بال صبح
برکنگره برج امن بال زدن گرفت و زاغ سیاه فام شب حقه صفات ان نظر فریبان سد علاران مرکب خاقانه
شاهبازان ابر طفر طراز را بجانب اردوی لطفعلی خان بال پرواز گشودند و کاوران خیزان قلم فرزه
سم از کند خان ال تخت زا سکر گفت پیمود نخان ان خباب چون لطفعلی خان بجال سمیع رسید جماعت ایلیا
و رسپانی بجناب حاجی ابراهیم شیرازی کلانتر فارس ان سر لطفعلی خان پاسنبل و باب و باران خوشبو
فرمودند لطفعلی خان نیز صبان پرشکله لشکر بیرون شیرانچه سپه درشت و در کردید چون بخارج شهر رسید
دروازهای قلعه را بسته و قلعه کیان زاد و پرین نیز از خاصت فشته دنیا نا بجان با بهمنا نزادی سزا و بجانب کشتان
نرجله مرزو و فضای قرا کت خاصبی ابراهیم سخت غضبناک بدربار خاقان کشور کشا و ارسال کرا تین کینه غلام بدولت
خواهی اندولت و در مقام این کار زار امر او فضای سرکار حضرت مآب استمداد خب و بعد دو سه هزار سوار دلا

دشتان کرمن و جود لطفعلی خان را فرزند خردسال خاقان غازی تاموربن و رخوانی و شستان تا بره جبال زرا
شغلدر و لیکن تاب صدمات او نیاورده بطرف شیراز بچه سپه طریق ابن المقصوت ند لطفعلی خان از نقاب
سپاه شکسته اش در سمی برده ی چند و زاده ت و ان اقبا قبله ذرة ن رفت و ران وقت مصطفی خان در
قریه فاری باش از جانب خیریت جواب خاقان کشور کشای و بهمراه ملک ارای باسه چهار هزار سوار
دزم ان نمای وارد فضا هر شیراز دعا جی ابراهیم نا بره یالات فارس کرد و صفحه یدات صلاح سزوار او داد
شهر بدل و باغات جنب خاطبه منزل داد تا انکه شبی لطفعلی خان از کنیش زامن شیخون به نگاه
خان مزبور آورد حاجی ابراهیم چون حریف را خت دید دات که سفینه غنیش جز جزیره نشاوتنای دولت
خلد منزلت فیاض اصل نخواهد رسید مصطفی خان را بشهر بر و زنام قلعه زاموی سپرده و ران اوقات
نیز بجانب خان و رضا قلی خان نا غیار بوخاری باش بجب فرمان خدا ایشان ناخوجی از پیشاه حضرت دستگاه
مصطفی خان و حاجی ابراهیم رسیدند و هیبتان مجرمی از شهر بیرون آمدند و فجار بزنان کردند لیکن
و ران مزرعه باشاهد نفرت ملازمت کنند بل مواجب بشهر بودند بان جهت لطفعلی خان استقلال نیافته چون
خبر و دلهران بسرحد فارس خدا ایشان رسید خان کشور کشای از اصفهان بجلیدند و بپای تخت را
تخرقرش سپردند و چهل روز میدان عید سعید کردند و کفار بر ند سفید برف زا از دوش اکناف و روبیان
باغ و کلزار سر و کرش زا از لالهای بیاورد از ترید اخضر و بنا فوت و لمل شکوفه و از هار رنگین بیدار و با دکبری
چون هوا دث زمانه بحکم انجمن شیرازه وی فاده روانه شد چون مدار شاه برج مخیم خیام حضرت فرجام کردید
لطفعلی خان از بردشت بنزد سپیخون زاد وی اعظم عدت حرکت و چون سواد شب بر خط طاهان شکیر
موی روی خود را شکی کرد نا بین ابرج و بضا زاغ است در نا بین جمع از تفنگچیان دا صلاح کرد نا مور
بجانطفان شب بوزند بر مراثیان رفیقه جنگ و زبوسنند از اقا جنبر فیع خیام بر نا مزخوجی زا بصرا فرستاد
چون نا بب مفارقت دو خود تدبین اضطرار او و بجانب کرمان خاقان اقیام اخوال او اقاله حق جدید نوشته
خواهد شد با طاقت و فیق ذکر احوال نواب عفران ماب لطفعلی خان جد اعجد مهر با بجا ضافت طالع الطاف
چون تازه ده در دستان مثال شانه من وجه انقضاند ازوال اتلی نا نده بود که فعال دولت و اقبال شاهنشا
پناهان زا که مرغان والی اجنحه بستا خرا الی اعلی در شاخ سدرة و طوبی در وصف اوزوای اصلا ثابت و فرعها ثابته
الفراز زمزمه سازند و نغمه پردازان ما نند سایر کتر با خاقان شرق و غرب سازند که سوخنکانا ثاب خواهش و کیر
نشیدکان براوی نوابب ان محیط رخا ثابت کردند فضا و صلا ثابت نواب غفران ماب لطفعلی خان زاد و جب
ابداع و سزا بر ستایش صانع جلوی موجود و بهبود بخشنده و جود مسعود حضرت سلیمان ثانی ثانی اسطه و نزاد بیمنت

ثانی رضوی نادر شاه افشار چنانکه خامه وقایع نگار اظهار و اشتهار نموده سلسله جلیله ایل جلیله خیار کیخته
دنبالان حضرات ایلخانان که با سپهر قرین و چرخ هفتمین همعنان بوده از شاهان شاخه ریخته شد و از انجناب همین
خاقان غفران مآب محمد خان بنیاد کار خانه دودکلین روزگار هشتمان یک کل در بیاض چون سر نیش عیان آنکه
نواخ بیخ درخ خیمان بد زنا سوز اخاذ و رستیل بود بنا دوست و دشمن خویش مدار و سواس پیمودن دوزخ
محمد زمان پیک ولد محمد حسین خان قراوشا لوی ناخاذ کرة تل شاه طهماسب ثانی بوده و حکومت استراباد
داشت نواسطراب دیو الهنار مدهوار زده دل و تراسا استراباد را بر کیان هما نگیری خان داد چون از اخلاص
کیشان قدیم پرداخته و از بیدوزان شمع انجمن اقتدار جمع کشته مادت بطی و استراباد نموده مهتر را از تصرف محمد زمان
پیک کرازخانیدن پنا بیت بود کرفته و از مهتر کرفته دست استراد بنیاد من جمود خان کرد بامر نادر شاه سرحد دار
حدود با بهذار نفوذ و کنار اتک متمکن بود زده سر از مرز بوم بغی تیغ ستیز را نیز کرده و روی باستراباد نهاده
و وزرشاهل دو دو کرکان عیار صابله و مهارت طریق غلبه و غلو یا با لطان محمد زمان پیک فرار نموده نادر شاه
عبدان تراجت موصل محمد حسین خان شاه خیار را با استراباد مامور نمود سالیه بر بهار استیلا یافته کل منارها
از دروس و رضا و مهذار بان زیب زار خان مغفور بخان نفرس و زن ند بجانب دشت برکشت تا
انکه دوران دولت نادری بنهایت رسید دوی باستراباد نهاد و دولا بخانصاح کار زار دران دیدند کرد دی
غریب صوب خراسان و مهد مقدس و مشهد طوس نهند هنا با جمعی موفور روزانه خطه مزبور و در عزل و نصب
سلاطین و تعیین شاه و سلطان مشار الیه کل امرای خراسان کردید چون نوبت زار الدوله سرور دولی بنواب
میرزا مستید محمد ملقب بشاه سلیمان ثانی رسید و بجای شاه مرحوم شاه طهماسب دشت برکشت نادری کردید خصوصش
باستند خای او و امرای خراسان کهنیل مهام خاندان دباشوکت نام نوای ظفر فرجام مطبوع دار المؤمنین
استراباد مزبور با و زرا بخاطر شغول باختاد دلا دم از ترک و تاجیک کشتا اکثر بخیر خاری کردن نه مت شاه
سلیمان از خلعت سلطنت صوری عاطرت خود وس مفتخر و سید و روم اساس سلطنت جلیل قویش اسرکش
دولت جنبه بزبدان کشید چون از قراری که کمارش یافته از دیر میرزا او تراب و هنرزاده پادشاه سعید
شاه سلطان حسین مهشید زاده دیار اصفهان بر مسند حکم الجلوس و پشاه اسمعیل موسوم ساخته بودند کرمجانب
زفد کر وکیل الدوله ان سرکار دولنام سلطنت فاریق در بقعه افتدار او تجاوز او بود مال یلنه بر و از ای
برکشوده با شاه اسمعیل دعوی نبان زدن خاندان خاقان مغفران مآب صلاح دولت صلحت بنیاد زار و عزیمت
باستراباد دید از نادر زدن عرب زابان مغرب یابان مبا تصرب کردید کرمجان در رکاب شاه اسمعیل شوایح
برود دخت و ضایق محن زا بقدم غرور پیموده و در نواحی استراباد فرود آمده خود خان مغفور هم روز عزیمت از

از نهادران عدد سوز دوست نواز از استراباد بیرون میفرستاد ند دن کانیه بیوت را نیز بغفر
فرمودند کرازطرف دست قطع نظر فرق و سوا بع حوزه تکذارند کاعدی از اردوی او قدم جوان بیرون
نهدن کانان بیقین مقرر و روز اطراف ان ستکر اظهار دست بدست بر دکشاده دو اب اردو زا کرمجمعه حمل دا نقل
از دو قبجاق و حراسی مهر فشد میکه فشد طاقت حمل قتل از دو قه و واسطه محظ و غلاد و سنکتاری افراج
بلاکار بران نهاده شل و ناشان عبدل خنیک کرد بازه دون شهر بنه بن حی از نهاد ران طهران مهلی بنیز
خیک نهاد و تلفه اهنک و نابره امنوز و از فرجمنها و طلب خواب و فاکردید ند شاه اسمعیل چون قبض همراهان
زاد کرکون و طایع سادنان زاد و از کرون دید حق دیس زاد ان و رطه بیرون انداخت و خود از اسپای حصا
استراباد و کنف حمایت خاقان مغفرت بنیاد رسانید کرمجان زند هوا نهه ذات کداشت و روی فرار
بسیل اهل تمکن نهاد سلسله جلیله خیار و طایفه بیموتا از جانب هجوم اورده دست بهنب و اسرکشودند حبی کشید
دران ذاکر کنید تراکانیدا سیر و خاقان مغفور بنای اهنار ا از خزانه کرم نهاده کرفته روها کرد و شاه
اسمعیل زا بر زاشته زای جلادت بجانب اشرف برافراشته چون اهالی لاجوان و کوهدایان مقبر نادران در
حیز اختیار الهی بیان حدود و ابادیان ره سپر طریق مزاحمت شارع بودند محمد ولیخان نه خیار دولو با مصیحبت
سادی خاکم مازندران و جمعی از ملتزمان رکاب استرخان از اشرف عامل هامور مرخص بودند کراولی سیوم مراجعت
و ملاقات با شایان مصول دارند اکر بطریق مستقیم کرایند خود طهران و اه راه مرجعت فسته منهج مزاحمت کنایند
ماموریف زاد عامل و بروش عمل عامل شدند اما هنوز دو میانه سوال و جواب سخن رفته بود کرمحمد ولیخان
از سر بروا ابنای بد سلوکی نهاده دست تطاول بعرض و ناموس اهالی انجا کشوده و حضرات این
بیت زا بر نخاسته محمد ولیخان را کرفته محبوس و دست سواخاش نای و کوس بر اورده ند و مقیم خان دا بریاست
قبول و با هر یک و تفنکچی در سر خیابان باد فروش ستکر نزیب داده بجا لر نشستند خاقان مغفور از اشرف
بسرا نجاعت تاخته بعد از بجاز بان بسیار مقیم خان بخشم کلوله زن بزرک ان بای در اول اهالی زار الحزن
از ستکر بتنکل کرفته رفته رفته طریق معاودت بپیمودند و از اوان معاوضه رای خاقان سلیمان شان
کردید کرا جمد شاه افغان عزیمت تسخیر خراسان کرده با رضا قلی میرزا مخضر و طوای حضرت استراباد دیار
سوی پدر بت و سادی با سنده فرار سوار از اخاخته بسر کردکی شاه پسند خان افغان روانه نمود
و ابرهیم خان و عباسقلی خان بنابری و عیسی خان کرد و طیخان قلچی و چند تن دیکر از خواجه تحشم
حشم خود را از خراسان کوچانیدند و روی بنیاز باستان خاقان نهاد ند و در اول الخال هزاریس نفر
شرنهای حضور و پیشکهای لایق کذرانیدند از انجمله دو قطار اسب و یکی نیزه هفت شقان و کسر

مسمی بدریای خود دیگری بسیج منقال مشهور بیاغ ناما حضرت هیکلی زاده دظل عطوفت خدای و در اکفای
نامدار ان مسکن و ماوی دارند و هر یک را از خود خان اقطاع و تیول عنایت فرمودند و مردان کار را در آنجا
را در سلک دیگریان منسلک و محمد ولیخان ناظر بیخاری باش و حسین خان برادر او را با آنجا و هزار
سوار جرار و شمن شکار بدفع ان عفته ماموریت مورد ند بعد از مقابله کار بمقاتله انجامید و بشمشیر بران آغاز سر
افگنی کرده دشمنان شقاوت قرین را جسته جوی جان و بران ادر ها جستجوی از پنهان مینمودند و
در اجمه نه متصور دند نرسیدی خان نامه سیاه را فکندن نهای بردلان خیانت میکرد بیت بیوفتا
سران را اهل زخان و زدل فروکرفت بلان را اهل بین و فیاد صهیل اسب فکنده در اها اهل غلغل مشاع
تیغ خاره در اقتاب از ارتفاع غنیب تیغ سران فشان قزلباش صعوت زکر افغان از هم دخته
بجانب مهد مقدس کرخیه خان معضور یاد کری موجود از راه ساحل دریای خزر عزیمت کیلان
مزمور در ان وقت طاعی جمال فرخی برجیم و لایان از بیکانه و خویش فرمان روان بود و طریق لشکر منصور
را از صعوبت سنگلاخ استوار ساخته راه دخول بیاه نصرت شمول دار بخت و فتح خواه بر بهنای دفت
و طرف کوی استیلا کوفت شد و یکباره بکومت منصوب کردید خان مغفور را نویر حالت را بجانب
قزوین مصروف و از کالت را بضبط و ضبط در اورده از راه طاقان و سکان بعزیمت خان مذکور از فتح مورد
و محمد خان ناظر قلوب اکثر کیلان شاخته عزیمت عراق شان و هوای ظفر فجاج لاحت
منصور بش بدان صوب در پیوند از امد و محلی موصوف و شیخان مرتفع کران نام محمد خان و شیخلی خانی قرار
کرفتند شاه نصرت پیوند از افاقت مقابله و مقاتله افتاده سیاه از سایه کیرد و ان شیخلی خان قرار
و محمد خان کرفتار و او را با موجود و اعزاز در دولت خانه ان زلان و مواکب منصور ارانجا عطف عنان
بصوب اصفهان نمود و کریخان نیز بسیاه زمیا رز تاهک و در جلو با دمن قوایج اصفهان میا نزات
دو لشکر کرکینه ساز بجاد زه و مجاربه اغاز و دو طرف کشش و کوشش از سنه نهای برا ز اغلاف
و دو طرف انا ز دو جانب طرفین دار مدن کا بذ ها از بیکان پولاد سفته شد و غبار زمین کا ن
فیلی را مقابله و مقابل غفته غایت شیم ظفر پرچم رایت فتاب پیکر و زین کریخان فرار بجانب
شیراز نمود و ازانجا نقطه اصفهان مقر کرکیه عزوشان کردید و او را هضد زود دین و هنکام کلش ارا
از طرفین و انقضای ایام عید سال هزار و صد و شصت و نه هجری هوکب سلطانی با دبدبه خاقانی
عزم مورد شان دار و هوکت امن و زوجوش زاده موروض رای ملک ارای کردید کرا زاد خان افغان سیلمان
خیلی کرا زاده غنه کابل و با فرنی دور کا بیاد رساه و اهل و با زا فاضل و اوج بود و عجب عزلان ناه دی در و لایت

ادنبا بجان در پیش ابدال خان قزلباش بود و بخارا بر ابهیم شاه و امیر اصلان خان پیشوا نجا دله بار دوی
ابهیم شاه سلجق و بلغب خانی سر بلند کردیل صفهان غریب ارکان دولت ابهیم شاه بنوای مشهور بود رفته
در انجا ساکن کرفته رفته رفته بواسطه صفا رضا ازای افتاد و انکه بدرکه بقلعه اردوی مستولی و خصلی خان
افشار ارشلو کا ز جانب شاه سلیمان سردار اذربا بجان بود کمر مطاوعت و انقیاد او را بر میان بسته تا
انکه قادر داد و بابجان افتاد کلی همبر شاسیل دیکر طرق عراق و فارس کشید فیما بین او و کریمخان محاربا
روی داده بود در ان وقت از اذربا بجان عزیمت کیلان نمود خان مغفور با ان جمعیت شنیع عزیمت فارس نمود
نوسن عزیمتشان طرفین کا شان عنان دار دوان زاه سیاه کوی و بر جانب سیکی قبر خان و کرانه کابه ود
فضای وی و حوالی ان زمخ خیام حور کشید خیام بحیر اضاب بارج ناه و اضاب و ازانجا از اغ و لایات تلک
شان بجانب مازندران کردیدند چون ناه زانیش از اقوی فیروزکوه طالع و برق خاطف سرکشش و
کوهستانات مازندران لامع مشاهای ان و لایت موکب جلالتش را بپیش امدن میدان و تاخوالی و غایا
غانم اشرف کردیدند از ارخان در عقب حضرت وارد اصفهان و از انجا متوجه مازندران شد چون
بفیروزکوه رسید خان مغفور عنجی ان سپاه منصور را جسر کرد کمحمد خان ناخار قلو بضبط سمنیه
اصل خرود و انجا بر عقب او مستحفظ فرستاده بضبط هزارجی را بعز قرداده و خود بفیض نفیس با بقیه عساکر
نصرت نشان بموضع علیا باد از اکه و سیع تر از سایر طرق و شوارع و در بخازات فیروزکوه واقع است توقف و
خیام افروخت فرخام را با خان چرخ خیام مواضع و تالف دار و نداز ارخان کستانی با ان لشکر کشنه جوی
از اصلاح خود ندیل از فیروزکوه عزیمت بازکشید و از راه شاه جبلان و سمنیه صعب عزیمت و انجا مجتمع
تعبیه بست و زاه صعب کیلان کشت و با لکان کیلان خلط نات و امیر کرمزخان افشار از اکراز جانب
اصفهان دولت سفارت بار مستحفظ کیلان بود و مهوم شناخت چون از انجا خبر عرض خان مغفور رسید در بلاد
اصل کرفت بکیلان از سایر بلاد مازندران اقرب است شتابی و همت والا امر مرتب نمود و انجا صباح فیاض
فیروزند و از راه ساحل دریای خزر دریای پرهیبای فراخ تلاطم امواج ان امثال اطم و سیل پرشور از دود
منصور بانجا نیاضت دو شاهجم و دیرعزب بادوشدی بدف دوان و رعدی در ضبط طرقین هزم پیوند
و پیش تاز ان سپاه خان مغاین انجا خاطف نمودند کرچی خزیلیان جریر شور و خان جماعت اضان نرسیل
در محلی موسوم بدو سر چنار فرسنکی بلاه اصفهان کریخان با سپاه دریای خزر و طرف دیکر بش بمرز اب کوه و
حیلی متصلات سنکرجی تیش فسیده دنیا نیان فشته بود و چون تا رشت بچار فرسخ و بیخ موضع
سپه های استوار اساس نهاده بودند و خبر جنازیا نکر کرها عجا عطف عنان نمود چون موکب منصور بشان

لشکر در سر سید عبد اللهی خان غازی مرکز را خالی در روی فرار بجانب لاهجان فاو سنگر لاهجان بنیی که ضبط ات
بعهد جنرو خان مکری بود سلسله ربط گشته تاریخ سپاه و سنگری بابنه خان از اوطان راهم پای متراریخ ثبات
گشته با لشکر شسته دوست و پای شکسته سبز و امرزد و اکفات و خای علم و دود دل بعهم با سامان برا زانت خاصه
او زا فرصت خبر کردن بجناب از لشکر با آنش که در قلعه و منابع دشت بود در نگذشت کوکبه جلال خانه ی منصور و مظفر
و منصور و ارد دشت و اسباب و اثاثه را زاد خان با مره و اصل کاروان او دشت گشت و در آن ملک خلد مثال
جنان نزول فرمود ند که روز و شب در سید و هنگام سر سبزی کوه و بنا مان کردید عزم ملکت از بجا
زا پیش نهاد خاطر دولت بنیاد فرموده بطباع منصور و بتوفیق محمود مرحله نورد و صوب مقصود مشد ند چون
خارج قلعه ارزی حضر موکب حضرت کواکب کردید یوسف خان هر تکی کرا زجناب از اوطان خاکم ان دیار و محافظ
خانواده عنه خذلان شعار بود در توقع خود ند بد کرپای جلادت از قلعه بیرون گذارد و طریق مقابله و مقاتله
در سپرد خوف تهور او سپاه و لاعلاج مورد و قلعه را سد و در حصار محصور کردیدا ما از اوطان بجنب بارقه
و اسوب و دلجان زا طان بقلعه کبری استقبال آمدت کرپای مهابت و دود مرکب منصور بار روی کوشش ند
او کردیده بتعجیل بادبیاران و دلی پر شور تاند طای بجنوار ان بجناب اوزبا بجان عطف عنان نمود چون قرب
مرکب از اوطان حضرت فاو خان مظفر رکاب منصور بدیل جلا پیچ هزار نفر از ان خاکر جلادت پرور و دلیر حاضر قلعه پر تعاد
و جود مهر و دشت و زای ثابت جنوی از اوطان اعتبار دو حوضی کر قلعه او دی بشش فرسنک فاصله ذات
تیغ نیاذ برافاخته کذاشت سپاه ما خان و بلی کر کی از اعاظم سرداران لشکر از اوطان بود با سپاه خویش داه
قلعه سپاه خانه ی منصور را پیش کرفت و ظل رایت فتح آیات منظر لاجت سپاه زه جمیت از اوطان از لکد کوب
باسپید و خان نزبود رفت زار بجان آکاه در بزدی و بنیاد کرکشیده و از اجا پناه بوالی اصفهان برد و چندی در
اصل و دود عاقبت از آکاه ان شاه ان هجز ابا جوه نیاه و فرا اوطاق و طریق دیار خود بپیمود ن کرفتند جان بجان آفرین تسلیم
فضلی خان افشاده زان دیار صاحب اختیار بود از ده زمان حاضر و زامن او زا اسکت داده پناه کرچه بس بود و
و شیکه کر بجان هم لکت در بنا بجا نا سیلا بات کس نو منا ده ما و زا او زده فضا حضرت بدان از بس لشه ریزات
بجزه دولت و خوان بر ستان شوکت زا و خان مراحت بنای عطا دار و وی و صحنی خان افشاد و سپاه بر سر جلادت
سپاه از اوطان دوی هزیمت و قوت مقاومت بنیان نهاد ند یوسف خان هر تکی چون از اطاعت از اوطان مایوس
کردید و سنا طین جمایل انفاخته عذر خواه بتقصیر فرار از جناب خود بین پیشمان نظر از سپیل زاری خاصل نمود کلید قلعه را
سپرده خانه ی منصور فرجام سپاه ما خان زا ملتزم رکاب و تسمه زا با غاز و کوچ بجانب لطاق یوسف خان روانه
خان زمان زا و از انجا صرف زمام عزیمت بجانب قلعه تو سی که در تصرف بناه خان جلایر بود فرمودند چون تخییرات

قلعه

قلعه سپاه ان مشکوه کبری فراز کرسی فراغت دولت خانه از اشکالی بنود اطراف و نواحی اولایت زا بنیاد غارت
زاده مفاد درت بیاد اساطره بتبریز و ظفار رضا کیر خود خانه ن خبت کمان اما کما خان و اکرد زا ان فتح هجین
سالار بود با ناصی با خان ظلی بیاد زا ان عدد و یقین و بعلم صحت بر حیم زا بین رفتن بملکت مازن با جناب شاه
و اشاب همایش ن مرود چون زا ان هزیمت نا کاشان رفتن کوکبه فروشان شد شیخعلی خان و زند کا زجناب کریم
خان دوا صفهان بر تناب مقاومت بنا و زده بطرف سپاه ان کرفت و کوکبه جلال دولت و اقبال و ادا صفهان
کردید چون علت تردد ان متوانکر نجان و از اد خان علات و حبوبان کمال قصیر بهر بنا بنیاد ملکه اغلب مرود نا
زا فتکیرون بدت بنیاد خانه ن خضر فرود زا ان هکام بجناه خوار سوان و بنیاده در رکاب نصرت
آفتاب اخاده بود چون نا حضرت کاوکلاب زا و هم دیل توقف د وان دنیا و زا بصیورت و حرکت بجانب ملک
فارس ط لاتم و بر تبریز دولت با فته و خانه ن زا و ایل شان هزار و صد و هضاد و یل با ان دنیای لشکر و ظفر بنیاد
از زا و اساطره اصفهان بجانب شیراز خبت طراز خان و اند د و و دشت از هجوم ان سپاه چون دنیای فیروزی
سپاه کت و خیار موکب همایون شش هزار دیل مهر و نا و صف ا کرچه زا هذا رکفیر سنکی ان خطام نظم مخیم
خیام بنا و زان و ستم زا اصفهان با روزم کردید کریم خان ابواب قلعه زا بهجوم خود صد و د و زان حصار و سیر
محصور شد جمیع ذو نا و سر خیل انعا و س روی امید بدیار سپهر اساس هزار زا از خلیه مضر خان خاکم لاکو کرد زا
و لایت خاصه اقتدار و د با شش هزار نفنکچی برا زده نا ر مضر فساط بوسی سر از زده با شاق اخضرت کاف
اعز از یافت چون از جناه اصفهان همی کنیه علم رکاب سعادت نظر بود ند فرهم چاذ خاطر ها مرزاه زا ده
نکر فها د و بر هم زد نا ر د وی فلک بنیاد اخاد ند چون بجلد د و زا ذ توقف موکب فیروز ند زان ارض محشرت
ان روز کن دشت سپی سپاه نزاد و های هزیمت بر کاور یه فاحتی سوار و زاه شهر دا بش کرفتند ذ حرکت بجانب
اصفهان د و ند او صلح ا ر د و کر کرند و هر مز قرا ما و طاق و طریق دیار خود بپیمود ن کرفتند جان خواهان
مغفوران را ذ خاص بپیمود ن خواصیا ذ جمیع ا کرن ا اینون کرد شت و کوه از هجوم شان مشحون و کاور و بین
از کرد نه اسباب و ظباء خان د زان د ن بود هجین از شرد ه قلیل د و موکب سپهر شمیل فدیدن اکر چه ذ ای خاه ان
جنبه اقتدار د ر سکون د و ه د قدم ثبا فتان د ر زمین حبت حکم ذ استوار بود و مفوا مستدل با خاصان د ر با
و بطار زان ه جاد و نفنکچیان نصیر خان لاری پای استوار افشرده ثبا شند لیکن حسد و لجاج خاه جاد د و الفقار
از زاه جز خواهی با غرضی کر ذ اشت اقلیم خاصه د و ص حرکت ابرام و اطراد بنیاد کرد ه عجبای کر اسب سوار ی
اخضرت زا او د و خاذیل لاعلاج با ان اقبه شبر سکار خاد د پشت اسپا نیاد د خاد ر زامن د وی بجانب
اصفهان خاد ری چند ناخ خوشخانه کر د و خارج خطه مزبن و اقع است از خطم سیوشش د شک ساخت میتوکشت

معلوم کردید که جهت خان و لوکه از اعاظم سلسله جلیله قاجاریه باشد و از اهالی اصفهان بوده
یعنی از اول دوره موکب مسعود مرکز خویش را خال کذا شته علم خلافت را بطرف خاندان مرا فراشته کرده و در
خدمت اعلیحضرت شهریاری بندگی و جانسپاری بسیار نموده اگر چه در ابتدای دولت اندوخان وضع اقبالش را
برقرار نداشت و خان مغفور صلحی را داده و رتبه سرخی نیز از نصیب داده بود اما استقلال و رجحان
راه پیدا نکرده و خانه کریدنشان از اخلاف حسینخان دلچی از اصفهان مقید بوده و موکب مسعود نیز کمتر
باصفهان میرفت و علی الخاندان خود را نمیدانند زمان بخت فرمان نبود تا گرفت صفی علیشاه را تقرب جوئی را
فرا گرفته مزاج خان مغفور بکلی بگانه شده و از اعلام و ابراز اغراض و اغراض مهجور چون از قرار یکه قبل ذکر
و مسطور شد خاندان مغفور بعبارتا استیلای ادوی خاندان مهجور و از اغاضر خاصین و ندیمان درگاه
یوسف خان هر یکی را کامکار سرکرده ما ایشان منوده بود بگاهان یوسف خان را باصفی از اغاظم اخان و در شهر
شاری که دارالاماره بود ساکن و در ما یقاری را در سر حوض از حوالی بلوار منوده مسکنی داده بود در همان روز
که خبر شکست شیعه اندقه خبر شنیده دولت کیتی طراز و غیرت حسینخان دولو بجانب ان ملک فرود و صلاح
مجدخان بکلی بر بیاد رفت فرصت جلالخان اندیشه مند گردید و صلاح کار و غائب دور کار را در ان دید
که پیش از انکه خبر مذکور منتشر و شهور و کوش زد تردیلی و دور گردد سرکرده کانا خان و سرخیل ان اطاعیه
فرستاده در ساعت هفتاد هشتاد نفر از انکرو هاکر فته عقید ساخت چون سایر نفری و اطاعان جماعت
که در خارج شهر بودند بعضی در قید سرکرده کان خود و اسئوران دار سرکان بکجا چی و سنگری متین کرده خویش تهیه
نشستند و سبی که شما نک قراچه خان خالو انجم و اخر مخلف و سبی دباب نیز موجود بود خبر رسید که حسین
خان دولو بعزیمت کوه اردو مشخص کردید که اخان نیز با سارالیه اخان دارد مجدخان از شب لا بیان
برفرود و یکی که جمع نفرات خود را دو سه هزار سوار پیاده مهیا و آموزه سرباز جماعه را بر پنجه خطوط شعاعی کرده مجدخان
چان زاده و سفلی زاده مجدبیان را فرستاده تخت یوسف خان هر یکی را بسیف خان بجاه بدهم فرستاده در بدو شیخ
انتقام بر شما بر سر خیل ان اخان طاعی کام شام کرده از سپهر نیلفام از خوف کلکون و کنار اخی مانند
دریای خون شده و مرتبه بجاه هفتاد از خوانین ان جماعت و اقدام هستی و خون کشیده خلعت کل نیل و جام
کون پوشانیده بود حسین خان را از استیلای ان جزیره بترس و تراس دان فرار ان کرده از فیروز کوه متوجه جزایر
جنوب و از نوه علم کرشته استرابادرفت و قلعه ارالصرف منوده مجدخان چون از حرکت حسینخان بصوب استرابادرفت
مطلع کردید لشکریان را فاخته کشید دو روز دو یم که لشکر کش بهرام منوده بر سنگر کش استوار شده و استیلا بان محمدخان
بران اطاعه مستولی و جمعی کثیر بدست اعوان خان مزبور قتیل و دستگیر و فران و عوارات ایشان اسیر شدند

بیان مفاوضات خاقان مغفور و مطرح شدن جناب یوسف خان مذکور انکیب نیز کام تعلم و ارش جزو خزام کلک قضا خاتمه رقم رود
شاهراه مصداق عاید یکی بر قدم فساد کرخاقان مغفور را از بلاغ فین بخانه اصفهان عزیمت مازندران منوده چون
بلدان قهقهان چون کلاشکار پرش حشم بحضرم اعضرت بکرد یک محتملی خانزاد افشار و سپهبان خان دنبلی را کرازیشه از شا
باخذ و دستبرد ایلغار نموده مرخص و داشته و کام و مشاهیت کذا شته بودند مرخص از ایشان خبر موجود نداشتند و ایام
خان بغاری را چون کوچ و منبر و زاعان بود و استیمن بموعاده و راعی جماعه بر مطاوعت افشار مستند
از انجناب بلدان مزبور زاخاقان مغفور با مفوض و ایشان و محمد و لیخان ناجار و مستصحبه فاز ندران
و نوار و علیا بار کردیدند محمدخان بکلر بکی کرمان را بدیار ندیما نه فتنه قریب شش هفت هزار پیاده و سوار جمع اورده
باشفاره مقام حضور بوده اسباب مزوره سلطنت سرکب و لاتا علیا با استقلال و ضبط ابرسی استیلا داده
یافت مراکب جلالت از انجا و انمازاری و چند روزی در شهر مزبور بوده و مجددا عزمی کشیده و بلدات ایلات
اشتجع و غریبا استرابادرا مصمم کشتند و دخل الخان خبر رسیدکه حسینخان دولو خبر استماع ظهور سپه
موکب دیروزی کرکب از اخی خان مذکور از بادران خود زابرداشته از استرابادروی بالمعان کذا شتند
دوز اخبابا خاقان بر خیم خان بابر یک راب خلافت بازا شتند خاقان مغفور بعبارتا استماع این خبر با شوکت
و وزارت سازی فراز زین راب ظفر فرجام استرابادکردیده بعبارتا و رودباغ و دوشنبه نهاما علای اسکر
بجانب داخان منوده و خام جلالت زنجام زابا خلوان قلعه منصوب و حسینخان را محصور ساخته که
حنبه دود و شیخعلیخان دنبلی زکوه سیدخاقان مغفور را از انجا خبر آنکه صبا داشیخعلیخان از فیروز
کوه خام خاندران و محمدخان ما تولا علیه عزم استقبال جناب داخه نیا و رود تر شخاصره داخان فرموده
سنجه حضرا و جوب کردیدند و قرارداد خاطر صولت بنیاد ساخته کرده ساخانا مذکور از کرشعلات
برخور و بخت و اکنان و اطرافش محصون بیکطغای چرد و فصد خاقان مغفور کشتا خی پیرهنا بالعنام بالساسش پوشاندند بابران دو خاکه از دو علم هزار جریب داع و ایات بافروزت
سند و در ظلم ساخا استیحال دو دوازده فرسنک صعبناکی سخت و بیشه و مکل برد و رفت راسکه کفت پوشه
خیام و دود در بلدان ساری کشودند چون دشمن مزبور ابدیدند از جبل لنکابان سرعت زابر و قوع فضیه
محول و ان هنراهی موکب نصرت شمول بسیاری نکول کردند در و رود ساری تکانیه کردند رکاب سعادت
ناب بودند دولت خاوند زایع کشودند اعضرت لاجوردا چیان زاخیان شاخیاش و وزیر اخاقان و محمدخان
فوای غریت بجانب استرابادبرافراشتند سیخعلیخان نیز باخاطری خالی از تشویش راه ساری پیش کرفت
وان بلدان تقرب نذیر و زاعان رفت حسینخان دولو زاصفهان بارخلافت افراز زاده بقصی بر کشته تعجی رفت

بتوضاد از ایشون رفت و صفون جمله ابوده و از انا نصوبه بمود لرضیه بمشیر خوضوبتری و از غلان بیه حمی کشد
چه و راستر اباد و چه رضاد نذران هشت بنیاد بر خورد و دوشت و کوچک و بزرگ ایقاسه نمود بطبی و ذوضاد
صلمانان اصلاً رکوه که چهن سنهای مخاکی و دنم خاها ی چکیزی ناده کت دربیان استخلاص خانات
مغفور له علی خان از اراضی اشیر اقتدار امور معشر شیر و مصور صور اسباب اخیر و شر حال اورقم نزاله که
سیاح کرد و صف نمای مقرر او اتهام شیر جمله مضامین او شوان و سنید و سیاح چه بیان انکار و اوهام از نظمات
امتزاج بحر بابیان حکمای او خود را تباحل خیات شوان کشید سفاد تمند یز اکه خواهد کلاه دولت بر سر خند
اکر بر دستن و از و رکام طفنل بلند دار و صحیح لا عضاو شاد کام ارکام او براد و دو و دشیار یا اکه خواهد خلعت
سعادت در بر کند اکر خلیلی ساده تار استبلا افتاد و اتش سوزان ذا بر وی باغ خیان ساذه بیت عزیزی
کز اوخی سوخار جمند از اب و از اتش نر هیز کند کی ز اکه خط خا با د نشد ز هر هد خا ایش نکهدار شد
تفصیل این اجمال اکه صور ضان خاقان جهان محمد شاه غازی کرم بن و کوا این شاه اسکند رضا ات
من بان ذه سال در سیلی ز چون در ابا د در محزن صدف و صل نا بنا د در دل کان مکان راست تا انکه
از خانج اهنکی جیله و هیزه کر عشر شیر ان ذا ستان مسیح منع کرشه قسیان کوچک و بزرک خان در کرد یلی
مکر دا سباب اسیب ذای ذان اهن س الحضرت مهیا و با مداد جنود و عوادت در بحر و هر شوار ذکر ضاد
چها ر موجه طوفان بلند و ز ان مانع شنطر نظا ضی عبیا از حضرت و اهب العطا یا بود و هنم و ذا ان بحر بشر و د
شر انکه صبر ذا از دست بنهذ اد و ضاطر بکدرت نا طوز ا عجیز ز صدن منون این بیت موزون فضلی بعض
بو دند بیت صبر ظفر هر و د و دستان مدعیند صبر کن ایدل کر صبا ز این طفر ایند و ضاد ند ضاب سبب
نقد بیا بام اقلاب و ضمیر خان خواب و از اتش ها للد و اضت سالان و قلیل مذاد ضاد و مدعیا هل ادب
و فاد کر هر ذا نان در و رنج یا د شاهی ذا از د سنبر و بیله و ز ان زمانه رو د و ضاد ر خوات خود ما ش
د انت نا انکه از نا ثیر طالع د و ز افزون متبان د و لت ز فذیه ز اد بنهذ و ز و ال بد بد و اخته طالع افسر و ز
ان مهر سپهر اجلال بد بر و ذان و نا ان اصل مقتدر یا ز اخال اکنده و ر و ز سه شنبه سنبره هم صفر سنه هجر از و نو د
و صد و سنه کر خان ز ند کر و بنه د ر بض و ضاجع قر اش نو بد و سیر ان هیکل خا کی ز ا با صل د و د و ا لغ و ا لغ کرد
و چند بعد ذیل ز ا نکه ضباد اجل بصید ضا بر د و حرص پر د از د خاقان مغفور بها نه سکار از قلعه بیرون ضان
هر رو ز د و ضاج ضاد ز ای سکار سوار بشد ضبا ز ا نکه از ضبتن د و د از ضا و ضدای نضل او ستماع شود
اهل شهر از کنان و اضطرا ب ضعف ضان در و ب بیج و ذا د و ضحیر حزت کر خان معلوم ز ای هذ بر ز ضان کر ضید
با ز ذ ز ان ز لا ستان حیفر قلیخان و مهد تعلی خان و بضی از خز ضان و اهل اصر کنیان با مبد ا استقلا ا شر ضات

مقر سلطنت فخا شفت رکفت و ظفت ز سر و ا ز ی صریح و یخ و د ا خت ز ان چر شد و طلب بز ر ک بیت ز ان ا نجا
کر خا ل فسر و بد بر ز مین ۰ و فت ا نجا نکه ر یخ ضبنید از اسپان ۰ کر کره ز بر پا نش و کر ا بر ز بر د ت ۰ کر چر یخ
همکا نش د کر و هم همان ۰ تا ا صفهان عشرت خیز د و سه ر و ز نکاو ر ا کنیز کر د بد بیت خلق خیان بز د و فتکار
حیر و د ۰ از بیع خا ا نام و خاور بنا خت ۰ و ز ا نجا بقرب نا ز ذا ران سیکفضان و علو ر یز کر د بد ند و د ز ا ند
السلطنه ظهر ز ان چند و ز توجه ا فاق افتا و خان ا با ا لکر د چیان کلو ز ا با با لصد خا نشر ا ز ا ل خو بر د خلعت
او ز و ز ا کر ا د و یکر کر د ر خا د ز ی و قو ا یع ا صفهان بو د ند با ر د و ی ظفر پیوند پیوسته و خو ا ین نفو د و
ا نجا سل قشه کر ا ز عر ا ق بشیر ا ن میرفت بقبر ضا و ر د ه عیله ز مان رکاب بخت فر مر د خ نیه خا ذ ا ن
نیز ضمیر ضنا یم شد و یخی چان ز ند کر ا ز طا بت کر بم خان سر ضا ر ز ی و ضیر و ز کر ه بر د کر خا ا ر ا ل عیذ ا ز
نقد بب و ناجب با ر ذن صلفی و ضد حریمه نقد خان ز ا بد ر بر د و ز ا ز ا نجا ضوکت قام یفهر ساذی تو صبر ز بر د
ذکر بخا مه خاقان مغفور با مر یحی قلیخان بنا د ر ش و ر سل کر ه خان ند کر یحی قلیخان با با د ر ش مصطفی
قلیخان کر ا نهاس حسین خان د و ر د و ا ستر ا با د خان و بشیر ا ن ز ند بر د ند مر یحی قلیخان عیذ ا نا ستماع
خبر فوت کر یخان با سپاه و ضا کر ا ن با ز خا ذ ا ن ا ص د و با د ز ش قر ا کر فت و عیذ ا ز ا نکه مژده خر و ج و
استخلاص خاقان مغفور ز ا ز شیر ا ز و ضر یما حضر ش او لکا ی مؤ ز ر ش ستماع نمود ا کر چه بخت بر ا قتضای
امر تا لطهار شاد ی نا ئه نمود با ما اخوان نا د کر د ن شان ضا عیز ضا ند ز ن ز ه ند ز ظیم مرض خار ضار نفا و ر و ا ف
د ر نکی چون کل د عنا ا ز بر ذه ببر د ن د ا د کر خا ذ ا ن ز ا ن کر فتار ا حدی ز ا و ر ا ن و ضل عیذ ا نم و بخا ک
ضافت جمع ذ ا بنز ا د کر ه یقین نمود کر ضید ز ا ه ر ا د و ر ش بیت سنکر نما ینه د و ر ا ضافت رضا قلی خان ز ا د خاقان
مغفور بی سبب د ر نز ل د و ا ب ظهر ا ز ا ن کاب مقدس و کر د ا ن مثل نبا ن ذ ا ن د فت رضا قلیخان ا ز
ستماع و ر د د و کب صعو د نمود ل د ا کر ه بحد ا خری ر ا ضر کر د کی رضا قلی خان و مصطفی قلی خان ز ا ر ا ن خو د
حین مؤ د خاقان مغفور حیفر قلی خان ز ا بجهر یخ غا له نفا ن و کر د و ر ت بنز د مر یحی قلی خان فر ستا د ه
پیغام د ا د کر با و صف نیا عدت و مفا و فت چند ین سا ل ا کر کر ا یان ز ا خوا هش ملا ضات نبا شد فا ر ا نجا ر
فا ر ستر ی ز ا ن کیرت قطع نظر ا ز این مر ا ب هنو ز ا ز جا نب ا نجناب ا ر یکه با عث ا نهما جناب با شد و مو جب
ا ینقد د یه ر یخی کر د ه صد و د و ظهر و نیا فته با بد ط نیا خو ت ر ا ا ل د عنر ز ان خان مد بذ بیت
ذ ل با شد ا جنی ز ا با خو د همخانه و ا ستنا ز ا ز خو د بکما نه نما ید چو د ضایح حیفر قلیخان ر ی د ی عید نیفتا د ز ا حمت
بجهت بیا د ه ا ا نبا ر خاقان مغفور و بنیا د نجا د له چا ر مذ بد حیفر قلیخان ز ا با خان ز ا با ا لکر د و ظفضلی بک د ا و
و جمعی ز ا یلا ت ق ا ق و نفنکچیان سر ا کر ه د بر سنکر ا یشان ما مو ر مو د و خبک د ر بیو ست رضا قلی خان کر تا

این فتنه برد لشکریان پیاده را که مشتمل بر انواع مردم بر داشته چون دست و پا بر فرق خان باز کشیدند و قتل
بسیار بجا بیار کشت و غنایم از حد بیرون شکست خورده و سپاهی پناهی را طاقت سنگر گسسته بنیادشان را غارت
کرده خان مغفور ایران مطرح بود کرده بجانب بارفروش متوجه و مصطفی قلیخان با اجلاف خیبار بیاسم
عطیان و طیفان بارد و برکاب حضرت اشرف پیوست با اینهمه مورد استفاده شد و مرتفی قلیخان بعد از
عداوت خانه ترهن همت خواص و بنه خود را بر کرفته روانه استراباد کردید خانان مغفور بنیز از دساری رشد
در ریاض الفردوس خلیفه سلطان و زند بلهران و فتنه انکیزی که ریخته او مناز عنا جوی سلسله اصباز استحلال حرم خانان
مغفور از سنبلان ذکر خان پیرهم کرخان بحرکیه سبق ذکر یافت برخاست و بتحریک زاهد بیدمجی جا
پیدا و خان و سلسله زند نیه را آسوخت و از استحلال حرم نواب خانه او را پایه شیاده و ریا فته علی مراد
خان زند خواهر زاده خود را که شوهر اخوالش در محل خود یاد یافت با لشکری بسیار با صفهان ما مور ساخت
که متوجه عراق و سر حدات فارسان بوده باشد هذا علی مراد خان با ایلیان بختیاری رکرد می مخالف کرده
اصفهان و نواحی آن بود و اجمالا جمعی مورده از اصفهان زاد و ظهران کردیده و سر کرد کان لاریجانی سیزاد
رفته پرای محافظت خانان مغفوران وی استمداد کردند وی جمعی از اجلاف اوغانه کرده را صفهان نرفت
و اشتغال هرا با هالی لاریجان کرده ایشان رفته و با مل سنکری نپرداخته و بضلالت خانان مغفور
خانان مغفور رسیده که رضا قلی زاد ارنیه بفرستد و کره امل از اداما غار بیان ندران و اردبیل بنا بران جعفر
قلیخان را با هزار تن از تهوران لشکر بخیبا مل او سال مزبور جعفر قلیخان معرکه رزم را کرم کرده و زان
کروه را جمع از لاریجانی و اوغانه هلا ل کرده و هی اسبد و بنه خانان سواران چالاک شسته بقبضه اسلحه
و اسباب رفیقه کردیده و مزد کاها ایشان نصیب غازیان ظفر قرین شد خانان مغفور بعد از نظم امور
خانه دان از راه سراد کوه بصوب عراق مصمم و قبلا از حرکت رضا خان قاجار بخاطف خطه امل و خارا بال
کرد ا ضبط طرح ساری نا مور ساخت در ایشی کمیج ما جارنه که در اجا سوطن مورد فراهم کشته فتنه بنیاد
را هزن اشتیه و خاد و اوده خانان مغفور جعفر قلیخان را با فوجی از غاریان نصرت نشان از پیش روانه خود ایشان
عقبا ایشان در نشار حرکت رضا قلی خان از استماع ورود جعفر قلیخان و وصول رایت خانان مغفور کرخا
و رطه اضطراب کردیده دست و در ذیل عجز و انضرار زده بلتمست تقصیرات سابقه جست و عهد کرد که بکیار با
ان یاده انقیاد با بی نکند چون ذکر دار ایزا و اهالی نا حوده مذکور از وی سرزده نزد ایشان تقصیرش را
بدیده قبیح بجا لت تحمل نداشته و بضرب خود بطهران رسیده زمینه زادیاد و مسموع مغربان در دکاه شد که ذوالفقار

خان افشار رضا کم الکای جنه بیداز و تبع نصیه کرخیان بفیروزی امل ان بلوک را تصرف نموده و بعد از ان غلیه بر
اهالی قزوین مردم اشرار بین جمعیت کرده بر سراو رفتند و از عوام قزوین زخم برداشته از خود سوزیش
و عزم ا نا جا بیده و از امل با الکای جنه و رف نموده و در ان اوان علیمراد خان زند با وی مقابله و بخاطر
پیوند اخته و شکیبه در دست علی مراد خان نقیل رسیل و در منزل دولاب عریضه زاهالی و اهالیان لاریجان
مشتمل بر عذر و تقصیرات رسیده استدعا نموده بودند که چهت قلی خان زاد و رنیان ا نا نیان ما مور شوند تا بدینکار
زاها طرح کرده بدرکاه او زد خانان مغفور مسئول ایشان را قبول فرموده چهت قلی خان زا با سعد و دی
استمالت اهالی لاریجان ما مور فرمود بعد از رفتن چهت قلی خان رضا قلی خان پیغام بر بیان را بسبب نقض
شکسته خود زاد و ذمه را از تقصیرون عهد الله و تقیضون ما امراته بان یوصل و یفسدون فی الارض داخل
و بیتاب بلرسنه تکابن و اخار و استراباد کوهپایه دامات از اردوی همایون کریخته و وی بدیار اهالی لاریجان
مخیر شد بعد از ما مل مطرح سرارت رفیقا و زا چهت قلی خان برداشته لاریجان بردند خانان مغفور
از استماع این فتح و فیروزی دشمن خاکی با اولاد و اهم و اقسته بصوب مازندران مغفور و جعفر قلیخان را سپزده
حدود فیروزیان عزیمت خود و اصف نمودند و رفتنکه خانان مغفور از سمنان نقضی و ظهران تشریف ارزانی فرمود
قلی خان با جمعی از ده خارا استراباد و ترکمان دشت بجانب مازندران رجیب بود و دانکی یافته ایشان از خوف توان
خانان مغفور از خدمتش سر باز زده وی را با خانان نپذیرفته کره شد و رضا قلی خان بدیار لاریجان بر کشت
پیشت دوران اشی جعفر قلیخان کرا از قزوین مصاحبت کرده بود مرتفی قلی خان سر اورا کرفته در بالا ول
جمعی از اجا کران جعفر قلیخان کرفتار و قتیلی مقتول شدند جعفر قلیخان چنبک کرین خود را بشکلی کاسیل
نماند زان دشت و رضا قلی خان بلاریجان معاودت نموده و چهت قلی خان مواضعه نموده باستراباد و دشت
و چهت قلی خان سوکند کرده که سمرا زاهالی او بدکر نرسد و سنزی رضا قلی خان محبوس بود از سوزا و فرا کرده
بخانان مغفور پیوست و مورد استفسار و اطاف کردید و دنیا نکر کرفتاری رضا قلیخان و بخارا بر جعفر قلی
خان با اهالی لاریجان اخار رضا قلی خان در لاریجان با اهالی اتحاد و مخالفت خدا ستان و بدلا ل اهل
ضلال با خلاف کرده مذا لکه کرد خانان مغفور ایشان را کوچانیدن در کجور ساکن کرده بود بنیاد امد و رفت
کرده و در ضمان در مضمین سعی چند پایان اجمال آورده چون حکایات نا بسندیده ایشی بسامع علیه رسید بجهت
اطفای نایره فساد جعفر قلیخان را بجمعی کجور با مور فرمود در محل مرسوم بخارا مل کجور جعفر قلیخان را با رضا
قلیخان بخارا با طفا اضاد و بعد از کشش و کوشش رضا قلیخان شکست یافته قرار و جعفر قلیخان وی را اطاف
کرده دستکیر نموده بخدمت خانان کردون رتبت اورد و اقتدر نیز با سر رضا کم کرد امور مملکت دارای

مصلحت دولت دیدند کارا نمایه عقل و هوش را بر جبین پای ثبات نمایند از کلام حکمات از ارتضی الوصیح
الوصیح در حینی که سلسله برپای کردن و نزدیک شاهزادگان و بخت و بخت و بند چون مادر جوزه
پیچیل مانند اهل تقصیر در قدم اضرت شاه و مادر و جاه و جاه دهان چون داد و خواهان کشادن از این سیت
اعاز نهاده گفت بیت من کجا پای ثبات وقت سلطان زکجا = کرده تقدیر مرا نیست پای اصل القصه رضا
قلیخان چند روزی بر مسند فرمان روا و خطه بارفروش فت و کلاه گوشه بندگی از سر بیفتد شکست بیت
نرحکه طرف کله کج نهاد و شد فت = کلاهداری و آئین سروری داند رضا قلیخانه جاه جبروت و منبع این
فتنه را از خطه اصل بحیف قلیخان و مصطفی قلیخان اطمینان کرده ایشان از طرف کیلان میانه دران برکشتر موفق
قلیخان نیز از استماع کرشمای خاقان مغفور با علی قلی خان و محمد یقلخان و قرائن ناخایه زیب طبعفضل کس
از سوار و پیاده امتر ابادو رکان ارسی کان جزدشان و جرشان همرا اسبان کوه پیکر و مناهای شبان
شال بابلیم لعل لعزالی کا نما قب علی احرا مهن ذا بان عنبر احتشام درجوکنا مدت رضا قلیخان از استماع
وقوع این فتنه و اشوب خانا بادان با سیفند و سیاه لار بجانه و بچاه رصد فتر جوابی بجمیل حوصله تمامت
بجانب شاری ماموز گردانید و لاوران دولتکر دریا بکلیه بکرا خاذ شوروشر بخود دند و تفنگهای مرد
اهل بلند حدای رصدار امیار زان را از رصد رونین بر زمین میانداخت و زبوز شاز دروی بختها
سحاب اسا مانند برق درخشان از هر طرف روان نما آتش و دخر من سر جوانه سرها لاوده میلم ناتم ربع
زاد و سویه نفشه موشه خون پالاشا خته الحاصل چند تن از کسان خانا بادان مقتول از اخلاف بزرسلطان
کرد جهان نکلو که کردی و اکثن و ردی صف شکن بود فضل و سید خان ابدالی از جلهای جدوسوز شاخ
دز اضطراب افاده رضا قلی خان را از جزه کی جریف چهره دست جزدار معوده تفلیه شاری یک روز
دیگر از پای همیدان قتال نهاده اغاز کرد از کره جمعی از ابطال رجال و بکشتن داده روی رکشتن
نهاد با محمد قلیخان لاوجیلد و بکد و نفر از ان کرده تا علی مدکان صباحی کرد و نمر خیابان بود رفت چون
باده کنان دریای خون کشی کرده کفشد بیت تیر چشم کرنیا بد از فحانه تا میان دم کم مرا پر شود پیمانه
الحاصل فریق انا باب بنزد امتر ابادی و تفنگچیان دلاوران خان ابدالی از در میان کرفته از اسلحه و اسباب
میران کردند مرتضی قلیخان بنداز هم عنوش فتح و ظفر برای صلح و دولت خود عنای کرفتاران و اسجب و مراعا
امید داشته داخل شهر شاری کشت و در استحلاص خاقان مغفور سعی بکار برد رضا قلی خان از
شکست سپه شاه و مختصر و سلاح بر بالای خود رات کرده با جمعیت موفور از بارفروش عزیمت شاری نمود
چها پنج فرسخ فاصله شاری خاقان مغفور بدست آورده بود چهار فرسخ حرکت مرتضی قلیخان و جریف قشت

سپاه از شنیدن خبر کرخانی خان ابدالی و محمد قلیخان از سرش شید نداد و بنیز قرار کرده روی بجانب
بند پ نهاد که در مدت پادشاه مغفور خواه سوء اخرت او را بحضور باز داده انا استان خود چنانچه مسیدان
دروش کرد و میثاق = از جلمی پرسید نکه نراد در هیبت یاد نوت در جراکیفت نراد در هیبت اکر دوت باشد
بیت چه دوست جور کند با تی رضا کرید بیان دوست چه زخمات و سخن جز انوار = الحاصل چون مرتضی
قلیخان از اطاعت سلطان اعاق شد روی عنیران اورد و بنزد علیمراد خان زند باصفهان رفت و اخبار مثل طرح
او روی نکر فیت بنیان نهضت در نزد صادق خان برادر کریمخان زند نهاد سوید و را بجانب چون از تنیه مغفوری
و بیکاری کاری خاقت روی بجانب قراباغ نهاده در مهد نقد سر مرکب جاده راز کریوه شل جبال
بیدند اذ نه و زبان دور کار بحضرت جمیع اقدار مغفور سرانجیب بیت بر مراد رفت آنکه هی با
نو سر کشید اوطاف برنهضت و توراج سرات کیفیت استخلاص خاقان مغفور و وقوع محاربه اخضرت با
رضا قلیخان و سنه هزار و صد و نود و پنج ار قبار از آنکه دولت مخلصت و حکم اذ رضا قلیخان کرد و روی بلشکر
نور مغفور نهاد طاهی خان و اله موخان عزالدین خود را بیاورد و بنزد و در ان حین خان اندکی
عذار خوات کران خانه خود نصیب بر بیرون نقله ساری زد و هزار نما بلکی از زنا نش در و نزد و بر نهضت قلیخان
سراورا اسکار نه الحاصل او را کرفته کردن زدو سر من سل سنیف الهی نهل بیدو رخوا اسکار شد و سر بید
سراورا بمحوب نزکانه کرده کمش بود نهضت خاقان مغفور او نسال ذات هر چند اصان رضا قلیخان
خارج ان و نبد مراحت بود و هصوان او نزخالفت خاقان مغفور بیه عقلش جاب و رضا نما عقارب
الحاقی نهم صاحب در قتال نمل بخراهای صاحب واندشه ثاقب بکار برد و مصطفی قلیخان برادر خود
زا برسم سلام بحضور سرور الانعام فرستاده اخرت از زاه کوچ نواز ی نا چندا چا کران شهر ساری
قرنیف برده بعیان یک مکث بنا روش راحت هز مرد بنا ذ چند نوبه رضا قلیخان اراده خدمت
والا موده مصدقین مخوعیش شاهنشاه خاقان مغفور پیغام داد ند که با هم برادران اتفاق کرده بتحیه و ثنا
پردازیم رضا ری و استمار بار متعلق بنا باشد بنا نمایی ان دروی صدق خدمت نمار اقبول نموده هیچ
لب و دهن خود با سنا هی کنند آطی خوفنک بطیفک من دونک با هم ان دروی صدق و وفا ق اتفاق کنیم
و بر خم شمشیر ابدار و اتش هل با دیابان برق شرار کرمان و حدود دشمنان خاکسار بر انکیزیم بیت بتاب
داده کمند و بیاب داده سنان = براورنیم دمار از و بار خصم چنان که بعد ازین بنود مرغ اندر اوج و ان
پس بود وحش اندر ان جو کان از امد و رفت سفر اسقصود خاقان مغفور بصورت بن برنشیل مفاد ان
حال مرتضی قلیخان در بار و خان از خاقت و دزاوایل کار از غافت بلند شید و کر علیمراد خان نعقب الیع

شاه طرفیا افتاده و بجانفشانی کرده بدند و در خان عرب کوکاهی از سر سرکشی و افساد بسنای خلاف ایشان
محمد بیوده و بسیار مصدع قوم قدیم گشته لب بعبودیت بیش گاه حضور خان مغفور وا تقبیل نموده با وجود ظهور
خیانات برجوع ایمن خطه بطلان درک سیده و زمان حضور انا نفس خانیت نموده و از باکرج و اعمال
جناری فرستاده و بقلم زا بر بستر لحیر قلیخان و سمنان زاده و جزیر بیرغال علیقلی خان میدول داشته
وان اقطا با ستراباد رفته چون سرداران علی مراد خان زند سید مراد خان و محمد طاهر خان و در منزل کرمنشاه
زده فارس از علیقلی خان ولد صادق خان برادر کریمخان زند شکست فاحش خورده با صفهان برگشته بود
علیمراد خان نیز از عقب او با صفهان جسته ان و کرمانشاهان گرفت و اقتدار در آنحدود و واداشت
قلیخان زانا توجی از غان بیان نصرت نشان قبیله ظهر ان مامور فرموده صبان تنبیه امور آنحدود و بیلاق سازی
توجه فرموده و خانین برخاری باش استراباد و بامر تقی قلیخان کرکناره کرده ناری الفت و بنا نه رود و اوی وحشت
بودن با ستمالت خان محمد خان سرنهاده و زخدمت شاه و با نواع نوازشات مبتلا شدند و همت سلطانیه چنین
اقتضا نموده کولایت کیلان زا تصرف مرتضی قلیخان دید خیال بنا بجناب زاده و در پیادام شاه صیام سنه هزار
و صد و نود و پنج از مرکب خان مشار الیه بجناب مغفور و روانه فرمود چون هدایت الله خان حاکم از لایت ما و
و عفر شد و اند قبیله او بود سور جل و خدمه مستحکم ترتیب داد و مرتضی قلیخان در این طرف پل رابت
بخاره افراخت محمد یخ و روزاده در جناب خیلها بدیگ با لاخره هدایت الله خان از در استیمان در آمده
مشمول عنایات و سیدا خانی مخصوص باشی لشکر و دی و اما محمد صالح لاهجی که فی الجمله دخل و ما ضلی حاصل بود نا
بیسکی صید دل برای استشفاع و بتوسل باج و خراج نیز و خانان مغفور ارسال داشت ملتمس ایشان مقرر
با خاج و حکم با صدار مرتضی قلیخان صادر گردید ما علی قلیخان متعاقب در و بیلان ناحالی اخاجا و رود صادر
زا صید و رود و قدم براه اطاعت نگذاشتند و علی قلیخان در باریدش بزده کاری نشاخت و بموجب فرمان والا
از اعاد و زاجف کرده خانان معظم بیوست راه الموت بین استراباد و بنیاز مستوجع قضیه شهادت سلطان سنید
سبب هرج و مرج از دون افتاده بود چون خاقان مغفور و بورث نعیم خانان مغفور و فرزندش میرزا ان بهمن
عشرتا کیزا خانان افتاده بود رایت طغیان با بخارا و جوکنا طالی بهمن مزبور صغیر و کبیر از بنا و پیر کرد ساطا
او زومند و بیار حشر و حیا نثار بودن جبلام شرف شرف گردیدند خانان مغفور و اهل بلاد کشمر و زن در
گرجستان از وصول ان دولت عشرتا خاز کردند بخال و طا با و اهل سوق پرداخته رفع حیف و میل و تعدی نموده
از تراندوکیلان کشور ثروات سوای غله مجرد امر تعریب جمیع تابع اطراف مرو و سرخس و تجن و تراکمه
استیلا کرده عطف عنان صوب بنا نمان نمود حرکت خانان مغفور و بشرح گردید ان عطانی سنه فراوان

نزد و هفت هدایت الله خان و دیگر بجال جزیق که مزاحم نیک سیر خانی جهان دار و سلطان از زد و ایج سلطان مغفور
محمد حسن خان مسلک و حاکم یا لاستقلال کیلان و بیاز و هدایت خان ولد ش حاکم اند یا و بود با تیکه زد با م
عبوط اخره دولت سلسله جلیله خانیه بنهایت ضعف نان شانیه گرفته بود در آنا دوان تا زور و باده حزور سرشت
گشته از انجمن اقبال بوده و در و از منیع صنعت حسن عنیدت مهجور گردیدن از کثرت هاکر و معسوب عنان اختیار
در دان و بیغایت دریا کرد و زدن خانات مستظهر گشته بنیاد سبلغ سطر پسر و سر و حل اظهار خود داری کرد
خانان مغفور قبیله او زاراب و انسته از ساری با جیلان و لاشان و بنیاهی جویر و حیت کیدن نو خیر
زمود و جزیر قلیخان زا با مصطفی قلیخان و جزجی از ذیل خصلتان از راه بنیاد قلعه جبل طرارت لا یحیان ماکو
و دستار از نظمکیان متکی زا بحمت سنگر او مقرر داشتند که بمقابله بر و از ند هدایت الله خان او رود
خانان مغفور بدفعتا کثر جی از اهل سنگر و دوق قرار از اسکسته به الفور رکشتی نشسته بجناب شیروان روان
شد مسقط نظمکیان سنگر بود از قرار هدایت الله خان جزیرند هریک منزل خویش و راه جبل در پیش گرفته
خانان مغفور وارد رشت و در مقابلت و بند بر هدایت الله خان فرود آمده بنظم و نسق اتملکت پرداخت در
بنا طرح عدل و داد را بسط شاخت و زا بخا بعرض رسید که رضا خان نام از زند بیه از جناب علیمراد خان
بجانب شاهی مامور شده بنیاد اغتشاب صفر قلیخان زا کرده شمان او حین زمود در بخارا مرتضی قلیخان
و صفا قلی بیرزا خشد و رضا خان صبا از کرشمه بنیاد از دهنا و رجوب رفع تنا فذ برگشت از سنجان ساکن
زاه هرمت و زاد و جمعی دستگیر بنیاد زا نمده رکشتند صفر قلیخان صبا از صوب ایج تنا مور بقزوین
وارد و در آنجا مولا و بردی خانه و زاقتی رضا کرمنشه با قبرا قرن زا کرمنشه با قبرا قرن و زا تنا دی بمود و خانان
مغفور صبا از انظام امور اهل و دکر دان دست زا حل نزول بخود مقرر و از انجا چنین سلطانیه زا مقر جا
جلال ساخت و مصطفی خان و دو زاکرا زا غا قلم زا رای قا جار بوضا دی نا مزد بود با نوجی از سپاه بر سر بنجاب
فرستادن مزبور از بدا نا نظام نهاد افتاده در کمان دولت نا بپوشت و خانان مغفور از سلطانیه بقزوین
مغاورت کرده چون هنگام فصل خریف در سنه مطفا خانان مبان خان زان وابام زمستان
در بنهاد ی بکا زا فی قبر بدند و از انجا دولت کریمخان زند جمع اوطا یفه و بستیلا زاه و بنا بر شا مل
بنقیح دریا و نا حل مشرل و از انجا مستعد بنا د ی و بحل خطه شوابح و مزا منع کوه و خواسته اخته جهات
مهر جا را بمقاطع و توابع مصور و بنا خت صول البت و تصرف ملک در نظر استند کسی فراخا طا نخان بود و
در پایان سال کرخانان مغفور و متوجه قبضه خلوت بودند کرخان خانی از انا مرای معتبر روس بجال ملان سلطانیه
و انخا با جند و بندکشتی و آنده امتعه فرنگ و مرجان خان ذوقدانی کرا دو بنا سرف نزدیک بنا حل انکران ت

واوزبعت علیحضرت مکتوبی رسید و مرتضا قلیخان نیز خود را بایشان رسانید چون کشید و چندی در میان ایشان قبر
انا قلیخان نزد پادشاه رونق رفت و او را ترغیب بتعاقب ایشان مینمود تا آنکه در سنه هزار و دویست و دوازده
باهار حرب و قلاع و دایع خان ثابت کرد و نفس او را از ایشان کفاف بیرون آورده و وقایعات عالیات
بزرده دفن کردند و بیان غرایب روایات طرفین شان بصوب عراق و اصفهان چون علی مراد خان زند
دولت علی و بهارش کشت دی شد جعفر خان زند کبیر برادر دعای او و برادر زاده کریمخان بود بحکم او در حبسه
میبود چون خبر فوت برادر شنید با صفهان آمد مردم خواهان زندیه گرد و دست علی مراد خان نزد مقرر کرد
و جمعی را از اوزبک و فتیاری بسر خود فراهم آورده چند دوری در اصفهان برسر یاستقلال افت
خان مغفور زند طاب ثراه در سنه هزار و صد و نود و نه از ناز زندان بقراق لحفت فرمود و زندان
سرکردگان طایفه خلج و بیات عرب باد سته خود بکاب پیوستند و در محل مزبور جمع و اعیان حضور رسید
کرجعفر خان زند طاب ثراه و بدل رقم الهام و بیانات سنیه ایشان خاقان مغفور ایشان منزل بقسم حرکت مود
عنف خلق در فارح شهر مرکز قتال برافراشته بفرزم کشتند در قم محصور کردید و لشکر سلطانیه بر دش رسیده
تم را کرفتند و جمعی کثیر قتیل و کرفتار کردیدند عنف خان از میان بکرجعفر خان و جعفر خان بسویت و خانات
جمشید شان از خارج کاشان نزول مودود ایشان منزل علی قلیخان خاکم جمعه و سرکردکان زاکرد نور
با طایفه خویش عبور کرد ظفر از سوی ایشان و سعی طایفه بوزند رسید که جعفر خان احمد خان و فداز اوخان افغان
و فتی خان زند را مجاهد در ستاده افضرت از استماع این خبر عجایبها ایشان پرداخته سینه دیده را بوجود برادران
عالیقدار جعفر قلیخان و سایر قوانین قاجار از استقاعار دزده و بکار کردند و مزکبرد ار تقریبا سه
ساعت کشید شاهد فتح و ظفر از روی بجناب نصرت چهره کشود و دشمنان برکشته روزکار روی بوادی
فرار نهادند و فتی خان زند با اینکه در سالها و قبل و متکبر خاربان دیر کشته حکم شاهی فراشان رحل
شان از ضرب چوب و یارش را غلک در سانیده بردی بان اوان سنه نکسته اظهار بطلوانی میکرد کرفتار
کشته بقتل رسید احمد خان امرا احمد کریان اکرچه خود را اخص لاسیقرت میدانست با صاحب علی سفرت و سنا
کرین را بجناب یزدان منعطف ساخت و خاقان مغفور علم عتاب بیکرانه اصفهان بالا افشان فرمود و در
خوالی اصفهان معروض اسنان رحل باسبان شد کرجعفر خان بدیان تفقی صدور این دهن جیبا خوان و
خواسته و بنات و نسوان خود را رخته قرمس کرین بیمه نیز انکیز کرده از اصفهان حیث سیر از کرفت مفارقت
ان اوزه تلخی نمان فراوف حضار بیع در بیع و در سانکاه و میزه فرستاده چون خط بجوی یاد در سانخ کمر از
و کنار جویبار دشکار و زده و سحاب در افشان چنه بجناد و رخت سرای طیان بر فرق شاهان کلستان کشتر

بیت در زمانه خوش بکیدان از بیت کل تازه بردند و میدان از خار و آب در جوی چون عقار بوصف ۱۲ در کرد جوی جام عقار
در خان حسنل از اهتمام ابطحای در اهتزاز نسیم از اوی و تا بش خورشید غمام تاب از جویبار جرعه شکوفه د
و نیاهی اخضر او را قوان در بر کردن شعر کان الارض ان حبل ورقا لیس از ایمن الا طلس بلا بل و قاری
از جنبش نسیم جزر شیم کرسازی و نا له رعد در خروشیدن و در خشیدن برق و قطار اطار در اجمن چون
ما شته طرنا بی هم بهذار صفیر و نغمه پرداز امدند و از جلوه شاهکل در دنیا بس نکاری بلبل و سار را
نالدوز با دبیقراری و زغار اشاد قطعه ایطرنا طرب ایخ خرم بهار نه شکیب ایخ طرب ایخ بهار نه مکیب ایخ نضر
بیرف بنیاد ایخ نظر نه والسلام و بجب بیرف ترق پس خاقان بنیان بغرض و اقبال اصفهان جنت نشا
را بمقر کوکب اجلال ساخته غاشیه رغایا و وضع و تریف زاعیان و اشراف و امیر و ارشاخته منای مرزبان و
سرکردکان سپاهیل با اقام و احسان خوشدل و شادمان کردند طاب ثراه خان خاکبانی طاب ثراه این را
کاکان با بالتا اصفهان سرافراز و جمل بود بهر اصفهان را مطرح شعه موکب نصرت نشان کردانید و بیان
طغیان طایفه فتیاری و زعش خان بیاکران و در اصفهان نیز عش خاکبان سال سنه سلطانیه رسید
که طایفه فتیاری و کوه فشیان زاخاند کلها یکان حبیب کرده تیغهای ستیزه زاغیان نان نلاه نیز د
بجن کنیز اقوان خاقان مغفور و بین برجنیان جمع مغرور و از اصفهان با نکاه منزول فرمودند و در ان منازل
بجد و اهتمام خاکبان مجد و جلال رسید که جلیل خصم بضرب دنیا بجی اجل در ان منزل خویش کرفتر عسکر ان
و زاجی کردن ات امن با اظهار حیات میکرشند خاقان مغفور بدفع ایشان شتافته ان کروه شکوه نیز
در ان نهیب امدند و جوب در پیوست فضلا فرار و از یکدیکر فرو برادر فرو برادر و در ان اثنا خصم بد
سکان اکنده و نیز خود مقام ستیزه و نیشطا عدو را بیخ خود بر کنده لحاصل بیخ از ایشان منقول و رخ
کرفتار و پاره قرح و هی جی سالک سالک فرجب و فرار کشته خود را بسنکر دشمن رسانیدند و خاقان سپاهر
اقتدار حضرت قلیخان زاد اعلیخان زاد و جمعی از شیران پیشه کار و زار کرفتن سنکر ایشان مامور و در محصور
چند دفت تدابیر دانی ایشان کرده دیدند عدت ان کروه کرم اظهار هزار و بیشتر علی الفضله از سکان خویش
این المقر کریان بیعت عجز و امن کوهی که در جنب سنکر بود کرفته راه فرار بدو بستند سر و ان نامدار بر سر
ان کروه مجموع لوزده بیامن کنتی بیدا خشل کنند نابیاد ادب تن دشمن سر بجیب و شمشیر سپاهیان در میان
افتاده هم بار بدیار و زد افضه هر شی از فضحت جان جان جدا بن کشته و هر روی راه فرار کشته شاهنشاه
سرکشته اقبال خان فتیاری و چند نفر از دوسای ان طایفه کرفتار شده بودند کرفتار و بقتل رسیدند
بار و ا از ضرب شمشیر ابدار منطفی یافتند و خود خاکبان زانجا رشادت و حمیت چون زابجیار و فتیار

هدایتا... خان چون دید که از انقلاب ایام و کلا بادفا... و بدین کرفت و هر یکشته بخیش در زلال طمع
دست حرص بر سر زنانی بر صفحه کذ... دست ذات و از راستغنه انجاه بنیادات کشته کرنیای مردی
و تلاش بجانب باکو بیرون کرد و کرنا کاه هر... نیه نفنک یکی از غلامان قاش... خود کشته بدیا افتاد و عرض
تجفا کردید غرامان جرستیه برای دست او زدن کوهم مقصود خویشتن ذاود اما... خته سرش نا... باد
خانه و نفش زاد و انزلی جانب خانه... سپرد... و این واقعه در سنه هزار و دویست و یکی اتفاق افتاد
سخن در ما الاتفاق دنیا الا کیا... تاریخ نصب... نوالی شوق مدی و از روح بیج خان مغفور
بعد از انقضای چند روز شان فرار و دویست و دو از اسلطنه طهران با صفهان حرکت فرمود
محاخان افتاد طاکم جنه زاکره در صفحه از دو کار کرمند تبلیغ اتفاد چوا کرده بود و در مقابل او
اتمام و استدت خاطر تاد در سرش سودای دیهیم و کاه افتاده کاهکاهی محمود از ذول بدر کاه جهان پنا
و سر کشی از فرمانفرمایان مطلع سلطان مجاه زاد در صفحه شرارت فتنه خانی بنیاد در غماوت هفت دست
دیو جهان بنیش زایان کرد لک رهنمای سلطان جم ایین از طبیعت غیاظل کردند و بیاز اسطام برهام مکنه و
اهالی اصفهان خلد بنیان چون کند خان مغزول دارد... شریف زاد در ایام بجاه در دان دیار فتنه و سکاه
مصروف فرمودند و حسینقلیخان زا با جمعی از سپاه منصور بتوقف در اصفهان نامور ساختند و در تعرف
سنکیا الذکر یا سپک کرمی وکیل الدوله خان والی کرجستان از جانب عزوالدین با عرضه منطوی از سنکاه
و پیشکش لایق بدرکاه سلطانه کردید از التفات و خلعت حضرت نواز شات بافت موکب اعلیم سکوم
ان سلک باران بسبلاخور حرکت فرمود چون طرف نجفیاری باز در مقام شرارت و فتنه انکیزی بودند
تنکر منصور زانیا خته و تاریخ اجیان نامزد ان ناحیه بر وجود حرکت کرده در روستاخان هران مقر موکب
اطلس کردید چند در تعرف تنبیه حضرخان والی کرستان بود لطفعلی خان عم شاه زا بیا پیشکش نیکو بجانب
اعلی ملتمس کردید که فوجی مقرر نماید سراو در کوشته بعد از اطراف موکب معلی بدارالسلطنه طهران از
برکاب همایون خاخر شود و مشورش بتوسط اغراض فرمود با فت و از هنا... دارالسلطنه
طهران استقه کشا کردید رفتن جعفرخان زیرا... بجانب ینکه الخراز او از امیرخان لیسی و فادار جعفرقلی
خان برادر خاه... مغفور با میرمحمدخان منصور بود و الخراز جعفرقلی خان درسته
هزار و دویست و دو جعفرخان ان سپرد از فکر کشیدن فتنی خان یزدی و از میرمحمدخان عرب حاکم قلعه شیخ
خیندا میرمحمدخان با جعفرخان در فارس یزد صف خان و جدال آراستند میرمحمدخان چره دستی بها هر کرد
جعفرخان پشت بجاخته زاده و پس از ار بصوب خاریس برا کنده میرمحمدخان بسا حیا و پرداخته قای بنیرو

اسباب بنجاه... اش را کرفته را جانب قبست یزد و بنا... خرت و کاخ و رباغ و بنشر راه زاده ازین دو مقدم فتحیه اصفهان
کردید محمدحسینخان و اسمعیل خان عرب بختیاری که فاکم نطنز و اردستان بودند از بین شته و بدولت روی
دست اصفهان در آمدند حکم فرمس جعفرقلیخان بنفاذ پیوست که از اصفهان به پیشواز ایشان بیرون آید جعفر
قلیخان در میان راه... خته روز نامزده فتنه و شر خام موکب افروز و جانان اعدا را خون سوز تو
غالب میرمحمدخان عرب نقد خان زا منهزم شروه بجانب یزد و از انجا بطبس کریخته عرق و اسباب
بیشتر خانزیان نظر نشان افتاد و جعفرقلیخان مظفر و منصور با صفهان معاودت کرده حسن لایق فتح
زا مصروض رای اوس کردانید خانان مغفور رضوان نور و سلطانه بیز و مسرور شتاز بجانب اصفهان زایت
لوا... و نواب شاهزاده اعظم زا بحفظ و لایت اصفهان موظف ساخته کرچ بر کرچ متوجه مالک فارس کردید
و صحنه ام الینی بجنم خام فلک اساس کردید چون احوال سپاه ان کردکار فرمانیان بلرکات و نوای بیز و عذرا میر
بودن جعفرخان در شیراز بدرجه خدشت او و سرافراز نشدن حضرت سلیمان تکین علی قلیخان زا ناخت
جمشید رخصت تاخت و تاز داده روی بنیه صبا و نار... ج و بنا بر کاب والا پیوست و در مضیف سنیله عطف
خان صبور با صفهان و شاهزاده اعظم با... ای رکاب والا در کان دولت بشرتا صفهان الشرف شدند و در
خدمتان سن خانزاد مرکه حضرت سلطان زد و اصفهان چند روزی همان انجاب باشند و بعد از وصول در خصت
جناب شاهزاده بتفنیح مهمات پرداخته با... از خاهای دلپذیر بنیاد و بیقدم مبارک انداخت و پیشکشها
لایق از ظارهای نه طرز و شتر و اسبان تیزتک و چند قطعه الماس و نیاقوت و مروارید درخشان نظر
جوهر شناس افروز و در دوان نعم کرنا کون مجلس خانیرون را دستک فردوس اعلی کردانید و بیج اموال
درکاه و سپاه و از شات و خلعت خاصه نواب سلطانه علی قلیخان زا با... چی در اصفهان کذاشته بدار
السلطنه طهران صادرت فرمودند و از جعفرخان با صفهان و تصرف خان مغفور بشوکت و فرار جعفرخان با شیراز
و کیفیت کشته شدن او بعد از دفع خان کشور ستان جعفرخان با سی هزار کس از شیراز با صفهان حرکت کرد
خان مغفور و عزا صفهان قرا کوزلو زا کره بجلتی زا... طی قلیخان و رفت کذارده بود بی مشاوری و اداد
مردم فشکر فته بجانب مقصود ناصدکست جلیخان خضب... ن کرده زا میر بضه اطهارات و خود متعاقب
چاپاران تجلی که در نزدیکات از اصفهان و کرمان... ای مخالفان اتفاق اخبار و فتی قلیخان بر آن
شاه و الاجاه... ن باد کوبه بهمت کیلان نشتر شد بنیان مقال اکمر و فتی قلیخان از هر جنس چیزی فرا
هم کرده و سر بهاست و فت سلیمان خان کرمانی کیلانات بار خان دوزان باد مصحون بودن مخالفت
اهل کیلان از ثبت ضریح کشته نقره و نیاد خان مغفور محمدحسین خان ای ناظر زا با میرعلی خان

خان از همدانی بزرگ زکریی و جمعی از لشکر بیشتر نامور و حیدر قلیخان زابا بیغ قرارش از عقب ایشان روانه شدند
حضرت خود با سیصد نفر از امرای مقارب بصوب اصفهان عنان دین و شتاب اورشدند و همین حرکت بعضی از
خواص عرضه داشتند که سیصد نفر با سی هزار کس مقابله نتوانند نمود با قضاب فرمودند که نفع و ظفر بکثرت و قلت
لشکر نیست بلکه منوط بمعاونت ایزد داوراست شعر ما تصر لسبا بجار مجذع ۞ تکثره جنبا ران وین نبیغ ۞ پس با همان مقدار
سپاه از راه جوشقان متوجه شدند چون بحر نزدیک قریه قراولان خبر آوردند که حیدر خان باستماع خلعت
سلطانی ۞ چون صبر در دل خاشی جواب در زبان ۞ فرانکه نه تحمل شبیخون شبانه از کرده بیاد بیشتر از جنبه تیاده و تا صله
وارد اصفهان شده و بر سلطانی مصطفی خان دو فرسخی قیام و پرداخته تا اینده خبرات برنخیزد صبح مقصود از تکنه
جنبه بودانا بجا بکشته بکاب نیز روزی نایاب بهوست و قریب خانه بیساری از مفاخرین را طرح و چند روزی
در اصفهان عشرت خیز انوشه و بجانب طهران نظر بنیا افتران پیش گرفتند اما محمد حسین آقای ناظر و میرزا حسین
خان نیز روز کرهی پیش از حیدر قلیخان رو در درشت شدند بنا بر پرداخت محمد حسین آقای ناظر بسیان شکست
قرار دادند محمد حسین خان تفنگچیان خود را بکرفتن سراغ شاه کرهستان فرستاده قرار کرفتند رفته نخجاریه
ثابت قدم شد با نفر از ان کروه اولا احاطه کرده تفنگچیان از نظر کوشش قدماش از کاروان راه
فرو بیچ سپس نزدیان شیر دل باده تن از نقطه چیان با بستادکی فت و جمعی کثیر را با توان و بیجان کردانیدند
اخوالامر از جمع کلی از اوباش کلکون چوشانیدند و با زنکاری تا پچار ساعت حرب و ضرب نزدیک بانجا
هلاک اساعت بسیاری از سرا نجا فرار نمودند حیدر قلیخان پیش از ورود حیدر قلیخان افخر خوانت کرده بیقدر خود
فراجت مرد و انی جناب خان معظم و معظم کردید کرا و لیای دولت از راه مرضیخان ندران رفته منتظر
ورود موکب سلطانی باشد کوکبه والا نزدیک ندران کن را بندی جای حید نزدیک بمنتظر
جلال شاه و رنزدیک و با بام توقف نمانند ندران خبر قتل حیدر خان و قدرسید کیفیت کشته شدن زار این قرار
که چون سید نزار خان و دیکر سرداران و شاهزاده خان امام علی نزاد خان و با بعینخان و اللهیار خان را
با حاجی علیقلی خان کارزنده دوار دیکر سپاهیان در برج سمت دیزاجا نه محبوس کرده بر دو ایام حبس بیان نیاب
سال طول کشید و زبان حال هر ایک در شکنجه زندان بلا و زام بیغ و عذاب بین منوان کویا بود شعر کما ان
من سرور یک بود ۞ هر ساعتی بلا تازه بین شان فتی و لا لبوس و دام ایام سه الفهم و لبوس قوم ۞ شب و روز
در اسخال حرم خود بنا بر جوروی سیله قلب بودند و لطفعلی خان و حیدر خان با جمعی نسبت لاروفته بوده بیان نیز
او حیدر خان از دست یکی از جناریان خود مسموم و مراض فراش کردیدند بود حسین رجب نام و با نزنام کرا زدشا
برای حیدر خان و مسمومیرا بکل و شربت بین معین بودند با خود متفق و در مکان مهیم و زد همراز و مشفق ساخته

رجب زبان سوغاته برای ایشان تعیین کرده محمد بن مذکور نیز بیاز کردن با کرفته چون دیوان دیزاج بیرج
اعلی دیزی قتل حیدر خان برهنمای رجب زبان از پشت بام خلوتها رکه کرفته منزل حیدر خان بردند خود زاوشان از
فضاهای شاهزادکان از بام منزد و اصل تا الماس جمع در کرشه تواری و مرکاهان کرسر بریل مهمرا بخوبی صورخان
فضا کوی میدان سپهر مودند یکی از زوجات حیدر خان ایشان زاد در فضای خانه دیدن از غایت دهشت فریاد و خروش
بر اورد حیدر خان از استماع فریاد و فغان سراسیمه از جای جسته بشیری برکرفت و در دی بعضی عمارت طاق کرفتا
برادر خان پیش رفته حیدر خان کرا زینغ اجل ایجاد از شدت مرض بازداشت و کریبان بود شمشیر بدوی خواند
بر پیش رسیل مجروح ساخته بر عیش خان چاره کیشد بر سرش زد کرا زباد را فتاد با شمیری کرد و دستش
بود سر بریده از بریده بر قبت بام انداخت حیدر خان کرا بر خان کرا بر خان کرا بر خان کرا بر خان کرا بر خان
زاسته بپای دیوار انداخت و کیسه پایان و مستحفظان را از بیرون داخله قطع ساخت و لطفعلی خان و لد
حیدر خان کران خاب بدر بتحیر لا بر امور بود بیان از استماع این جزوشید نفل بدر بیا چشمی کریان و دل
پر از دو لبخت بار کرفت و بپاه چشم نضرب برده با نضرا نفر کریان بر بام او رفت پس لشکری از دی کرفته
شیر از اصل و شیر از اندا مفرب و فاذان بدر زا کرفته معینی زا کشته و دیرجی زا ان حلیه نصر بهاری ساخت و در
فارس قوای استبداد بر افراخت و در بیان لطفعلی خان مقفور بیمت شیراز و شکست لطفعلی خان و لد
حیدر خان رند مقدار نا احال خان مقفور از مستقر شوکت و اجلال کوچ بر کوچ وارد اصفهان و از انجا اقبال اتوف
بجانب شیراز حرکت فرمودند سپند و اعزیز زاد و منزل بیضا شش فرسنکی شیراز علیقلی خان زاد و پیش سپرده ان
انجا با جمعی موفور شیر قلعه شیراز اسباب ان نزول اجلال اصفهان و لطفعلی خان از استماع لطفعلی خان
فرار کرد ان مسئول و پیاده و اوارو فارسی و سی و شش نا مرتبه فتابان از دهر بیرون امام خان مقفور و دهلی
صفیر بروی بشویه مقفور لشکر منصور پیرداخته سپند زا بیاز وی اعتماد حیدر قلیخان سپرده و غیره را بیرون
اعتماد مصطفی خان دولو مقرر نا استه و حوزه و فوق هما یون فرار کرفت لطفعلی خان کیفهار و دولت فرار
زاد قلبان تفنگچی پیاده من شیراز من شیراز دیمت حیدر قلیخان فرستاده و اطمینان فارسی کرد بکاوت
و مطار زد حیدر بجا با بجنه که پیش آمدند چون زود بعضی که مانند چشم بد بکالان بر اب بود پیش روی سپاهان
راست و بر و اینان بصوب بود از برای اینکه از بالا من زاهی بنای بجوز د تحریر چیند با مته کرده مقابل و
با نظایف مقارض کشتند حیدر قلیخان و مزاحمان خالف انکه از رو مبدکرده دیزان جدال و قتال استقبال
با فت نا وکهای دولو و پیاده نا رانده دیزان چوی خود دوان ساخت بب هزار کرد و هزاران تفنکچی
دل عاشق ۞ زینداز خم خم خوبان فیرخی چون زیخ جانان ۞ صهیل باد اکنون هزاهنود دل انجم هیب

منزل شاه شاه او روزنان کرده فریب بچهار هزار کس بپرسش جمیت کرده مصطفی خان شاملو زاد رکلباد
بجایش مهید بناء نظیه پیراز برکت بعد از چند روز لطفعلی خان با تمامی جمیت خود بر سر مصطفی خان
شیخون اورده کاری فساخت که بیان کرده بعد از وقایع خواص از اکه دوز بخارا شب جمعه هم شهر ربیع الثانی
سنه هزار و دو وقت وشش و ایران خلی مقام صفاز مکنت سلام خام و حضور بیضی از خواص و ذوالاحترام
خاقان مغفور زام رض سکنه غارض شد باین فتح که در اثنای خطاب در کلی که قطع مخمر صراب بنوده ساکن کرد
دیل او زاحالتی غریب دست زاد سلیمان خانه خاجا رکاز خایات قرب مقادیسی قدم فاصله در پیشگاه
حضور با حضرت نزدیک ایستاده بود احتمال ان زنان افس زانفس مرکزده صفاز ایخواص
دستور و هر زنا چون صحت بر بالین اعضرت رسانید خاقان مغفور را با عاجر سرایان برداشته بخلوت
بزدن شیبانیان عیسی وام میرزا میخ و میرزا احمد اصفهانی وقت در رضا لجه بنوده نصراز روزان خاقان
امید داری خاصل و در رنجیم کشود و زبان سکلم کویا نوداهل حرم و مغربان درکاه چندین هزار تومان زان
نقد و جنس صدقات و خیرات و نذورات دادند چون خاقان مغفور هیئه مایل بعیب عاجا بود در سفر و حضر
ارباب فضل و ادب بنا بخان علیه و تحقیقات مسائل غامضه شرعیه میفرمود شعر بخل حقا در اهل امکان
وقتا و جبا عاجلا لهذا در زمان انصرات لوای سلطنت از اذربایجان بصوب طهران در تحریر حال
حسین علی بای ماندن زانه زا بطلب مجتهد العصر و الزمان آقا محمد علی خلف اصدق آقا محمد باقر طاب ثراهما اعلام
در رضا فهم بنده اخبار کرد بانا خان فرستادند و اخبار بتزدر رضا قلیخان فرت زاد رمستقر سلطنت کردید رضا
خان شقاوة کرد بیان هزیمت از راب بقرایاغ مزد ابراهیم خان دفته بود چون دید که درکاه پیشها مشتبا حیات
مغفور رکنبد اساس کاه مریان کاه و کنند بنیانت از خیانت پیشه عذر ان شیه از کنکره حضرت بقصور ان
دولت قوی بنیان چون دست چپان اسرار هم خاکر ناه کردیده فرزاد زادکان خود را با پیشکش بنبه علیار تقا
نمود و بعباد الحمنیان مزنانند تزحضور کردید و هم دران اوقات از طرف سلیمان پاشا والی بغداد مصطفی
آقا نامی با عرضه اخلاص طهران و از اسبهای تازی نژاد و استرهای قوی فراهم و چند جوخ غفا سکار بعلاوه
نیزارهای از قنایف روم و ارمغانا مزنده وارد و سرور افغان خاقان مغفور کردید ذکر مذهب
ابا عبد الله الحسین صلوات الله علیه چون در وسال قبل صحیح مطالعه برای و قایع نور حضرت استاد افغان اداب
علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و آله بخط اشرف خاقان شاهد بود در این سال خجسته اشتمال خاطر اقدس سپر
تحقیق و تدقیق کتب مزبوره مصروف و حاصل آن محاضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام افضاء مزبور هذا بحی
ان مهند سان مترجم و استادان متدین با جام این عنایت مخصوص با تمام رسیدن و در کرد این دولت ابد مدت

کرده میان ایلات بکری که در کرده و قهستان که در عرض راه متفاق داشتند و سر مخالفت و نفاق بیر
داشته بود خبر وصول او را به قصبه شاهزاده اعظم پراکنده شدند که موج و اموال ایشان بتصرف غازیان
خفر ایشان شده و حصنیان را حصن و حصین بالمره بر قبض شده دست یابد خاصه شدند چون این خبر
جبل کردند شاهزاده لشکر را امیر بیرش مرو سپاه منصور خود را بپای سور رسانیدند و دست
بتخریب قلعه برآورده قلعه خود را خرابی نبیل یافتند و در امتیمان در امل مرور و مقهور و ایشان
شده فرو بندند ایشان کرده سپار طریق بمرو و مصیان شارع بود و دوی بخرو نهاده بدرگاه جهان
پناه آورده بتقبیل عتبات و سلوک طریق انقیاد و داعی کوچ و کرو متعهد گردید پس لشکر چرار بطرف
هتروو حرکت امل هتروو بیان از بیم جان حصاری شدند و شاهزاده لشکریان را از دوش بر سر
قلعه و مقابله و مقاتله مشروع ساخت مجملی نفی بیک فرسخی راکر خرابه صاحب جوهر بود باستمالت سزده
قلعه کیان فرستاده فرمان سوی اقتضای احکام خانی را تسلیم کشته با اطاعت برخاستند و بیخ هستی از آنجا
راکر از حصار عبارت ارش نزل بودن دو برسل بر نفاذ دوده اخوال مزبوره بتخت شاهزاده رسانیده و کرو
شاهزاده ان قلعه متاثر شل نفس ذاکر بلای سماوی شاهزاده و قلعه را بالکلیه مشروح و قایل را
مندوح گردانیده از خصت شماری ذات سعادت نشان بحفظ مورات و اطفال ایشان اشارت داد
ایلات راحام اهل و دزاکر هیچ صاحب حق رجع خواجع کذار بشود فاقت فرموده چنین خابر غیان
زاغیا کر حضرت ماش بقتیم فرمود حکم مجدد ان دو بالا سمان جاه عزصدور یافت کرشاهزاده اعظم بجانب
نهایر بیم بعازم قطعا بمرجب فرمان علی عزوده اسب و شتر و کاو کوه سفند بیاورد و زان چیاول
بات غازیان حضرت نیم احد موکب شاهزاده بجانب نهایر که مسکن ناموفا غنه بود هفت یافت
بعد از کاد و زاد جمعی کثیر بعرض قتل و اسر کرفتار و بالاخره باد فن کرده و سور سات و نقل من مت
و اخلاج خراج مجوزه افتاده و زامل ان از ان قبل طغیان و عرض و مال مصون ماندند و بعد از نظم امور
اشانان فرمان فرمیت بصوب مارسا انصراف فرمود و بفرمیت الاو تبشیه فاتحان زانفیار توجه نمود
در عرض انا طوال الخریسید کرده در بیرد و زاید کشته فرمی ذاهیر از امل بیمن خوف و خشن جستند شاه
زاده کس نهم استمالت بجانب ایشان فرستاده ایشان زا از دولی الجمیان از قلعه بیرون اورده تقدیم
مدخان زامیان دیشند دو زوکیل داده و قلعه خیبه بجانب دست کشادند چون جمله اکبر قبایل ملکور
شمائل خضب شاهزاده استقبال یافت بیشکی زاکر فرمان سور شامور شاهزاده تقبلیان برحب
فرمان عزصدور قلعه کرده اهل حصار بعنی زاید از کلوله سوختند ابواب طوع حرب بر دیش بیخته لشکریان

زانجا اشتداد زاه بجانب قلعه کیان شتن چند بجاد و سته کرده هر دو سته را سرداری جداریبین فرمود از
بجاد و طرف حله بردند و بضرب تیر زین و عمود دروازه را شکسته داخل قلعه شدند چون چند نفر از
لشکریان شاهزاده بتیر قضل ضایع شل بودند تیغ انتقام از میان کشیدند چمی از اهالی قلعه طاقان
سوی هستی بطرون هتی فرستادند میان افشان امور اهی و دهیت بازبقاش تیغ سفاوت نریزید
بال طوطی و نفس شکر نفیع دردهان درسایه نوای وی اشایش طفر از پا بر سر بیدی زاریش بجانبان
رایت توجه بمملکت فارس افراخته شد میدا صفهان خاکم لاورزاکه بخدمت شاهزاده فرستاده بود با شکیبی
پیشدیل کیان بخدمت خاقان فریدون شان فرستاده و خاقان مغفور از کیان بیاوا سلطنت طهران کوکز
دولت واضیال بود هفت هزار دینار کینی هدیه از الخ مملکت فارس بشاهزاده خاقان نهاده تفویض
رفت وطاهی ابرهیم شیرازی بمنصب وزارت سرافرازی زاد و دربیان حرکت رایات نصرت خاقان بجانب
اوزبانجان عطاقی سنه هزار دویست و نه ابرهیم خلیل خان اکرچه خود زا اعقل خوانیده دربانجان میدان
است در مقام خلاف و اغوا زاز مقام صوب بجاده جنه و بلیغ زامل طریق انحاد با والی خلیس
کشوده ان پیم سپاه ظفر پناه در حین عزور راستی اوان حکام شیروان و شماخی و قبه و دربند نمود و با شاهزاده
تدابیر الجمله دست بکره عزور داد و بیاران خاقان مغفور تا بر ابرهیم خلیل عزور و هم استان رود شتاب
تر دل و دو رویش زا دقیقه هست شناخت و از ظهران بجانب اوزبانجان حرکت فرمود بعد از ورود بار و سیل
محمد حسینخان قراکوزلو با موجی از سپاه ظاهر و شاخت کرد بر سر پل خدا افرین رود و دارس کرد شاهزاده
پناه اباد سه فرسنک ات و قفت زاب باشد تا لشکر ابرهیم خلیل خان پل زا خراب خاقان نیز چون بیار و رود
شار الیه و اطلاع شد کر پل زا مکسته مد سلیمان خان زا قبل خاص پل فاصله فرمود و راه دوی هابرون سماران
بنایان مرو و شاب و قرف بود ند امر مفرو کرد سنکری در ان طرف پل رود خانه ارس شاخته هجاب
برج قرار دهند و مصطفی خان ناجار از بر سر کشان طاقش هامور شاخت و فرمود ند کر اکر سرانا پیا
مصطفی خان و شاه بلنک با قبل بندک و فاق ره اطاعت برکردن کرفته فرمان قضا قرار واقعه سپار طرین بزرد
مد ند دوت میرا هانا تقصیر نهایند و در ضمن را دینه باز از سلیمان زا بعان شاخاش پل با بچهزار تفنکچی و
محمد حسینخان شیرازی بزاد و طاهی ابرهیم و اباسه هزار و تن از حضب مصطفی خان بر سرها تش حود و فرمود
کر سفاتها و بناکن اشان زا خراب کرده نوادم قتل و غارت بیقیم رسانند چون خلیل خان زرود و مصطفی
خان سرهان طاقش فناده و اکره قابل حل و سانا فذ و اکر کجایش نقل ذات کشتی بخاوه و فیا نیان
فرستاده بودند و عزو شان دو منزلی نجبال و کریوهای سخت و بیشهای پر درخت رخت کشیدن حکم فضا

شاه‌وفاخان شقاقا با نجف‌زاد کس بصوب مشهد مقدس مامور گردید و مقارن با انجام جناب قدسی القاب عزکمال
و مدقق فاضل میرزا مهدی که مراد نقطه‌ای عهد بود بمنصب اصالت شاهوخ میرزا و مهابت‌علی میرزا و دیوان از مشهد
مقدس رضوی دار و حضور خاقان مغفور گشته بجوار رحمت ایزدی پیوستند و احترام فزونه شاهوخ شا
زادگان نیشتر نمود میرزا مهدی راه در پیش گرفته و وحشت تمکن ابوات محبت و ملاطفت بر زوی هر اب
کشود صباح دوردست دیگر ای کینی منزوی چنین اضطرابی نمود که جناب شاهوخ شاه با فرزندش دراردو با
و سلیمان خان باهشت هزار نفر از معسکر پیروزی مامور بصاحب میرزا مهدی بشهر رفته اهالی آن
محل از مراتب اقتدار خاقان رابکارم ذات شاهانه امیدوار و دلگرم ساختند و رضا و اهالی آن را مورد نوازش
شاهوخ شاه گردید مشهد بود مریضه بنظر خود شید اثر رسید که استدعای مرخصی ضرور بود خاقان
کینی ستان مرخص فرمود که هرجا خواهد برفته و بدین کوچ و متعلقان خود را برگرفته راه هرات پیش گیرد
خاقان مغفور را اهل مشهد کردند چندانکه ابراهیم خان شاه‌زاده وجود مهد حیات و رواداشتن سوء مبادرت
مشاهله کرده سوء رفتار خاقان گشته از اسفراین با کوچ و متعلقان مامور بعزیمت گردید چون موکب اقدس وارد مشهد
مقدس شد و دروازه خیابان بازوبستی و خاکباری تمام بای پیاده بزیارت مقدسه مدفون امام ضامن ثا
علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء رفته بوسه بر آستانه عرش فرشان داده بعد از تقبیل آستان بوزیر
مقرر سلطنت متمکن گردیدند و شاهوخ شاه چند قطعه جواهر آلات مانند شمکیر و بارچهای نفیس کمخواب و پرده
برسم پیشکش از پیشگاه حضور خاقان مغفور گذرانیدند بعد از چند روز اقامت کوچ و بنه شاهوخ
زا با اولاد و اهل خانه‌اش بمازندران فرستاده و جناب شاهوخ خلد از رود و دیوان مازندران بجهان جاودان
انتقال نمود و شاه‌زاده والا خان اولاد جناب والی خلد آرامگاه طاب ثراه و اقارب اطراف او را مخاطب عدوا
و بداعتدالی برانگیخته بود مجرد ملاحظه توجه خاطر فاتحه و اراده و رود حضرت سلطانه بجانب خراسان و مشهد
مقدس رضا خود سوار و روانه بخارا پیش گرفت و بیانیان اطراف ایران خاقان مغفور شاه بجانب بهرات
در زمان توجه و ارادت خاقان مغفور اسحق خان حاکم نرمت جدید نیز و برادر محمد خان حاکم زوزن و طبایی و بکمان
و زوزنی بلاتامل عهد و بتعجیل استیلای خلد آشیانی مشرف شدند پیشکشهای شایان از نظر خاقان گذرانیدند
و بطلایع خاقان مشرف و باصول مقاصد و مبانی خاقان جویای شاکر خود مرخص و روانه مشهد رضا گردیدند
فتح بخارا و تسخیر ترکستان زاد استرداد امرای فراری خاقان مغفور بود و ای خاقان مغفور از طریق مقصود
کرمینه‌اش از زاد طی نبود و مقرر شد که مستقر مینه جواهر آلات فاخره اهالی و موقوف علیه مینه محمد حسنخان
قراگوزلو را با نام خلعت خاصه همراه بخارا فرستاده و الهار خواهش مقرونیش و کتابت طی با و ایشان

این دولت بدینسان نیز دستاه زمان خلف بیمثل شاه افغان مغفران زمانی والا تبار کابل و سعیل آفای مکرم
دیانت و اقبال را با مراسلات و کتابت بجانب شاهزاده محمد و نزد شاه زمان والی هرات بفرستاده و هردو را از دکاء
اقدس و حضرت مودند چون امور و قرائن زمان برحسب و خواهش مقتضی شد حکام آن سرزمین را با بابات و لایات خود
مغفور شاخته و کوچهای ایشان را بکمال دولت و اقبال را سلطنت ظهیر ان کردانیدند و مقدمه حرکت طالعیه و سعیه
بجانب ولایت اردبیل شایع شد بنیان امیدان آنکه از جانب محمد خان قاجار تکلیکی ایروان و سیفلی
خان دنبلی بکلیکی بزیر و خوی و صاحب خراینی از دربایجان عرایض در ارض اقدس عرضه مقدس رسیدکه کرتب
آنکه در سال اجل قتل و اسر جمعی از دوستیکه در تعلیس توطن داشتند اشقاق افتاده بود پادشاه روس
مقدار هشتاد هزار تنکه بایلچی فرستاده تومان دارث عنبان در محل موسوم بطوار فرستاده عامور بن در ایجا
متوقف جمعی از آن کروه مکروه بدرینند فرصت در بنند ادر بنند محاصره او تسخیر کرفتند و اهالی بادکوبه و
شابران و طالش میل اغتنام مال کار رسم اطاعت و در بنند مریم شمرده اند کچه زانین قرار بپیچ استیلا
فیابند بخرشاخشد خاقان مغفور را بجا مرضیه بزیارت برسیاخت کرچه بنیاد بجانب ازدین در ملکتش قدم کذارد
اری خراب زا باشیان عقاب چیده است و دوباه را بجوکاه شیر شرزه چه بار ای نکاه انجا صلاح ندید
بیهال بحیص استماع از تغیر محمد و لیخان ه بخارا باده هزار سوار دیرداری خراسان مضبوب و در مشهد
مقدس امر بتوقف فرمودند و مختصلی بیک کنول زا عراست قلعه مشهد و رفع طیاری ما یحتاج دنیا و تعمیر
رفته مقرون سراز داشتند و برای انقطاع فتحت دارالملک طهران خراب یاد ندمحمد حسنخان قراگوزلو
کرد خان سقیز کابل و اردو اسلطنه ظهیر ان و شرف بقبیل بساط اشرف مستفیض کردید و امرزخا
شاه زاکه مشرب لطیف تخیر خراسان و لذت بادهت و اقتدار رض یکمکار و فصول نفوذ بیض بلخ بود
دشمنید هوالاقتش صفحه لیخان در سر اصل اغا بیان کذارش و مقدمه سیر ایرات که صیاد چندی با دشاه روس
از این دیرینه مشوب بدت رضلت برحسب و قت سرزان پیشاهش انا شمع وفات پادشاه خونین شکت
ولایات مغرب خیز خود را اغا لی کرده بولایت اصطاخود طراحت کردند ذکر فتح قلعه خاقان مغفور بصیاد اجانب و
فتح قلعه پناه اباد و کیفیت شهادت خاقان مغفور با عدل و داد در اوایل شهر ذی القعده الحرام سنه هزار
و دویست و یازده خاقان مغفور بادار اسلطنه ظهران مضرب و لایت اذربایجان و تسخیر قلعه پناه اباد
و استیصال لطفعلیخان امیال ابراهیم خلیل خان والی قراباغ باکو و علی قوم از شکر خیار خونخوار بیت هزار
بارانی خیلی شغال هزار با سیوف هندی کارکر نیل دانند خلاصه الذین خوب دانند حرب و اهنجاب
باره و دزیرنان هیچ از شیر نیزه دزستان چه بجانی نماند از راه اردبیل عازم اران شدند چون دشمن

روشنان کردن بادبا انیکه لباس صفا در کنار عید و اجاور و زکار از شدن تسلط و کثرت خط سلطان منقر
منفر و تعرب دور و نزدیک ترشد نا جبال از غلظه قلب و قلت رعبش نهز جن بود بد انکه از جوش سودای
تحرق منکری مفرور و تغیری در سر اجع معتدل دوت زاه باد از تاب صفرای حاد ستکری مجرور در نصب
سقیم اعاد ملک و ملکت مخض و سانونه مبهر سند نه در بری سری و نه بر باطری خطری کار خطیر سلطنت بر
وجهی و هند بر قرار کرفت و مهر جهانتاب خلافت بنده داری مخاب بر فراز اعراق و سایر اقاق نافت و سنج
خلافت بخش زیاده ق بر دچشم هر سزد و مهد اختیار بر شاهراه انتظار ظهور و طلایه انتشار بازامد و کبوتر شکسته
پر دلهای آه سی و از اق بشوق طوات حریم جلالش در پرواز و در هر کشوری روز هنا از و هوا کرد و سبز
بشوات زد و صرد و بیل و از اد سایه سان خاک راه می فشتند تا از موکب ان مهر بادین بر دارش ق
بابند و شهاب مرجمی شمی بود استمار بیکانه چون بیوانه بر دوران استراق سمی بیکر و ند تا از ان خود رشید
نابه کتر جزیه شوف اروان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن و داشوی این منی را جعل
زمین بود از اسمان و دین رحمت خدای خیان بر دبر خان تا کرد نان در دق خیف سنز جو مشدند کردن نهاد
برخط مکم خدایکان انضای بر دجز بنا بشد نام او امد و بیم جاد نه در بارهٔ امان و بری چن زامد و بر ق جبل
کرانت کل با شکفتن امد و بلبل بجو ستان انمد در شد کرنا خن در دق نیز بود و ان دو رکار رفت کر کی کمند
شبان بر بفه کر چشم ارادت کند خدای و زمانه هی کارد و بر خلق مهربان ملخص بخن اه است کر سلطان معظم
نزد دین بهضت از دار السلطنه طهران بعد و از زیا بخان چنانکه سبق ذکر یافت خاقان خیان پناه مستند شاه
جمشید خاه کرد و ن بار کاه جوان بخت جوان سال بر کزید و از بجلال خاقان اعظم جم قدم اعجم حشم جلال الملم
نالان رکاب ام بت زعلجال خلک خرق رضا داد قضا کین شمال بفرجیان بخاب دست ملک دم سهی کرد هم
کبتی بهند اوات معتقد سهی کرد هم کبتی بهند اوات مرسم السلطان الموید بالملک المؤید الذی زینت
بتفصیل سدر ان الذی شفاه الا ذلقه والان حی و اخذ بیده اسیات و اجهاز الذ و اهب و انواعی و رجی
بکان رافته قلب اطاع و افاضی السلطان بن السلطان و القان بن القان خان خان کیر خان بخش و خان
ذار السلطان فخطی شاه خاور لازال ظلال سلطنته بسیوفه علی افنا و الاعصار ما بتعاقب الحادثی الاذهار
و تلج اصباح الاسحار ما بتوالی الجاری زمان بمت فارس فاسرو حضر قرس و رخطه دلکش شیراز بر مشند علیت
و کاه جود و حکم لذو و زمان رواله مبتهج و مسرور بودند و هنکام حرکت بصوب اوذ با لجان مقرب الخرت میرزا بهی
خان خاور سعد ا قرن امد و زاز محزن مکرت سلطان حکن امور ا تا راعه بر بهانه بجواهر و زواهر ات و صیت
بند نیوشش مشف شد کر کا بر پادشاه خاور و نالان جبا کنه رفام ارفاح و اشباح در فضه اختیار و بجانه ان

اوات حکم تنزیح الملک امرزشاه خلف ستی سنوح راطق و خاتم سلطنت خاوری را اشنا ح نما ایا شعر دعا الناس
والاهلوتا لاوردیه ولا بادیها ان تردا ترباح بابد کر ابراب تلمیذ را تلمیذ ظهیران بر بهیر مراد حضرت خاقان
کیتی ستان کشاده و مفالید خانه زسیم و زر و مفاتیح مضایع دو کوهر بدست حضرت سلطانی کان مبین عبد
خیار زاده شود بیت تاج شاهی و تخت دارائی ارزومند پای و نار شاوات و علیقلی خان برادر کهتر
خود را مضبط عدل و دابر زوان و نظم امور تصور ان بوم و بر با لشکری خان شکر روان نموده بود بعد ما کرش
نهاد سلطنت و اجلال زرا و اسطا نهاد و دولت و اقبال از دست خانش بعضا نبد سکان مغرب ارکان و مغرب
نشان و زوال دوی خاور سر و رکاز سطوتش چون چنبر از دور و زمام قضیب و تخت حمیدی و امرای صنا حت
رای کردنکش کردون باطاعت کردون خیمها زدنان سر بهر و رفنا زامر طوق طواعیت بر دخیلکش چرخ کشید
چون بر زنان اب بجکاه بناکاه بر زمین امادو خیل لشکر و خان زسیم و زرش سروی نداد علی علیه السلم
ابنا الکنوز انی کانت مفاتیحها بتوزه با لعصبة المفتین تو محلوا ابنا العیبا انی ارصد لکم عدا تا بنا لحاجد
ابیض و لاسل ابنا اخاریس و اقعان ناعتوا ابنا لصوارم و نحظیة ان ذلک ابنا لکفاة ثم یکفوا علیهم
لمارا وه صریا و هر یتقل و این کار سترا بدو این جبارت بزرک از ان ناپاکان بپناک سرزده تاج و دهیم
شاهی پاکهر و زاوری بتبه و خای هر سنکش خراج زباج اطلسی بود با اسباب و اثاثه سلطنت چون باز زنند
جواهر و تیغ علی و تدبیر مرصع و سایر کوهرهای ثمین کوهر پایه ان بپایه بر دوش جنا مادوان دوران
و هر قطعه سرایر ضد بحر زکان بود بر کمر خسرو خاوران خان شفاه او زدن و انواعه هول اکیز تا کر بزرا
تقریب کردند و اول بار و نداشت چون اسباب شاهی زاد و حول خود بدین بر دفع اعقد مرکوه خانی
افتاد ایرانات و لاحول کویان قدم نزاه کزین کذاشت مفاد نا خال چنج هب باز خانه زاد ان سر بر یا خسرو
زمین افسر بپهر ابنیه بهر دو کنار نام افق خاوری و نار و نشکر بان زا از اطلاع بر ذخاد ثر خطر ناک
دو بر تر قلعه بناه اباد سنجاب و از اضطراب دست زاد و نسانان ثبت و اسکان تمکن نیافتند و هر کر دی بقصد
و کوهی شناخت محکم حصن خانه خاد کیکی ایشی و منشی حمال دیوان اعلی میرزا رضا قلی بیان کاهی از ایت
جرغول کاه و ازای زاد کرد و اصل پکیر شریف و صفر الطیفش و اکر زبود نخت کاه بود جاب اساد در دیا
خزن باقی تمام ستان و باخذ مجال بزدن بدن شرافیش زا از عالات دین و ایمان لالی و جواهر ثمین
کاز نفت دست خارنکران بر زمین مانع بود بر زا استند و با جمی از سزان سپاه را بنیان صعر تک کوه نوان
از زاه بخزان و زاغر غانم نخت کاه کشتند و اردوی بزرک نیز از قسر این خبر منتشر کشته حسنعلی خان
و مجلی از زاد و تراین در رکاب شاهزاده کان تبه و اعزت زا بخیه و خزاین غانم یاغان زا بخیف یاغات

بحالات فالات وتعریف وتبجیل سمل کنه اشتهار ورود موکب خاقان مزین کامکاری کشیدند و در سلک
ازرباجان میناز جوبزاورش جمعه خان دلاهل شراجه زاغ ۷ دوش جوزین وداعنداریوه وساز کا
مردم بزرینداوزوه دی یاراد دیگرش لبرینزاخاره واوباش وریزوقلاش بخماش بزین دوه فاشربزاوزن
زاجوی حول کنید تاوبل فوج خناش فزوکرفته ازاموال سلوبروفنایم مهنوبه سپاه شاه وزدوس ازام
کاه مضیف بزین فاوزساوراباب نطانت ودکایا بابامن عزت کشیدند وراشتهار فوج وحصول فتح
ستمراموبضحل انتهاء نهاد ویکی زعزایها الیب میکفشده وراوقات اقامت قزوین هروبراوزن
زاان بزبزد قراجه داغ قریب قلعه جزی وتکر کشیدند باجاکه ازوزساه سپاه ومخبل کبرخالی بوده بنین
عوزه امیان نین قریب برج هزارکس ازدغات وجریک نزلت ناجیک واراباب حوفت وصنایع بزبزد قراجه
داغ جماوزده روی بجزی خاوندذکر وصول شهادت سلطان سعید شایع علیه جنزیخاقان وترجمه موکب
مسعودان فارس جبران چون زاقعه غم انگیزهم بهمال ووزاراعلم سیان مردم رض خاقان سلخ سنبیه
جلال کرده بن خالد مبارک قزین انادع ومال اشتن پدرتک خطاب زایات جزبزخلخال زان دیار خلاانار بیکر
زاراسلطنه ظهران دیران امدوزبان امیان عمایون فالاز جلوس علم بضرت سنیم سرایدن کرفت نصدانیب
بیب انا فتحنا لک فتحا مبین برعلم جنزبدوران بربین ازعزوشاه نزبرکاه نزوخاک رمیل ازدم امید
ازام یافتداز وصول بشارت وزدوسلطان بمیال وروزاامال برخال غنا شکفتن سرکرد ع عنادل
کشتدایع ازعنادل برشاخسارکلبنا بهناج وارتباج ودجلیج ودتاج سرزدکفتن ازاراده ازعنبه
زوه راستکوباسفاکرد شیستان بسنهل خضرد رخام زدباده خوشکل کرد دوبرهمد میزدن چریخ از
کستردن سندجنزی بنزی زراهل هیلوی ببرد رتکل ازبیب وضیفه فخاراسان دوبخاراسیدند رسیدراب
سلطان اسمان مقدارزبین فاشت سطرب نوای نغمه بزین مین سفاوت سلة سزاب لهل بخارا حسینقلی
خان زاکرمیزد وضیفه خدیه هشکارازاله بود بخاموده رت زاذکار وقوت وتفاوزدیای رفتن بجنبه احتیا ر
انجاطبل رحمت سلطان کوه علم بیادان دیده ودرخارج ظهران شرف نفاط بزین حاصل کرد بیب چکند
بزن کرکردن نهند فرمان زاه چکند کرکی کرعاجی نفسر بچکان زاه وعلیقلی خان نیزبجد ودرود رخاقان مسعود
ازدرود باش بزین وسطوت خانه واخلاص پرتق مهربزد باش تاج وخراج سلطنة خلاش وارباب پروران
بزکشاده اشراکاربان نانع تا آنکه خود زاخاکم کرمی بسنداشت درحلی شاه عرض زمین کبرکشت وبیزبان
عزرسنید جمله اغلام ودرعتر غلام بجزام انتقام اوزابیا بسرسنیر عرش مقام اوزدند بعداز چند روزان بسرود
خبات بالجن بجنات خاهو بحکم شاهنشاه خاقان بزین دیل اوزدیدن خلبان بزسنه بیلاق بارفروزش وکخانه خوشی

خاموش فت وچون مستمر بوقعه اوزبک داوری زنهای کردون فرسای خاقان دوزکار وجمشید سپاه
افتدارد راستقلال وافتخار بامسند خورشید وبزبکاه ناهید دعوی برابری کرد بیب خزین بخاقان چین
بودایزن فتح حزری ناخشید هرکی اکنون بخاقان خزین ازجوات کرده مقاله سقله غضب
فیات طرب بناهنشاه سرکردون کشید وازسد بادخیم سلطان زبیم ان شد کزقبل نوزاد مهنوخاوری
درایران بلوزی چون چراغ زاره عجایبا نظاربزید فت حزین خان قزلباش بزاباقی حجی دنیا بزخ
ازدلاوزان نظفرقرین بجهه اطمینان اهالی قزوین نامندزان سرزمین مزمود دوقال ازبزاحوال محدث انجا
خاجارکزاجانب خاقان مغفوربا شش قرارکس نامور بجانظفت قلعه شهد مقدس رضوی نبود خنبه
واقعه وحشت انگیزرا چون شنید ازانجاحرکت وشتاب بقتیل رکاب اقدس حزری کردیخاقان کشور
کشاورزد وحزب ظفرخود زاان جمله موبات اخالبه نوال وخیل خیال سمزدند چون سران سپاه وفرسان
رکاب کیهان پناه وبیزان مفدند وازای لشکرزاجم اوردند ازاراب قزابن برکشور وضحن سزای هجات
زاازاقصانقدن دنیاردوم رسل فرزبنه سیلة عزوه دبیت کرکفته اند بیت بزورمیزان لشکر
ازاتن زلشکرچنی کنیها خوات تن فن لشکری چنکیز سپفاتحوزی برادرات بیت یکی لشکری کشن
ارات شاه کزان مزه شد چشم چوزسید وماه چهاوازامزاچون خاقان کشورکشارزای دفاعاد
دولت خاوبدان تاج خادم عرضه بخاوبدند دوبای فت کیون دفعت زبین بوسیدای عرضه داشتند کزخوی
غراب بادبه خلافت زاان عرضه زکجات کرشاهین هن طفرپیکرخاقه چکال صیادان زبرایان
کشاید وفرجی قاب وارباب طوای فراتیزاان مابلیب جهات کرضرغام صفوت نزوسکاره لذ براش
شیاوزن باشان زکین غاید لطفه حضرت شاه خاقان رضخمان ضیف جف باش کرشوند ملیف
خیل وقتال تنل بازان بوداز زوذکر مصفورکشند غلبیزان بودان دوزکر کبرند سفال اکراعلا
حضرت تن دقدرت فرجی ان بنه کان ضربت زاکر بیک تل بمند کیتی نبود دوزعرصه قتال ازبرق فتال شرار
جحیم برفضای زمین زبرند بدع اهل شقان وعناراسارت فزایند بیتیا دبنخاوابشان زاد رطرفه العینی
چون بنیاد فوغاوان صرصر بیدا دبنیاد دهند بیب طاقت فرجی زنا کرات کرطوفان صدیب نابرود
عزطبه داراهیان زاسنکان اعاحضرت خاقان انتقان بزبرخاسته زاخوزه بزبردرم خضم کم خزم جزبر بمود
بیب بضربورتا خیم بیرون زدند سراپرده بروی خاصون زدند ستون وطناب نابکاه مشاهنشاه
وقت وماین شرطناب شدوازا دبیرا وان وخیام کرنا کون بطراف خاصون مشد کردون بیاکردند وصفوف
صفوق تشا وعلم اردوها بیکر بفرزاراى بزبر بیب بتر وزین قیمت قزوین دراهتزازامد دفع اعادی واباقی همت

درد کاب کردون فرسای نصرت آورده زبان درد زکارد رخطاب سلطان کیوان فرقه راین بیت جواب بر خوانند بیت
مه جلوی منهاب بر سینه خط کردون تا او نبرد زاید بر دشمن دارا بکران ۵ در حال فرد زین میخه و میخ و طناب
بناع و سادر و کنین کاه بوجود عظمای لشکر و زعمای عسکر و سپاه کشان ظفر قرین و سر و زان طیر اکیر
رحل کنین را استه باشوکت جمشیدی و سطوت اسکندری و صولت چنگیزی و عزم تیموری و اقبال کیخسروی
و زان کشت و نسخیان او رنگ و دیار بتنظیم و تنفیق لشکر پرداخته نیز زنهای کوپال کوب بر دوش نهادند
و سپاه کان میخ طبیب کرده زین شکیب داده و بر ابر صفوف سواد بخارا چون پیادکان شطرنج ترتیب داده ند
و رخ بر صفکار زاده و میدان کیر و دار آورده بیت سواد زحیا ان سپاه کران ۵ فرو کشی کرشد کوه و پشه روان
سواران و نیزه کذاران میمنه کرکه آهن کی پشه بود نمو شهنشاه سپهر اقتدار ابر اسبی پیل هیکل شیر افکن
بیت اهو خرام و کوه سرین و پلنک طبع ۵ خو کرش کام و شیر دل و نیز پیکرات ۵ زنیش چو طان چرخ مقوس
معدن فرات ۵ فلش چو فاده فرو کوا کب مسرات ۵ تابنده مش زلطف چو حور سمیزان ۵ سکحل سش چنین چو
ابری و فرات ۵ چون تند روی بر صفا نیز و کله کرشه سلطنه بر طان هنر هند زین تاج چهار ذخرت بر انکخته
شر ابر اسپاهی بیان عدت که صرح و هم طحان بنیاد ان نرسیدی و بر بد فهم سیکر و انا استقصای احصای
ان نماجو اندی بیت اکر بنیزه بر سانا شدی کره ۵ شدی کره از بیم ایشان ستوه ۵ و کر بر کشیدندی ذخشم
تیغ ۵ شدی تاب خوف در دل و چشم بیغ ۵ کشادیر ان اشدی بلند ۵ طانون اکر اشدی همند ۵ سندی خسته
و خسته بر طاکاه ۵ ازان پشت نامی نیندی روی ماه ۵ صف نشان بیارات و صادر خان سفلة نیز زین
شقاق و صاق در بر ابر سلطان اقان حرکت مذبوح ارجای بر خواسته کرد و زی کرد چون زیرین کرد و م شرف
علبت طلبه عرض و ستی بداده و طبیعت خود را طاع کار و دست و پای بیزه ایطال رجال از طرفین پای
جوات در و عضا رجال و قطار و نوا بر حرب و مزب زاد را شتفال آورد ند بیت چو لشکر بلشکر زاختند
تو کرد نیات بر انکیختند ۵ دران دیار خون طبیدن آب ۵ و لیکن زاکند و ن و قاب ۵ از هیب غلغله نهیب
و لوله های و اوای کوس و زلزله در طاق سپهر اثر نهیب میدان شد کر طشت زرین مهر طا نبا در کوشه
بام این دوان نتوام بر نهیبا شد و از زلزله حلات دلاوران و صدمت نضال نکاوران سنوذیل نا نامد
کر طبقات کره خاکه با جسام افلاک مضاف کرده و صولا و مصقول در حرف غبار مظلم و مبدم و خشان
اغاز کرد و کندا در دها پیکره در هوای و غاو عرصه هیجا چو دخل نجا شام بزم نوروز و بدر دا جام و دیران و قا
باز کرد و صیان انچنین دهان تفنک و خرابه نم سران دیز و فشن سفلة اکیز دمیدم عرصه میدان و فضا
سمر کهر ا قبان کوه مخاران نا نوان صدای توپها بنین تن دو زخ نفیر و خروش چنها رهای رعد صفیر

جهان پر بهنای چی سور محشر با فتاد ان برف حسام اجسام سوزانش چو نیما خباد و لاوران کینه اند و زافتاد
اجل بر کشتکان سمر کر بیان در بد و زال دو زکار د بزیر فشش و لیران جلادت شعار کیسوی کا موزکون
کشاد بیت دران دریای خونا سب دلیران ۵ چو نها هی کشته بر جوسنا رات در اول دهله سپاه کرد
اکر چه پای حمله نا فشرده دارام خانه نا منظم ریشا ند و فضا و قی خان نیز ان بر ای اثبات کار غلغله و
اظهار بنیر ان خاذ و تحمل اعبای کار زار و تضییع بدول و فرار با رها کرده تکیب شعار شفلة را پیش اند و ع
خیل خطاب بالون ملا یقصب منکم شفلة عدد بیات هنیف کرده بود و لیکن بتیغ مرکلاه پیکران ره نوردان عدم
شکن را کمتر از سا اسکندر دیا نشد و از مزب حملات حیدری روی بنا فته کران اسا کریزان شدند
صادق خان خود کرطاب تاج و سر بر بود با اعوان و انصار بجان تو ت تحیرت بر سر زنان شعر کمثل نحاد کان
للقرن طابا ما بالاذن ولیس لهرب بیت سکین خرد هوای نم کرد ۵ نا با فته دم دو کوش کم کرد ۵
اشک زن میدی بچهره دیران بجاب سراب کرفت و خاک خذلان بر سر نام و ننک و نخت شفلة اهو خصال
اشتر دل دو به خصال کز ان کار طای شته کر به دو ران با شتفال شقال سفی نکاو تاز ی سفار کشته و ار دو ان
ملک دیش کاو شل در کوش فیل حرارت خواب حرکوش و نیز وی رست نیز ان هز بر تکن فراموش کرده بودند انهم
تطاول شاهبا زطالع صیاد انداز سلیمانی چون بنا شا تطیر و سرب الصعوه را زعرصه جدال و سوالا زمیدان
یا فته با آنکه هشکام دعاوی و افتخار بر سپهر زدین میها ند و دین بر کاو فاده در عرصه محاوره خود را مرد میدان
منتشر کشتند بدیجات کهشتی زاغ و زغن در جوف قالب غدا بان صیاد نن چرخن خواهد ساخت و جوخ
طالب و اراب در شکنای بنا تن شیران پیل اکن چه حیله خواهد باخت دو لیهوی زنان زا بانع دوا بران
چه رساند هو کنان بجاب و زان زاد و بر ا بر شاه مجانا و ز و زچه طانت پیش سکبا نان کران تمکین تیغ نیز
رستخیز اکهزیان بر کشته قبان اخته بر سر شان نا خشه و فاروضا شاه خوای قتال از اجز ا قبان
زکین شاخدو از اب زن و ابرده قواضب شرب نا کوار و طعم عذاب و اصب و از نهاب سیل نهاب تفنک رعد
خروش و نبار و اجم سکل آتشین مهره چاشنی دشای فا نیره نهاب نا قب جستند و بنوشید نا به غضبا زاب
عذب زندکی دست شستند ازی بیت هو کبا نوا و بازن بچه کرد ۵ شاه سیمرغ خود را رخه کرد ۵ با جمله
صادق خان و دکان اعبار بر بختی بر کشته بختی بار بسته سرعت نا ز کرو نخت رنا استعارت و در مدار ب
نا هنکام و صول کبار و ضا و خزینه و سر نخیت کو ضا خان شد نا و کفت سقط کرو از بیم جان نیجا
بد رینه زده با صبا نا نکه بر ا دران فش از روی عزم و زافش حصن حری را بات ساوزه و ضا ر بر بز ا نین
امتنول کرده ان نا و ر ضام ضرورت پناه بر ان برند قیراب رسنید و از متنا نیکر بند کران اسا رت رفت

برادر ابکر خان و نیلی از عرب برادران صادق خان اکاهی یافته چون دوران دولت هاحسین خان و زین و
حسن قلیخان ملتزم رکاب فلک فرین بودند و قرنیه نیلی در زمان تقرب جم از اردوی شاه از یکدیگر جدا
و چون کشتی بنا خدا خواهد کسی از ایشان در یکی از ولایات ذوالقرنین مجموع و مسلوب و سایر و مرکوب
ایشان مقسور و از اسلوب خوب و حسن و ضرب افتاده و قابل و عشایرشان دو دیار کرمین افتاده بودند
بزار و نخت جرکس جزه مزوده یکدیگر و هزار کس از اجناد اکراد دوستکان از مخصوصان فراهم آورده
و زین خدا یار اوزان صادق خان مقابله کردند و از یمنی بخت فیروز شاهنشاه مؤید بالکه چیرین و شایسته
افتد رهاکه دنیا بندند و قواعد بلغ را از لب حمله آکراد و اقدام ثبات نیستند احمد برادران صادق خان نخان
و زین نیافته بشتاب تمام بجانب قلعه قرین خان کرین دانی و دو روز و ساعت ساخت چاره و فن صنع را
بخاطر عاطی ملحوظ کرده بر بنه زین رسیدند که چند دیگر نای نامی و نشان بر افراخته و شنایل آن ناهی و ند
خط سقوط شد و عمل صادق خان و برادران افتش بخطا بین مدد و مجموعان صفان او را از بین رکنب و فنان و رکنب
و سر سخنج مدا از اقران ان و رهان روز که صادق خان لشکر فیروز خان ناخته بود برادران افتش نیز شکست
یافته رو بسر روی نیان صادق نیا بخوف چون سیمابی در جوف پاره کاغذی مضطرب فتستان ناچیز اوان
همه کفته بیکدیگر سیل نیا کام خام سود پرشور نه بزدان از رود و جوف خالی و بجانب پرنیان
و نیخالی در سراب صادق خان بین شتند و طایفه غفلة بکوه و دشت و قرای و طرالی حرولایتی چون سود
لخ ستانیان و در فضای خاره خوار و خاکی که هسار بکوار سوهان و سار پهان شدند فقطع دابر القوم
الذین کفروا ظلموا و الحمد لله رب العالمین ذکر کرفتاری فاتل مرخان سعید و رسیدن بجزا و قتل پلید
شریفش عجبا شرف زاد الله شرفا و تعظیما بدانکه زند و نیز دی و دیران قوی بازو سال جیت آکراد دیزاه شقاق
چون کرکاباد زبار و پراکنده کشت و شاهد هنای این فتح و ظفر از اوج نیلوفر فام خاکی کشور کشای چهره نمود غلامان
غارت قرین و فاتلان خان خلد اشیان زادت فسنه بخدمت حضرت دوری زینتی او دوین و بجزیان
شاهی انصار و فاصلان ایشان را با بیغ و خنجر منفصل و مدوحان در بخی بحجتین بیند سلاسل آهنین
کشیدند و از دست ناکسان غلاب بهل و عنایتی چشیدند بیت مناوی بار بند نیزه و سپاه کرایات پاک
قرین پزیرنه نجشوه و کرخداوند هش برایین بل کان شد خداوند کش و چون از خط بخشهای شاهی
دون و بر الجهای و او و نا شتر اسباب سلطنت از دست و نایین مجهر پاسبان بدست مقهر صادق
خان افتاده بود از ایزدی کرخان نما و خلد برین در جوف نیای جز مکس بیت و شاهد هوس رعنی را
هدایی خان بر قمرین زدان است و فاتم جم در انکشت اهرمن دست خوی مین بخی و تاج شاه بر فرق زکیان

آکشت روی پامیالی عادات و کره خود و بان روی بخاک نهاده بر مسلمانک بیت خاتمی را کرخواکشت سلیمانات
فتر و کی توان دید خدایا کعب اهرمنان عشق قضا این از دیوان خانه ان سلیمان نکین و مصحوب ابرهیم خان هند
الفیلی خاکسار راسته و او لاله خان احداث ساخت خطاب زاهر فیضه زاعنایت بدرکاه خلافتیان مجبن کا
زیبنده ان سلطنت را با برهیم خان تسلیم نمود و در دار هیجان بکامیت مطاعا زد و بار خلافان عطا
داو و جرم بخش خطا پوش نا زد حکومت کرم رود و ارایش شد بیت و افت سنبل عطا نان دل نار مجتمع
رحمت از دوش شیطان نا بغ لان بیرد و در بین فرقت مرکب فغر فشان دو زخیان را بخوض حوض شان لا
از ازار و کام او زنا خاند رسید و فاطف و ریخ شاهنشاه قرین خاد حکمرانی ایشان کردید خان ایزدی
کرد و رکاب اقتدار بر سید و مستعد و اسمعیل خانه خاند و دزا طاعت و کوتوالی قلعه سیوزان
سرافراز شد و حضرت قلیخان و نیلی کرد و بیکاه حضور باهر انور پیش از همکنان از اراطاف خانه بظهور
پیوستند حکومت دار السلطنه تبریز و حوزی بنیابت و اقران شهنا نیابت و هم از امکان جسنیر
قلی خان نه خاند زاده نیلی برادی و دون نفس خان مغفور نا عشق و قضا دستور زاد ابرهیم خلیل خان فاکم
قزاباغ مامور کشت و چون نامت کرکب سش کشت و طامل ان سرزمین خلوی زای استقامت حضرت سپاهد
تمکین بود در نظر اشرف و جمع بر بیت اشرف نا ولی و اقف بیشود قرای لکز کنان و چه بهر انان از زنجان
بار السلطنه طهران در حرکت اصل عبا بهند کردن نزد و دیوان خانی نیاده کرده و ما بهیچ علم
نفرت بیم عرضه هیجان نا چون جم شاه هیجان از ارشلا بخشید بیت چو بنا کرکشت موکب
از زاده سپهر بهر کرفتا نش شکوه او زیرش ز کرده زاله نوشد چشم اختران در شش کمکی عبا بهند نوید
کمل جبرئیل در بین زاده نظام الدوله سلیمان خان را بجهاز اشغام اسو کیدان جیت دار ارز دست
روزانه دیت و چهارم شهر ربیع الاول سنه هزار و دویت و هیازده سریر سلطنت از قدوم خانه ن کشور
کشای و رشک نه ظلم ضیا کردید چند روز بیانا ستقرار و در کز و وقت نفس سلطان علیین اعتبار
زا با حفاظ قران و قرای ذاو و اکان او زیا بجان او و ند با هیجه از اکابر اعیان او زیا بجان بدرکاه
خلافت پناه و نیابند حضرت خانه زاده ای مراوح خاصر و اعیان ملکت محضر صفوت محقق و سرزا
استقبال مفوض و استقبال سیمابانا کرد زا بنیه سیمای فرد ریخه میزبود بیت کما مشکی ادم زجیب و دیقان
باز اهدای ناسیر لیا زخلعت بر بود و زنکیر حیثی از شوروین امرا و لشکریان سیمابه سرشک و دریان
امل و دیقان طوفان و نکبت بیان شد زنا بوزشش چنین سفینه روح بر زاند و وش نوصر کریان و صفوه
دین های سپهر کان بضیفان دسیع خاطل از دست و دل خرو باز ال خرمیدان و رش جیوب جیوبا

دفعه هر شاخ و از سینه نکند و کوشش و سلسله بر کوش و بر کردن ناامن همه از رده و بهار فلج مهجه ایل بل
جمیها کمره ضا نخود و نیها و رخمان از اراج بها فطرا لشفیقه علی الشفیق کالدر الواقع فوق الرحیق بیت
چون لاله بر از رده و رخساره تو گریه از تاب جگر از رخته و رخساره بارت سینم بیخ لاله تو رسته شاهات
با هجر خوی کرده ان طرته کفارات نهفته جم جاه کردون بارگاه که همواره ایلی تیز کام سپهر پرش ریزان
باد و نزاد و جهان در رکاب طرف فشان او و را سنبه دوران اشتر صبح را الزرق فرق شای زیب داد و اختر
زرین مهر بر فرق سپهر جشاهل ان از رشک و تاب اشاده سکیفت کاش بر دت خاقان و اوکته
بطای اشتر بودی تا خود را بر تاوت بشار شان سرد و مهر پرود سودی و فیاضی که سعادت رهین اوبود
و سعود قرانات قرین او و ناله چون طاع و دنان و زن خدیو بهمال مسعود و اهل تجلی از زبان زمانه
با جاج الذة و اتمال موجود پای کردون فرسای بر دت سلطنت و کامل اجلال و تکیه کاه اقبال ظاهر بیت
افاضل ادستا قفته سخا با طبر اوبند دامنیا و سرویش سرد فیض مژده انان و ان بکرش سرو جوان دست
کرد کشان الحراف و سرد زمان اقاق از جاده خانه اقام حشر کردون غلام بر دو دوش خود را بخلاع اقامات شاهانه
مزین و محلی یافته طوف بندگی و تلاده اطاعت بر کردن فیاد بر کاه ایران زا بمرکان دشمن داز روی حسن
اخلاص و صفای عقیدت جلوس میمون زا نیا کرد کاه کفشان زیاده و کامل شرف دیل عاشران مسرور شاد و
نیا لها با رکاه همایون از تقبیل و تقبیل سرو زان اطراف بجد بیت نیلوک بود هر کجا که داری دست سر بلوک
بود هر کجا که داری پای و ریش ایران کیوان مقدار رشته و رشاهوار از دست خان سپهر پایه کرده لالی ایبار
تراب و سیار بر داز کردش ایل و فیار بر قطع کردن کیخته و حزن فرحزن دوهم و دنیا دار زان کنوز خسروجها
دار بنداری بزک متکوز و اوزان ان فاد بود از عزیل نیم فیا از بر سو رفیقه و شاهان حوز شید رخسار از
ایثار زر و کهر و الحان جوهر کان را فی و جیب و کریبان با رنیا مکان حضور شاهنشاهی زیب ساخته و فرخنده
جوبان و رکاه از بین و اطراف و اشراف خاقان عالم پناه سر فیاضات با رج اسمان از افاضات
حسنه زان در و زخیر و زکه کردون همین خاقان من تمنای بار کرد بند فرزند زبن جوزا و عقد روی ثریا از رسم
تقبیل زده و حجاب او و دی از چین جبین ایشان حجاب کشتی شاهزاده محمود ولی میرزا شاهنشاه شرف حضور
فیض کنجور خاقان کشور کشا و نیاشه از جناب سلطان خاقان زاسم و خجود و امتنان کرده نهاده پیش زاسر او بود
تقدیم افاده توضیح بنا بالهام و تشریح این اقدام ان است که چون رشاه خاقان برای استحکام بنای سلطنت و
شاهزاده همایون زاکه اکبر و ارشد اولاد و ش بود ولی عهد نموده و در دارالخلافه طاهر قرار استقلال
و استقرار دش زاد و شاهزاده محمود زا با یالت خراسان و نواحی ان صاحبات بخشیده و خود معتصد و شاه

دارالسلطنه کابل و بشاور و تبریز بر دو برادران خود زاد و بالاصار کابل کرمبات و ورزات ابنی بوده باز
داشته جل خلل ایشان زا مقطوع و خود و خاطر از ایقاع فساد و زان قباع ایشان اسوده و میات جرت
علیحضرت سلطنت کرده چه پدر ذاما اهرت شد شاهزاده زمان کران شاهزاده همایون و شاهزاده محمود که
بود و در زیر دست و حضور ذات اقدس بر سر شاهزاده نوابی استقلال برا مراحت برادران مهتر سر باطاعت او و دیاد
بنابین لشکرها انگیخته و حزن فیاض غیبه شاهزاده همایون بعد از شکست بدست امداد و تماس امداد
بوده زنجا بجدیدن و از ان حلیه مزن فیاض خاسته و زار نیکا عیش فرسایند بیت چه باز کیری با سند ابن جمع
ست کبابی بزاد و طبیعتاد دست نیز بک شاز فیا ضلالت نداند کس از صلح از جدال او شاهزاده محمود
و شاهزاده چند زنبار دکهتر و شاهزاده کامران و او حجود زا با چند کس از اعیان افغان بر داشته روی التجا با
راستان نواز خاقان سراز از زد و بعد از ورود و ایشان بنا را عتباده بزید کیفیتا خبار ایشان و دنیا بر سر
امداد خاقان مرحوم خاکهان و رکاه جلال رسید جزء ایشان خاقان و دوت نزاند و حزن کداز حمیلداه ی حکرک
تجمل انداری و اغراز ایشان چنین و فا بین نامی حکام و ولایات شاه و کردیدند که در رفیا مقدم ایشان را کرام
داشته در اسم مهمان داری بجا ارت عیدان و رود بینم ارم نظم خاقانه و ده یافت حضرت اعلی تنوره الله
بصیقل مرحمت و عطوفت زنگ کدورت از خاطر ایشان زدوده و رصدف شاهدار بالئه ابن صلح شاهانه
مخزن شاهنشاه کرد شاهزاده زا از نصب تعب بار کردن بلالی بحر و خاطر ایشان زا بنوع سزاوار
از روان فیاض و جبه خاکدان و دنیا دار بلا و حزن است و بنی نوع انسان از تزاد و خرات و رو حزن نوش امنیت
زینت و اندوحزن باشاد ی هنیتن مشعر الا انما الدنیا کظل سحابة الظل یرحلها ضاحکا نزلت بر ما ضحی
فیا عجبا حقا و الان جزعا فیا عجبا حقا بیت خاطر از جمع دهکده حزن فارغ و زامن دل از بند غم
فنیا ان ذکر انشاء الله تعالی جمع شاد ی از فلت فاد ی بندند و رخسار شاهنشاهی از اینه مقصود جلوه کر اسید
اخلاص تلکت نواب همایون صاحقران و اردو زمانه که بمون سخاوت ملکت سرور ت زا از نقر ضجره و شات
زا از نقر ضجره و شان ضیاع شاع موده اید و چراغ خاقان نزاد راحکم رفت که بمراجعت مضاجب و دیاد و شات
مخلد از و زبر فشاط و دوغ جش ایوان ابنا اطا اعیان کرد و ار افضه محمد خان ولد ذکی خان فرند
در انتها چون بساط دولت تازه بر بدت مهتر مهربان خلد اشیان علی و خاطر عرشان وی شان کرخنه
کان اطاعه محمد خان و ولد ذکی خان زنده بار به کرد بنیا بان بصیر و شاد زنده و بر جلد بنیای زادی بر شیانه مضمع
هزد و زیزل و هر بت جلد از خوف جان فضای و هر بدی مثل زاد زنان کاه و در بصره کاه و در بغداد و بلغه
و خم قرطن بود و در سر جنیتر ضیا لغامی می پخت و دنیا دار خاب فشر بش اکال فضر فاخته و دنش از جور و زکا

و باداد رحمی از خامه لطف بزای شستن گرد زحمت از چهره دوران و فرش بر انگیخت تا کلش از کشور آذ
غارهای تمکاران پرداخته شود و چون کار دولت و امور ملک و ملت به بروی کار آن بود و بر این سبب
این قبیلت از است که چون کلان میخ خان کشور کشا سفیر اقبال ناشا صیقه صادق خان شقاوت را که
شقاوش آمیخته با کلو نفاقش سرشته خیانه دل بود از الایش جور دولت و حکم ترفیع و وضع در مسند
حکومت سراب و کرم رود و دست دوران او دولت حیدر قلی خان دنبلی که از تربیت با نمکان دولت جاوید طراز و
بابا نت بزرگ و خوی سزاوار بود از رکاب قدس عرض و وزیر شد و داد زیبا جان مخصص شد صادق خان
علت جهالت نابان و حیات ظلام خویش و مشاجره عادته که با حیدر قلی خان ذاشت سر هم سرش نرفت
تا توقف کفته جنان بزاه سفان معطوف داشت و کرم رود و سراب را تواب کفاشت و از دره دوران از مهابت
بجانب شیروان روان کشت و چندی در انجا دود سر کردان و پریشان حال و پوسته در این خیال بود که چکونه
احتیال حیدر قلی خان را بدام اورد و بار نکاب جنان از غایت بندکان حضرتش ناکام دارد و تا جناب خاقان
خود را میان نرد م بعد در کنار علی از حیدر قلی خان مخفی ساز د از انجا که هر مذبی را مقتضی در عقب و هر
نفی را مقتضی در پی است حیدر قلی خان کز ان خوان عوارف حضرت علی فیاده بر بلیت و اهلیت حیدر جناب بی
از جزوی و بنل ظرفه اطراف نباده تا بعز اطف خاقانه ز اتاب بنا و رده خیط خیط دماغ بر کردن عقلش
پیچید سر از بند بندکی حضرت کر عنان از دی بر کشیدند لا بد م دوز کار بنیز روز کارش بر تافت و بخوی بد تخت
ذمام اختیار از کفش ربوده بد نیا دادبارش بمزد بت چو تیره شد مرد را روز کار همان کند کش نیاید
بکار صادق خان را نداد و حمت بموجب او ز مانهای دولت بکوش مذر بنوش رسید غافل مذاهی
این جزه محض کیفیت دیکر بخشید و چون ز ارق کرمانهای مکنون ضمیرش بر و ظاهر کشت نکته اصابت
نا فرجام و حدیث ناخنم ز اکار ب و ز اه اعد و شد با او کشاده حیدر قلی خان را که مدام از فشار شراب
و اشتراب ای مزه مزاج و ب و روز با جام می مصالح و حکم بیخ می نزاند و هر بزی سر میکند اجنان
ز ا اجنان تر میکند هر شوکه نداشت مکیز اسر ز ایل و با مزه از کار دنیا و خوت ز اهل بود بنز د سواس
او زات بر هد و دل اس چون کفتار غریب کفتارش خود در دیاه باز ی اد حرکرش و از کر شمار ذام
خنار کت محمد قلی خان افشار نیز چون خزان بی افاد م بخواهش خان جنایند بی ایشان کرفت
و شیند ز جزو ذی شیرز کجان ز ند نیز د عوانی ز ند تکر شان را وری و بر انجام طغیانشان عوف
داشته نوای خلافت بکوش مخالف و مخالف رسانیدند حیدر قلی خان و محمد قلی خان معدود ی از خوی و ارد ی
که حکم و ضع خراب داشتند و صادق خان چند کس از کرمرود و سراب که عمر تبه موضع خراب بودند در دور خود

جمع و بدع کار خود را ساخته انکا مستند دران عزم پرداخته قرای خود سری بر افراشتند و چندی در چشمهای
رکش نیز خیال شاهد عمنا را در خواب میدیدند و کاهی در سر چشمهای خوش سراب با میاب اندیشه
ناصواب کذراب بقیقه عینه اطمینان ناه میز ا میکردیدند و حسینقلی خان برادر زاده محمد قلی خان چون عم
خود را دعما دید عم خویش را خوزده زاه درکاه حضرت علی پیش کرفت و بدان استمان بوسی در پا بر سند
همایون تخلیف خان زا عرضه داشت و چون راستان باخامه زبان زا استان نخاهانیان زا بر صحیفه حال
استان نکاشت خاقان کشور کشا او زا بنواخت و با دل خرم و خزه و دولت عزو بنیز ان سرکشان زا خوبر
ساخته نواب محمود میرزای افشان زا کرا زدست جور زمانه و جفای برادرش دشمان شاه با نان و افشان
ان دیار بان شاد و روان سوکت حضروی انجاه و ان حضرقش و استقبال من ملک صورت چشم رضای بجاد ا
و هنوز رای مقدس کتابرای نیجه مدعایش مقدمات ترتیب نداده اکر چه ابا لزام رکاب مشتاق بود لکن
تحمل شاق سفرش از روی مهمان نوازی برطبع اقدس شاق امد و بی هذا هوای تفکاه دوران کرمش
از دل اشتاق بود با تحمل تمام بمهمان داری یکی از خدام کیوان مقام مامور بتوضیح و تفریح کاشان زا استند
کر تا هنکام نایش خورشید ظفر از مغرب سفر و مشرق عزیمت و روز هادر رضای اد نیا د بکار و کمبل و دی
ضم از دل کشاید و شیاد و کاشانه ان شهر ع صیقل صحیفه ظرافت و نظهای دوی زنک کدورت غربت از اینه
خاطر زداید و محمد قلی خان قضا دار را با خوی از سپاه انجم عدد شمرد اری ظفر و علیشکر نامزد نمود تا پیشر کجا
زاه کرد ان انطباع با چند کس از قطاع الطریق نشاده زنده ش حبس و حوزه و در کرشه زای نوشه سنر
زاه بر دم محاسب بدست ناز د و پای همت بدنبی سرش از سر کار و ایشان فشا فتر بر ای شتاب تحمل و
فتر بی جمع تخاضیان د و با جانا و کا ابانات و لا بیاد و صیاز د و زانا علی بحسینقلی خان فشا ر بر جمع کشت
و از د و با ر کتبی مذا در حضت د جمع یافت تا بان نوامی و قشه یاران و هزاد ان خویش زا اطایفه افشار
فراهم از د و بر عنم عزم خود حضا ر اروی زا نحیر فرا د از اهر نوهیکر داند و توانند قبل از وصول موکب جهانکیر
د ستکیر نهایند بدا ز اطراف حسینقلی خان از د و نیار کتبی مذا د نظام الدوله سلیمان خان عازم را کر هذا
فرخنده مقدم شیراز او لی انجیه لشکر منصور بود مقدم بر پیش پیش پر بطش و فیش و تعقیب پناهی کسیل
فرمای سپاهی ساخته از پایان مبسوط انجماح شاهنشاهی بر و بند پر فروز و ایشانرا هما
سعت و زیاد باب چون سباط سلیمان پرده سترکت فوی بنیاد بر ثبت باد پایا بی برقنا ز و ذی نژاد چون تخت سلیمان
بود و می باد د و هم ماه ذی الحجه اخرا د از ملک د و ان شد و علم هزه و ذی فرجام چون بال مرغان بر پشت
شان شابه کستر انید و حکم مد و ها شهر د و ا ها شهر خرد و ثابت فضا ثابت نمز ذی منزل و هر نسب از فرخ د و

امور مضره داشتند حسینقلی خان نهاد از شنیدن این خبر جوزا از شیران بقاب اوضاع برداشت و نا با و نان بی
اثبات و اهل حق و بهل همه زده جا همچو خان زاهون گرفتاری مقدر و بنود از سقف او خان نبرد و دخت
و کبار گرد و باد از هوا بعوا خود زا بکاشان رسانید و حسینقلی خان بکردش زمسیل عمود و شیران زا نیز بر خود
نپسندیدن ناچار و عزب عزان زا آماده و روانه اباده کت و میرزا عطا کرابی زا کرا زخاصل اعقاب و کت نبرس
نامیزله عقاب بی عزته شیخ بها خراب بود اشارت راه نا نبده و اعزق را کبر زا کردن کی ان خرات ایزد بود از شیران
با زبود و خرات او زده جنگش طوق شود و در سنم پیک نام بیات غلام خود زا کم چون زال دو رویه بیات بود او را
عمود و دولت تخیل ابا و خود میراث بترش شهر و قعت بحر سبش بهر بعینین عزده خود با جمیتی عمام در
اواسط ماه محرم الحرام وارد اصفهان شد و علی الفاور عزده زا با این مخنان کر مقصد اصلی از این حرکت ان
بوسی حضرات و عرض کلی بحمد عرض عبودیت و نیب بنیاد و نیب با نهار رایة انصفه بمشکبار تا مجدی کرا کر
اعدی از زیاده کردان چون سوس بنیارند کر عنیا قیت نام عما بود حنر و انام زا برزبان نیاورد بنقشه
وش زبا فتن ابا نمیکشیدند و اکر کسی از هر زه دوایان بتقریری نا راضی بدند محمد علیخان نا عار کرا زجانب
سپهر یار بنکر کرار جواست اصفهان نا زده بود چون هنوز از خلاف او انکار داشت و الحق جانی ان بود و چند
اشاره در اقدام بر دیع و منع او از کار کنان او دولت نرفته بود مقابله و مضاله او را خلاف در به کار و لذا
دیل با طاق خانی حسینخان کلر کی اصفهان و عمال دیوان از شهر بیرون رفته در نزاری دود و دهش
نوف کسیل ذات و دیل نرصد براه و صول حکم استرداد برکات و ورود حسینقلی خان را با اصفهان اکر چه
پیشتر از اعمال شیراز این کوش زده و بران حضرت سدل بود عجل را عوض زات و این جزمیع و زان اوقات کم
فضای دلکشا و ساحت مجوی و فی فیض عمال علم نصرت طراز بود عرض اقدس رسیل خان کشور کشا سلیمان
خان زا با کام و سر کرده کان او زبا بجان جهت مقتضا مور ان حدود و فتور بترفت ما مور و در ای اواخر ماه عزد حرام
بدا کم ایشه صفر جنر و اسکندر و نظر از کرد اند یشه این نیز نک عجب زنل بند بر ده و دست نکر دن این جر جرت فرا بش
عنان همت کرد هایون رای اعز اقتر از ان مقام بهر بنه از اعدا و زنای نا بی و را و در ای اهنل عراق جبا کر کنا
کوه بیات عرو اج سپاه بیکدیم چان نزاطم کرفت و حجاب غبار سواران بود و وی هوا چندان نراکم کر شمس انوار
خاور و از دهشت ان راه با خر کم کرد و حنر و خاه سیفی زیاده عراق چون خود با سمان روان کت و چون محل اوقات
تیر زیان نصب خیام و ریخ الویه اران و دفن با فت محمد خان زند زا دیل و دست جسته بنا بر سر حرص و نزال
او زرند و در دست اطاعان کر فتاری او بند جبال آمد کذا و شمال او بر و خطا جبال آکنا از قرار یکه بند کران اساکت

رفت با صد دی از با جبال در سیلاخور بختیاری پناه جسته نزاه نرود بر دم بسته بود محمد و لیخان نه جاور کرد بیغ لوزان
بود بسیل لخور بی سته جاده کار او و با زا فش ان با جبال جبل و فرا زان حضار اعضا با نت و در نزاعی بر ق
عقاب بر خای پران لشکر و لیخان بران و دیوان بر کشای و نزک ستلطفای مهاب بنان کردان از سینه سرزده
روان اکرده در با ای امد نوفر اهاب و در کزای و نوخذ و سوستر با خواری بر دست خیل خیلی کرفتار و با اساکنان
حسن خان و الی میل بر جیش و بر جیر خشش کشیدند و بدر کاه حنر دی اوردند و حکم دار و جان اور ا بسلیمان
خان سپردند تا اهل چاده ها سنر ا بد حکم و لکم نه ا قصای عنیات زا بروی خاری سازند جبت چون بد کردی سوء
ابن زا فات نکر زاب شد بنسبت زا کان نه و در فرخ میاغ کر رود نیز ابراهیم خان دیر کمر ابر هیم طلیل صفات
خوان سپر زا کرا هنا و از موجف سلطنت حکم و فته بود فتوح مال زنت و کابه دی فرود و جبین عبودیت بخاک استان
زا ستاق نواز سوده از مورد صنایع حنر بزاب و از انجا مراکب برزن سیر کرم عنان نه کشته روز بکر ساعت
زنجان از کردش شهای شفا بخا ساز اعلام و جنبش و صلح ستایل از نسیم روح کلزار بنیم و بوستان دلجان کرفت
از باز چهای سپهر بل عجب مشعبد کردش زند و اطمان حضور خاقان نو بد کت کر بداد نطفت سهنشاه کیتی ستان
از هوی عراق و نوا زجر حرکت حسینقلی خان بفزیمت نفاق سلیمان خان زا در بزان و در نخکاه ان جبل علی همت
کماشته و صابا با سر کرده طایفه نا کلی بکلی از زاه بریده اند و با انکه مکرر میکفت کر شمشیر خیل سلطنت مصنع
بنود کا و نی و نشان سوز انه مواد سوز ای دیاست بجاری هر و تنش شاری و از خراب صفای خیلا نه خاطر با صاف
خیالی خافت بر زاجش طاهر و حدیران معلوم این رای مفسد نزا با مراد نسپارا انجی شانه و عنبار اهل فساد ران
خلاف با هل اعتماد میان بر خاسته و محکی بیان با میان بسته اند کر اعم از انیکه شاهد فتح و ظفر و ا بشیر ا جنر و
زاد کر و نح نماید با الفیاد ا عکس بضرورت بندد دیکری زا بسر و ری و مهتری بپسندد خود جز او ش کمر بندی کر
الحاشش بر بنا بند و چیم از هوق و لفیت قطع بوشند و در عصیان و محنی کوشند از کثرت شغب از الفت
سلمی بضی جنر نیاید نه با سازا ای حی کلو اکبیا و ش نمود کر شب تاب و در بر تو اشاب غافل نماند و زبان
روز کار بر ایشان بخواند جبت با نوشا له تضیعوا زنام کل جبم و لا تخلوا جود کل حی فلیم و ذکر و ا الف کم
بقول رب جیم لئن اخاف علیکم عذاب یوم عظیم خاقان بلند جناب چون بر ای ابطال سحر و دعای ابطال دماغ
بیضا بر دست چون چیا و ع سبحان اشا جرد عصای موسی بر کف داشت و زلف فضل الله نیشه من شیا
او اوان عزم او اکتران نا رام جبل و خود ش دناب و بیت تر از خاق غراب و طین دناب انکاشته روز خان دم بکر
بر جبان نظل کر بن جبل و هم رو بین قاس سر نکون سهم زا بر طین ساخته نا و چون سلطانیه حنیم و کاه بفیه جرم
خانه بر انداخته نکر و ند زا خبار ای با استعانت نا بل با دات کشته با شارت و شاور هنه الامر فاذا عزمت فتوکل

که توان شست از زکی سیاهی ملکه ملک و خلت را از وی حکم آنکه بیت مقدرات که از ره کسی چه حاصل است
درخت مقل نر جز مار ندهد ثمر نخواهد بود ترصید ی دوی نمود دوی نمود بهر باد دوی بهر باد نیکو کردار خاموش ناکس
از جانبا نظرت بخاتم خود مدهم رحم بر وفا مل مسئله بحث نظری و پیوند بهر بادهٔ فاتحه بر بیغ مضاجرت و مناقشت
کنجد نگردد چه طبیعا نظرت اکریم و عفو ش را علیم و قلبش را سلیم و رایش را مستقیم صباحات و در آن
کرانیت تضا یعنی رایت ببقا نمیزل ساز دوی فرا خان و منزلگاه چشم بر اخان او دوی هنا یون مزار و در دل
کرانیک پرده فرا ران عهد علیا و پرستاران حذف کو هر خزینهٔ علوت کرین پرده عفت و پرده نیش علوت
عفت و شرافت بیت هر بیخته کد سایه بپرا نر خویش نادیدن مکن سنج در دامن خویش محمد خانها یزدیش
اهو وضا بر جسته و از شکوه و حشمتش کله کوشه قیصر شکسته میرسد و بدیدا کرد ی فاضل خود دیل بلند و
قوة الدین با خدا دد و بش کرد و از شاهل دیخ فرخ حذ بود و در آن فرخ بافت و از کاه دیا غاز نشست سرنجا
حسنقلی خان حکایت بپرداز سد سرخن باز کرده با بن عذر محتمل کشت که هرین وجوه ملک فارس را بصوبه حاج
بوصلهٔ کفاف ممکن خان بن ظل اف را اف و اقوام مرجوع کنا عایت کرده اکر حضرت خاقان ملک نخا
کردن فرا دش جمع و ملکش عرضه و سیاست در خذاه شکر این نعمت بزدان ملک کرمان را بن با قطاع اوضاف
فرمایند و از بزرد همی دل کو چکی بیت از دانه بنهای کریانه دو نخواهد بود بیشه لکی کرم کن
جراو از خوانت که از شاه خان سراز باز خوانت و او نیز بخط الحاقت سرفراز نامه نزد کنا زی فوشته
شادی خواهد بود حضرتا علی از دیخ دهان کا فی خواب این نکات موسط خواب کیشد ند کر از جانب فا
با انیکه ملک سلیمان را بموزی خواهیم فشید و در اضافت ملک کرمان مضا فینی نیت و اکر از دوی او می نخافت
دا می نرف و صلاح دولت مرینز نداضیقت ملک ما و او کیت از این دوی که دوی کر فروزی دوزی
نیت جو بنل و پرینل و در اضافت خان سنی نمایند و چون فیت نا فرجام با عقل فاخام فرینی ایند بیر هیچ
دا فحمدی نا فع نیاید حسنقلی خان بکرمان آکفا کرده اصفهان را نیز فایت کشت و چون حضرت خاقان
بزرا فا نیکه بیخ و سوء مزاج او بر بکره اقات حضرتکا و وجوه اطراف عموما متوجه کرده و راه ها نرا و امسد کرده
و او سا نخها نرا دیکر شده و بهم کرد و شش مشکه بر او او هکام ارادت نیافت نه دوزی و فا نرو بخامه حوادث
روزه دیکر اعادی نکروا خاره عسکر او اشارت فرمودند نا بر نفیه کنا یب و دستبر صفوف پرداخته کاد
تقسیم ملک نه بپیام او دی بکان بکان و زبان بیخ سراخان و مرتب عمود و جیح جنود و تصنیف لشکر و
تصنیف پیکر نا خنایت شعر فا اتیح منال و لا اتفقر خان و لا اتهم طالع در خلال این احوال
محمد علیخان قاجار کرا از اصفهان بدیدند فتد و دی بکفیه مقصود در کره و هنا مرمیکث سراخراج تعلیل

رکاب همایون کشت و سرهنا خوش از اوج کردون کذشت و چند دفعت شهره از مشهوری خیام فخر مشکوی
شکوه کره با فت بدین طرح ها کهان عتبه اقبال و سپاه کر حسنقلی خان با اتباع کراه و دیکر کرهمت بر مقابلت شتافته
را نده بر صحرا کبر دا افتش عزیمت حضرتی مشتعل کشته سنه و اعزاز او را نه نزل کرامات و مهد لطف خان
فاخار و فضای اربعین سنه نزدی بخواست و پاسداری ان نعین و زاوا نطوام کینی را اشاوت رفت تا کسی
چون زلف خوبکران پیچ بچ خلیدن رماح و سیوف آکفا کرده هوین و سپاه اسباب و سپر دو انر شوند و شهریار
حید دول با دلیر اسپاه کردون مقدار دم از نبا هان شعر فنا انرس مجلد و انجاد سریع لنا السیف
و انجاد حریع میزدند برتا زیان خیول تا ان یا زنده و دوون سنکی او دوی حسنقلی خان هیچ حال دست
بهما افشا نزک دماغ بردین شما لیخ بان بردل اسمال رزند دوز شیشه بیت و هشم صفدر المظفر جرت
بیت صفدر از فن علف صفدر مقتول بر کشید از انسان شما کا موز بر دصید سپهنا دفاور صفدر زبر
بیغ آفرین بیکر بر کشید و با نیزها ای اتش و نیزها ای خطی خطوی سنوحی و دیل اختران سرخ چشم بر دشت
و زرد اسمان حریش و در دیده خاک و مد و نیز خصم سکا دخود حوز اسا بر فرق فرقدا سا بر هاد و سنا
خا فستان کلیم سان بر کف کرفت و بیغ بیم زنک برق آسا چرخی کی بر کرفت را نخدنک کشت زکشت ع
عقد ثریا کسیخت ترکش چون اسکنت بیکر مهر پرور بیش مهر پرده زرا نار و دیخ زاوری فلید بود نا بنبل
از نجاب خاب و سنیخ چون ایشان دو دیده ا بینه با بن شاهی در میان نجا ا اعاب بهندی سپاه خود
بدین کام خورشید زین هلال دکاب بیت شیر نره کر نیز بستا فتی نبک دوز کلی شنه در یا فتی اکر
چت نکر فتی او را عنان همیران چت بن بدو فا دهان چون سفینه با سکینه بر دوی طوفان برانت او فتا
وار چون نمه خویش بیخ دوی با شفقه را از خیش ان ترکتکر ان کوه را با هم سنکلی دوز زیر پا
اسپان کرد بیکر چشم اشک از چشم میریخت و بر نوخورشید هنا از فروز با هم مندی از انبوهی سواران نبرد
دشت محرکه خان سپه بجای نا فتی نیا فته نکوشه مکر فتی او فتا ای و کوس کوش خویخ انبوس رسنبد و ان
کرد کردان اسمان سپها کجا نا فتی کرد نرسند دوس کرفت و بار با بان برق اهل دعد سان در خروش اصل نیافت
در یا ئی هن سنیل بحر بش و نهنکر میدان کینی زا اسلحه جنک چون اسمان نیلی رنک حدید پوش و دیل خیخ کاکش
تیر انفشان بر دی بیغ و خنجر خاره کدا ز در میان جنا ا بعین اختران شب افروز خوش زا فاموش
کردند کرد و نوا انفرنین دکر نیست دست از امنیتن او دند و دیل کجدیک کسود و در پیش دوی خنجر با کجی
خیخ سنای سندیت شهریار ا کر ان همکین بود و با و او دین عنیان نر بیب بیب و نشوبه صفوف و
جمع کتاب ها نرفتا بن چند دو دجل خیل و صفه صفین سپاه فضا کین زا ان عبارت و سلاقت بر نفاق

کنج انفعاء مزاحماء از داشته باد دکیل ان مت تجب میدنا موسای مجتهم باشی را نزد حسینقلی خان فرستاده تا
او را برفق و لین باطاعت و صون نمایند قلعه تبت کرا و فتنی و اگر نزد و ان نک دی عباد نزد خواست از چشم سنان
تیغ نزد خواهد نشست و از این موج بلا بدست و یاد نزد نتواند دست حسینقلی خان باراد ای و تسدید بنیاد سعید
و اشمند از خواب بنیاد و بر برش نصایح از سکه جزو دهشیار گشته و دریافت که بهره باد شیر و رنطع طمع و
خیشه راس و صواب جوی انش باصاب دوباره فتن در برابر دشمنها اراده مقابل بیضا نزد عصفور را در پنجه
شاهین بیند و دیو با الفرده عمر کریم را صعقیت مشروده و از کار زار روی بجانب کرد و دی خیاب اورده چنین
شرم بر تراب و دست عذر بر به و کاید یطا و گفت اگر بهر یار عادل با زاده اصاعت حقوق و اساءت حقوق تیغ
مقتضی کرن بحزن عروقا این سلک زکین و نمایید ع سلام لم ایمل سرتیغ و کفن ۵ و اگر عطف دزه پروی سه
پرده عفو جرم پوش و راستا رخطا رفته کرشت مصلح کنه زا عفو شوید کرد و از ان ۵ خاقان ضاحه ضایر بجا
ضادم الماس کرد ار ساعد مهادتیاد و شاح کردش کرده بد متا قفا تیکه زنانه زبر دستش و نیز دست بود
و ستش بگرفت و از بسیط میدان در زم بر خاط ایوان برش او زد بکیاد بنهای خلاف در غلاف رفته
و دوی دشت صفا فاز کرد کینه جوز ابهنه سینه صاحبدلان رفته سناطای زبان بکام کشیدند و خوخ طاجاد
کرشه نیام کردند سوا داز بیاده شدند و بیاده کان شوراز سرطاده از هر و طرف در گرد کناری فرشند
و در جنها ادام کرفتند و عزما از تجان نیت و اشوب ادمیان برخوات بیت چو همت است چه طاجت بکرد
سفر کرب ۵ چه دولت است چه طاجت ببر بر جوشن خای ۵ و لیجان ذاکر نیل جاندش و در حقیقت عدو وی خویش
بود و از کفل ذلت سر تجلیت در پیش و بجنبر و غل در کردن بصنوبر بهر یارا بخیم حشم او زده صورت ضل ۵
سلاسل تدبیری کریم پوشه و بجیم کشته اگر چه بکیش اهل و مناد بیکانه و بولیش جبیاست اولی را و اقی بود
هم الجانبات رحمت حق در حای فزیب تا دیب و فیر برش کفایت وفت و اقب هر دو بیاه بر بخیا بود و نا
بیضه و زدیکر لشکر سکر حسینقلی خان بجا بها برخاسته عسکر طمایون بر بستند و دانا فاس بدلوت
ره دنیا ها از انجا بکار و رفق حکم خاقان کشور کشا مهدیقلی خان و طایی ابرهیم میرزای نبیره زاده را
باردوی کیهان پوی رسانیدند و ان فاطفت و کره و کوکره از دریغ او بر خفر و نصب طام سایه گستر
و جریل بشادروان سوکت در یغ بر و رفت بافت خواتین و روشنای خراق و دارس کرفا رئیس از دیاق
خالفت و طوعا اکرها با حسین قلیخان مواصلت و استندا نخان احسان حضرت سایه کرد کاه و دراز ا
مکنه عطا و الای بنیتهای حضرت او بیکاره حله کی بنیکر عضو بیه زنکام مثل هر یک با عایت حزو جزا علام ۵
دیار حق ئیس کام کذا شتند بیت نهان بر خورد از خوالفه و بیخت کریزد بیستان کیرند سخت ۵ چو کاوان

برایند از لطف و خویش ۵ چه طاجت بر تمندی و بردم کشی ۵ کرم چند بیه طاش زکین او رند ۵ بیه
غالمیان دولت است که کار امتاب دوره بدولت و بیوه سحاب سایه کستر طا کر حرمت و اجلال صفات کال
خویش در ذات حضرت بیمثال ندیدی مقالید فیض و ربط نهات طا بیان بقبضه اختیارش فاده ی بیت کر خود نه
زاصلیت کوه دشل بمین کر و تب فیزا طا رسید هد بزدان ۵ چون نفاق غرابا بین ایزد مت و نفاق با طران آفات
وسیل نظمان زکه جند هوس دراسیان ویران سرطای پرشور بضه کنارد لاجرم چند کس از ای باغوم و رای
نجلم نهات و لایات نامزد کشت از جمله محمد علیخان ناظاب بجو و دار بن حسینقلی خان خاقان کر خان و نزد و زخا
قرا الدنیلو کر طیلو نیه و بجیان و دان سرشد و موکب منصور بهشتا و بوین از کره بیدار الامان قم رسیل اینیه
پیشه حضرت سایه ان سودن فجاک پاک نیفته نزول زنه بضه طیبه خجاب در سات پیشه نفس پذیر صور و امال ۵
اماده کشور از اسط صاه ربیع الاخر ماه عالم ارای سلطنت و در دون سپهر خضرو ی استعلا و استقرار
یافت بیت دولت کشور نه بجهان ناکاه ۵ خدا بجشم عنایت نظر کرد و کاه ۵ شب و از بیاد از فلک نا امید ۵
کرد و زطای سپهات در بشان سیاه ۵ شاه زمان ایام نوصف دوران السلطنه ظهیر ا چون سلیمان خان را طب ضب
فرخنده فال مثال حضرو بیان دیانت جبلیت بود کر اکر علی هت کلیاده و پرش حسین و خان با بای ناکلی بیاد کر
کین مخالفت جای کرفته و روم نادان بیانه فرجیانه بام افتاده دست قبضه در پایه سریر لطا خاقان زاده و بیت
ما کان غاب دیکان سپاه در بجلی خاطا خاقان و فال از صحن محلش محو کشته عطف عطفش پرده پوش و از اب غضب
عضو چه دزش خواهان در میان تمکین سلطنت شاه و انا تمکین در کز سلطنت سلیمان خان با ال حکم فرمان ا
خان دکیان را دوازای دولت بیند دولت بسته با فوذ دیار السلطنه ظهران او رده فوذ بر سر کیان سمند پادشا
نشت و عرضه داشت نظم کا بین ده و چیزم بکناه انکیخت ۵ نیت نا فرجام و مقبل نا تمام ۵ کر کرد ام کنی متبع چم
در بخشی عفو جرم ها انقام ۵ از کرمی ورق قبلش عرق رحمت شهریار جرم پوش و جرم اول کفرانش را انفران
بجازات زبر دوازا انفاء خاوندی کله کرشه خاخوت قیمان سودکی ی صفت سرد رحم چو کان خاعت
خاوند و کر کا مزد سلامت خانه کرفت علی هت کلیاده با پرش حسین میدا از اکر خاوند شه بهر بدین شان فضل
از دم جنا ره سرا ره باردوی بردلاخان بجبل و دو هزا نفس مردی کیشند و فال با بای ناکلی نیز نا یاران
را با یاخانت نر بنید تا ان خشم حضرت ظل چشم از دیدن بر سپد و صبا الله خان خاکم جمشه کر چندین خیانت نا
چنیز از وی صاد و دو دین مفاد جرم با ایشان همراز نا اکیرنی من جنوی نفسه الا هو را بهم و لا حمته الا هو سا
بود و چندی از بنیات حضرو ی سالم مان تا جی اندر غایا و رغبات نه خان از ندی و فی ی اربجان امن بر
نظم و مکوه روی بد کاه فلک خاه خاوند و در موقف سلطنت جزو کل جو و تم او را شرح دارند کیکی ان

کوزکردن نوکل خان بود ۲ جرم سپهریار عادل بیگ کات این جرم اوزبک بت پسر نوکل خان سپرده تا بوفق شریعت
حکم واقعی را بعین یزدی جاری و از حلیه جبنا بیش شادی داد و نیز بعینه همان معامله که با پدرش کرده بود
باوی کرد مصرع هرکسی آن درود عاقبت کار کشت و حضرت خاقانی بعد از فراغ از سزاحق کشا هکاران از زوی
مهربانی ایالت سمنان را بحسینقلی خان ارزانی داشت و لیخان تاخیاد از اینا و اوس تا سپاسی از شرف حضور ورد
محبور کدانشت و روان دودمان نواب محمود میرزا خاقان از زادی که سالها رقم خاصه شان کشت بحسب حکم
مذیور و زکار یتیم کاشانه کاشان عرصه غارت تمنا بگاشت و اجناح مطلب موجود زاول استخلاص ملک مورد ثت
و نوصر بصوبه مقصود و از اونیای دولت ستلت نمود حضرت اعلی نامزل او فرا بترد و اما دن اشرافش بقبول احکا
مطاعه فیروزانی حکام خراسان صادر گردید کرد راغات و امتعه دشاهزاده مقدم مجد و کد نیاه همت خاوه پناهی
ملک مورد ثا و ابدستاری و بدستش سپارند و نامدغا حاصل قصود و مسعی از سرملکت او بر بخیزد ان نا
طلب نشیند و از دوی همان نوازی بیفزیش رفت تا او ابزیت بازالفیاد یزد بود و در خلال این احوال و اخبار
عتبه جلال و پناه بر سریر سپهر مثال عرضه داشتند که جعفر قلیخان کرد ان نافرجام باب بیاک ال و حکام ترف
از دیار بجان خاسرش کریزان و از بیم جان در ظلمتکدن خبابای کوه پهان و در پناه اکراد یزدی و سکان بیابانی
بناه سپرده و دو زا نفاذ و چون ظلم و دران زمان بنیام و شان بر دل کان عاصی ناکرعرصان صحرا از
شیران غاب و غالمان بافته و وباه صفت از سوراخ هر سوراخ فرجی بوشانه فرجی بیزدی از دباد
موش و باز بیابا خود بار و با میدانیکر رخفر بصر جوی نزاند کرد سور را محصور و حسین خان برادر بهترش کو حکم
قضا انیفذ را فجا حاکم است او را برجم ستد و زخم کلوله نضا اذ دور رضاده و در راست و صورت غا جاوزا
بخاره نیاز نگاشتند اینک پیلا و بکراهی ایران استان سر بآستان نصرت و از زاده و امتیاغات بیشین
سپاهی از جناب سپهریار صنیف نواز مرحمت حکم رفت کرابهیم خان دو دوبا چهزار سوار جرار و ایران و تاریخ ناکر
اذربایجان ذاهم اورده خود زا بجزی رسانند و بحکال شیران جبل قلعه جزی را از جبل و دندان
روبهان بر بهانند ابهیم خان از مرحمت خلافت ضاد دو با زند که مهلتی در رساعت مقصان کرن بکره سیل کرد
از کوه فازان فوی عزم رشد و حسینقلی خان نیز با جمعیت خود از رضا دیده و فاس بجزو لفر مند پیوست جعفر قلیخان
چند زار سئل بمقابله و امل و بیدل بت نکرده جرو شان شاهر جنبک نهادند و زهم نیفتاد و حیلت
لیبور بهام از جهات قلوب برد لان زا نر بر چیدند و از کاسه سر کشان آب بیفزودند و عاقبت الامر بر خود بلرزیدند
کرفت و نکرنک کلوله از آن نابر دین بت نرکهی هوا را لرزه همی دبیدند و بالجمله کار حرب
خشا و نجا و نی مشعا نا تمام و روی داده زبان تیغ و کلوله زبان در جزا بطعن سنان طعنه بزبدی و حل نزع بکعب

واطاس بکاطفا الله بکرد و جان دون مینفت کردان از بیم جان در زیر کردان پنهان اگفن مبرکه سنبده پای ثبات
فشرد و خدو بجانات کرد با ی مردان شیر زن خطاکرد ند یکدم از آن کرده چنان کشنه شد کز انها تلها عیان
و جوی خون در فارج فوی روان امد عاقبت از آن روی کرد با ز حمله بیک نبرد خل بیناب و ستور از صولت
میز چون موش جمور شد خصر و فارا بخار سیل از جوش نشید بیکبار جعفر قلیخان با او زانان مصر کرد خلب
چون فیت خویش دو بر تافتند و بپا مفتر خاب فیان کرده هوکه زا با فتد کشتند و دستکان اینان و نخی
و خسته اقتان و خیزان خود زاد و باد شان بنیا بر فاری و خوف صفت نزاد و به فاری کشید فغانیم فراوان و
اسپان کوه فران بنیارت فادیان و زانی و جعفر قلیخان فیادت تا ارق خود زا بخزار جلت بینه کاه کردان و ستانید
کرفتاران زا اجتیاز فایفه دنبلی بودند شفاعت حسینقلیخان با فای این خبر و اعلام صول فتح مرسخان باد و فتا
بدزا بفیا بان فاد و ستاد زان جامه خانه اقام حزری شرفیان ماه و چاعت سزان سپاه و برخوردان
خوانه غاره سپهریاری جیب و زافشان منزای سیم و زد و ابعینیان زا بعلاوی خلعت بخزی و مع مکوهر زیور کر
سئل حکم ارزنی نیفاذ پیوست کرزای راه و عیب و سپاه لشکریان را و انواز و خود و زا بسلطنه تبریز متوش
کرد و با فیان موش سلطنت حکم و دو عدل عاید کر خطب در سطهر دیت بر جزیج صفت اس بضعه طیبه موسوم
معصومه صلوات الله علیها و علی ابائه بر ضا جبن لان خرمند و شات کرد او و مصون کرد و کنان و دان
و زای نزاخان چون بر بند کان فویش بخشاد و نا فذ هی جزیش استار یکانه از آنیان و شاهنشهی بر چنین
کار فادن و مهربان بر ایشان کار زد و باین موهب بر بایاست کزاره بیت فلقی کر نیکی چیند و فدای رهند
عادل شکرانه و سلطان بنیاد اهر وقت منوی نازه دوی دهد از نعمای خدای کینا دان و بفوت باز وی زور
از نماد و هزم لشکری بدایان فتیکند از مدد جنود الم نزرعا شاستند نزا فرونه سپاه کشور کشا با این فاقت
خدا نکه ملک و کایش بیشتر شود فیروی دل خداشناس و دارای پیشین آرا الهی با ی همت و فنا فیش بیشتر هند خدا نکه
خبر مفدت کیش بدا عتقاد آزاده بفیا کرا بر ابن خوخان تنا لی بعنایت خدا یان حضرت لایزال بر چهره ایجاد
مجسته بنیاد خلق نا قش کشاده کت همت جهان کشا بن ثبت کرد و خاد ان این خاندان و مخادان این مواهب
با ستشفاع او سمتداد از بر الی فیض مواصل سید رسل و سرور ان سبل و حبز دان خود و کل علیهم السلام کر فیض و سیلت
و فیت و کشاد و دعای خاندان حکم و صلاح بخادم بیت انیان و حکم سلطنت و عظام دی بسنه اربعان
صد الیف دیان کیف خواز و نان دو خاص مرضی تبند هب فیض نزانان و بار کاه کرامت بنیان مفتخر طاهر
نبوی علیه السلام و بفیضه فیضت بخبر مرسوی کر مفتح پاکیزه فیضا فزای نربت قم ات و بدین وسیله خاندان اد و دولت
و شرافت بفرتا بنیز و ن خادم بیت و خرو کابار امداد ش عنای یک بیک تا بادم با انعای ابده با بیغبر ان و خرق

کش و ایمه و زان بنا بد همرهی ۵ دخترکش نادر کینی نزاید خواهری ۵ مرهم فرنا بد و طاق بهمن اسمان زا با بد بن عزا
خشت و زین از قبه خلد سا زا زمودن یکخت و زاند و دهوزیش نرم ا بد و دین بیت ارقام طاعه و دو زان اعلی
شب اعتاد کرمان صاحب حوصت و بهند سان اقلیدس غریب از اصناع ملکت و امراف هو و لایت هبیان اجتماع
بیان و نیا و زوس انا و جمام ن نا سفار کره زمین بر سر و نیا د فلک د و ادات حریف بکاری پر دا زند ر سپهد
کر و ا را ز حرکت بنا نید و بجا ز اوقت ا شارت و فت که تبلا ز اتمام ند جیب طاق د زها زند د ر استانه کر و نیچ
ا سیا نه نصب کر د ه ا بد کر تما شا سیان ز اب و سیا ا و د د بچهای ا نه د و ز ا ق سیا چشم سبحان ان کا شا بند د و د بین
با ز د نیا و نو د مین فر ش ا ز ان د و هشت د رهیت بر بند د ز ان لذ ا ذ ه یکم بهم ا بد ند مین و ز مان صیا غان
هتر بیشه د صا غان چا بکدست د و ز ا ند ب بد ستیاری یکدیگر د و ز ا غش ان باب کر د و خ ا ه و ا صاب ا د ق ا
ا ق ا ز باب و ز ا غان ا ز د ز شی د طبا ی ان چو سیماب د ر تعبی د ربط بر سیج د قا با د د و ا شر ش ز ا ز ر صه
د ز جو ز د ر خ د و ه لقر ش د ا چنبر سیم حلال میشا ب ا ز ا م حسن صفت بکا د بر د ه مشاع ا د ز ا ا ین تحفه شمع محفل
سعا د ت چراغ علیخان ا و ا ز ا د و ش سا عت و حکم خ د و بن بر د د و خ د و سید بکر د ا با د ا لا ا یمان قم بر ند د د د ها ی
خ د ش ضب و بنت ا سا د ت خا نه ق ا نیه مقا خ ت جا د و ذ ه ک کر د ه د بن و سیله ا ر باب فخ و ثر ت و نیل ا با ب
د ر سرا ی ن کا باب بر سا عت جا ن د یع د بر سا نا سان میتم خ د یم ا ن د ر غ ب کشو ه شد ند میشو د بنا ر ی حرف
با ر و ا د ی بیت کر ش جیب سند ی سر ا یسا نا ز ق کیش بهد ز صیر شد ی خیا ن ا د ا ی خ ا ی یو سف صد نی ز ا
عز یز کر د ه بقی بر د ه فیکن عجب بکر د ا ری ۵ بز م و ق ا و ا ین ا ت چ ذ بن کر خلق و ر شکم ا د ر ا ت بند ا ر ق
د چون حضر تا علی ا ا ز ا ین مهمانذ ز ان ز اغ ا م صحاب ا ها ی ا ز فراز کو ه با ا ر اف ز اغ و ر و ی با غ و ر خ ز ر ه ز د ر محل
کلمز او ند ی ز کس مجوز ا د ید بچر د ا ز و ز کل جهت و سو نم ش ز ن یا ند و خان بر ن بر سا خا ر سجا ر ها ی
ش ز ن ا ن ک و ن بشه ر شکفت ا و ز ان ذ ز ان ا ن جیب بهم بیا ب ضر ان کو ن ز د ر یو کر خ ت و ا د ب ش ز ا ب بینما با کو ن ا ب م ر ق
د ی و سو و ذ ز هر ز سطح جو با د ضر ح ضر ح ضو و ن ضر ا د ر یک بیت ر ح ز ها ی ش ا ز بر د کر نها نا کر ه خو ر د
سا ق ی کش ش ضبط ر ا ی ضبنا غا ر ن کر ا ن سپا ه بخش جیب و ز ا ن ا ن میتر پر سا ن چا ر و نا ر و ن لا ب ا ت نظا ق
د ر بید ا ه و ا ز ا ن ا ن ا ن ا ن سر ضو و ضو ر ز ا د ا ا م خا نه سحاب بسحا لهٔ کنو ن ن ا م ذ و ب ر کشید ن ضر ز پر و بند ق ا
بر ق ا ط عشرت ف ت و ا ین کفته ر سید و ط ا و ط ا د ا بشید ر ا ا ن کر ا ن ا ه ا ین نظر کا د ب بیت و ر ا ین بر ق
سر نها د م ضیا ت لا ین سر ا ید ر و ق ذ ق ض ا ر ض ۵ ا کر کل بر ق ت و ض غا ن ن ا ن ذ ی و ه ا ا ش ن کل ا ت ب ق ا ن
ا ز غا ر ض و ز ق ذ ه کا کل کر د ن ا ن ا ت ن ض ز ی ر ق ا ن خا سبنل ا ز ی ب ر و کل و ک ه ت ر ق ا ن و سنبل سیا ت و ا ز
ا ه ل چنا ن د سر د ه ضو ر ق ز ا ی سا ر ی و ن ق م بل میشو د ض ا ر ا ش ن ز د ن ز م و ا ز ا ی ه ض ن ق ر ا ن ز ن ب ر و ا ز ا ر

نعمان بود د ر بجر ه ا صاب ا سف د ضا ی ا خ ز د ن ب د خو ا ه ا ن شهنشا ه ا ر حمت خجا ه ا سپند سو ز ا ن تا ز ا ن ه کام ا ز
خ و ش ز ا ی سینه ر ام و صفیر ر ض پیه کام ز ا ز ا ن جز بکو ش محر ما ن خلو ت و خا صا ن حضر ت د سید کر ط ا سبنه
خا ن حسینخا ن د بلی ز ا ر ا ی ا ر و ز ا ن ا شیا ن ق ت و ه خ ز تلخا ن کو پیو سته کبر د ش جز ا ی ه کر ت خو ی پر ضا
بر د ضا ی ا ن د ا ر و ز ا ا ز ا ز ا ن ه قا ب ا ت کا ر سپا ه ا د شا ه ی قلی د یل ف ر ا ز ند و د ه ن ا ند ا ج ا ر ه خو ی کر یا و ف
خو ی کر ف ته بو د ند ق ت ب ر و ا ز ا ز ا ن ز ا ب ج ا ی ا د ر ف ت د ر ضا ا صله چند و ز ا ند و ی ر ض خ ا ت ا ید بد کا ه
خا ه ا ن ف ر و ز د سید کا ر ا ب ا ت و ا ت ا ظ ت خ ر و ن بر و ر سا ی ر کتر ا ید ا ر ا ید ب ر و ی ا د ر مهتر ق ف ا
ا ز ا د و د ر نظر ا ت د و س خد ت گز ا ر ی و ج ا ن سپا ر ی ب ر ز ا ر چه د غا د و غل د ضا د ل ا و ک ر د ر سا ه خ ر
کر د و ن کل ش بو د صو ر ت ا ین کفتا د و کر د ا ر ش ب ر د ا ند ضیر خو ر سید نظر کر ه صو ر ضا ی ا سیا د ا ا
پند ا ت ا نشی چ کو د و ق م عر ض ا ش د ر سمحر ا سطر لا ب ا ی خ ا ن غا کو ک ل ا ق ا م و ا ض ع و د ا ا ت ب ر سید
صفحا ن ا ه ق ا ز ا د ا ر ت ضا د ه و د ب ر ش ه ر ی ا ا ت چو ن خطو ط سا غا ا ت ممیز سینه و لکین ب ر ا ی ا ن ا م ب ت
و ا ت ز ا م ه ل ت ح ک م ضا ا ب ه ر سید کا ر د و ز ه ز ا ط ا ع ت ض ا ر ق ا ت و ند کی حضر ت ا ا ین ف ر خ و ز ا
د و ا ند و ر کاه ظل پا کیاه و ا ز ا ه خو ر خ ر ق ت غا ل د ض ا ش ا ب ه ا ید ن ا ا ز حضر ت ا علی ا ذ ا ن ص ف ا ی ا ر ا د ت
ا ز ض ا ب ج ا ه ب ا ب پا ه ر ض ا ر سید ب ت ط ا ع ا ن ن ب ک ر ض ا ل ی ب ش ل ۵ ه د ق ب ش ا ر کا ط ا ه ض ب ا ه
ن ب ا ز ز ن ک ند ش ا ه د ر خا ه ر و ی کا ا ن ا س ز ج ر ا ت ن ا ذ ن ب و ه م د ز ا ن د ز ها ا ز ح ق ی
خا ذ ا ز ب ا ت ا ا ل ا ن ا ب ر خو ش و ا ن ا ن د ر ض ب ه ز ب ه ز ب ب ف ر ا ن ا ن ک ر ه ا ب ا ع ا ز ا ب ا ع ا و ا ا ع
و ر ز ید ند و ا ز ب م ز ر د ا خا ل ی ا ر ا ن ا ر ض ا ر ه ض ا ر ض ف ا ن ا ا ت ج ا ل ا ن ز و ک ر د ج ا ن د ی ر ا ن ا ن
ج ر ا ب ن ر ز ب ا ن ا ن ا ه و ا خا ا ت ن ا ک ا ه ن ت ا ک ر ب ض ب ه ب د ی ل ا ن ا د و ا ی د ی ک ر ب ن خ ر ی ل ش و ر ج ج ا ع
خ ل خ و ا ی ا ز ج ب ت ک ر ی ا ن ه د و ر خ ر ا ن ا د ن د و ا ن ا ن د غا ی ا و ب د ر ض ه ق ل پ ی ت و ز ج ع ش ع ب ا ب خا ن
ا ن ه ت ا ز ض ر ی ن ک ر ت ک ا ا ن ر ض ا ن ب ک ا ا ن ا ن ا ش ا ت و چ ذ ا ز ب ض ر ز ن د ی ا ذ ن ن د
ش ه ر ی ا ر ز ا ا ت ف ن ش ا غ ا ز ه ا ر ج ن د ح ن ف ی خا ن ز ا ه ر ا ه ا و ر ز ا ه ک ا ا ن ز ه ر و ن ا ه ر ا ن ب ا ع ب ر ب ر د ه و ل ش
ب ق ر ذ ی ش ا غ ا ز ه خ ر ب ر ند ک ر د د و ا ز ا ن ب ا ین ف ه ن ب ذ ر ض ا ب ه ز ا ب ا ن ک ا ه ن ز و ر ا ج س ل ط ن ت ش ا غ ا ز ه ک ا ر ا ن
ح م د و ق خا ن ب ر س م ح ر ک ا ز ه ا ر ا ب ه و لا ب ح ن ا ن ا ر و ر ش ا ا ت و ر ش ع ب ت ش ا غ ا ز ه غ ا ک ی ک ا ت
ع ا د ل خا ن ب ا ض ا ی ا ن ف ی ح ش ه ن ا ه ج ر ی ف ت ز ا ج ل ب ا ر ا ن ا ر ح ت ز ی ن و ا ر ا ل ط ن ه ق ر ذ ی ن ز ا ن ف ر ذ ا ز ا ن ف ر د
ب ت ه ش ق ی ر ض ا ر و ر د چو ن ذ ب ا ر ۵ ق ر ا ج ر و ف ه ر ب ن ا ه ا ر ذ ک ر ا ت ف ه ا ر غ ا ب ا غ ه ر ا ب ا ر ز و ر د س ا ت ا د
ا ز ض خا ن ک ا ی ب ی ذ ا ر ا ت ب ر ا غ ا ه ل ا ن ا غ ا ه ل ا ن ا ن ا ن ی ه ن ی ب ط و ن ک ل ا م خ ا و ه ن و ن ک ا ن

دران منزل کرید ند دران نشیند نواکشید ند بیت ای خرد افزوز که منزل کرانی ۞ یاد بب کشادات باد جبا
د در ایران دران دریا چه چون چشمه حیوان باچشمه خورشید از میان آن دو فروزان و اندیشه روشن تر از اینه
اسمان کرد سیم تاب مذاب است یا پرتو مهتاب یا دای میز حنر و سیم مهر مذاب و حباب بر روی آن چوت
اختران بر سیماب کاهکشان یا دانه بر سینه بوستان و صفدان باغ رقی بر هیز و چهره دلارای مهر ستان
بیت از قطرها فوارها قبه هزار یارها ۞ افشان از ان میناها بر اها بر امنش کوهر همه جیب صدف
کردیش و در رغبت بر سیمه نیق ۞ با از کل شریف هر قی بر د بر د بر همه ۞ و موج بر د روی ان قرابی نیم و جوی
بنیاری خیال حد کیتوی منبرات بر دل با اشتاق مهد بر د و با شاپه بر ی د د م و میدن بر اینه روشن
با ابر د قیق بان پاره بر د خان جمع کل پیه بعض با عوبر غاره تابان ماه یا جوهر ظرف کشتر بر د روی حمیز ایار
شهنشاه و مرغابیان زکین بان و سپر بان از هر سو شناور و چون مرغان ستار کان بر د دریای اسمان کاهی
پیدا و کاهی پنهان با طوق غراب سیمین و زرین بر عرعمان و بالای تلی کر خاکش انجنه بر عفران تر ست
و سطحی از ارام تصور د باغ البند نما د د و کشا و نزاله هبت اشا بر د ذان مشتمل بر بوی چاستل د و شرب
کنکر بشما کر منطقة البروج نظاقان شاید و از صفت بنای مثیرین کار یکه بیت کر سقف فلک د بد
متکنی ۞ تخت خاکش از نرفتن سبتی ۞ چند ین نقوش بدیع بر د د د یواران کر عبدا رحمن از تصویر صور مختلف
و هشکاها تر بنگ تو اب د هشت زد ها باید و اندر ان جو ا بینیا اسمان و هر ضلعش بواها و سقفها و
مکثر از بنای چهار اکار و د و رشن تر از تصویر هر د سلیمان و هفت کاخ فیروزان اسمان از د م کلک بهار نقاش
منوچهر بیت کر کلکش کر کشیدی نقش بر روی ۞ هر شاخش کر بحثی جان بر روی ۞ کشیدی نرسین
جان زام ۞ کر خرد زامش ی تلخ از شکر کام ۞ بجوی کر هکن زا نقش سبتی ۞ کر شیرین مهد هنر و دا متکنی
چنین صورت زینا چون نقش چینی بر بند دایا از استه و زنگ کر د ازا بینه د یزاد و د رین چون صیقل ارکا
بر خاسته هر کی از ان د نیع تر از ایران بسهم و از ا بینه و جام و لهیان بسام نظام و د و زن د ز انا حنه ان ما
و مهر کر منطقت خاوز انات از نقره و منطرح صور و قایل خود ا بسکر با کره مرقات بر د د ران عرجات
و مربع شرفات ان کر عنبر د کن بنیادات خلو تسرای خاص کر حز تو انا د د و نق ان کوشه خلوت تخلیت کر سنبد
و د د برج عزیز کر مقابل د کوی عراقیات کو نیا بر کر نگا رخانه چینیان د رشتن ان را تر عرق عزیت فشید و ریسه
د ران نیز مقرر ی علیند کر از رشتا ایشان بر عقار خانه عنبارات و از د رخ سمنه آئین د ل افروز شید مزار کیوان
برا فاشتاهی بسطح اوج چندین بار بالا و د نا بام ان رسند و بر اطلس چرخ هر د و زبوقی نقشهای د رتاب
کشند تا شایانان شرد نقاشان کارستکر ا ایشان چابان د ست بران نل بینند مثل د کندن و شکستن د نام عمل

نرخها کر د ند سماران کار د ران انکاخ و لفتین مقر د لفتین بنیاد هاد ند و حکم حنر ی نفاد یافت تا چشمه اب از کر
سنبلان کر هنر شیران اسمانی ان د د قشریرات از سنان چند فرخ د بالای تل د سانند تا از میان حوض رسید
اغزیش فضای غار ند چون چشمه اشاب بر فضای اسمان د ر ان ابد و شهنشاه خورشید کاه بران خاد یان چون
خان خرم خان و چون اب فیاه و هز کر شد و شن د ر ان ابد از فیض غاشی مرای چنان و د ها ی د و ستان بر ن
از بد ستان پر سته شکفته د بان و مردم هفت کشور از عدل شاهنشی اسود ه د ل د ر ا نز تر ذبان بیت
ای شاب ملک بخی د و زها نباب ۞ وی شاید خدای بی شاها مبان ۞ د چون از بخیل سر کاران تقلب ز کاران
اصل بنای خیه طاهره سپهر ا بنای حضرت سیدا لقهاء کر با رسلطان معظم د صوف انعام بد بر فته بود نا استوا د ان
هم کاشته د د ی خشتهای د زیش د نگ و زمر خمر یا نه بود هم د ران سال از د بران قضا ا بین خبا لشری ا مبتی بهتین
تفت کر طاق فرش د و اق را بر د اشته فیه متین کر بر د د مهتو د و سنین و خنه بند بر د د و از ز کا مل هنا د کار
صا د نجف لیلد د خا د ر خبار د قیه تکر د بر غنهای از ابند د امر و ز مجلها سنجا نه از مهاری رای سلطان پاک
بنیان از د ضه ا ان محکم از چرخ هفتمین د فت ز د یش تا بند ه تر از اخاب مبین ات د و عنای نقای اب
د و فت جاد یه قرین د د و ز بان اهل زمین و جبرئیل امین زا بر ز بان ا مین بیت د رای خسته و جر شکسته
کس نکند ۞ مکر کسی کر فضیلت بود د روز فضیلت خصت د کوب جهان کشا غزالان و سوانح ان زمان طبانی ها
بکهزاد د و قت د هنا د ۞ چون خورشید خام ارای د و ی با بر ج شرف نهاد د د ک کر شنا از طلیعه سپاه بر بع
بت هنر بت زاد نظر رسید کان سبزه و ریاحین بساط باز هنا بع و بساط قنا بین جای الا د رسن سر و
انجن چون بر د ی ترین و فترین خام کر فضه صوفه خا نقاه فخین ز اسود و د ز اصاد ه با ران ات د ر ا بر سر د
تمثا د کشاد و ز اهن خلوت کزین ز ا د ان جای د فته سوزین ز ا بر سر بعوالها د بلیلان نغمه سرای کر ان
صوت سرنهای و ی د د سکاه جان و اکنات بلال سر د و ز بر بال مرال کشید از زخم لالی بو هند بر هنهاد
بر ی کل و عطر انکیزی طوح سنبل بخل چن بال کشای د از نغمات د لکش هوش ربا امد ه بیت شش ز او از طوطی
و د واج کت از نغمه چهار ند و سا ۞ باغ پر بد هنای موسیقی ۞ د اع بر نهای موسیقی از نظم همچو ز ا با غنه
کان بلبل د سخه باز ۞ هر هو د بر کلامی سر کرم نیاز ۞ از چو د ا بن بو د ا شفته ا بن چنین غزا ۞ ان چه محمو د بن
شیفته د ا بن چنا ز ۞ شاهد کلستان کاهی از شیم کلها د و کاه ضیا چون حو د ان بهشتی خندان بو د و
ر ضا از خوشی رعد و نغره اشاغه سحاب خبان خاستکان بشاب نا لان د کر بان شعر نظم ارشیا کان
احسن نغمه ۞ مزا ز بض چرخ د مسنه هو بض ۞ ز اش هیار نبی ا بر کر هنا بد د و حسن کلشن ا د د بنای شیرین
و پیند چنی کشه د و د ها ت نو فا ان د بستان ز ا از خبئس ضمیم شکیبا بر هر خطاب تمایل کر د ه بیت کر نطر

پرده دیار کاه در شک فتنه ضرون ام جهر و فساد شد و دی جعفر خان نیشابوری با تو شای مهران قلعه بیه وت
امل جهفر او ادت زان مین سود و خاک پیشگاه پیهل اشتباه زا بین اندو کردند چون منظور نظر مهر ش
استخلاص حرم قلعه مشهد مطهر رضا علیه الاف فحیه و ثنا و تبشیر نادر میرزا بود مقرر نمودند که جمعی از سپاه کا
برق آگیز اقش افروز نه بسر کرده کاردان ذوارک نیشابور بحافظت قلعه اذ زیل و دور پرداخته موکب و الا
ازان خطه و کشاغاز منعطف شود جعفر خان بنیان که در وصلت بندگی شان نداشت از این مضراب اضاده
از عدم قابلیت فطری نفس شا و بر ضمیر شرارت تخمیر خاد و بنا تا بکجاست و بغیبه بنی انعام خویش با پیغام
نادکور عریضی فحافت فرم جلادت افروخته تا تواند نشکر منصور ذا بقلعه زاه ندهند و نادوست دهند با قی سید
جاده اطاعت نهند ازین معنی امرا زانشان کرد حقیقت دوامید بدروی خود تبین و ابراب بلا بر هین
خویش کشادن بود اکر چه نابن غضنا نش غضب سلطانه سرکرده ابر کسینا اما چون رحمش بر غضبش سبقت
داشت دو زر مضهار رافت ضب انتبق از حضران ماسبق پیر بود خت خاجی ابرهیم شیرازی و میرزا محمد شفیع
مذبحی نا بجهز انعام حجت و وکلا ی اهل قلعه بطریق مستقیم عبودیت فرستادن حسینقلی بیک نام از بنی اعمام
جعفر خان را انوار نصیحت تا طمان این بطلمکن دل نا فتراهای قلعه را الیمان و تسکین داده مار ضاد
نا بنا یا ذ ضلالت و طغیان بیرون آورده دوی بدرگاه جهانیان آورد و روز ان خادند و اهالی قلعه صیادر ش
حسینقلی بیک مجاد اده نوروزی ای بحاج و ضاد کردید ند مزمان مذ رفتاد قضا انقضا ابارت ضارج قلعه
و بحاصره نیشابور بصدد و بنیاد فتاح ماهره سلطانه و تسکر و دیا موج سیلمانه چون طایحی اسمان بهرامت
شهر نا خند و قلعه زا کمین آنا اطاعزوده اقش بیداد بران دیر سیدنان اهرمن سورت اوز خند و رایت
نا بایح فراخت جعفر خان چون دنیای نا متناهی زا جوشان و بهرا هنای نیشابور حرروشان با فت بجهه
استمالت اهل قلعه اذ دیا بجهان خاراسند شای مرحمتی خسروخان کشور کشا دادا و را با حسینقلی بیک دو
دکاب مستطاب بتوضا مرضوره او زا مرخص نا خند وی نا اصل قلعه مثل آذر درون درون و جانت زا
جانت عزون دو چشم نزاد و نخافت عزیز و دست با استمالت الات وب کشا دا علی حضرت ظل الهی با بحر مهر
بحر ش امل موج با وج ملک و نا سند و نزا بر بحا فزود غضبش جهانیان استقبال یافت کر نادیا خاند زد
ایران اسمان از تابان با نهاب افاد ند شب هند ستان مزدبون سپهر مهاب فلسم جسیم انجر بهنای و دل جعفر
خان زا بحر ب تیغ اهن خان در هم شکسته و اعضای او زا پاره پاره کرده بزمین افکند ند انجار و بطن زا از
خویش دکنین شاخته سرد ست ریای او دا کر حقیقت بر بلی دست ظالمت جعفر خان بود که بر بحاده و جرات نزد
خویش بخشود ن دید ربیکر و نسا دند و حسینقلی بیک بحمزاده او زا بقلعه خانه مفزد بر د و دشش بخانم انجا

شتاع منزیده طرز ساخته لشکر زا بنخبه قلعه نیشابور ساد ساخت فرمود و بیچ دم کاوند را قش افشان مهران
کوشه ام سپهر با دضای انکر هجر بوم و بوم بیت ان سلحه خای توخیای تنین مثال شبان و حیکل بزوخه
قلعه نیشابور سرزد بن بود و نا کنان ایمکان راسور و زستیز میتود ند و هر شام کر سحاب مز کر فی سید
ایران کرد ون کشند میکیت از برق زبون ترک و ضاد اقش بیداد از رخه حسن و فاد و جود سنز لین شهران
میسر خند هنوات نیار با نهش خلد جین زا کر از عدوت اب کر ثر و سلسبیل و حشیم زا عرق عرق فتن و
افعال میکرد خاک تیره ابنا شتند و ایجاد جنره باغ و بنا تین افظه جنت انین زا کر ان ضال فا مت حوران
چین و چکل با د میناد بر قبه جاه و حرم ستم زا با کنن نداب شیراز سوه تدبیر نظامان خاک خان و باغهای
ارم نظر خان سنان کت و ضال خلاف در شور زاد عناد خطل عنروا و خرز هن خاق در جرنیار شقاق
تلخی با زاد و دیب دهقان ساخوزده چرخوش کفت با تیره کای نوچشم من عزاز کشته با دروی تهمل
روز اطال قلعه از اتش فتنه توخیای نا عضا نا در فاق مذلت و خواری اب حسرت از دیدن خیاد ی راه
سرد ان دل کشیدن و در سنکین سنکخره عقاب مقاب اسیه بر بندو از طول زمان با یان ان ناله و افغان
با سمان رسانیدند و بیقاد ان زبان کران نتایج اعمال جعفر خان بود کریان و نالان و ربنه عجز و حیرت سر
کردان خاجی روح الامین زا کر از حمله نضلا و مقاد خان سرزمین بود با یکی از بنی اعمام جعفر خان بدرگاه
معدلت بنیان مهر نمادند و زان فرستاده مضمون حضور اعماض و مسندی مرحمت و کذشت شاهانه شد تند
ملتمس اهل قلعه از حضرت بیهمال مبذول افتاده ملا علی اصغر معلم با ستمالت اهل نیشابور نا مزد کشت مجاد از در کاه
او جعفر خان نیشابوری دوی نیاز بدرگاه عالمیان پناه نهاده بخاک استان کیهان پاسبان جبین سای
شد و بعلاوه تقصیرات بود و دشش بخانم مهر شعاع ازاسند غبشور حکومت نیشابور مفوض و بنا هی خضرت
انقراض از دنیا و معدلت مناز پادشاهی یافت و زاب خان بود جردی با جمعی از قفچکیان جرات نیشابور
از دکاب همایون نا مزد کردید ذکر حرکت موکب منصور از نیشابور بجانب مشهد مقدس رضوی و
مراجعت بدرکاه خسروی چون خاقان کشور کشا صادق خان شقاق و حسینخان قزلباش ذی الحجه
جانان و استمالت وحش خان کرد و کسیل کرد بر ض مقیمان بارکاه جلال ان رسید که صادق خان شقاق از
راه شقاق و فساد کر سر رشته سرشت سرادت خادش بود میان رود و بان حدود با وحش خان طرح ارسا
رسل و رسایل انداخته و در طریق مخالفت او زا نیز با خود یار ساخته چون با رها خیانت ان جنبش بر راقی
جهان اراکر اینیه عجب نمانت نکنن اکند بود حز بدیه نظر بعدم مبالیان زشتی انعال او قطع نظر کرده بحسن
مواخذه و باز خواست نشتافتند و بضیاد و داز فرمان قدر انا ربهن او ضاد و رشد که قرون از اجمی خود زا بردشه

بجانب خان خارجی شود و فرمانفرما بجانب او بجانب قلعه مشهد مقدس متوجه گردد و حسینقلی خان نیابت را بنیابت جعفرخان در نیابت بوزیر موصوف مامور و مرخص فرماید جعفرخان از ملاحظه این خطاب مضطرب گردیده بوکیل حکم شود که مهابت خان مشهد مقدس بحرکت اردو جلد از ورود حکم توقف ننموده نادر میرزا را بقلعه مستحکم کردیز لشکر نیابت عساکر را از اطراف و نواحی خود بخان و لاله و مرغاب و جوزه طلب نموده بعزم رفتن بجانب مشهد مقدس حرکت کرده در نیابت بوزیر موصوف رسیدند و بعد از ورود بجوزه طرفین نموده نادر میرزا

راوی حال بمسامع میخانه استان جلال رسید با انکه برخاستن اقدام اهتمام کرده و نی خرام فرا نهاده فرخ علی بیات
شتابرو چون آفتاب بحانب دست بروت فشکان نادیده عنان عطف عنان کرده اد کمال مرحمت و دل
نوازی اشان زاد برایت و بیلاقان خاصه مشروط را امور نمود که هر چه زاد و توشه مطهن دست یاب
کرده شتابان تر از برق در فشان و بسی غایبر از برطم فشان برایشان رسانند و خانان صریح دم خضر
قدم از دو عزیمت و رافت که سرشته ذات ملکی صفات اوست نبض هیئت بنیاد حیاتی نفوس جمیع کران حیات
نا یوس بود فرو افتاده از اطیان زلال زندگی کرده همی زاکر دوی مطمئنه عدم داشتند مفرح ساخت
وخلقی را چون آفتاب بحانتاب بنیاد ابن بدست دریا نوال آب دوطبق بخشانید و از ورطه فنا رهانید
سر خیل بخار ساید حانا کرد و دن پیه بر کرده بدین کردیل چنین شاه جوان دولت بر حیاتیان مهربان
و چنین خسرو فرید دون سوکنی بار غم بر دوان و محنت اجاکران و دیرستان دوطبان نهیل قطره بنا ذای
زمین و بالای بیهمال کرچشم مه و نیر فناهید مهر ندیم چنین شاه بیدار بخت سزاوار تاج و سزاوار
تخت در فضل کلاته کیرد و جهانسا ایش سایه نصرت بناه فرخت دوی داده دو دو دیکر که خرد و سیاکان
از دو زیجه مشرق رخسار جهانیان فروز صباحیان بمنوا علام ظفر فرجام پرچیم نصرت چون کیتوی سرو دان
سیم اندام سپیم صبح دم از بنه نافه کشا کشاده یکشود و خاجی فلک مقرب خام کرده و نی استام کردیل حسینقلی
خان کربرحب فرمان برزاده صفیدر و زکره هیش اند و زد کاران بود بسفیل دکاب مستظار یقتدب
فتوح و دوازان فتن بدا مانان نزول اجلال مرموه از عبارقال احمد کرد و نی و اکملی نوافتا ادر مان
داد و نیه و اعوق زالان مکان مرحض و مغیم ضیا فاری و تصریح خواکره از زاه چشمه علی حرکت فرمودند
هر دو زکر بهشتاد و نیه مزخیل اسمان بر باده فیروزی دل برنشستی و از نهاد استعه دست با فکندی کرد
و دل انجم کشاده از کین چه دل در ناحتی شاهنشاه مظفر اعوان غلامان و امرا و حشم بنظر شاهیان
بعیب عطا رضیا لنا و با چیخ و شاهین بقا مین نیز بهداز فضای هوا زاد در اج شد و کوهرا از
کیل فیهوری بر فا مشان چکل با زانه حرص شد و ان تمثال ذات رکاه زیر عنان بر دخار لا لقام شاهیم
مشید و از شتاب کار بر ضلع بد بنیال فرا لان شکم مثال دیقبان بد هزد به صیا هر چشمان خاهر و در
نظر جلوه کر میکرد و بفرا لجزئی خط و خال از دست خنن آرایم نیز نکار انکن با دشاه میراث
رسانیدی تا اجمل نیز بش کرد و اهوی چاهروی شکین از هوای تا نار بشتاب دو بی و خرد اندیش
سمیر انبار خانان شیه نکار او روی تا کشته بمیرش شود بیت هما هزان هوا سر انجخاده بر کف تا بید
آکه روزی بشکار خواهی آمد چون از کشته و حریش و طبور و زان خوا فیها نا غرشد و کوهها بر

بر دوی هم انداخته لرای فلک فرسا از انجا بجانب نزاد زحرکت آمد منشی الممالک میرزا رضا قلی از رود مرکب
سلطان سلیمان حشمت سر بسر از ارزی و اختیار بقف کشید و دوا سوده بد بنیان در نزا امد بیت خورشید
اتفاقات ترجمان نافت بسرم ازین بیکیم دکر نفسی شابر بزنیش طوارم بشکیم با هما مانان و ضافت فنا
و اخام نموده بقدوم و منع خویش را سم مرضی شکاری و خان شاری بطهور رسانید سهریار پسر بهمت
از منزل نزاکرت فرموده و روز یازدهم شهر ربیع الاخر چون درج تبن و کوهر و صدف و نزد و راتجن د
فیروزیها رخام ارای دربن نکاه سلطنت زاد و فن زاده نضارت خجسته یاد توجه شاهزاده عباس
میرزا باستلماس و تسخیر قلعه هرود و شکستن اجرام حضرت قلیخان خواتین تحمل از حرکت اعلیحضرت ظل
الهی بصوب خراسان بحزیکه سبق ذکر یافت شعر هلال ابن بدر و بابن خامه و خیزان بن بن شاخا
ابن شارق یعنی در صدف سلطنت و بخاداری و مهر انسان مفخت و کامکاری شاهزاده عباس میرزا
زا بجهه تنبیه سرکشان فالمادر بایجان و فتحه زاغتان و کرجستان و شیدان مامور و مرخص بعد از
ورود اعلیحضرت خانه بنیاد السلطنه طهران بیت اراده شد افدین کهن فرش کامکاران استوی علی العرش
فهنیانا کاه جمیع خاکیان درکاه جهان پناه رسانید فلکه شاهزاده اعظم بعباد و رود بنیاد السلطنه
تبریز روزی چند دران شهر عشرت انکیز بجهه اسایش بنیاد از ام کرفته ناکاه در چنین بام خیام عزت برفراشتا
این تیلی بام برافراشت چون حضرت قلیخان بنیان رحلت برادرش حسینخان از ذاکر و رود و اطلاع خبر
هر خود را بدکاه امانمان جاه فرستاده متضمن اطاعت و فرمان برداری و متعهد بندکی و جانثاری شا
بود شاهزاده سنوچهر چهر هوشنک هوش بنا بر تعهدات او کیان زمان حضرت ابرای او خان فوالات
مدهوش باده غفلت و کم کشته با دیه ضلالت با شال و بان بال کامزبا مقلبه کن بر نوروی فرستاده او با ثبات
استدراک سعادت حضور فیارت زاده لیکن شیطان دراجی و ابلیس تلبیس چنانا شطان غرور و طان
غفلت و بنا بر بعکذا رقای دهم و جان کنده داشت کرد ستبند رضیف چیخ و زان خرومند
کرهی از ان بند تو انق کشود و پای دل و بع زیر لذا جمیل چندین عاقل رهلذان مشکل بر د جباف
ان سر رشته کرد عاقل چون ناصل را و برا شکنا و تسبیا و با دیال مکر و حیل حیل و استظهارش بد غاو
دغل معلوم رای عزیان رخل محل سند تادیب و کر شمال و زا فرض بین و عین فرض شمرده عزم مقاتله
و جاد زرا از چنین بام اعلام نصرت فرجام بیمت سلماس سقفت کشا کردید حمزقلیخان چون از خطت شاهزاده
فرمهر زبان بیم و زبا جزیشد یکی از برادران خود را و دقلعه حزی کذاشته استعانات از سنماد و جمع
او زون دکر صنادف بنیان بنیان آکرا دفته و از انجا و اهالی ابروان رطایف یزیدی و شکاکی و سیبکی

استماده بابات دیا بانز ده هزار کس از ان ناکسان سنم رانده بکینه خاده و بارانش جنوق و لیفت را معروف
انخاسته خادم بیکار شد چون ایلات و احشام نزای خوی و سلماس از بیم ایب لشکر قیان اشرا ناکا ن
صحکمه پناه برده بودند انا بجله قلعه هرو دکه از قلعه ان سرزمین و ذروزارت و سمات بابای سپهر
برابا بناد بوده و ناکسان ملایل حمراز و عقاب و شورش از فرین فلک هم بروازند بیت قیال شاک
مرغ از اوج بستر از نماهی بر بیدی از اوز بر بازند طایر رهم بقصد وصول بر شرفات کنگره اش نا بجا از
یلران حمل و نوبه نا مکره کردون منکر هش چون حمل و نوروز جوان بیت زا بب چنین فلک اند رفراز او
برکنگر ش چنین دو دو رنا شناسا انباشته بقایل زوال و مشحون بوجود ابطال رجال و نا ان زمان
کنان نیت هیچ یل از سلاطین کردون اقتدار بر کنار بام او زسپل بود لشکر نزلا و حکرا از اطراف و جوانب
روی همت بتخیر ان قلعه محکم بنیاد خادند و قلعه گیان ه لات و نهیب خان ابنان کردکر از جانب
جنوق قلیان کو توان ان حصن حصین بود نای در زابن همت و خاده به پرتن کرای استحکام قلعه و ستاسا
انت حرب و اردوان طعن و ضرب کنا رند نا ان حصار استوار لشکر کشور کیر با انکه کنکره باره اش از
کنکره اطلک برتر بود و کردون زا حکام نکرفتین جبا لا و کلاه و زکرش بهراز سر بفتاد بیت
حصن او حصن اخضرا ب بام او بام کبند و دوار ه و روظرف من یکطرف عین نخجیر بخود ند و از اب چشمها و
اشرا رخاک وجود ا فاکاران را بباد بنیاد داده جوهر هلاک و بدار جنا بند تا مرا لی کر چند بن سا
الدوخته بود مبوکن شا کنان اقوالی بود و برا سطه استحکام مکان کاذ نا راج حوادث بروی مبرفت
و دوران بلند همار بروی هم رفته بودند و ریک دم بر صدر هب و غارت غاذبان کیوان بهاب میرخ
صلاب دارا مد صدا طبنی ا جبال مصرف ان زوال شاه کیوان ندر کر اکر حکم ها یونش زا قبال جبال
خواند فیت شوند و اکر زن بد لطفش زا چو ی هدی بکوش جبان کردون رسانند مت کردند چون
کار قلعه هود ر بر بزد و بر او د و ا جلال و فوت اجال خذ بون بهال شاخته شد و حصن و خار و جرو
متر و بنا زشعله بمثیر هند فیر سرخته کت لشکر طفر اثر شاهزاده اسکندر سوکت دارا تر و بت کاعنا
ا و ضال و انمال و اعلا م نهم اکسرا لا عادی و ضلم نظفر علا یم افتح و الا قبال و رابا هتم نوتر الفضا ل ا یات
الفتوا لا جلال شفا نا کر د طایفة الا نام عفا هم و ا ند و ضوها ه الشرور عفا ها بیت کنیه تو ند
دیل دو د و ضم سود ز زمانه سپهر چو بش د و ج پوش بخت و کر بش کاد و ان با اسبان تا ری و بنهای
هندی و نیزه های خطی و د ز خهای زاوری و بر نهای چینی و صفر خهای دوری و نا کهای پیل اندان
و کرزهای کوه فرسای و کرهای اژدر بند فهمتن زای بیت و د زدم از کرز چون جلاد هریک خاد کم

وقت کین از نیزه چون زخها د هریک خاده کن ۰ و روی دل سنکین هکر فراد و تن خا د ا زان ۰ برق نیزا الماس تیغ
افش سنان اهن جن ۰ د و ی بکر شا ل مرکبان او د ند هیغ قلیان با پان زه هن او بر ا هر من دیدا ر
اغلبا ایان کفد ا بین و بکا نه از دین ستیدا ز سلیس بیت لشکری بود ند چون مغرب و غزل و شید
کرا ۰ خو ز ای نیزه رو ی سمر کاه عنن کا ر ۰ سر بر غا ذ تقدیر قضای مستعان ۰ ب بیک غزه با بال قیا ن
مستعان از غایب هتور و غایب بنیا کی کیزل بیشر ا ن د و ر ا بر شا هزاده بهال میتر و ختان و طال
مصمم شد و بر حسب ا شان او چند روز متوالی اطا ق ان دیار و حوالی اب بجوای سلماس هبنه بود ند کر
قوایم استبان صرصر شتا ب کر و ش اقتر خان سپاه و رزم غزاه شا هزاده خان د و کل و لای فرو رفته ا ز ان
و ر طه ها یل طریق فجات بنا ند لاجرم بمفاد لا یحیق المکر السیئ الا باهله با لاخره با بن ان مکر و حیله بنیر
سپاه او غایب کشته قوایم مراکب هر یک که د ر ان اوحال فرو رفت ۰ ه الخال طعمه بیشه ا با کر دید بیت
هر ضنکی که حضم نا طا فت ۰ رفت بجان غیاب سوغا ت با بجله شاه زاده ا زاده با طا فت سن و حوا ح
و د یقان د یقان عمر و ند کا ند و ز هفتم و بیما لا خو د و خوا ل د یلقان سلماس نظام ا د و ا ز سلیمان
خان نا جا د ا ر بیضیقان ا حد خان مقدم سکل کی بنید و ل ا غر ا ر مهینه و بیشه و قلب جناح و سا قه
و کین کاشته با طبان قیان لشکر کر ا ز صد فات خوا ف خیول ا نکرد نه کر ه ز بین چون کره کر د با د و خیل
بکند مشدی و از صهیل اسبان برف نیز و خد خروشان ه لا و ر ان سخت کوش کر د و ن کر کشف
و از برق صفام ا بنه خام ا بان فر نیا ر ا ز اشبان د م کر د ی صف ا ر ای کت پیش نا ز ا ز معرکه قتال
ا ز طرفین با ی د ر صفا ر جلا د ت صفا ه ا ز شرا ر قتال تا ری شرا ر ان کرد ه مثال و شعله افشا ی سنا ن
افعی صفا ل نا بع حوب و ضال د ر ا نها یا و ز د ن بیا و کان برخ هیبت فتنه ا هل ا فش و ر ا قتر خانه
خیا ر بر د ز بنو ر ن و تفنا ا نکند ر جبان خا فان شعله د و ز خ ا ز و ر خشا ا جاد د ر هیبت خا فان زین
و د و لت و ا کرا د عزی ز و ین ر ا د ر ا قش ا و ر و خا ر سو خشا ا ز طیب نفره کر نای صو ا بین و ضر ب ت
ا د ای خای د و نین کیل ن کهن مثال عزا ت کر ین د و ا یان طبنه ا سمان شرا سینه کر د ید و کبه سرا ر مرج قیا
د و سیان سپهرا د هشت حن خای معرکه بنره و طعت کر د ا ه حن ش کر د بیت و کر د سپه بخ جکیا
هر نا ت چون خشن د ن کیان ۰ تر بای عظیم ا طعنه شد ن یا نفل ۰ بز ا کب کر د ن ند چو بت ۰ جبال
عجز ها جبال ۰ و ضا ر ب مقر ها ک ا قلال ۰ چون ا ه ین ز ین سر ا عن سر ا عیم د و ضای قیان می ا کیخته
و ا ز و خا ها ی چو نا ا قیا ن ا شا ها خو ا ر ضای شعله و شر ان د ز ضما ر کیر و ا ر قیان د شمنا ن د ین تو قیا ن
بر کبر د کین میر غیشا ا قش بلا کر ف و ا ز صد فات و ز لا ز ل محشر هیب ها یل صو ر نا ا ز ا نها ا نفل

واذا کدر اکیاشت ورجهان هویدا شد سراده دیزی وخلعت انکیزی بنادق اسمان سوز زهره در بریز خان و
پیکر خط کباب کرد چون شاهزاده کامکار بکرنت وحزن کاهکشان بیرحت وشاخت زمین از بت عجان فروفتاد
کرده اهنگ ان برامروخت از نوادر رایع سکان وایاب خانجاد ان لاج وضاخ وضاجو یکدیگر جوی خون چون
رود جیحون روان کرانیدند واز صولت حمایت یلان تن زنان ودرع چاکران ورخنه دربنیاد تحکم اساد
عجان وتلد ودربنیان اسمان امادبیت زهرهر سنبد درهم افتاد ۴ جرود دردان خون همی بخشد ۴ زبس
کشته کامد زهر دو کروه ۴ زخون غرقت دریا واز کشته کره ۴ نمد بیابان خون تن زنم کوش ۴ کره بر اد پوش
ات با اهل پوش ۴ جسم خصم ارزاد سهم دلاور دسنان جکو سکاف یلان ان اسم شنابع نیا افاملون بود وهما
مضعف لشان برکره زنان دلیران فانند ودود غامل جو باسم لا میفرف از عمل مزدل وهزو لا کاوکه بندیلم
با الفرار مصرف سیکرد بدخشت زدین ان سقت دلیران برسینه بنلزان نفت وفایدروح از قفس ابدان
اهل دلان سیمرغ خوات زبین مرکه از خون بحکم یان کان بدخشان ومعدن یاقوت وخشان شد قوالب
واشباح شیخ را شباخ اکاد بیاشیزیدی وسکاک زا اجل لحظه کلام حکمت نظام سیدانام اقتلو
شیوخ المشرکین بقول شیخ دلدار زدوضرب صمصام حزن انام از خون سرخ کردنها بین شیخ وملحی لاجیت
لنکر دشمن شکن شاهزاده فیض فریز بزدی والی حید رصف رصفحات رایان وابابات وان حدنا لحکم
انقابون صریح یافته کها نفانه شیطان پرست دستان سنیزه اورنکشیدند وروی از صف خیل و
بکار نافته تره روی وخشک رخان فنهاما بزیر از خیات وضیعها یا اداز نفاذ وباهیاجا از رکاب
وه سنهاد وزانخان پای در رکاوی کربنظار ند حیفر قلیخان از ان شکت کربد وسستی بزوی ده یافت
استخلاص از ظفر اب وخفض عقاب عاریت کرده تعلیه خاکر کرده از قلاع وقفه صعب المنال مجرد
سعادت پناه حیثروت توصل بداشن پاسایان روم وامرای شور امزد بوم وداز کرد بیت فرود
کس بزیر ما بزیوم ۴ کرهای از خلیان شود معدوم ۴ دلیران رستم توان کیوسنان جلتبان کرن عندلیب
افاقته با شیخ اخته اخترکرا دیدند بریتیغ بیدریغ کذرانیدند مقاول ودهزار سربا اخترسیشار سر
کوهتر بفترشاهزاده کامکار درشایند ند بیت کسی کهرزم خاوت ازان خرجستان ۴ اکرچه شیر ژیان درست
هیل بیاد ۴ بمنزش اید رتیغ ات اکر بر درخته بجیش اید دیزات اکر بوه بیاد ۴ اکر شوان کند کربد
ای سل ارزن ۴ وکر خواب دهد کربای ملک زمان ۴ ظاهرات کرخواب ضعیف ترکیبا عقاب جاسب وحوف
بزابری نواند کرد وصفوف جیش جبابان انجنب دم سادات وهمرهی بنیاد ودر دشمن طبس بنات النعش صفوف جمل
ولیل الاسود انقلب مثل انقلاب ۴ انوای سپله ویلان دوکاه خاقان جم جاه ورودت شاهزاده اکاه

ازدست بردی جنان کردان بود دستان وسام نریمان از ان اواره وتا زامن اخا زمان این داستان از دیرف
افشان باوکارات پای برفرق خرقان دریابر سرقران برخاز هفتا سمان نهاد ند بیت برورزم چون کینی
رات خرد زین تاج ۴ کرد روز حرب کند باراهنین منفرج ۴ ازظهور این فتوح کرمایه نزیج ورویج بود ابواب
فتح وفلاح برودی روزکار بهابنیان کشاده کشت وروز بکر که جمشید خور رسید برسبز خلک کردون سوا
وسپاه بیشمار ثوات ومنیار زا از ملمان ناشه بروافشان زمیدان المان بیرون کردند هزاده نامجوف
نکیز وداردیلان حزی سل بپه نیلخانه چار شام بنیاد زاد رانجا متوقف وموکب منصور از هری حرکت
کرده واردتبریز کردید رغایار اهالی افشان چند سال کرازنهاب وایاب بیفایل حیفر قلیخان بضعف
دربلان حزیش ادبیاله فضه بجنبن از ریع کلت وزریع خواجی وقفع ضیع مواجی دربرجی زامد ومشد بجاصل
اکرکرنهار بلای جلاوحوفت فرقت وکرب وزحرب بودند از اثاثات عدل وزارشاهزاده عالی نژاد
باشاهد امن وراحت هم امن شهود باماکن خرد ومواکن جزو موده باسایش وزاحت دوش بدوش
امن ندواز دستان بنیاد باعنان معدلت شاهزاده فریدون صفایح فتوحات شاهنشاه بدروی کارخدا
وزایع افزا احداشاهین باخام وباسه باصفوریهم اشیانه وطبیل بازنان وبخیر باسه مجنحا بر شد
بیت زعدل اوشرع باز سفید حبت کلنک ۴ زامن اوشل شیر بسید وفق شغال ۴ نران فوازد وهل بیاض
جنکل نازین دران کند درعین بازن چکال ۴ مژده این فتح نامدار الموصیه عبودیت فریضه بدیار کعبه
مدار خان روزکار روح سنادند واز خزانه انعام خسرکیوان غلام طلایع زرافشان وددر خور رتبه هرکس
ازامرا کرد رحضرت مودی ومورد انکی باوعاطفت افزوده واز دشمن سرکرفته ومالها برده بودند رسیل فتح
را زبیم بر دروش انتظار کردید بیت دوروزم بدستاد دوروزم بخشید ۴ ملکی جوانی وطایفه شوان
ذکر ورود محمود میرزا الی افشان باردیکر بدرکاه حضرت خاقان ووقایع ان زمان بحوف
کاهذ محمود میرزا بحضرت استمداد ودرضمن او از عدیدراه صریبان قلم شکین رقم معلوم ومفهوم فاطنان
ایزاران کردید بعد از چند روز بعضی از رکاب بسطاب ورصول او بیاد انعاد بزدیک زنجیر زاد رانجا کذاشته
خود واز ولایت خراسان روبیدان ورود وبا بحسن خان طبسی وامیر عرب خان عرب جنیه طاکم تاب
حسام اهل صفحه شاهزاده باغاتا وبیشیا وطرفی از قشلاق سل جوش خروش از صفقه وان زاده
غایات متوجه زاده وفاطر خواه افشان بود که در تقضیه فقد هارا استیصال شاهزاده زمان زمان
درهیچ کار درهیچ مکان فرق جایز ندارند چون فقیر میرزا ی جبرئیل شاهزمان کرد الی ولایت هرات بود از قصد
افشان خبردار کشت زمان خان ذوالقدر وتیموریان هنوری واسحق خان قرائد از ابواب افشان نامزد کرد باشان

میرزا روی بدیشان نهادند و بیدار تقابل فتنه‌ین چون شرزه شیر و خفتان پلنگ بدرخ یکدیگر آهنگ
واز استعمال سیف و سنان خیان را بر یکدیگر بین کنیکر چون هندو تیغ و طعنه و زاریه بهم شکستن
چون پشت استظهار محمود میرزا از قلع قمع بنیاد خانان باعدل و زاد قوی بود شکست بر بنیاد نصرت
مقرر نیفتاد و در خیال وزاه همه با ایشان یاد افزاده و دست فرسود زلت و مران زاد و هلاک کردیدن جمعی کثیر
و جمع غیر از اناغنه طبل رانیه محمود میرزا جمعی امرای کارش با لا کرفت و از میمنه اقبال بدزوال خانان بنیاد
فزاه بحیطه تحریر بر آمده شاه کام و کامران کامران میرزای دلاور زاد و زاده بنیاب حسین و خود بنا
امیر علیخان و سکر و جنکجو اسب عزیمت عران زان و در فارج آنشهر نصب طرفیام اقامت نصب نمود و
بیت روز در مخاصره شهر اهتمام تمام جمل امن شاهد فتنا از پرده فضا نقاب از چهره نکشود تا خفته
اورای محمود میرزا از وسر سه و اهوای اعوانه قصر فضا دست بردار اصار و دنیا از ایره الماغنش پیدا
خانان نه خفته و کاه از کمن چون سیماب آتش دیده از مضکه هیز طرفی پراکنن کشتند محمود میرزا چون
شاهد بیوفا ناز و کار را با اعدای دولت خود یار دیده دلان از کردش چرخ وارون و نیکو کردن و رایت
اقبال شرنکون و همچنان آن آسمان کلکون بر چون سر خویش و راه فزا پیش کرفت بیت زمانه چو یار دست
دیار انکفت نقاب از رخ کل بفرقت کشاد چنانچه شته و دیان چون نقش ازخانه مدت کشاد و امیر
علیخان نه چنین نیز جمعیتی خود را برداشته و از نزاین شد کامران میرزا نیز ناکام از قزاه بدیار اصل نهاد
و در دولتکدش و دیع زاجه و کاه عالم پناه مرحمت و در سال قبل کرد اینجا بخانات منصوب خراسان شفته
کتابرو هما نکه خان کلیا نکله حضرت خاقان ماضور بیار الخاد یزدند کرد یزد و زکامران زاب
و اشته و دو از نهضت هزان شوند نادر هنکام و رود خانان کشور کشایان عدد و مکام خواستان حکیم قضا نمود
امیان از در مند کامرانه نشانند چون مرکب مسعود را بتهیه تخفیف نیابود و خاصه اوضاع فرس خوش دولتی
نمود عزیمت میرزا امیان از نخاب خنا چون نموده میدان نوردد و موکب شاهنشاهی بیار السلطنه طهران
هرود و شاهزاده با خانان طهماسپ خان وارد و درکاه خیان پناه کردیدند حضرت ذوالجلالی ایشان را نوازش
و چند روز بعد از آسایش از ریح راه و روا نا صفهان فرمودند که چندی برای ریح کد و رت غربت و قدح
شر طهان آن خطه و کشش دیرینه نزای خانان الاهکام اقتضای وقت مؤسس اساس دولت و کامرانی
امیان کردید محمود میرزا عبد فاکر از خارج هرات راه نزاد پیش کرفته خانان اختیار دست از ایفر فضا و
نا نمد کرد باد در کره و بحر اهیر سوخان کشاده بعد از چند روز وارد مرو شاهجهان و از انجا روانه
عالی کشته با سنظها را فارغ مذهب و ملت و امیدا فتاح ابواب دولت دست آنجا بدیار اصل شاهزاده و زیب

مشهور

شهر و بیکان زود و از دست رانده قانت عنبر بجلد شیر از دو پاه و مرغ‌های از خاد و کهکت کل از خار و دسته سنبل
از شوره زار و مثل چین از بار کین جیت و خطا کرد بیت هت بلی اندر ان نوهم الفت هت بلی از نبان تمنی
جبود خواست نزاز بار کینی کرانش قسمتم واشتن از خار بن نرخ امرود چون از اطوار و بیفرات دولت
کجچه نمود و زمود دست سنکری جهای مردی که نفس مرات صفحه بصر و ان ذات دو اینه زنکار فرو رده همچنین او
محالات و زیاده نو نفس در دیده نکن مثال او باعث هزار کونه علل از انجا بجا سنر زیارت بیت الله الحرام خرام
عزم بیعت و بیاخرام همت مثل در کشید و دار و ملکت خوار نرم کردید چون والی خوارزم زاباغاه زانو اسیا
عزم کنیز و مرزم رابطه اخلاص و بندکی موبقدم او را کم راشته بتبادرات و سنانان دوانه درکاه عرش اشتباه
محمود خانان کشور کشا بیشتر از پیشتر راغات جانب لوز اضطرار نمود و هب الاسنان نیز ل احضرت صمد زا
محمد تقی و زیبار نیز ل نزد و راورده او نیز حکیم مشهد شاه بیطیر و راحترام و اکرامش شرایط اهتمام سند راب
واشت و هم در و زان خزانه انعام عام شهر یار نیز و زبصرهای ذی مضروب و اضیه خاص شاهنشاه طرون و اوانه
زرو سیم بچره مند کردید و بعضی بخانان نیز کرد رشیب و زان شت و رخای انجا طریق دوه پسپور
و رسم مراجعت و حرف چاکری او اموزده بودند علی قدر ابتهام انواع الطاف و اسعاف حزوانه منظور و رسید
بیت من کنز یم بار نیاز ندی که نکو نیاز خود مندی او هی بخشد و هی کیرد نرهی بخشی و هی خندی
بسیط خیاط فضا طرسور یاسر و رسا خواجه زاده حسینعلی زا چون حریف ظریف خوش بای و رکلتان
طهار چون زرکران بدیع فن و رعرصه چین و صفحه شتر از او راق انجار و روان دست با فشاندن مثل بان و زبر
کتاد کونه خیاط نضا در ساحت کلشن زای خلعت حوران از حلهای بهشتی حریر اسفر و دیبای احمر بر روی
کیکیر رنکت با نقاش نامه رحم بدیع کار و روزکار زای نقش ایران مهر یار یزه بمنحوت و زعفران بخت
شعر تری آدمنا نیز عه الفرات فذ شرت انا نظر تنا الاوراق نه اقدرت کری سیمین سیب کردان فراز
اسب ندیده بود از نه شاخ چون زغدان دلفریب بمشرق بنود با شاهد سیم اندام از شرو مهنای اعدام بپرداخت
مشکین چه و بلد خانات بلورین کنبود بیت سیب سیمین سلب چو کری بلود یا چو بر خواسته بوجود راست نارنج زر
نار نبتان در سنبه کان نازه بان از چاک بیرهن بود یا و رخت طور معنی مزاج الحجر الاخضر را تفسیر مینمود
کلابه و اورد از خزان شاخ او خیته بندای کل بدیع نقیضا خیته از با و زیزه نبات مصری و زاب حیات و خیر
بیت کل امرود نی کرته کز سنبی دلفت کرده چند نبات اعلق بباد ترنج کهر با بیکان چون زرد
و بوی بوا بری جوبان و لاوز نل مجوزان ا میکیا اسکار امیکرد شعر جسم فین فیه ذهب مرکب
بدیع تکیب خیز ان شهر و اهیره نون جب بدیع عجبت نار نجان سیان علم اخضر و عربر زمرد بیکر چند کل چار خانها

ذارم وازروی ابتهاج یکی از معتمدان خود را روانه دربار اسپهان مقام نمود و استدعا کرده بود که یکی از چاکران درگاه باو روان سپرد و زده داعی مجلس کرسانیا متعهد فرستادن نقش مشار بود مقرر کرد و تا او را بپرده سرای عزت رسانند حسب الفرمانی او سپرد استاده مستوفی دیوان اعلا باین خدمت نامزد گردید تا نقوش موکب ذارای مملکت فارس خط خانون زا نیز طبعت شناس باهر ادکان دولا شان و عزمیت موکب همایون بجانب ولایت اصفهان تصاویر مختلفه رسان خانون مشتمل و مستلزم اثبات کوهها لله شاهد مملکتی قاذه زا نقاب از چهره برانداز و در رخ همت زا در عرصه خطه توکرم جولان شاذ و دوشاخان از عنبار استیلای اعیار بپرداز و تا اسبال غاب سلطنت و افتخار از دل جلالت و خلافت کدر و سایه چترهای اعدا بر درش یافته راه بر سر نوبت خاقانه برد و جلالت آوان نافته منکام سنبر نیز کرد و ون ایشان را شکارت و در روز ایزان بپیچند تا مت پیشهار بر تق برین بهمد و وقت سیمین شاه برکت و در عقل آیان مذلت کنار باد وجود خدمتکاری در وبستان رای زرین همریک نوشیروان فطنتی سبق خوانان اوست و اگر چه هنر زور ظل سلطنت هلاند و در وکلزار دولت نونهال باداب بجانداری ایشان خواهیز اسکند و فیلوس دوست فرخ سوخه و اطوس حریف در ملکی جلا کشور و کوکام در خدمی ملاهل حکم روا باشند علی هذا نظم ملکت فارس زا کرهزای دلکشا ایش مصرع طعنه بر فردوس اعلی میزنند در نظر همت شاهزاده خورشید لقا حسینقلی میرزا کزاشته و افتخار خطه مازندران طبرستان زا کرد حضرت و نضارت تلال و جبالش از کردبا کوش یاذ و تب نوشین دذار دکتاب میکند مصرع سنبر نیز بود همیشه چون خط نگارت نامزد جناب شاهزاده جنت نقا محمدقلی میرزا نموده مقرر با حضرت چراغعلیخان نزلت مجتبیا تا یکی شاهزاده دوزارت مملکت فارس سرافراز و بینداز اعتزاز عهده بوزارت فرمان نفاذ فرین اعزاز گردیند و در رکاب همریک چند نفر از اعیان لشکر شکن سلسله جلیله قاجاریه سپاه شد کرد و ستاورت سوره ملکی و مضافات اطاعت و انقیاد بهام بردند و قوت خواهی و جزا طلبی خدمتکاری دوجان نثار ایند و لوای فلک زسا افراز و اراسلطنت طهران بجنت زار الامان قم بزیارت مضجع مطهر کوهر درج بتوت و اخته برج خلافت فاطمه بنت موسی ابن جعفر علیهم صلوات الله الملک الاکبر جهان اراکردید نبذار رود با مکان فیضبیان شرایط زیارت و خشوع و لوازم استکانت و خضوع بجای آورد و با رخصرت انیان استسماح دعوت و طلب شفاعت کردند و چند بیت مشتمل علی مراثی ائمه والیالی دولت بقعه منار کرتیلاوت و آیات و حفظ مواقیت صلوات و رشادات عبادات و نظم مواقیت و عبادات مواظب بودند و دولت داریز و رستکاری تنانیز از درگاه قادر ذوالجلال مسئلت مونده بحرمت و رکاین کرام صلوات منواصلات حضرت فردیه و رنا نیز از اطراف باستان ملک مطاف میاه و دجهان مجتمع بودند از خوان نوال فاه ان دریا

زال همین باب عطایای نامشاهی و سادات با علمای ان شهر میزعلامت از سرکار فیض آثار شاهی بوظایف و انعام مکنش شاهی شدند معماران هنر پیشه و مهندسان اقلیدس اندیشه زا بتهنیت بفتاح و شاهدی که بمرده و تهور و احترام صفت اندراس و اهتمام یافته بود اشارت رفت و حکم قضا اینین جهانمدار سنه جدید و معروف بقیض و سخا هیب صنعت حضرت معصوم و مهین صاحب انعام حسن عسکری علیه السلام و رق بدو از انشا دکاوران افرای و فنی استانه مقدسه رضوی و بازار عجم زوار و بجاور ین استان ملایاستان شرف نفاذ یافت که چگونگی تغییر همریل از ابتدیه پیشهر بنیان بوقین اهتمام اهل استحقان و رعایی خود بزبان خامه کرهر نشان خواهد گذشت بیت کرطایر روح از قفس تن شد بکلشن علوی تنها هنان بیدار او فی الجمله مهات دیز اسوکب پیشهار نفاذم او زار الامان قم حرکت و دوزخه ماه رمضان المبارک وارد و زار السلطنه طهران گردید مضان الجنان کرجب فیضان قدوشان نوزدهم سلطنت و نزدهم نیفر اجلال شاهزادکان عشق پجوان اقبالمند میرزا از سفر خراسان و زبانجان معاودت نموده شرف حضور و موزار السرور اشرف دریافت طلیعه فکر وی کمین کشاده بود و بتماشای پیکان از نگرانه برکمان طاعت بیت ملک کرسر فتحند الماس جیشانت طرف چنین کربرد براز علو و علی نشان شداز حریف خوفیا فنان خوف کش خارکلبن کندو فراغ بلبلی شمای سیماب دنان از سحاب مژاکم سنجاب پوش کشته کرد و محوا از نزول شریح سزاوفت حوصله و قم بردوش افکنند بود و دوسکماهای کمانداریاوان از هارشاهای کافوری و بعیتای بلوری پراکنند اطراف و اکناف جبال و اقاز جهر زیق برف بیتی سفیدا کنند بیت دشت پرلاله و کوزان خاذم و دم از چراگره بکافور و کبکان کشته خاموش از نفیر درساحات کلشن کرش و کردن شاهزادکان اغصان زاکوا از دسروی باد خوان خاوی از صلی و فضا از نواخ و محایل زمرد مثل ساحل بردست باد وی خالی بصفور زالمرواریدسان مرصع و مشنف نوبا کرچه از تابش سرماها و شدت برد هوا شقر و انارحبت بفصل کاسل ذوالحجه انعاذنا الله من الفضوح حضرت بیت کربرافشاند زسری سوی هوا باره و اب اهل باز یکی فصل دیگر مدیتیم اما انا از فرضش ناز بوذ باکره و وصیف کلزار دی و لاله رخسار ای غانشانیان هکانه زستان بود سلیسلها از بر مسلطهای جنان یاد میداده و مطرب بزکاء سلطانه زبان بنوای ابن نفز و روح از ا میکشاد بیت بکاخ کرم نشین و بمنقل افشن ریز زنور و نار بربین بزم زاچه لازم ستان بیاد کنید زستان کرد و زستانکاه عشرا ره نارکلت و دخان اور فیان نزهجم لطیف و هشر میز کرسوختکان افشن مشق کلرخان مکسی از دخان بر چهره معشوقان دیل اند و ظلیل خلت خادکونه کونه کلهای از هر شاخ از ا از هوا فکر بش جبل بیت بکردا فکر بوذ زاکم دود خیر الف ناخته برکرد خادمن جانان نه از لفت زناد جبت

چون بافوت وضمان ودلبد خسان دوانه زمان سیاست وورعقل هنابرون زنابنر شمله اس از درون کا
چون بخجر حنزه کینی کشالنب زبانا میکافت خانه ق سپهر افتاد وزان اوفت کاهی بنطم اشفاد
اخبار وکاهی بطبا عه کتب تاریخ واخبار اخیار راغب بود ند وکاهی بتفریح صید ومسکار ابینه دل را از
غبار کلال میزدودند قایع سنه ثمان وثلثمایه فرخنده فال یکهزار ودویست وپانزده هجری وهفت موکب همایون زینت
فتح جناب خواسان وضاد ت امور اقتضا علم دولت فرود وزبطر برخواست ۰ زحمت لشکر سرنهاد زسر بارخواست ۰ ناز
باید کشد تم بر فغان سرکرد ۰ بزلف تابش حور شید بیخا برخواست ۰ کلزار روزگار بازی از نیض قدوم همایون
همایون برسفی باغت وبهان بنهب دیگر بار بحرش زنخیا جوانه از سرگرفت از دم فیض دوح افزایم شاخ بسیج
کل حمرا بار ودر کردید وسلطان کل بدولت زور دزلف کلابی دشرکت سلیمانه فیشت وزاد از ناف نفحه سرای
بلبل لحن شنزه ای داودی برخواست لا الرا قبین وضاد از کلزار ابراهیم جزداد ودوسوسن از ازهار بهاد اخضر
عیبی انسا زبان بگفتا روی انسا کبا ۰ دوازهر شاخ کل غلغل طوطی واسکان داشت عندلیب وضاد کلبیزاد
از پرتو تجلی کل سوسن ری دنیا زار فشیهاری هنزوضاد از هوش کاشی برفت وبلبل سوزدیاد درپیش کل از
غنت هجران حکایتها کفت بیت بارنیحاست کرشاطر جند سزات ۰ باوم عیبی پرند نسیم چنانت ۰ هش
خانه بزان نغمه ساخنات بحر بیاغ پراز نخله فشرنی است ۰ خاقان دوست نواز دشمن سوز همه زان افتضا فی
جشن فیروز فرخنده پی مصنع فرخیش طالع بمن میزدیاد رش بخت روز افزون دورزم شورت خاص کفتکوی کشورون
طوع پرچم همایون بجناب خواسان فیض بخش دوران میان طرح بازخان افخان باشان شاه زمان از عجاز
وفادار خان وزیر اعظم دولت ابد مدت صاحبی ابراهیم ادر کردیل خلاصه پیغام ونقاده ونکته خاص این
بود که شایدا زحضیض اضافی دولت دوزان عدت بسعی موفق ومساعب بموفق ودولا از اسوب بکدورت مصفا
بوده نرسد زمان بای از جاده اتحاد کشیدن واز دودخان کشورکشا بنزم سفر خواسان بکران چره عنان
وانکر سکران درجنیش آردا زاستدعای ایشان دامن خاطر خورشید تابان سلطنة عنان بتغیر کرفته
روی اقتضات نزات هش صنوبر از ضوا اعکاس صورت از اوبر بافت وعزیمت توجه بجناب خواسان
نقش تحقق بافت وچون از ذاریکه ودیمن حکایات کذشته بکاستان وضایع عنوان جوانیم صادق خان وزیر
اشفای دربان اوانحضرت خاقان سودی نداد وحکم انکه بیت جنیث راچه تلطف کنی وبنوازی ۰ بدولت
ترکنه کیکند با بنازی ۰ پیوسته درحلیت سازی بود واوتون خویش ربا زخان جلد مسیهان کرد واعزا
کرد واوزا با ناد ریغزا الغزود استقبال موکب سلطنت اظهار خان اخراز نمود وولا نفش بعضی صادر وبا
خالات بتقریب عدم اقتضای وقت از جناب خسرو کره فلک ودوا مزن وضاد ومساعد تحمل وقت تا چند رود

پیش از هفت خسته عجب اشارت بیت وقتی بهر کوی کرده کرده بات ۰ کرکهان بکار بنا بد که خطی ۰ باخذ وتعیین
اراشارت شد وروشنیر بهاری بخاری دیل اش از دیدن هیان هرچه چشم فشته ودراین دوران بفت اصرع
سنزی کاه درجنی سزده دوبچین ۰ وشاروخان بزادرش از نزاش بهشر بارصعود بفوض سراب و
کرده ودرپیش سفیدی طایفه شفاة سریخ دروبزادر دیکرش محمد علی سلطان از بانش تعب خلاف وس
کرد کسوزان شفاة ناجرفا محمد صادق خان فکیم شایع دین ودرخ مفسدین ان نضطوا از بعطیل اثر
نیفتوا تا الارض فیزار سید وبرادران دیکرش از سبکناهی درحضرت شاه ایرانی جواب کرا سرع فتوی دید
برهلاک ۰ الا نادارى زکشتن باك ۰ وکرداند از رضا برش کشان ۰ برایشان نخشاو وردی رسان
انکاه طرف بازخان زابا کیی از کاشتکان اعتماد الدولة خاقانی ابراهیم رحمت انصراف داده درجواب نوشته
کروشته عقد مهرباری بنید فخر تیر فتیرات ومعقد کاروبارداری با تامل تیر وتیر کرکشاده نواب همایو
خاقانی از مطالعت ملال موردت ونخنه برخسان ناکزیرات کرایشان از اعاقت قطع وفصل ان
بزبان تیغ چون خزانیان است وبجاوز بر بنیان سنان وتیر بهل تر از اعتماد وشته میزوا الفصر الامر عند
الله ودرسنان این حال اسباع عتبه جلال رسید کرازجناب خاقان فرمانای ملک فرزند الجی یا هرش و
فرهلک سوزی عالم بقتیل استان هنزوی از نه بشر تیشه نهایند زابر بتهس رسیده برغایت رسوم مهمان
نوازی وغریب پروری محفلی بهل نوروی نایب ایشان اعلی سوی ایران اعلی کرچشم دلش بنوروکیاست وفراست
وداشش روشن بود مهمانداروا ومعین کشت تا از حدود داریع وهرولایتی سزوط بخب ومیزبانی و
مهربانی زاهمال نداشته واحترام اورا از لوازم انکاشته هکام وصول بدارالسلطنة اصفهان حقیقت حال
سفیر کذاریش امراوزابروجه دلپذیر بکاشته کلک بیان سازد تا بانجه درجناب از موقف سلطنت حکم
ورود عمل خاید وهم دران دوزها کجی از نبات طبیات ابراهیم خلیل خان جوان سفیر کرپرورده دامن
عصمت دامن اورده کنار عفت وحسنخان فاکزین نوزا بادرودا واشارت رفته بود از تکمیل سفر تحصیل
عیش پدرو بیده نشینان هرجا بر کنزر پرستاران نوای داد کرپای هادوبند فاکه درهرجا چند دوز
لشکر فیزان عرض کذشت وضیافت برابر اج کشورضافت وجناب مهمانای طبابج خاقان از الذ ساهزاده
اراده باباش ورضا عباس میزاد باستقام مهمات صفحه از زیبا بجان تا مزد سلیمان خان وابراهیم
خان ورضا قلیخان دوفرزاده رفیع قدر ذات شاهزاده مؤید باستقرار موید بحکم ترکد فرمر کنایه
هاکر از زبانجان وا لجوق اردوی شاهزاده کامزاد خاقان زاد وورعزیمت خراسان عزاده کاصاحب
ابراهیم خان باده هزار سوار جوشن پوش خنجر کذار شمن فتنه بوزمنا باهم کاهنه ۰ لابنا سزن فرادنیا از

پیش از غروب روز فوق نزدیک شام روز دوشنبه دویم ماه ذی الحجه الحرام در دهقدم لشکر کران و زبان و بهدر بقلی
خان و ولی و صفیقلی خان بیرون باغ غلامان و در رکاب ایشان بان کت امیر کونه خان زعفران لوحاکم
جنوبشان را بعیم خان شادلو حاکم اسفراین و این حکم رفت که با جیوش جوشان بسکر نزاب ابرصیحان پیوسته
اقتله را محصور نمایند و در مرکب مخصور و در تعقیب قلعه بخارا نامحصور و بطهور و دشمنان و از عزیمت
قلعه کوب و در شایع مخصنین سوء و چون بجمعه صور بکوش اهل جمهور سوء نشود براین کنند و روز هشتم
ماه من بور ماه بجه رای قلعه را قوا بجایج طهران تابید ن گرفت و برای جنس صیاحی و تقدیم اعمال ان
کیدرو و نزاب بسزاوند و همایون در بندر بن شهر چون اضاب بخی و رسید از مقدم حضرت ملک و
شاهان خواوفت عرفات و حرمت حرم بات و برای نیل منی فضائل دشت از شتر و کوشفند قربانی
خونه قربانگاه منی گشت و روز یازدهم ماه شادروان و بنروزان با فاخاقت فرموده شادروان شرکت
برچین رفتن و بنروز کوه سایر ان افاضت نمادر مزار بکیبخ اهنین خیام غرو تمکین برفت حکم زین کرضه
شد و برای عرض تفنگچیان ان سهاب امان رهان ندان و استاد بام بیخ روز در اجا اقامت اضافان افاده و بلت
قلت اب خوانده و صلای در دهان از ان منزل بقدم طلایع نزاب حسین قلی خان تا ثارت رفت تا برسم طلایه
یک روز پیشتر چه سپه زاول کرده و در اوان ماه محرم تراجی مضبه زبان منصب قضیات سنان سپاه کرده
ثبات سد حسینقلی خان زا بشتر بجاده سبزوار مقرر فرمود و بهزیار دین پرور و نان و غاسولان ان عرصه را
مستقر با یه فخت خورشید فرشاخه طبادت ثمار و نی چون اشیان بنای پوش و بقدیم مراسم تقدیم سیدا لشهدا
علیه الاف التحیه و الثنا کاوکار زایش با کلیه زاموش کرده دبل من بنیش چون دست دو پاش از ان بارامد
دل با کش چون دخار از نوخته اقش انکیزا هالی بنکی قلعه کران خدنا ناهه یا رخان و دو رسانات و زوات
با قلوع حیزی و ست سکند زی بل چرخ چیزی دم ان بارای بیزد بیک و هم زا از خند قان بجال خواند
بنود و بان کبوتر خیان زا بر کرکس موبقش قوة بیرو از با ستحکام ان امید وار و از اطاعت بیندک
حضرتا ستکبار و زیب نه حضرو کرد و زن سر بیعت بر نخوبزان کا مشته معذور و اشتند تا نفتل جبان شعله
فشان کر بیل دم اهن کدا زخارای محکم ازم تراز موکر کند ربیل قدم کره و زنای سد پا بر جارا از جای بر کنند
بجاده قلعه بر ان زن و اقش خانه جان و ویرانه تا نه و قران قلعه کبان ا فاذ ان بر حسب حکم همایون لشکر
افکر افروز بر دور قلعه بجای کشتند چون جرم ایر بنیاد و ن کره بسیط از غیب تر نجای دو رخ طریح خیا هال
سور صفا کا دا نتوان بقطر ن شمرد و نقش الارض و خا نجبال هنا چه خای مذاری خت بنیاد و ان
سزا بر خواب زنفتل صاعقه نا و عذاب موعود علیهم نا رصل صل فی محکی مدة قلعه کبان زا در این سزای شاهل

افتاد و دیزه از دم تفنگ بر سر بام و دیوار حصار متحرز از طرفا ابابیل بود و ان کلوخهای آتش رنگ منفجار و
وجلک ان کرده بنیام و نگ زا تشفر نهم بجاره من جمیل و دان گ بهلق اهل قلعه زبان زا دست
از ایمان دان کرنا کشته بر دست بازبا امان پناه بردند و حضار استوار سوگر دیدند طبع و عاصی زا اجمار
رخت و زحت در بحر و بر رسید و امرا الا عذر فته اشیان غارت نگر بان رفت بیت دست تو جرئت
حکام کجا یابد تا ناستین ۔ گر حضار اهنین باشد اگر چنر همه از حضرت اعلی خان نامدار تا با
خوجان سپاه بخراست حضار و نوشت در قضا سارت رفت و اب حضرت کرد کار بخاب سزاوار و زحرکت ان
نیاز نزول با ان یار حسینقلی خان کرد و بخارجه انجا بجا مزه میادرت و بجا هن بجا هرت میرود نید
منجر بنیا بور ماموکت و بخ ب بسهر مزاره کلکون سهر یاری و در خارج سبزوار بعقصر خیمه زنگار
عماس امداد یار خان چون صورت واقعات بحظیره عجم دیل و در یته با یته هوت من کل مکان میران نا ند
ناچار بنزدیکه بحره و یاد محکر چون بحر خود زا کمیرا اسداد هستونه دیوان اطاعت با وزوزان رفته واقعه یاد
خان تا از وزشاهد حصول مطلب زا بجا سینا خیر طعنه نبود و در نخاب خاری بیزده سزای سهر یاری
فرستاد و خاره بیضه زا بخط عذر خطا چون در وی خزینه سپاه کرده مستقی شد کر چون شمار ستین عمر
از ستین کذشته و بخار در وزکار جوانه دست من سوء خوف خافت کشته از قرار شباب نیشب شیب
افتاد ام و رخت سا بحزور دن ندکانه زا برانه خشک رفته برک زا اماده و دست عطیان بر عطا است
و پای خطوت در وصل زلل و خطا بیکاه بارکاه ستوا نا در مزار ارضه مت جوانان قوانا و پیکاران کار
کذارت نه جای حرف بزبان خوف و در بسط غلامان شاهی کرو و در دهوات نه شبه و خوف بیت
مزا برف بارین مریز تیغ فشا یه چو بلبل تا شای باغ ۔ اکر حضر زحتا یش از اضار این بلد کین در
کذ زد و با خانت پا دشاهی در کرشر طاعت بخ رون بهلت زندکی زا نیز بروز ان برت جلت کرنم و روت
قلب رحیم دو نیت و این بلد سر هلل تا دست اجل کر بنا نش نرسد و پا بنا نش کفن کشد پای بنا من سر
افکند کی کشید و دست از امتین نید کی کشوده خواهد داشت چون صورت آنا نه معنی عذ و بطا نه رو
خان معنی ها بنود معقول بیغ هیا نا در زانه رو در او و نانه نهاد و در کریان زا تجدید حد و دان
در حالی حصار سبزوار و فتح بر رسم غارت و تخریب ضایع اند یاد فرمان زا ان صواعق نوب و
خیان اتشبار محصورین بد کردار چون دو زخیان صفت تلخ و جوهم نا ری با فتند و در پس دیوار
از هزیش خراب و فضل ازای من و زانه عذاب غلیظ مبشید نه چون زاه با رخان و بعیخان بیان میل
از صول موکب شاه با نه خان کان معتمد خود زا نزد شاهزاده رخان افضان زا برای استمداع در درکاه

جمادی در ربیع چو بلبلی کہ باواز بلبلی سرمست برامد از سر شاخ و بروی سبزہ نشست - وجود کارعیش شاخہ وخاطر
از فیضا از انجام ان بہم پرداختہ امد نواب ایرجنیجان بنای استقرار کارکیلان واستقلال اطہار و امور دیوان ظاہر
خطہ رشت وسرحد سایہ گستر برای مطمح بارد یگر بجانب شکاہ مایل گشت و درانجا شاہ جہان شاہزادہ کامگار
عباس میرزا نیز دران اوقات بحکم پادشاہی از اذربایجان مراجعت کردہ باستان بوس حضرت اعلی مباہی وکامیا
از ظلمات ناشاہی شد ذکر وروده سلکم طیارہ ابلچی جندی ان وزیر مختار فرنگستان تخویکہ در هنگام حرکت رایات
ظفر آیات بجانب خراسان سمت انکار رش یافت مختفی بایروی بہمضا فاری فرستادہ فرمان قضا جریان فرمان روائے
وورود وسیراز او را لمصادف وبا او ملاقی ومرادف وارد دارالسلطنہ طہران شد در روزی فرخنده
تراز صالح نوروز کہ خلق کریم شہریار عادل سیع دم وزمینرا زنده بدم وشبنم چون زمان خلق از
دست نیسم بیاشش پرورد م بود عجز عود در بزم میمنوش سوزان وافش وخاشاک دلخور وزوشان سرخوش وفرزا
خرم جشیدا ثار چون مہر طہان از ابرقت انسان کردار بدل وظاہره کیان زا برجوخ خیام از اوزان سپہر
هشتم بطغراز پرتو ماہ تاج ماہ از سرپہر انتاده واز نور شاعد دریا از تشنه وریای نور خورشید تاب
موج نماند مقرفت کہ مردی با هوش و فرهنگ وداننده روزی نکته دان ودر موز اموزی خوش زبان و
بانطف لفظ خارف واز فنون بلاغت واقف بوده باسه چهار کس از فرزندان وبنزادان کشوره پایه سریر خلافت وده
خدا نه جیم لکفا نجندان بنی برسیدند واز جام انصاف داده وزان باده خوشگوار کام نرسیدند ودر کوشه
ایران مذیوز خان کرمانی زا جای فرستاد وزان بنود از نعمت بخانت نعم وسعادت مخیب وتکلم
یافت وبعداز دو سه روز چند قطعه الماس با بیهای درشت تراز مراباهای حراس برو عهد صدول وعهود ورعا
عهود وسرهد وفا لیس بسپردیان وربنا ان وفا دارضمن وهندیه بسم پیشکش از پیشگاه نظر اشرف کذ راسیل
شرف حسین یافت وبرحسب اشارت شهریار یکانه انسای دولت واولیای حضرت مقدم منفیه فرزانه برین
مقدم وعجزه داشتند بزم مهمانی برپا واوجیز وخوان نعمت گرنا گون گسترند وعهد نامه کرمانه زمان جعفر
مینی برضوابط اتحاد وبرابط وداد چون نامه دوستان سمت تحریر یافته بود بملاحظه مقربان حضرت رسیل
برعوض تمنای مصدر زانا و ثیقه مصدقه طهران صدور و مقتضی همان نمودند غایت حزم وسیاست ختم تکلف
دیبران عطارد رقم اعتدا بهمرسلیمان خان مخدوم گشته بدست فرستاده سپرده تا فرستادگان را کمر عزیمت
مراجعت تامنه قابلیت وکمال اهلیت وداعی نیابت بجانبهای ذرنا و خوزستان وضع بجواهر ابداد وصرفها
درهم ودینار بدرایه وفا بسرانجام خلیل خان ملقب انجا از حضرت سهریار باز داری وبجانب برمانات دیار
هندوستان وابلاغ جوابنامه بجگران ثانی یارتا مزد وبزاشت مقرر و انانه مقصد گشت ذکر تذهیب قبه مبارکه

معصومه مدینای خاوران از قرار یکه شاهنشاه کران اشارت رفت در بغداد همین سال تجدید مال بتذهیب
پنجه بالای مضجع طیبه حضرت علیه افضل صلوات الله علیها وبنای عدد سه ضریح رفیعه
معماران دانا وبنایان صنعت بنا از هنگا میکه معمار کره استاد وخطا بخش خلق بر دیوار فلک کشیدای و
ربنیان طرح سقفهای اقاب برسطح زمین رات اندی تا زمانه که تاروی خاه براق خاوندی الان کار
کیف کرنه شاهان قدیم دایر دا شته وهنوز استواری از نو برنه رواق طبلت طاق افراشتند سدی محکم بر رود
خانه زکان سمت غرب ان دوان ات حسته رضاات دوحق کهن را بکید یکر پیوسته سد وسدروح فزا از اسکلا
هندسه باعرضه خلد مثال وبناکل مشتمل برطرات وطاقها وطاق برداخته هر چه از ان خزینه ا
هیبت وانوار دوستش پیدا از کل وخشت بنی چهار ایوان چون جنات عدن برپا ای ایوان غربیه ان که از ان
طرف مسجد بر فضای مدرسه وان یک جهته برود وخانه ات با لخانه مخصوصه برای مسکن مهر بار یکا
ساخته گشت که از طاق مقرنسش بشرف خوج صعود از هم بهجت واز سرود روح ان دیوان پرده بر فضا
جان از دخت وبر یکیت محن بالا که متصل بر دو ضریح عرش اساست حجره های زرنگار وبر بستوی دیگر ایوانی
که ملک بر دوی ان افتاده وعقلای دوربین از خوض دوان سرزمین سربفرا نوی فرخنده طاه ترتیب
بافت وجه صنوبر با بنیان از خشتهای زراندود زینت گرفت که اسمان زاخت زرین مهر از طاق دولت
افتاده وان صباح ناشام اجنم خورشید وادما نا محرب بدان اختر وضیل شاه دین بنیان ان طاق
الحق نا کبند فیروزه سپهر افراشته وخشت زرین سیم اقاب وماه بران کذا شته از طاقه بدین زیب وزینت
برای این ونزیب شاهد بلندکان لبیب نکته وبرحسب حکم اشرف طلبه علوم دین وعلماء ان معالم یقین
کرنوا بین طلبا زانیان برعایت ولطف پرداز ایاد مصباح بیانشان برطاقات از هود یجه چون ملک بر دیچها
فلک دوبیع خوانده وبرهر منظرچون مذکران کرده بر مناظر وحلقه دور حلقه اسرار شناسا بالکیکدیگر دمساز
وسخن زانقیت وثواب ان بالغنی والاسراف غایه دوکار وخرج اثاوفا حضرت سبحانی مضرع یکه باد
تا ابد شاد بالطف یزدانی - نوهم دران سال حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان زاحکم رفت کردر فضای
نابین خانات چهل ستون وبیت این کران ابنیه سلاطین صفویه حرم سرای بابین بیت صنوبر تمام
دهد کرا یران بیستون الحان سرخیل بر بیکها ان خدا وندزنها ان الموقد دهد مثال بنا بان بنیاد نقاشان
هنرها وجهاران فرهاد صفت وبخاران نوح خرق کوهپایان حسن صنعت دست ستمار بردشت وخشت اقش
بر دوی اب بستدی وتیشه فرهاد بر سرو انت بوصف خاربرخته درشکستدی از هر سو نزاهم او رده درون
چهار سال ان عمارت محمری برابا دین نوائین وصور بمقصود ونار بغستان انا ئف بنار بغستان چون فلکی

طرحها و طاعها و بحری چو سلسبیل و قسنیم در باغ میوه طلوقرا چون نقش طبیت و کرما بر چون
لمع منظور انش خوی و خلب سرشت بانجام رسید که هو یب بر پشت دست و طاعی هفت خانه بر سقف هشت
هشت جنت و از رشک صفای آبش چشمه حیوان و در چین پرده ظلمات فسنه کل هزار باغچه اش خار و دل هزار بلبل
و از آتش سقا نفیش دو دن لاطای نایم بعد فراغ و ایوانش از استر از طاوسان پر و روان هر اینه آش
اسل رضاله روشن از بام خیابان بین کنیز و اینه اسکندر و لقمان ماهی نب هیزار زاران بر غرفات
کرده و دران و حور و غلمان که صحبام چشم محمور از خواب کشاده ناد و دی حرفه و اینه بنیاد و خانیل چنی و رومی
نژادش بنیاد ری و دران حوران پشمینات که در حضرت شهریاری طبکام با را فسنه و ان نا طکش حیض
کرنیند و از نخم ستون چون شعله طوبیش بحی از پل مستول کاسته و بناد حرقش کرد از فضای فوج اباد
خان نرخواسته از طاهای مقرنش او اینهای رضان چون حزه دو دبین در ناصل اسکال هندسی از روی
و هفت کره چون عروس با دیع نظاره کنان اینه سیما جران فاشای جلوی طاوس هر کنکره اش تل خاشقان
و هر نطرع اش کوی سفان بیت زدین نغز کاری چو کاخ سلیمان ز نبل ستواری چو سد سکندر ۵ نظارگی
از دهشت طبع ملاءة خمایل ان حریت طبان اوز ۵ ز کرشه که بنام کنجر ریت ایش ۵ مصور دران صورت هفت کنیز
و چهنین بر سقف حکم قضا این برکنداب زده خلنه و دکه معبر قوافل فاسان مذران و در هنگام زمستان منزلگاه
برای کاروانیان بنوه کران سرزی و می سوزی و می شتابند و از سوره شتاران انایش یابند و الی
حکم بنیاد نا فاد و شغل به حزات صیاد با طوف و کرنمایه در بیونات لاوزه کران خشش عرصه زیاط دود در هجا
و در نظر باز ارکان خود شالات و ان متانش سد متین ذوالقرنین رفیعه رضام و شکسته سنک اهرمن
افروکان صولت زهره و پرا نایم مقام کرده اینیت و خلقی را از خاه ثان ملف مال و جان کهف اما نب
است و نام نیک خدا بنیاد اندیش مهربان به صحرا رندکا و از ان جا و بیان و دهای و زام ذو لنش نفس
الواح و زد صباح و در واح اصول و نیان هجا نیان و بر فرهنگان کرو نیز که هجان ان فراق و فارس را از نفاق
منزل و خرابکاه دو صونیم زمستان بر دامن دل کرد بر دنیا لمی از مجاره و اجو با هتمام مهاران جا بکرد با خ
رسید و اجو بنوی و اخوی ان منزلهای روزکار و خرخش اثار ها بیرن کردید و حوض سلطان و دریا لکنات
پل و لاک سنه کرمبرد و ایام مهت مذ ان سر و اهذام یافته بود صورت نخیب پذیرفته و حیی کران کل و لاک انبات
بود اکنون چنان از اب باران خرشکوار بیت که دریای بیضا نحوض عثمان ز ان بغرت ان ولد و اخطاب
و دریع بر دست و از ان خیرات جاریه ثنای حضرتش ذکر مستحبان ملاء اعلی ات و انا بجان القاط
خیر هند ربنک نوا با و خیر آمل اکوقع بیم سال انخانزل فرا بدو دیت شانزده امد که اکه بوی کلزار ۵ مشروح کند

کان بنطار ۵ خوابیان سرخشکان بر سبزه بیداری بلبلان اسفار ۵ افکر خرات ماه اسفند دیکر با را زده
مباغ هوا بر مجمره کلزار افتاد و سبکه سیم جد و نقره کاه فرو ریخت زاد و بوته سهل و جبل یکداخت نا محاب
از اری از خیابان بر سر شاهد کل در هم مضروب نثار کند و قسیم طیاری از مجوز این برنف نابدار سنبل
غالیه بار ایمان از نیب اب جو بیاد روحان موزون بنظر بیکبار نیظر و ریب امد و نسیم خرشیم نوطیان مشکبار
سحاب بری فرفل و نفشه نوبهار بستان برای دوستان تحفه پریب ان خاندان سرو بلند قمری و از انا لیهان
سر کرده و از حلق فنجه غناج بلبل بیدل بکریبان افتاد بیت مکن شکوه فضل ربی و بوی عطر ۵ مکن ناله از بهر چکبل
افتاد بلبل از خزان ۵ فیاط سبزه سبزه و رشاخ کلش کشته و کلبان و باغبان بر خود و ابیرا بر فسته
بر دوی ان فستند زکس سرت با سمن و یاسمن سر کران امد و لاله ران پیاله علی یا سخوان باغ در بیمودت
رطل کران ایران چمن بفرمود و در دن و اری طیب ثنا کشاد و سرو روان سرو روان و از طاهار و ران
رخت بار بهار ایه من دیدن فرو بست چند روز و زینروز بیارات و برد و دش او اسراف و اعیان مملکت
زا فواج زرد روز طیاه جمع از ای سفر ایه جمع سزا چون قاری بهر اهزاد و بلبلای در بای کلبن انفضه سبع الله
و روزی چند کرچل و بن رک ترشد نا جیل اسوده از ریخ بودند و طبل برازیسم و زنکیز در قضیح کشت
رشت و سبزه باغ و باده خوشدلی و خوشی در باغ بیت فیاط سبزه لکد کوب شد بنای نشاط ز فیکه
نارف رطای بر قص بر جستند ۵ حضرتشاها بعد از فراغ از جشن هیزه فظم مهمان سلطنت زا و همه همت ساخت در
از کار بزرکار و ملک و ملت پرداخت لخت بلقیس سبای هفت رواب و رسم سرای ستر و حجاب ایکه طنیت پاکش
از مهر امیر المؤمنین علیه السلام سرشته و نفس طوطی حمدش بر هطا بر حبین نوشته بقبیل نزا باستان
بوتراب و زیارت هنیات ائمه اطیاب علیهم السلام و دعای نزدنکا نیاب و زان فیض جناب نایل یافته
نور روز فاره فاریل ناسی و دیارنا ها زاحکم رفت تا بهیله سیاب پرداخته باجی از غلامان حضرت بر دوز
محل جمع حفل عزت پرداز و از رسم خدمت بجای او زند و زنام شتران عماری کش زابدست کرفته و بخت
وقت رنل منزل بکفیه مقصود رسانند و از ازنا فاجت سنکتراشی جو بیه که فرهاد دولت افاقیه از رشت
صنعت شیه نیش فیه بحت بر سرزدی و ان سدی قلم نا کرکش بیمای سما و غرق عرق حیرتا دی بیت
میل کردی چو دست خیمه و شاه ۵ تا شیدی و کن ز اهذا ز پای ۵ اکر کشی کران بر تبه اش دست ۵
بنا دولت کردی کو خراب ۵ کنطنه سنک مرمر جو کن طول ریک و زیع عرض برای زیع زاد نو بهار سلطان
مبدد پرداخته و سخوت امد کر اصفا ان دوی ابینه سینه زنان و ان زنک کدورت و از ان بن دل و ابعاد
فیلنک حزن و دست فشکت چو فنا بینه اسکندری اهل حرت زا صورت ماخه و خانمه کار و و کار از ان بنیاد

چنین در دو دریای بے پایان بنیاد نهاده سر کردگان امد و صاحبی برهنه خان در ملک فارس حکمران و کلید مفاتیح
دولت زمانه بر دست برصنه حکومت فشت بیت خوان نکین سلیمان طبیع فضا نهم که گاه بران دست قاهر
باشد چون مردم را طوعا او کرها بر خود و خود دید و درست روز کار از دیدن دروی پر سیل غایت کار
پرده بر دیده استری پوشید دو در دنیای جهنمی و دکاخ دماغ چون وجودش در سرای سروری پچید گشت
و روزافکار کرنباچار بهمن تنه شان از قباط بازی چند روزه در چید و پای بر دامن اطاعت
خاقان منصور کشید و رطاهر بقلب سلیم سیرت را تسلیم کرد باد درون باطن باطن پرسیدن بنا پر بین نزدیک
سودائی ذات و خود را شایسته این کار پندید میپنداشت اگر چه برایینه رای پادشاهی روشن بود که او
تا پا نکرد هرگز بحال درضمیر ش مضمر و خبث نکرد و او بخ بیهوده بردن راهن را صیقل زدن دست
خویش او در دات قطعه سخیر نیل از اهن بیهوده کند کسی ناکس نیت بیت نشود رای حکیم کش با ران که
در لطافت طبعش خلاف نیست و دماغ لاله دید و در سرش زاد هش اما چو زد طاهر بے خویت خانگی کرد
نزد احباب فطنت بحقیقت عین خباثت بود از وی بظهور پیوسته و زان صلاح کار خویش ثبت
حضیض بهر نیاید از بر و بحرون دست شکسته بود مرای ثبت سن زبان بد و نیک و طلب قلوب دور و نزدیک
در افنا رضای خدای و هنوز جهای از وی صادر نگشته تا جزو او دیدند او در قبض خبر احکم جان ان بادار د
را امر و مرهونه بارهٔ قضا در صادری او اضافت فارس را با و تفویض فرموده او نیز در مدت تحمل از
طول امل کونهای متنوع و چندی در سر شراب زمستی از خواجه و دیدهای جانان میکیاه بیقها نیفزند
زا جوزن میل طبع در وقت و حزن خاطر خاطر نیهاد در سر داکیر شوخت و بعد فاکر د پای بر سر خلافت
با جلالت طبع و خلافت رای و فتا د طبیعت و قبح طینت و قبح ناسپاسی و ناسپاسی فی نعمت و بد دلی و دکی
فطاری و دزد پاکی و بیحیائی کرنایه رضای ان ذات بپایه بلند و زارت پای کرامات در دنیای این فتنها
منهای بد و بیرحمانه بنیان خاکر دو بنیان را از زن و فرزند و خویش و پیوند خدا پرستان را بیشه زد اضطرار
مردم اصرار دات و خشم خدا پرستان را بنکه و انس کرد میکانات و خود دت بتلبا رباب هوس کشود و زنه
بخبر از خرم از آبکردن دیگری هسته دست ناسف چیکند بیت سود و دی از ایای نفوس و اضاعت اموال
نمی اسود در موضع سلطنت رفته رفته چنان دفع یافت که یکی از بزرگ و کوچک اهل مملکت از بیم سطوت
سلطان فیاضات در حق بیچ کس او سخنی نمیتوانست گفت و در وقف قطعه از من یکی طاعی مردم کرای
دانکه پرستیدن طلق بازار میدرد خاطری نرنجانی شرارت از ان طاعت بیچان مدار مجوز و دبار میدرد
بنیاسش بنفرین تا زمملکت با ذه حضرت خاقانی ابرایا جرای تمام عجب بروی و پشت بروی نمایند نشینات

نا دستان کرم عقلت از سر دی و قضای مهال و افیای و صفوت تا سلطان سعید رخت رحلت فراک
بقاکشید تخت پسر همال بفر حضر و فاول نیرو زخت زیب غمال با نزی در و هکنی از پدر میعد نشش
خلعت نوی یافت در دید و فال برای حسن مال احترام سلطان فرزند مقام و حفظ نوامیس ایام او زا ملحوظ و مطلوب
از خاطران را بمزید رتبی که داشتند مخصوص و محفوظ فرمود و پدیوی شهریار یه مغفور و مقبول الیه حضرتی افتتاح
نظم دیرانی عالم جهان و مدتی و فیر و دری مت تهذیب پذیرفت و اگر چه ضمیر منیرش کنوان خانی حکمت
الهی است نصرت خاطر و بقلب کاهی کاهی ذات انما برای سیاز نیل دید و راحی کار اول دون با راحتاص
حکمی نجیب و لاتم طبکیم شفق در نظر حضرت حضرت اعلی راجع شد و اهتمام بسلم انصاف و اصلح خاصی بر حیم کرا زیرک
قلب شغف و الکلیه الا نیه صلاح و سوء المعاد و ما زا فته الکلب بود از تفویض وزارت شاهی بزرد
و زو خویش شاهی در تکاب شرور و مناهی کشت خانه خانه حضرتی هوایی از برادران و فرزندان شش بحکومت
و لایتی سرافراز و دت و زبان ظلم و از ایشان بر دم دراز شهر شهر فتنه و حوصه فارس مزین تا و دیگر بن
در کاشانه فاتر بر انداز و براورس در بجبیان هکاسبا زبرد و چون زمان مکافات لازم طبیعت هر
ات نزدیک رسید تا زنا لایق و باد و ظلم ایشان از زخم جور و بیداد شان در پژده و زبر دیم و سیع شاهی
میهمان غیب جلال و سنید خود بر دت پرد اکر چه طبع خبیث و شان سرد و طاع اصلی متبرکت لکن
باز از روی ذات و وقف بضعیف او بر داخت شاید کر قلش سود و خود را از تضییع حقوق شهریار سلامت
کیش و حرمت خویش و ایای خبر و رویش باز دارد غافل غرور بعدی سواد دین اش را از و کرفته بود کر
و از روی پندش سفید نفیا و از اعضاء سکر و وقف و فیاء بصیرت طهمان راه نا صواب پیش کرفت بیت
ندید کو خوان بدنیا شتجیت میاهی شتاب رو دون شب غافت کا بجائی رسید کر در قبل بدقتی
و قلق ذاتی و خبات او هر روز در پیکاه حضور بخواجه و سالهای از سود با نا سود و بان قدیم صرفت و در
اخالتاد صرف بیانات سلطان او زا و صید و هذیان با شد کر از حوف زبان سال و فا زا کر دا و نیش
نادم و پشیمان شود باز مطلقا سودی ندا د و از زبان روز کار ا بی کفته سعدی مناسب حال او اما قطعه
یکی بر سر شاخ بن میبرید خداوند بستان کر د و دید یکی کفتا کر این مرد بد میکند نه چون تکه بر جان خود میکند
سودای اندیشه دیر باز شش جان در غیابان امن کرماه اجنبی چنین در پیش تاخ نباشد و این قضاما ه تاخ
چون در مملکت سلطان فوز زا مبسوط ایدی بسیاست و از کثرت مال و مکنت در تکاب جاه و علو علوات بشاه
دل و با کش از مسالک کذشته با عنوان عنوان مزاوا ز مضاهر و رو بر د زخانش و دیوان مطلب
منزایه و با بی حرکات خاشینه تقاعد کشته با بن دان نا پاهاز ساد و حجی کنا هان کر در زوایای خرابخانات

زادسهریار سلیمان با رسیلمان با درگاه بوده ملاحظه احوال نمیرود نامدار موقف از عرض علیه با قضی اصالتان
ایجاد مناسب اعتماد هنگام سلام کرامات حجاب نقاب حتی توانند با بحجاب برچهره کشیدند شهنشاه وجنس دوروزیب
احتراز مقام شکار و شمار خلایق بیقرار نقاب ای اسایش سراپرده عزت حرامیدند بدست فراسان باز و سات
خاکبوس بیگاه بر حضرتی آن روضه شاعل سیمایش تابنده تراز قرص سپیده زرین سرو زنان تراز اخته بر
شاخ روح پروران چنی پرکله لاله زرشک محفل سپهر اخضرک و عکس ان برابنیه ایوان الحمرا افتاده گرچه
ان نیز از مشعل فانوس سپهر افروز طلعت سوزد روشن و از کل و لاله های عنبر زدان ریحان کاشن شد
عطر بان طرازان نافه و اوراد مشکران بلبل نواد دیزه های پرنوز شعرت نازو نارطرب بارا باران اوزده از
غنچهای زنغچه های شک و نقه های دلکش رسیلان دوش اهتزاز مطربه پرده سرای سیم استفته کیسو چون چنبل و
رخسان چون رخسان سیلی نیلی زلف برصفحات شان پرواز کبوتر بام ثریا و عرصه بردین چون لاله ای سرشک داده
کان برزا فرمجلس تاکر دواز سرده عنود و وقف غلطه بر ذایره زدین علطم چرخ افتاده پرده نامرسش چون زدن
بد خواه شاه بد بند بواقی چنبر ان اوازه طفل برهنه فرق پوشیل پای پرست پوش زاچون عزالمان سهریار
اوینه کوش کرد و برساز بربط نوازان رخسان کلرزی رخسان موی سنبل کبیری غنچه چرخی افخوری سرزنت
شعر زین بنیز علی الاوساط قد جلاء خرخا زین کالیل الزهره چون ثروتیات از جای برخاسته رقصی بنیا
کرد ضع جمع زکان سرها زاد که غالبل سالح کالجبل زاد باد رفت و بدانه زا پدای با الا افراخته و رخسا
افر فتسیع بزدل نماند و الفانه زهره دزان جم چند دست زده و چون زاهن رخسان پایمال شد
و دزان طاقت بنفشه زین و بیاب نارشاطوزان کفیش طبع خرب بروبزا تارکه عنف نشوه شاران نزاد
دست زبور کرشوار و زیب طرازا فخارشان امد بت ازین حرکان جان نزار قصد جان کرمهرشان دست
بدست کرزاده ان زنه قتل غاشتان تا از نمان کرشاهد بیع شوق بشوق نظاره ان نرم سبو نظم جاندان
امد عرض خاوریقبای انجلس جزا فوش نقاب از رخ برداشت قباط فت چیل برو و نزای نسیل کسیل
ناهنگامیکه صیاد ناهی کبر مهر بنگار حوت سیم انام کراکب زام بیع برزبای نابا کران سپهر کبود کسیل رای
مهر پرفتاه زبیع حضرت شاهنشاهی را هنر بکر کشته از چنی شار بند فطره زن سیل یکه
ناهی سنابه جهان تاب جهان تاب بر بیج چون سوار و ده وسیزه زار ب رود زبا و کوهزار بر سیمین سلب
و دام زلف دلاویز بار صیاد بر کنار اب بیقرار چنی سفینه نوح بر جودی قرار گرفته شد و اب زبا زیارت قفل
زا حرز و فالی و خود زا بنیاب از شکی مشکوی ده برای تقدیم پای بوس توسن خاصر دزان اند و بدعای حضرت
کشوده زبان یکی از موزونان ملذم رکاب زا ایش زبانی چواب دعا یه شنا شار ب اب و کوشزد خسرو کر

(۷۱)

جناب

جناب شد زبانی ای رود که هنت بار تا امروز شرب شد نباوت اما مروز خوشبا بش که نیکوزی اند جوانی
زین مزرکده و رکنارت اما مروز شکم شاهی که برفاه و نا هی روان ات صیادان چا بکدست که فاهیان
شتابند اسمان از شعشعا نیان بنهبت ذاتهای پرچین و کره چون زده طره مهرشان بر دوی اب چون ابنیه
جمشید جهان کره چند ان شاهی بیاد امد که فاهیان زا خذ و داخته ان بر دریای اخضر انسمان ان نرم پشت خود
دعوت خلق برای انکه شاید در انیان خزان سهریار زاد و حوزاید بنیاب شد خواستی خود زا باماه اماز د اگر زین
مسلسل سلسال هنر پیشه سهریار پای قب سوز دچون پرده مشکین مشبک شب بر دی زور دی زدین مهر افروخید
ملاطفان ملایح و سیان صباح سفینه عیش و خشیدزا بر بحر که هر زای بزم و ازای اسکنه درای دزان کرده شاهنشاه
هلال پیکر زا از ابده شفق کرن نا لاطان د رود زان او رود نی نباوت معهود نوای رود و خود و بری عبر بوید
ناهید زا مشکر زان پرده بد زاود و شام خوزان هیشتی را معطر کرده نه رود وی از طیافه زدن اسود و نه رنج
نای و فنی بنبوز د رقه طان قوی و شن سنجیر شمال ملی کرشمه بیت رود و خوشان نیان مهیل بین شعشعه کرخسر کبر
سعن نا بادی چون نسیم طباری بازی سکن زلف و کاکل بکد بکر کشوزدنی و نیاورد بکر چون زد و سمشاد و نمایل از
بادی خود زا بکنار هم کشیدنی و کاهی از خوام مستانه بر جلوهای اوس پرانشانی فشانیدن و رو فتی از خشم
شکرین بر خشم کبک خرامان طعنه زدن بودن نظم خرامان چو کرد کاکلدر شد زده سرایان چو شورین بلبل
بزده همه سرو نا آهنه تازه روی همه مهر انشان همه شکبری تا سیدم که خوس بحری خروش بر اورد و وحشی
زین بالی خوزشید دو کلشن سپهر جلوه کران دنیا طه و نیای عیش پیچید و جنب غریب شکار کشیدن
کت بکیدو زدن چنی خیاز و زنیای بندیل بخوت سبزه صفر بفرزنی و سفاوتنا متفاوت
روزنیان بخوار که بتلاسیان اهو تلد و بزدان از عقاب رند د بخیر کرو و اهو بشکار رند د و بوب بیدیر
و سب و زمحل مرد و از بکران اهو چشم رند و رفتار نظم هر یخ پرازکل هر چشم خوابه هر لب پرازی بوی
کل هر دست بدامن هدکر و لب برلب نا و کوش برا واز خیل و رباب و چشم برحکم شارت پادشاه کامیاب
بصید می پیوست و غم از میان ان خرم چنی برکنار برد و شاوی چون کل شکفته در میان بت هر دشتا زادان
رود و سزده دوان زا هیل و کفتی در رود و رود و یکر کراهی بین سب از کمند و زتاب سلیمان مهر چنی زست
خنمان تیره روی زیاد اندوه بند کان در دشن رای خزر زور مند بنیاد امد مهریار اراجید بشم تفریح زمین
ارجید پای خال فرنبار کنار اب بیقرار چنی سفینه نوح بر جودی قرار گرفته شد و اب زبا زیارت قفل
مهریار اشاد نظم زمین بهتبان دید و کل مشکبوی کلاوت کوی مکراب جوی زعنبر بش خاک و زیاقوت
سنبله طره خوش کرا و زمین زمرد زنل سنبع زمین زمرد کرکس چو اسمان فزون زنل بلند و صبح ست

هنوز حقیقت حالا و کما تحقه بر دوم محقق نبوده حکمت خداوندی اقتضای مهلت او نموده تا بر بعضی از نفسان کینه
سینه که بر دل ریق و فشه اند نشان به همتبر را که بر سر عرضی داشتند تا اهالی و عیالش کرده دور بر کرده و
خواسته امن خلق را بر خان ایل لاجرم قلب پادشهریار یحیان را لبیق جرم او مایل کرده و کرده کارهای ناشایست
و از اندیشه دل دور شمرده با دل زاید و حکم الهی دنیا باز دیرزمانی علی بحکومت کاشان سرافراز شد
و دست جور و تعدی بر نفسان آن دیار باز دراز نمود بر اهل محلها و کوی و برزن کاشان غارت و تاراج مردم اشکار اندرخت
چندی خانه و کاشانه بیچارگان را تاراج بیداد و برخت و سرمایه استعداد ایشان بغارت باز کرکس ایل و سر برخته
گرگ ثروت و هوای جیفه خواری بپرواز و سودای اندیشه و درود و از تعدیم بر سر کاشانیان و در سر بیت و روت
بجمع اسباب میکوشید و در جمع اظهار بندگی و حسن خدمت میکرد و بنده بر چرخ طلعه الضیم بیوسید کاه و زر نقد
میل بترک دنیا نداشت و درویش بر ترک پیشه نهاد تا بجانبانش تاراج و بنا و پشت پا زده بر تاج و تخت و اسند و کاسه
در نباس سالوسی از جوانه اجتناب و سجاده عبادت در مسجد و محراب گذرده دانست تا بجانبانش دل و از دره
از دولت و غیبت شناسد شود ای انکه شاید در اظهار زهد و ریاضت پای بر دوشاره پادشاهی نهان نهاد و
چندی سوز بر سر برش افتاده بر سبیل منع از خلاف شرع با مقدر امر اصلاح شرار مردم را چیل نسبت اهل صلاح
میزاشید و بدستاویز خدمت سری زلف منکوی و سبیل کاکل بتان بر بگرفتار به اضلاع چهره و زمرد
از اوکان میخراشید و سلک جمعیت خاطرهای و دلداران و کرشمه اسانش را هر بیاسید حرچند
عزیزانش دیرزمانش میگفتند مع خانای دهای خزیراست بهم برزنش سودی نمی بخشید در اشکاروراق
شهوت بیارشاه و بیعزاز هزار و رطیان عوانان جوار زنار بیره زنان کرده و در خفت با اوشنا
خانه بندگی بوده نفس هوس پادشاهی کرده چنان شور که در سراست نارا روزی که بر بود کرسر نباشد
مسکت و هر روز فرایض ذرائع امیز مشعر بندگی حضرت اعلی و اقتدار استیز هم بر دنیا کرانسته تا خانه
قلوبهم از عبادات و استعدادات آن هویدا و بر پیشانیه سر بسجده اسا سفره ستاد و خانان بلند همت اوراینا
مندواز مخط سالخانه و عبرت اندوز سودمند و را مترازاز و ساوس نفسانه سرافراز میداشت تا اینان از
غفلت بهوش آید و دیده سودا بینش از جوش آمد چندی بر این حالت بگذشت و شخص مجهول الحال سرتا پا غیب
کرباس الیفه بر انه و زنبیل داشت و هر چند روز در شهر آواز ادعای علم صناعت و نباشی اکسیر کرفتار بندد
بود و رطلها خورد و نامدار الاقیب خانه و کرخته و در کشتی بنام ملا محمد بر دنیا خانه افتاده و زبیده کسبه
در کاشان خود را باسم بهتر داده معروف او کشت حسینقلی خان در دوا و را برای اندوخش نام پادشاهی
نیلجانی را نشته نقاشی را معتمم ستوده او را خلوت خاص خانای داده در حرفتش مبالغه او مود کند را بدین مقرر است

کرچون

کرچون دیده بخت کسی تیره شود چنره نفس بر دوی عقل چیره کرد و چون مقتضای اجل باید نفسی دیگر هم نفس
کشت عقل از وی چنان روی بتابد که دیگر راه نفس بدست نیاید **بیت** نفس با نفس کر چون یار شد عقل
چوری عاطل ربکار شد * از مقید بخارات دو نیره ذیق خود ریق دستور ان مجره ناسم بصنع و بانیق فکره ذیق خود
و مبالغ حسینقلی خان تلع صفت مزاوبه یافت و چون کربت خشل در روش نماند دهل و عقد امور ملک بحکم اطلق
او مفرکشت رفته رفته چون ریش ریش بر مزاجش مستولی شد کر بلیت او بالمرة از صفحه خاطر ان دو رطال
این حالات سیدی بر دزیرک رسید که با مجد ناسم سابقه الفتی داشت بکاشان آمد و بمنزله کهکر چنین بنا
کن استند که سید کر شوخت کرینه و از امزاج صفت و مبالغ تا اهل دو رکار و زچند و بر بار از دین مردم طمأ
نماند و دیوانه وش از خلق کریزان بوده خود را از اشنایان بکاهنه و استبعاد خواند بکاهنه بقلم زاده کاهی از امور
مخیفه چنره دهد و کاهی بر سر رمز غیبیه اسارت خلق تا اهل کاشان او را از اطلاب و او تادن نانه تصور کنند
فطعه کما یان ان پادشاهی بقوت * بیندش از دکانه صورت * بنیاد خلق از طمع بکرینه * چنان مت سنانه کرفی الخیشه
بکیفرخ کوهی نعبار کنند * بکینه الهی نهر و نیم زنند * حیلا بتا و را بخیف شوش و اینی مکاب بکوش نواب حسینقلی
خان رسید او را طالب سود با جمله سید از انظار غایب و شوق دیدن او بر مزاج غالب اهل کرامانش بر السنه
و افواه دایر شد چند کسان از عزیزان خلوت مجد بر ملاقات او نامزد شدند مجد بر اب عزیزان حسینقلی خان را هر بانانه
کفت **بیت** مجاب نفتها بنی خلان دروی و چنی * اکر با دوست نیستی دوتبا او مکن غاز حسینقلی خان
بطمع استمداد از باطنی با کمن چیزی او مایل و از انکار شان شوش او بیزار شد تا انکه با تواضع و تذلل
اعیاء کفت انفی پیر و با او در خلوت خاص نشست و بر سینه نیاز بر سینه نیاز دکمهای غریب و اشکالهای
عجیب در نظرش جلوه داد و از نفثات استماع اخبار کرد سید را از ما ماندن او بیم بود کفت
من صاحب عمر انا بهم و از انفاقات با عمود بیزار نباب و لیکن بخت محمد ناسم در کفایت این کار مستدات
و از دو فیض از اصفاوت جنود طایفه و از فضا بمدارج علیای سلطنت جلوس نیاز او بیشتر از نقره
الماعش مسیح دیکر هیچ حسینقلی خان را این مژده دلاویز کمتر از دل ربود و از انکش محیی قاسم افسرده
کار بجائی رسید که بتها چون منکان دست بسته بیش بیستاد و بر مجرد لابه بنا بیش بنهاد محمد ناسم چون دید
یافت که مرغ بیدنا و لشکر بیعدد مراد ذات اعلی خان را از اطاعش تمام کرد بر است رای او زناد شوق
تشنه کرد و خان چندان انکار نمود او بشتاب و از دو بیتر شوق سیمرغ ناچار و بیتابی نهاد و بیتابان زنا کهید
ان شبکند و ایمان قرار افاده و خان چون نفس و بر ار بکار فشنه عنان اختیار کار را بکلیه بدست ان ناکار
اند فشت بکرم و بحرمان قدیم از کرانه فتنه سنه خان بر خاست عنان بر خاطر ناکار کرد و بر پیشش اصرار داشتند کسر

بیند کیند یعنی از بشر بدا اضافه اورده بدین جهان روشن بابرسی و اموال برجی را ضبط کرده در کنجی محبوس کرد و زاد بهمان
خلافت را ظل بعدا افتاده و زا واسطه ۱۰ ربیع الاول شاهزاده کاکا محمد تقی خان را از تبریز بجزو معدم
داشت و بیشی کرج و بنه را سباب و جمیت خود را از کاشان برداشته بطرف رفت و همچی پیاده هم بطریح در رفع از
نظر فراهم اورده تند تر از باد روی باصفهان نهاد و زیان دو رکارش نظر میکفت بیت بنا این جوش و جلیش
بیرود تشوی تر بیم کرد اب بلا کم تر علی الفقله بشهر در امد شهرت زاد که بر حسب حکم جنت یو جهان شاهی محمد حسین
خان از حکومت اصفهان معزول است و شاهزاده محمد تقی خان والی و حکمران است کرچلت و بین راه اصفهان تا شه
این خبا نرا رات پنداشته حاجی محمد حسین حاکم تخت پادشاهی کرصیا غان ضلع تبا خبش مشغول بود سند
با اخبا اموال و اسباب کرد است بجا کدا شته زاه کرین پیش کرفت و قتی که کن بیدر و رفع بیضه بیع ان خبا خان برکار
روشن شد کریزان مسافت رفته بود و کار از دست خان اصفهان نا چار هر یک بکوشه فرار و حسینقلی خان در باغ
سفارشا باد و قرار کرفته دست باخذ اموال بخارا و جمیعه صاد و رتاراج مملکت اندیار مشغول شد و زر قلب
و قلس هنوز در فکر بود که بنام خویش سکه بزند و زر ناخالص و از نباس و رند و قلاس اصفهان و کاشیکه
از پرتغالی باسم زر میبرد و رند و بحجه سیم زاد و رنیان کرفته صاحب خایه و پایه و مال دنیا و دو رهم شدند
کنین سلطنتش بزخم خویش بدست اند و رشاهی پادشاهی تخت و خاتم و زارت با کفت محمد قاسم و بحبیز راهچی
محبوس نمضا و هجو این جزء و سکاکا و لا و ضیاع علیه جزء کرد و دن و ره رو سیدا کرا زارکاب ان کرده بنین حرکا
ارکان سلطنت زا صتوری و تربیت نبود لکن برای دفع خیال اشوب از و بکرد و لا بان احکام ند و ابان اطراف
ممالک و سرحدات چون حکم ضا خباری شد که حکام و سران سپاه هر دیار سرا بع و صیا بر و ی نیسته رسیا
جمیت تمام بر سر تکفار مضایق نشسته نکذارند که کمکی بیرون کذارد و کمکی اندرون نیاید و سبیل خط باس
نسبت بزادوی حضرت دست و کردن بند بر کاب ها بر نشینند و خان محمد خان و حسینقلی خان قاجار
دو لور و ا با کروهی ایبنی از لشکر جبلت اثر حکم رفت تا بیشتر و رقم و کاشان بجمع سپاه و تقویت ان حرم سرا ان تیا
استقبال داشته منتظر ورود موکب اقبال باشند و دو صاحبان خالات نوا سه ابراهیم خان ظهیر الدوله باصفهان
شرفیاب تلثیم زمان استان کیوان پاسبان و ضیاء الدین زمان نا و ر میرزا نیز بابات و دت نیاد رش با ظهار تحجر
و تضرع و استدعای عفو و تصویب ا بقبیل عتبه علیه سر بشرف بر اسمان رسانیدند و بخبر ی مجد و مخصص بخشد
کردید که حسینقلی خان بحجره سلطنت اصفهان دل بسته و حکم قاسم مجمع شاه دل بر و ساده حکم انه شته
است بتبع صنور شهر یاری پیش از این تامل و تعقل نرو اند بین و ولیعهد سلطنت و نایب نهد ملازمت شاهزاده عباس
میرزا کرد و زیر صدر و لایات دو و زارت سلطنه طهران کردیدن مملکت و تحکام مدلات حکم با استقرار در اصفها خضره

میرزا محمد شفیع ندیمی را با لقام حضور شاهزاده کاکا و طهران قضا کرد ار رفته معتمد شد کرد رنظم مهمات
فهلوان و نان ند زان و فیات جانب خوم نموده و قایع خالات زا و روز بروز صرض رای جهان امر و زند
رسانند و اکرچه سپاه نامعدود و فران فالک قرینه و بصیر و رسایه رایات معدود و مجتمع نیامل بود در نظر
نامل و الا حضرت اعلیحضرت مدظله ان رکاب نصرت از لشکر منصور بنای صرزان همکام سیر و سور کلنه نموده در
اوایل ربیع الاخر بمنزلی خاذم و رائه در دشت و روزی فیروز شمس باسعد طالع و اجود فال و از عدل عیش و انعم
بال حضاب رایات ظفر ایات از طهران بطهران بال کشود و سپاهی چون سیل سیال و کوه اهن مثال کرد رو رو
رونم از مرحد بدز اصفهان تا خبیده بهیل خلق ز اثر اثه خیل رخم کمان را بروی پیوسته نیان و نیزهای زنکین
زنکبن زار سته ترکش بدا فشند و رصف دل اجخوان اسوده بال بجناب اصفهان روان کشتند بیم سیزه
افعی کردش و لاوزان سنان زین شهاب زا کند و حرص کرزا بر زشکان حصار سیماب کرد و ن زا مثلاث
اجزا کرد و بجرد طلیع خرر سید نا بان ما چهر رایات نصرت سهای جلی کر حسینقلی خان از تزو و بها انخاذ و
بپرده خانه و نی نهاد و بین لشکر بش از بن جزیره تر از چشم کرکس ثاقب کرد بد و روبها شان چون روبها
بیزه زار سوزای ظلماء کاما نا غیب و جوهم قطعات اللیل مظلما حسینقلی خان زا ملامت بود بیزا مر مزاحبا شکا
کشته بخارا کلکون مرج و سرو اسمان و اخالل خود زا در قلعه اصفهانک کزاند و خالات بلرک کرا ج اصفهان ات کاسته
و انبار خان از حبوب و خلات و ما حتاج با شته معتمدین خود زا جرات انجا ما مور و تاکید کرد کرتا از جناب او
جزی نرسد در نظه داری ثابت و کوهت نشیند ابواب قلعه زا بروی کس نکشایند و فای حضرتنام خواسکانه زا بنیاب
خویش را اهل بهکا شته دعوی جزای جنایاته و بنیان سر کرد کانه او و همکا سیکه باب ستیز و شهنشاه خصم
سوز با لشکر شکوه اصفهان نیا به کشر اید دیاری از کنان حسینقلی خان و ران نیا با بلکه در روی مدد کار بنود خانهای
جفر بنیا مان و حزان خود زا از اصفهان بیرا را صفهانک در نیا ند حزه مظفر یکه و رو زبای انظام امور
از لام قلعه روم چند سفینه نوح بنای سکینه خلق انا نقلاب طوفان در اصفهان لشکر انداخته زاب بیم خان زا
با فوجی از لشکر در نیا سرح باستحضر صحار اصفهانک نامزد و بعد از لشکیش اهل اصفهان و لایت از دیع غایله
مترو شود نا غای کشتی سپاه منصور و بقایت حسینقلی خان تا نوای کلها یکان و کرمانشاهان باد بان علم نا بات
کشیدند اکر اجانا از بیم سطوت جنود نه حره شکسته تخته کریز روی و جله بغداد کنند و باین خیال خان رفت با مل
بجناب بردیک رنک در بنای لشکر بیرون بغداد بجناب بغداد سرج زن اید و از آتش شمشیره و دو نو بنفیل
جنک نات و هران برجوه و جله و ان مرد و زنا افرین بین کشند کرده و در منزل کلها یکان سعیدن رافتان
با سیکان مایه سرکره شایسته سند که حسینقلی خان بغداد فرا د از اصفهان با غوای محمد قاسم و ایند و از وی با غات

طایفه یاملان و پیاده رون بقیاب سیل خود و بزوجه ستاده تر و طایفه یاملان از اطاعتش روی بتافته و از
پیاده رون نیز چند کس بوسوسه عجمی قسم دستاز جان شسته در سلک دشمن اظام و جمعی از عمال ما نیز بنا
حالی و نوا مال خطه مزوده بهمدلی خود باغاقد زاده غافت پیوسته روی بمسکر بهمیار پیشهر غلام خود اینی
و مع ذالک آقا خان قاجار و رسید آخر و محمد علیخان در بدر جود زاده مثالث بود پیش دستی و با نامداران سعادت
در محل مقاومت نیاورد اسباب متکین خود را رفته بسبکباری بنوای کرمانشاهان و بغداد کوفت شد
فتح بلیغ بدست سرهان ستانبول تراز یک ماه دیر افواج آقا خان و محمد علیخان سمت تبلیغ یافت کریدر زلف
غاب او فرسنگ پموده کار بروی مثل کنند و نگذارند که فیالجمله بنیاد و یاد یکر بلاد پای کنار و از این رو کرکر قنا
بل ای بیتوته الارض هر جا کاهی بطول و عرض پیشرفت خود را از پس سر بیند و بران نکنای و ضافت
علیهم الارض بفار حب بفر کرده از نهب و رانت قدم کنایه چون ناسب سطریح مصنف ت فسنیل بیت قسنه کار از چشمه
قسنیم لطفت و کرد رفت هر کجا بنود بنج سوج نراب اند بدید در و دیوار یکدیگر چنان کسی سهنباز علم حضرت طراز را
قسنیم شاهزاده سنیه که چون محمد قاسم فوروق سلطنتی را کربنیسه اند لیه خویش تراسیدن بود بزفاب فضاد و
سزوش بتاهی دیدبانان خود اهل و زار و خلصان حسینقلی خان ابراکنت سعایت پرده از روی کار برداشته
بند و زبخیر بسیاست ما لا کرفتار و بعذاب از یک دو روز بان بعید نامون خود را از بند بیرون آورد
روی بدیار کنای و والی بهسر انجای نهاد و حسینقلی خان کرهیئت از صفوف توده مستعد برای بیعت پادشاه تابع
وجود بلهو و لعب و امور بیحاصل مولع بود از رفتن او سری نشد کار و از چون نام محمد قاسم از میان کم و بعضی اسباب
زاده و رهی کاشته روی بزاده دار الامان قم کرد و هنوز مختص بیت که باستانه معصومه علیها السلام پناه خواهد برد
با زاده دیگر خواهد سپرد حکم خاقان کشور کیر برای دفع این شورید فرجی از سپاه جرار بستم الیفار چون کواکب
سیار جمعیتی روان کردیده مکمل شد کرانیان از زاه مسئله باد و اخان دفعه حکام مضافت و کاه او از زاه
مضافت پناه باستانه مقدسه طاهره حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بردند نهر اداد و اکر چون برخاز عقاب
عقاب کوفته باشیانه دیکر میل نماید شبان بار غاد و وطاوا کر فته نکذارند که بفراز رای کج نهاد و رو و موکب
همایون بجانب علات چون محل اقامت موج و دو کتامده در انجا بتحقیق پیوست که حسینقلی خان بامورین سبز
خرده و از دو فیل من ذاق سنبل و پنداره کاوش زانبوسل ذامن پاک نصفه قطعه فواخره لا تحقرن بدیه و لتصرمه
واقفتا نان با لشاق در سایه ران فاق بهمدروان منزل کزید روز دیکر شهنشاه و ا میاب فراز صادم شکر
زلزله بر هفت کشور انداخته رایت عزیمت بجانب دار الامان قم بر افراخت و در انجا خود بیا لاخره شاخت تم دار
نصب خیام نظفر فرجام و از فیروزی مطالع شاخت و چون بفرودنیا رسان تربت پاک قدم بنیاد کاه عرش اشتباه و سریر

بنیاز

بنیاد فاشد رکاه شاهنشاه زاده محمد تقی خان از دست بوس شهریار بهمرکت بهبهان و زاهد حسینقلی خان چون کبوتر
فرموده در حریم حرم شیر بجنبی بر کروی دست یازان بعضی جزو بشکن و جمعی معذرت فیالک پای شاهنشاهی
اکر چه در عرضداشت زبان دروغ کار از سوزای دل جزو اربود بالاقان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره
سیکفت اما نیکو چشم عفو خواهش مرسل خویش ربقه دولتش و دان شهریار بدل شعار ان اندعوف عنهم و
درکذرد اما بدت رجعت سرش از خاشیه داشته فوج از دلیران شسته و دلاکر خاقانی ان بضع فلان بنوذ از شاهنشاه
ان اغض جسیم و دعا استیهاب و شفاعت اب خطاب ان تعلی خلق عظیم بر زبان اورد حسینقلی خان با مستدعای عفو و
تمنای بلقیس همت و بیم عفوت و بیم عفت از انایش فرا کذشت و کوشش بیجا و زوایش حکم حرم عاطفت
کیش و دولت الامان تم موقوف و از قش بتربت و عبادت معروف کشت و بعد از یزدو روز اعلام فیروزی
نقل بهریار فیاب نخکاه متمایل و روز اول ماه جمادی الاولی خرم و خندان و شاد و روان ایوان نظل شادروان
شکوه مقدم خرم فاطل بسپهر جاودانی مذنب اکر دو دیبل و دشمن بتوان دید کرد و سنان هم
شارند کو بمیدان خصم و چند کس از ناکسان بنیاد نهاد و بزیان کرفتار بنیاد خته بودند کو خاد و کنند لشکر قدرت
کشنه حکم شهنشاه و ارجمند برای عبرت روندان بد پیوند برخی عبدالرضا و بعضی بطعمه دادن ادرها فیالجمله
و کروهی بسرقتان از آتش شیر خاکدان زو بعضی در دریاهای کلم شاد و چشم حرمت بجهان باز فیزای خویش
و سیدو بجانداران فته ارمید و چون حسینقلی خان مدته در قم فسسته زاه زیارتان ترتیب سپهر بیت اذ
خاد بجاد و دشمن خسته و انیاد و اطراد و سنوبان ناخوش لقای او بجان اهل زوار الامان بلب رسید از تظلم
حاضرین و زایرین حکم قدر ایمن نامن کشت نا او زوار السلطنه قهرمان او زده چندی در سرای خواب بر هیم
خان بنیاد کرد و از رشتش مزعرسرای بود مفاقت عقیقه ای دای زمین و اندیشه مین شهریار دروی زمین
چون فعل معکوس شاخ در وقت بود در بعلی از دهات سمیران بصاری بیج و بان و خدشش چون کارهای ناف
خود معکوس فرجرس اندوب و روز خوان فحشش از دیوان اعلی اماده بیجاده عبادت و نکاوت معضی مجید
و ذکر او زاد و اندوخته زاد معاد نانوس شد و تعیین حیز بصر و جیب نیافت موضع یاد و رکوه نیا
خان مزاد وی بدکاه شهریاری بار یاب دکا چون فه کاهبنیات کرخی جل و علا شاد روان عزت
ضاجیه و لتی مویه بصوتها اجیبت اکر بطاق مقرنس نروانی سفوسا زانات و او از او کوس بیخ نوبت سلطنتی
زاد و رشش بخیر هفت اقلیم بلند او ازات و ره بر کرد کان در خم کمند و دیو بندش انکند و خاد و فیلان از جوز
زاد بیت سیاستش از بیخ بر کند اکر اشفته زلف باد بیجاده و شمرد و زسر از ربقه طاعتش در کشد و شوربان
سری بدر بابان از دایرهٔ مناسبتش بیرون نهد نخته قضا و تهورخان قدر او را نا خیار از پشت جاد و دیوار فنا

ولد و معتمدان اباعیته کنان گشان بیرون آورد و در مرتع مهابش مجلس و هران بار داد بیت بزه دوش
گذرانش برگشت ۔ موی او بر دوی او خوش گشت ۔ چنانکه اصحاب یاران صیاد از ان همه خود داری و هفت شاه
کمسنبرد را و نشان و خود را بخانمان کرد و چون با بر هیجان از مقام او بداخته بدرگاه حضرت وی خان نافت
اصحاب یاران بجوش امل خود را بغیر و نیاز ندوم را پرسیان یافت نه مرحبی را زبت نه و روستا
خانه و نه سوزی زاد و را سیانه و انه تا بموضع انداخته صرف شد و از قضا با دو عنان او فات چهل از سن کاندوشت
جز مقاصص قوای سپند و را خاص او و ولد با دو رش تبلیغا که سپر بمیرد و قوت با دو ری دود با زدود
دستگیر ش بود صفحه یا ان نرفته و بین دار و گیر داه دیار خانه با پس کرفت و اصحاب یاران اتباع قوت
کند و آتش اندوه شد و پشت طاقت پشت و رشته امید بدین گشت و چان بنای کار بنای بجز د ریا ز
شهنشاهی نیافت بیت کسی از تو چون گریزد کر تو اندیشه گریزگاهی ۔ و اگر چه عفو اعضرت را عمیم میدانست
اما چندان خطرات خطیات د ر طریق خلال نهاده بود که دوی اقدام بر پیمودن راه درگاه جلال از نزل
اقدام خاست و بنای استیمان و الجان یکی از بنی اعمام خود را و از اصفهان رفت و رضا کرده دست توسل
بنیاش شفاعت عزت و خلیفه حضرت خلافت شاهزاده عباس میرزا زد و چون در همان روزها پیش
نیز کرد و ظل حمایت شاهزاده بسر پیر دان بیزه کی نیفت رفت بدیار فاکشین شاهزاده ما زاده زا بر و ف
رحمت آورد و در حضرت سلطنت بدر خواست شفاعتش بخواست و حضرت خلافت کستر پکر بنای شاهزاده
بزیور قبول بنیامات و مرحمت نامه امید وار آن درگاه مهر بار و ی انصراف نافته زن و او شناخت
اصحاب یاران با زن و فرزند و خویش و بیار و پیوند و اتباع و حوش از طایفه قلچای با کلیه ترک دیار سپند و ار
کفته بار و ملک ظهران پیوست چهار صد تن خانه ان سود و نیان رافت مذاوزان
کشت زار اطش زا از عفو خطاوزلل و از دیار و پایه دولت بر سپند مرتع چیچ و رمانان رفت از و ث
نقض رد و د و از حضرت دو یا دیار سیاست و جان ملکی سپند و ار و سپند و خال قویدا شهادت و دین زین کرد
مسکن قدیم طایفه قلچای بود سر بلند کشته اچند و رین تعصبان و کفران نعمت از فواید و منافع ایشان کاسته بود
مجدد ا تفضلات جناب حضرت شاهنشاهی شفقت و دولت بیت اکر خشم کرد بکر دار زشت ۔ چو باز امدی نیاجا
د و نوشت ۔ و بیرزا محمد خان ۵ فیلوم خیار نایب حکومت سپند و ار کشت بیار صفت و صفت چیچ مقدس
حضرت سیدا شهداء علیه الاف التحیه و الثناء چون بیرزا زل حضرت پاکدل را د و حضرت عمر مجلی
و خیر خیر جوی با تو سوزنه کاملات مرتع چنانکه د و ست بدیار د و ست مستحیل ۔ هر ساله بوجه استمرار
بد و ست کرین بر عنان خیارفات و نثای جلیش چون ریچ د و بدن ملک شاری و د و بند ا این سال نیارند

سال ملایا اشرا ات فخمی کاشانه را کر بایا دب و قدیمه و صوف و بوضاعه حضرت سرور کنات حکم رفت که غلبه
رفت رفته جندان زر و سیم ناب کر بکار و د از سال د یران آباد عضیل و صیاغان ضایع و زر کران بدیع
اختراع اند یار زاجع او رده ضریحی سیمین و شبکه ثمین بر ای مرقد و قبه مطهر حضرت سید الشهداء کر اسطر لاب
اسرار خلقت عجز صفت تمام همت انجام د هد کر نفس و فکرت صرفه عقل قرب امور د ر مضمار ادراک
د ه نیاز ند چون باز ماند و کوی زد و سیم اقتاب د ناه با کر هبای اند د ر مقیاس نطق صفت مناسب
اند شیر غلبی پنیر د و لای منظور د و از ده بند ی کر شهنشاه دین پرور د ر مرتبه ان سرور با قاس هنکن
رفت مفتد و بست بیع کلمه پاش پیشه نظم کسیدل چون نوابت نابان ترکیبه هر بنا شای ان بشت کند
مضیع کاشان از اقران تابان است ۔ د ر ین چنا پنج شاه بدقت نظر قاور سنای استادان د قیقه دان کم
مد طعنه ضریح بر زد رهای د او دی زده و ر ان زر کر خورشید را از جود تعمل بضیع او ر د ی مضر نجب
یز نیت تر بت ترکیب یافت کر اقتاب د ر خایات ارتفاع ملاقرا ز چره د و از ده خانه کستر بر عرصه کر تی
ان ثابت و از غرایب نظم و تکلیفش صحن مشبک انسان چون نار عنکبوت از هم کست کر جان نو نو ق
مضمون بل کو کبی هر ضمون بر د ر ان د ایناقد د ار القاعش از سطینه کلید د ر فاهر شود و هر کینه اش بیرنگ
از نقطه از بدیع بد ر خایات مقصور تاثاعات لیل د خار و حرکات معدل اظهار د ر ضایف اوراق مبرهن
و فاتران ب پا ر اید بند های سیمینش چه نقطرات کر نراع پیر و ز ان بیانات و قضایات اضلاع عش
چون خط مشرق و مغرب و خاصه اظهار کر اوضاع ضاع از اه هز یانات و عضاده د ر ش مجنح سیمین
د و ولنبه از خت سیم و د ر خاه د هم اقتاب ر عایش قباب د خشنده تا ان اقتاب و از لای د خانها
مهیل و ز قان و د نیچ د تاب و د ر ات او خات کر ای د و ر بین پا ر شاهی ز ا ان نهات حسینقلی خان
نراع اعداه فخمی ضریح مقدس ز ا بظهران د سانید و د ر نظر کیمیا اثر کر ضیا ان تحک قلب و خالص هیان
ات کامل عیار مو د و او ز ا از صدمای این حادثات سعادت خاتمه ر اهتمام نو د ر تبه و اتمام ان ۱۲۸۳
اصعادات د و ز ا بضیح حسن طلب د ر صبر طاح اشاد پر تو خو ر شید عنایت حضر ی بضیح عاش ز ا از قلب
ارجمند خلاه و مغفو ر حکومت د ار ا مو نیق کاشان و ضاعات ان بر ا ر ان سر بلند ی یافت و چون د ر ان
او ان ز ا ر حکومت سپاه شور انکیز عیدا اضحی بز و د و پیرش سعود تمیز قد ر ق قو ا ر اعلی عنایات بد بنان بر د نصب
ضریح بر بضیح طا ر ا مو صوف نمکین فضای ان سر ا مین مثال د ر سان د و ت و بیضی چو چی محجبین حضات
ز ا کو ز و ا بنیان و فضیان بر بضیا خد یر مضور تا مو د ش ضریح مطهر ز ا بر صند و ق مز ر چون کر سی بر د و ق
عرش و کشق بز ا ر چو د ی قا ر ز ا د بیت عرش ز ا بر قا ر کر سی جات ۔ ر هکذا ر نفیر د ر یا ات د ر ین عجب

کاندر اصل اهمال هرشد و کرسی ات و هر بقیل ذکر بعلی از حالات عبد الغنی شیخ اعراب برحسب سیاق
بضوابط عقلیه و نقلیه و قواعد حقیقیه و جلیه مبرهن و میان و مخاریب حدسیه و شواهد حسیه بنین موفیانات
کرد و عزام بوجه ما سوا مه ساطع یام معدود دنیا خیر و شر و نیک و بد و زشت و زیبا لازم عزیز و مطلبات
بیت درکار ما فتاد عشق از کفر ناگزیر ات اتش کرا بسوزد کز بوطلب بناشد و شکی نیت که از فیاض جود
بجز خیر چیزی در وجود نیاید و ایجاد در بادی نظر بصورت شر طلق جلوه کرا یند عزدان بذات عالم ملحق و
جدین مصلحتی و حکمتی و غرضی ان برای غیر تحقق شود مثلا که عاوند روی دشمنی بر سبیل فیصل کرد یکدیگر
همانا در هم دوزه بر ای غیر فته متمکان ان بیاکه زادما میکرد اندری سبب پر سید نکفت اگر انیان
نباشند که نیاتی جوزدها غراشند دری سوی هیچ دلی سوی خیر دو عمل باز نکرد و هیچ کس بهیچ قیر دست محبت
دنیان نکشاید مکر خاصان درکاه عزمان حریم الهی و محبرهان زاان نفوس ضعیفه اگر بحال خویش کذار شد
جهل ناقص الذات جهل پندارند و در وصل جهل فرو رفته از تکمیل فرو مانند و هیچ وقت از بیکار زاغراشند
جرا نغا بیکانه ربانیان کاوند که جوهرش بناچار بدند و بخاوند کانه زن دیکر بهره پیشرا سند و دست بداص
بندکی زنند و از بند نفس ازهند **مثنوی** در حقیقت هر عدد زادری قت کیمیای ناچیز دیجوی قت
کربلا وی دوست تفهیر ثمانات علم ادیان الهی بدیه ثمانات از اغاز کی عبادت هزیر بیخ فاضیان اعراب تمیزات
بعلی انفاس اکبر از بزرکان فضیلت ایشان بود عبادتها نای از اطایفه کو بیشتر بنوز بحمانای بر بعل
فتان از اهل نای اصبح تلمذ نموده اخوزای فضیل با صفهان امدود و دیانا بسلم و دیانز بصری صرف فته
اصول و بحور صرف نمود و زبصم خویش انهمه علو و طرف بر بسته از دیانی عفا یادها هل و علنا کاه و باهل ای قوی
ابلیس عری و کراه و دو ایان اعفاد ارایع کث که واجب قال شانز الانا و یکیات و وجوب ایمان رسل
و کتابها ریب و شکی و بعد از دعلت بعینه کتابها بعد اکلخوات زای کب مثالها و در مهدی مجتهدی ایان اهل
ملت مشکلا تانرا کاشف عز بایات کلها بکر بود و کاهی بصر و کاهی میدانی مومنین حصد ایان اکبر و تقی شیخ
و ابو حنیفه و تقی حضرت امام جعفر صادق و جز اینها مجتهدی بکذرد دیکری بجای ان ایمان و از کتابها استخراج
مسایل نمایانها و هم بقبول اوهل کشند و دیکر بنای قیاب عالیه بر ذارات و مبنیها و در دهها باوند و در و
نن جهب بقلع بند و سیم صات و دیارها ایان بر هم طراق و بقبیل هیئات ایان و ساختن مهرالا تربتها ایان
بصورت بعضی صاحبان کردن ایان بدعت در شریعت و سنت بخاطات و مرکبیتی انها انوار عبد ذکرها زند و بتها
اکنون کر حضرتها و بیکارا ایان زاد و رفته از بحیر مشرب خود شان بیافتند و از انوار سایل خود
خود خاوند بطوف و وقوف و سجود و بیاد نش بپردازند و اکر بته در حقیقت خاوند سبحانیت میشناختند

دان عبادات را کر بر خانات بلند بنیاد اخشت شفاء و سایل بنا فتند نه عنای مشغول و صفی اجتهادات بعزر
نیز انرا بن قبیل و در وجع دین کرد و از اصفهان بمیان فیلیه رفت و انیکو نه حرمها کر کمتر از خوف بود با شیخ حرفت
و دانشکاه و طفت کفت عبادات نیز چون زاهیه سرود و فقه و نظر و اصول و فروعات کو هر کرا هوس دیدن بزی بیرا
از دعای بن قدامه بن تاج مقصود بش فزونتر میراید بخاطر انا و از اصول و از مذاهب اهل سنت کرتا لی ایز کش
بلکه از این بیش و خافتش بیش است عدد ان مورد اعراب را بدین و هوت کرد و برای رواج مذاهب خویش با
اعراب اطراف با دیه خواج و کاج بپوسته کاهی شکت خورد و کاهی بمن شکست نا آکز دولت او استعداد یا
و خاری بین چون درج اهنین و در وضیه بنا فاده فزونی بر و عدت و نیرو فزان هرف فنا رواج بیشتر کت و
اغلب بحایل عربی ثبت زاد بر دست و سخر کرده فتاد امرش از مدکذشت و چراغش بر جد دشت و سیله بسعود
نام کهزان حزن سر بود بنا بر دیاری و فاکنی صعود نموده و بفی نشاعد بدیه بخاها و نا و بفیروزه بند بهره
نزدیدنیه و تسخیر هوکبیر از اعراب بر او زا و زنا ای بحکم بند برا مدند و بدین خیال کر عنایت و بضاع ائمه دین
علیهم السلام آکر بهم خود بدعت مهملک بیدا نشته خراب کنند زابرین و بخاوند زاکر بت پرست و مشرک میانکاشت
بقتل و سالند چون فوت حضا خضا اشرف کرده کمان داشت کر بر فی زاو بضد خیام کر بقیه مهاجران سپاهیان
زاه خواهیات و فاضی کلم خداوندان و بیاز قوت بازوی دست خویش بیانا عیانا از قاعده و عزان و زدات
کلمه تر بند بیش تبتلا عدد الات حروفیش چون حروف جر در غیر صرف از اصل معزول افاده صرف کشته
چون از دوکار فقط نادر شاد افشا زا عهد دولت این شهشاه کا نکار کر بجاها هر دم ایران در بهره فرشت
اسوده کی دهریان از ایشان کر اختیار جلا کرده بودند دری بدیار خویش بمزده اند قریب بیست سال
بوده کی فرزندان و دوستداران هکی و کلا میازاند و هند و ستان از شیوخ فن ترک و طن کفته با ستان آنچه
طاهر بن جاه بزده بود ند نا نوش زا اموال ایشان از خزام و حلال بیرکت عبادت با ضبط ستمکاران در سیدند
تلفیا بن طاند و از کرت عزاده در شاهد مقدسه فقیه و کاظمین و کربلا و زای متوطنین جا بتوده و بب توطن
و طول مدت تمکن دران اما کن مقدسه نا کزیر علاز هد در تقوی و اخراض از ضار فنیا دنیا و نه عبادات اخروی
نرسانا اندر فیض عوام و عیش طعام با قضای طبیعت شری و عادت نفس حرکی کر بخود زن دیا و احداث بدع شنعا
و بنایع لغو ان و فضایل بی حاصل کشتند کر اکر دون بابریان و اسلام بیکی از ان اقوام میکر دند مستوجب ملامت
بان نبرد و استقام بود ند دفعه زفضه و هم عبادات بیحاصل بیابه برد از فیاده رسید کر عزات شریعت علل و کنا هاکیکه
و فضلا زو بنود و انپرده بر بسا اضافه و نسبه از هزاد و نازوی از حیث اکر کر بضایای اسلام دانا و بینا است چه جای
خطایای و فیح از استفان فیح اموال سالی بکبار بزیارت طاهر اسنانه مطهره بیتر فشند نا مقصیه اطن از ذنب

مهیان و مواظبت عیالات و ذخیره حسنات چه رسد بر واجب تعالی و مانای فناء واجب شد کران تا کران مقدس را
که حیات به نمیارد دست بیباکی از اندوده کی حیات تعویض و ارجاس تقادس امر الهی را به سازو بیغماء غفلت
بدم شیر تبدیل شود انگبین بخ تمیز از پیش و چشم دل مردم برانداز و **بیت** باغبان زان میوه شاخ مقرنه تا نیابد بخل
ازان با لاوه میکند دزدان فاسد از طبیعت تا نیابند زو دوران جیب ۞ لاجرم جزای سیئات عمل غفلت مسعود زدی
از اثیان بر تافت و سعود بساعت عبد الغنی را در نقب حصار عفاسر تعثیر کند و دست و پای تدبیر
ست شد بمزمه دست همت بر غریب کربلا کرد محل کرب و بلات و حصاری استوار در ذات بر کائنات و بساط تمکن
سعود و دارنده هزار کس از جنود عتو خود را در ماه ذی الحجه همین سال بر استران راه بر بادیه دوزخ عید
غدیر بجنس قهر بندگ کربلا را اجازه داد و بر دیه بیدجوان و خود در بند یا نفس او خم تیغ بیدریغی و
کشته و بقهر بی ناموس همگی زنان از سلب ایشان چون نخل بفصل خزان برهنه و عریان گشته غیرت
مظهر و مصدوق منور حضرت سید الشهداء را بنبل سیل مغزی دوست و ما ت چون اینه و کر حوکه سقله
بد کهی بیند و سفالش بنیاد و جوده در هم نشکنند و عقود ان کر اسطر عقد ثریا بر دبا ناملاعقد از هم گسند
و دست بهنبر خزانه استانه رفته دیل سیم و زر و زیورش و اسباب ان کشوند و از خشهای زرین و اینهای ابریشم
عریش ایشان با جزء دست هدی بر بندند کشند و چون شیلهای دهای شان از طاق و ران افکنند دو باغا
کیان و دیبا و زر و زاویران بنود ند سیم و زر دو کوهر و فاخر ثیاب هر کشور و دینار و درهم کر دانجا
بروی هم در و نخانه خزانه بود در یک دم بتیمار بردند و بجای خوان نیما خون بکیا ان خوردند و از سیل دما
در و دیوار کوچه و بازار منبت لاله خرنین و بجرای جیحون بر شد دین خروشید و ایشان خونبار و یاد بکین
دزان خانه بال شور و زغا شور او واضحه کربلا اشکار گشته و بیاره گشتکان از قرار تقدیر بقعات تربت
بر بخ هزار کس بدیش و مخاسب دهم و جال از خطب فنا یم و امان از کر کی بجز فنا نمیدانت بجز خونریز
اعزان و زدجیانان هشق روی و دان کبیر کرا مانا ان نظاره دحمان ایشان با خطراب و سیل سیلاب
از سوی دیجوی ایشان در بیج و تاب بود مذار کلکون بجون خضاب در فتاد ستیه هشتند **بیت** دبن کل ریحا
کر شب در بریش و طرب ۞ خفت و بخود در کشید خار بنا هش ببر ۞ و فضلای حق کوی فرشته خوی کر
مشتری در خطاب عطارد با قلم و کتاب بجواب ایشان دم بنا دستی زد جبین نوزانه بنکین جام بخ در نقاب
تراب خفتند **بیت** بس کجر تا نبات کشتمان زیر خاک ۞ بچه رو کس نیافت دیکر از ایشان خبر ۞ و در دولت
شش هفت سانه از نقل و غارت کاری کرد در هیچ عصری فتنه بود کرد ند و در عصر همان دوزخ بار خاجز بدها
بر شته ان بسته و بد رعیت خاندان سیز بر استیصال افتاد کر پیش از وقوع این حادثه بیک و شب یکی از تعدیل

اهل علم و ادب در خف اشرف جواب دین بود کر حضرت سید اوصیا امیر المؤمنین علیه السلام در قضای حق
مقدس چون عرش بر کرسی نشسته و جناب سید الشهدا علیه السلام در حضور ش ایستاده کر افضل ناس بعد
محمد علیه السلام از دو رو راس با استطلاع بنما و ان حضرت و مین کر و کر جبرا فضرین مقدس کربلا دارد و انیک یا
لشکری بر هم ترک بر سند اکر حکم فرماید بجنگ ایشان دو وی ارم و بیغ تیغ ابدار اتش بر سر ایشان بارم اکر حضرت
دو و با را فاقات نمود و فوت سیم و در جواب فرمود کر فرزند حسین را حاجت بچنین مجاوبت بیدت
از طریقه شریع و دین عیب و شین است و دوری از ایشان و زین عین و اشارت بجناب حضرت سید
الشهداء نمود و جناب عباس علی از کثت و کید و دوز بعد از این خواب خبر رسید کر سعود کربلا را افضل
و طب خواب کرد و از اعلای بدیهیات است کر نا اجازت از جناب حجتهای خدا کر و خایم اسمان و زمین
و ولایم بر اقبال احوال اهل دنیا نباشد و نظر افقات از مکنات باز نکیرند اکر سیع عالم اکبر خنجر تیز
و برنده بدیجان هر بیغ شد و خار و شهاد و شنه و خت شود و چرخ کلی و در نوستان و دو کار نتوانند
خت و دیبا ز کنی از بیضاء دو کر شه کلزار بنا رند تب چه خای چنی بر ایشان کر خایم درخت بر و بند
ایشان رخت کشند و بر ای اسایش در ظل ان منزل کزینند بر و بند **بیت** محض افقاد زدن و از فاد ایش
زاد اکر نادی کشند از هم فرو ریزند ها بها و چون نابینه بر زلة دست قبا های درخت و از و بنا از
رفتن بر اند و بر ایخاز کر خار نیا بان در و از غایت بجر را فاد ند **بیت** تا دل و مو خدا نا مد بند
هیچ قوی را خار سر از کشود و اکر عوام مردم را از ضعف یقین بشاهی و دل و مو زی در زیر نشیند
کر با بقی عزت معصوم بدین حالت تاب نیاورد و ایشان را کنار اورد کر چندین نفس محترم و دجار بش بجوار ی
کشته و ایشان پاکان بر بیغ بیباکی در اخاک بخون اغشته ضد و ق مطهر را فیکنند و خشهای زر
از در و دیوار بر کنند و اضه کربلا و شهادتا حضرت بر دست بزلا بشهادتیان زاد اقع و رشته فتیک بر سب
زاد قیات کر ار جو انام نفر نفر اطاقه و تلع مردم بد جو یا لما عشق فدا رضا و خدا جان شری و نزاند
پیغمبر اخوا زنان از ذی همذ ها شکسته و صفا بقیه شهاد کشیدند و سرهای سروران بر بیدند حضرت
پاک حضرت طاهره بجمال خطه غربت و اندیشه عزت بر زمین نفشید و خاشع خان دنیا و اخوت بر فرق خشوع
و عالمی بخشیل سبنه ابینه کون اضایل کر صد و ق سرمدا بود بغرت شکستند و معهود بیع سیمین پیکرش
را کر مزد قدس بود بدست ظلم جنبع از هم کسستند و علی اطلاق اوان خاشه فتیک و بجب سزاوار تر از این
است کر در جوارش کناه کاران و زشت کرداران را کیشند و بمال خرابی بر ند و صد و قه جوین و صلح
اهین فیکنند با انیکه نهادن حضرت ظاهر تر بود و دو باطن بنیهج چندین خبر و مصلحت برای اضرت

دامت بود کز شمار ان توان نمود بیت جنس زبا د تها د رون نقطه ات ۴ مرهیشان ذا حیات اند رفا ات ۴ کرچه
ابد ظلمات ذوق و سبات ۴ د د رون ظلمات اب حیات ۴ وقایع ایالت سال دویست و شصت و هجری در شنجه
تر شیز و نیشابور ۴ شد غبار ی جهان کدر و کلزار ۴ ۷ ۱۲ ۴ داغ دولت و کلبه غارت ۴ شد چهار ۷ ۱۲ ۴ ملی
خیزه بر سنا فاد بید خیون زار ۴ بنوید فی نیا طدوی د بر د و خزان بر بد با د غبار ی جناحات بر سنان
و زان امد و دست مناطر ابر از ار ی بسلم کرهر د و سناح زمر د ان سکونه تر د برد سبز بر کوش و کرونت
نیان سوچ شاخ نو نهالان د و زان بتا مکر متقابل احمر د بزم د کش کلشن بفر و خشد تا سیماب برف
از تابان سحاب سوده بر مجمر ۷ ۱۲ ۴ از بن عود اسپند سوخشد تا د یکر کز ند ی از دم ظاما مفضل ابان
و عنای باغ بر سد ذلف بنفشه تا یا د چون کیسوی د لا و یز با د از کرشه مجمر نه نکاری بنمود و ز کس مجمر ز
چون چشم بخواب اهو چنان اد با ده کلرنک دید از خواب ناز بکشو د تا خر چون ز ای کل از پرده شر ای غنچه
ببیرون خرامد و بر اورنک و ا د ا فشیند سحاب کلاب افشان ایوان بوستان را از غبار خس و خار بیر استه
و نیم صبحد م ساحت ان قبله اختر ار استه فخت ز مرد کلبن ز ان نهاد ند و سوز و مان بلند قامت سرو
ازاده و صنوبر د بنشاد ند فخت ا سیناد ند عرمان محفل کلزار یکی بلبش نثار بر سر د یکی جام باده از خوانی ز کف
از هر طرف صف کشیدند و بیج سرایان قمری و شارو نغمه سنجان عندلیب و هزار اد هر سو نباز مر سیقار
و عنود بربط و زن نا د زنان بنوای قصید کشاد ند ۴ بیت خنیم و طرب نستان و بلبل و قمری ۴ نباط و نسبه
کلشن و زکس فتر یه ۴ د و زعید فر د و زند فخر و نعمر و د ست نواز د ضم سرو چون بنا عظم بر نصکا
حمل و کل شکفته بر فخت زبر د مثل بر اد ر ند بجمید ی کنبه زاده و شاخوا د کان چون بر بنفشم پر و بن و ا ر ا ف
بلند قد بتر یب اختران د ر بیکجا مجلس بسها بتنا نسیاده د ست کجنی خو ر شید د ستور د جن سیم ز ر
از و ا نی هم ز اکسر بر سپر اکنند و از جا مر خانه انعام شهر یاری خر اجات د ر خو ر عجله کی ز ابد و ش و سبد
انکنند ۴ بیت شه بزم عید ا ر استه اذن و هم بر خواسته کینی ز کنج و خواسته بر د یب و بر ز بو د هم ۴ ا د ا ند
انقضای جشن جمید و نظم مهمات قریب و بسید تنج هلال بیکن کرا بواب نج هفت کشور ر ا کلیدات ز یب کمر
و بر بذل د ست سحاب ا ن لشکر مظفر ز ا از سیم و ز د ر تو انکر ساخت و د و ای هم خو ر شید ا ت بعزم تسخیر
بقیه مملکت خوا سان بر ا فراخت حشم زاده خجسته ا ثا ر ابر هیم خان ز ا د د مقد مه سپاه بزد و ز ی شتاب
د و ز ی چند پیش از هفت مرکب خیان ستان باده هزار پیاده و سوا د ۴ بیت هم پر کا د و پوش و کره تو ان
هم خا ر اشکاف و شیر سکا ر ۴ هر یکی بر بج عرد د ر و ز نا ۴ بر بقیه سرکشان
نیشابور تما مو کر د ید و هنو ز خاج ز ا ر ا قسلطنه طهران از بر تو اقتاب جناب سزا پر ده غرت و تد ر یج ما هیچم

دا ب نصرت مطلع ضیا ر مطرح کشته خنجر د رو د ر سعود کر بلا و فتل اهل ان بر تیغ جا بر ان عتبه ر ا شان
پا بمه بر یا علا ر سنیا ۴ افتر بنرت لمع منور شا هنشاه د ین پرو ر جهان بر ا ز نعت که سعود و محوس نبا نا ی سعو
سپهر از ز با نه ان خو ا سی سر خت و ند بد بان شد که عز یمت خوا سان منقض و نیت بقبضه اعراب بر بد شو ر و ش
منقض خد بر مجمر د ر بر ا ج و ز ا ج ا ید لکن چون هنکام سفر بر منقضی شده بر د و ر بهم خو ر و مقتضی ان نبو د
کم شا بانه بر اب و کیا ه خسک و ذ کره د ر فصل ا فیا د حمو ش چکو نه ا ز تف نا ر بفر جه د هد و بخو بهم خو ان
و ز مستان خا نه و ی بکد م و ا ن تو ا ن شهر بنو د ۴ بیت کیا ش ا ز د ر شتی چو د ر خان ا بخ ۴ هو ا ش ا ز عفرت
چو کام غضنفر ز ا ب ا ل جنه و ز با بکیا نه ۴ ز فا کش خسک و خسته و ز خا ر بخز ۴ لشکر بنیا و ر د ر سیا ۴ ید
و ر کشید ۴ کرد د چه جند ا هنر بکو شه ز ا ه کر بکیفت د چه ز نا ر ا لشکر ا ز خا ر خا ر خو ر د ن و فشکی ر
کو مشکی بر د ن و بهمو ده بر د ن ا ن فخل خا ر ان بیا ی نا بید ا کنا ر بتر ی بتر د ۴ ا جو و خان عز یمت ا ز بهر ا هنده
منعطف بصوب مقصود کر د ید و حکی بشمر بر ا ند ا ز و و حید و حتو ی با ز ا ع تا حیب و هند ید شد ا ز ز با ن
تیغ تیز و خنجر خو نر یز مصوب بکی ا ز غلامان د و کاه ز ند حید ا هنر یند ز ا ن کشته نا د و ا مو ا ل و ا د ای د یه
کشتکان و ا برای شفاعت و هند ر جوع خو ا ش د ست او ز ند و حید ا ز این ا د کاب این کز نه خلا فا د ب
بنجر نما ب و اکر نده د و نیم شنا نکر بشتا بند ز ا ز شهاب شعله ا نکیز د سحاب برق خنجر بجمر ز با ن ز حیم
اعراب بر ا فرو ز ید و ا ن با د یه هو نه حو ز ای ز ستخیز خوا هد بود و صباح رو ز هند هم چو ۴ بیت چون بر ا فت
حر ز سیا ر کان علم ۴ د ر فضا د فت کرد سر ا پر ده ظلم ۴ یکیل ذ یم جنجر خو ر شید ا حز ان ۴ هجو ز غا فات
سهنشه شد ند کم ۴ بر د و ر ا ی ا نا ن ا ثر تیر کی نما ند ۴ ا ا ذ کر د و کین ز نا ند ز عجم ۴ خا ن سیا ه خم و نا
ر ا ب ملوک عرب و عجم با صفی چنه بجمع و سا ل عبا ر کم و ز خند ۴ ا د بر د کاب هلال سا ل قدم فضا د ۴
بز مجو خا ن کر ا ز طره علم تفر بر چم کیا د بفر مان قضا جو ان شهر یا ر ن ز بد و ن ز نکی جا کر کا و س کو سر ا ن
د و ا ر سپهر ا ن س ا ی نا ی حرکت و نجر هند ی د ر ا ی هفت بر و ا ت و ا ن بر ا د بو ش و طبا د ر ا ن د ر د
کر ش هو ا ب شا هنا ی سکا ر ی بز م شل حلقه ا ر ا یش د ا د ۴ بیت عتله چون نجو کز ا ر ا سحاب بر بالای
سحاب بر نشسته د ر جلو خان خا بن چشم بر شا هو ا ه انتظام ا ستر کاب سهر یا ر کشو ر کشا نشند مجنین
ا ر سطو ا بن و د صد بنان بطلمیوس قرین هنکام صباعت سفد ز ا ا سطر لاب ا ز ا بنه خا ی نما ی بر د ست
د ر کر با س سپا ر ا ن ا سا س خلا فت ا نها د ه د ین ا ن تیق کشا د ند شهنشاه ظل با ر کاه طبا طبی کو هر فضا ئل بنان
کشند جان تقو یم پا ی سپهر بن نمای بر کاب هلال ا سا ی ا هیب خان چنا ی ۴ بیت خا ما شکل و طو طی و ش
و کبک د ل ۴ کر کشی ز بر بنش خان کلا ۴ بر نتر ی چو ا تش بر بنش چو ا ب ۴ چو خا ا ز د ر نک و چو با د ا ز شتا ب

ب

ب

که چهرهان است و رکردون بخت بادبان ۰ کروبیان در زمین خرم بشوق اسکان ۰ تابه پیروزی و شادی
اغاز این خرم بخت ۰ خویش کناد و روزگار خویش شاه روزگار ۰ در اطراف سرای مهر یاری و سرا سرازار
و اسواق بسهراتان شعاع پرند زرتار بعزت تخم نرخ نثار امد و هوا از عطر گلاب و بخور عود پر
بخش چهچه طیار و نغرت رودی و نوی دلفار شد هر شام که خروش کرده و نای ایوان فیروزه کرد و این
کنان بر شبستان مغرب خوانیدی و چون هر دستانی چون رخ فرخ چهره کانان از دریچهای بیرون اسمان
در خشیدی و پرنده کلی بسهر از سیم اختران دیبان و زاج دیباج رخسان سیمبر خودی و خاقان زدوات
سیم در جلی کاه جهان چون کاه از مهد زرین عنابان شدی از پرتو انوار ضیایع فلکی و کرد از طلوع
فرخلقان مشتری دیدار سپهری پرناه و خورشید و اختر شهر و نظارگیان کردیدی و هر سوی بزدت
خورشید منظری چون شعرای یمانی از ناف اهوانه غابان بودی و هر چرانی بر کف فرپیکری چون جرم
سهیل از نخبه ناطق درخشان تابان از شعله قنادیل زجاجی ثبت زمین چون روی چرخ برین پر انجم
و انا بینه و از نباینه ناه و در سپهر نیلی خم کم بود عرصه شهر و نا خطان خطه منیو هر انا نادت ساحل
و شموع لعد نمودی و در ریخ هر چرانی هزینه نادی نمود ۰ بیت هزار پرتو شعله زمین زشعله شمع
بنان صد نا خاسر کان کوهر شد ۰ و از هر سو فانیان زان چنا کیدت نا در نمود و کلزار خلیل نا هر خاسر
و از هر طرف شعبد کاران صناعت بیشه از نیرنهای نا ساز نیشا قرن در پیشه سهر نمایانند ۰ بیت
زرخم نا و لا قش فنا خان زن چرخ ۰ نکاره چون دل نا از نکاه و بر شد ۰ کلبن های سرد بار او دل زمین
فانند سروهای قیمین سر بر افراخته و از قلمهای اذر هانا کشتی در هر طرف طرح انداخته بر از در خروان و
یا سمین و با سمنهای مشوب بمهر زهر و بدین از یکجانب بیکر پل شعله زرین با هیکل او در نشان سیمین
در شنبه و از یکسو تمثال طیان زرین پیکانان از بر کالهای اقش سبقا نکیز بود و زیان دوز کار با قش
این شعر ابدار تر از نخاب بطر کر هر ریت بیت زشوق کل اندام هیچکه شکفتی بین ۰ که شور زنیت
چندین هزار بهر شد ۰ بپای خوات زهر سوی اقش فخلی که بار ان هر از نار و سبز از انا فکر شد ۰ نرخل
بلکه درختی که بود عمران زاد بکوه طور بر از رعب در هر شد ۰ دیا هاد هر سو هزار بیضه سیم ۰ غراب بیکه چو
سیمیغ اقش پرشد ۰ هزار شعله نابین چون بیا ویس رفت ۰ زمین زاقش سوزنان چون هند رشد ۰ نا ولک
اقش چون زاغ ظلومان و دعای سخاب انسان کناد و یا از کشاد و نیز او سیه هد هزاران طایر اقش پرود هوا
نیاد و از نا ولا اقش فاقشان تن چرخ نکار کهتی شعله اماب از رشک نور هر چراغش در تاب بودی و کاسه
طیان نور و زناه از کاههای مهنا بش نور یاد چرخ اقش سپند باران کر هلویر کره نار سنه چنان افکر فیت

که کرنه در چرخ کردان نیاد بدین را عقد کالی انجم کیخته و یا جوهری در و نکار در دیه خویش را از دل بحر کان
برانکیخته و بادست جزاد را ای زمانان مخزن مخار کهر روز و سیم بر دامن دهر ریخته ۰ بیت امدی هر خرشان
چرخ شعبد بازیز ۰ چرخ اکر اخته فشان کردیدی و اختر شمار ۰ و مهنان اتشین منقار کهر فا نثار ان
اوزا ایلچی خواند با بال پر شکسته بر شته قبته چون سیمرغ خورشید طیان نرود بر سقف ظلل دوان و
بلکه از سر دوان ۰ بیت مرغ در بستی کرباشد بر پرباز ن ۰ پک دیدستی که کرد و رشته پاره سپار ۰ کو
دیا نش رشته بکناد ۰ نکرد بر فشان ۰ و رز پا نش بند برکیری فتد بر دهکذار ۰ در هر سوی محفل عشرتی
اراستد و کهر سپهری پرناه و خورشید و اختر شهر و نظارگیان کردیدی و هر سوی بزدت
خورشید منظری چون شعرای یمانی از ناف اهوانه غابان بودی و هر چرانی بر کف فرپیکری چون جرم
سهیل از نخبه ناطق درخشان تابان از شعله قنادیل زجاجی ثبت زمین چون روی چرخ برین پر انجم
و انا بینه و از نباینه ناه و در سپهر نیلی خم کم بود عرصه شهر و نا خطان خطه منیو هر انا نادت ساحل
و شموع لعد نمودی و در ریخ هر چرانی هزینه نادی نمود ۰ بیت هزار پرتو شعله زمین زشعله شمع
بنان صد نا خاسر کان کوهر شد ۰ و از هر سو فانیان زان چنا کیدت نا در نمود و کلزار خلیل نا هر خاسر
و از هر طرف شعبد کاران صناعت بیشه از نیرنهای نا ساز نیشا قرن در پیشه سهر نمایانند ۰ بیت
زرخم نا و لا قش فنا خان زن چرخ ۰ نکاره چون دل نا از نکاه و بر شد ۰ کلبن های سرد بار او دل زمین
فانند سروهای قیمین سر بر افراخته و از قلمهای اذر هانا کشتی در هر طرف طرح انداخته بر از در خروان و
یا سمین و با سمنهای مشوب بمهر زهر و بدین از یکجانب بیکر پل شعله زرین با هیکل او در نشان سیمین
در شنبه و از یکسو تمثال طیان زرین پیکانان از بر کالهای اقش سبقا نکیز بود و زیان دوز کار با قش
این شعر ابدار تر از نخاب بطر کر هر ریت بیت زشوق کل اندام هیچکه شکفتی بین ۰ که شور زنیت
چندین هزار بهر شد ۰ بپای خوات زهر سوی اقش فخلی که بار ان هر از نار و سبز از انا فکر شد ۰ نرخل
بلکه درختی که بود عمران زاد بکوه طور بر از رعب در هر شد ۰ دیا هاد هر سو هزار بیضه سیم ۰ غراب بیکه چو
سیمیغ اقش پرشد ۰ هزار شعله نابین چون بیا ویس رفت ۰ زمین زاقش سوزنان چون هند رشد ۰ نا ولک
اقش چون زاغ ظلومان و دعای سخاب انسان کناد و یا از کشاد و نیز او سیه هد هزاران طایر اقش پرود هوا
نیاد و از نا ولا اقش فاقشان تن چرخ نکار کهتی شعله اماب از رشک نور هر چراغش در تاب بودی و کاسه
طیان نور و زناه از کاههای مهنا بش نور یاد چرخ اقش سپند باران کر هلویر کره نار سنه چنان افکر فیت

هرگاه مزید حصول کامی بودی از آن چه سود دارد از این چه کشود نه هری از طلب آسودگی و نه فتی از جناحت زاد
و آسودگی نجنبد بعلاقه گاه در بحره خویش ریاضی کرسی نشین حلقه نه رئیس نکاهی در تصویر الهی و حدت
بینی تشبیه و تقدیس باطفه اسطوقس منطقی امونی و طبیعی زا از طبعی فیلسوفها سر حتی این سر فرا استراق کامیرسا
مسلک شاتایم و طلاق نشانی رابصوف تصوف جلوه شد ای استجار اخبار با ستیصادی و اداء ذکر از استفسا
نفاسیر صبیری بضیاء دی علاقه سوی نکذشت کرده و دعای بد ازی لانشل خوبین واه انشین و خان نضا
و کفا تخصیص داد اضطراب نوفت و دوزی بنا مد کوش پند بشوست از تخان زاهدان جوش ناب و از نضا
جانکاهت دلبه دو دستان در خراب بزد این طرفه کرطرفه غافل نه خستی و از هیچ طرفه طرفه نه بر دستی بنا م با
این همه نخبه بری محرمان حرم خاص بچه جود چند چونانت در حریم وصان نشانه زد و با این همه امید دوست و استشنا
خلوت یکا کی بکام جانب از جنابت چون بکا کنان دانه زاد نفا نفسه صرف دلشاد و از طلف علوی و صلف با
نخت خود در جلد بودم ناکاه سروش غیبم بکوش این نکته خواند و بیک دو نیم هوش این ژده و دستان بیت کابن
در کرخا در کرنومیدی بیت نومید و باش و صلقه بر دو زدن ۰ ولی در مجلس ستان جوی بر ستان زاده بیت
واز زاربیدلان جزد لی ز کان ناکاه نزد برهان در و زد تسلی کفی و شنید ولی از سلسال مهر سلسله بنیاد
دوری کشیدی حزه زبان بدان بانکفی و در نیاز د فنزا شنانه نفی کنون و رق نا میتی بوی و از این
در فی جنج بجوی از این باده خای نوش کن و حوصله زانه فراموش کن و انکاه در حریم حوم عزی و دم فی سبان را
هلام پس از این ثبار تم خلجی اشارت رفت بر کرفتم شرب و کفتم شرب ولکن لا من انکاه ما ترتب طرب ولکن لا من آخر
اطراب بیستیاری مستی از باد تب هستی بر ستم بچم فی بر ستان پیوستم سرتا سر کرفتم از این باده سرمت دیدم
و فی چند از نصی و جعل هجان را در دست بینا فتم و فی یا هجنه هستی طرکرد نیم در و عین خا موشی د کر بش و در د زبان
و چهر کسیدم در بین فزا موشی و ارش بر فرخان نبود هم فلیس ان کیان از باده شوشن پیوستم و هم محفل خا کیان
از پیش بهرش بلند نخانه بیهر زاد رکشاده دیدم بحره چون پی پشم در پیش غم ستاده ستا کان از اصداع
باده فتاده و بیدلکان از با لاو پشم از با افتاده و صربت نالهٔ دوزانده در بیم و زد شراب چندان شتابه داشت
که در و دیوان باده یکا هذا ضاب افزاده و نفیر بزو حزه اش با کلفا نخیر علاوه ز اکرنه شراب بزیج زاد کر خا و دست
در بزان چو نار نطر یکی دفت مزاج دیکری کرفت مستری چون متاع زهد ز لو بیاری مدید چون زاهدی در د
مجلس دنان لاحولی زنان کلجی نزید بر میخان نیاه ش باده کهن چون نکان نیافت با ربزد ستان سر بر خاش داشت
و کبوان بر سم هندوان بد و دعنیتی اکتفا نمونه دهان نبزه و نار کنات باده فروش چون بجلسیان باده فرشت
زاد دنفان شراب در خود ش دیدان غریب چوب شهاب بتید بر سر شراب اضاب بزد اختر کچند نجم سرقد ز امر خجست

فلک انباشت چون از دنالهٔ بد سنباری نیم بحری را ستین از ناله سیمین بر کرفته فتح در بن را از زاج رخانه
در بزند سنجیم ضبط را از دوایع ان مشل پیند کرده ناهید کر هر کز از اطراف خم باده جدا نیفتاده بود بمژده چون
باده جوبان از صبح ضادان و شفق بر بطی دیطی بسو کنادر پیش کرفته در و کنارانی اهل این زانه شاف شش
فضا این رکاس می ستن بد بها هلال و کم بلد و دا نرخ نجم ستارکان هنوز از ان باده نوستید خواب
مستری چشم پوشید خفته دیکان بکان از ان پرده نوانه فشید پرده طاقت و جبودی در بن کفشد
بیت طرب نا بیدا لفزل نه فرشته سکر نا بیدا نجزهٔ جناکاب کهن پیر د ستان دیر د و کار جوان
قی جی پران باده و اسباب نشاط اماده دید پیدا نر سر هوای خوانهٔ مژده ساغر اضاب زاکنان زنان بر
اعضا او زده برد خود بر کرفته فرکشید و شاهد روزراد بر فضا د دیر نیز جود کشید ذوت بنا د
و با اشنا ر بکانه فضا د ت ستان بنیاد بهر بانهٔ فضا و از ان باده و دعقل مدس فضا ان بر نشنا ن
انهات بکه زدن چند ابانش کیفیات شد ند و از ذوقان عام اباد سبفر کان شر نهٔ دوان و الفضان مو ابد
از نفک کبر د و انا حد نه زاکو هم از شراب دوشید و سر شوری و در فاطر بر وری برد فضای فضا طش را
ستانه د فاکفته چون فضا ان فوت تن د بدم مخت او بر کزیدم و از وری کستا خانه بر سیدم کرا فرار
کر د کانه بیدان ز نانه زا سبتی با بنده هوای خوانهٔ از چون فو بیر فضا بیموجی نشا بع و ندی هر سنا کی در
عهد شبا با و لی ۰ بر غفلم ضاب او رد د بین د و بنیم خواب کفت شعر طرب و نا شوخ فانی ابیض اطرب ۰
و لا صبا می از انشیب و بلغت بیت رفت اکر باده باعث نقصان هوش بود ۰ امروز د رفرد ون و انش مسلم است
علیش خلف خلافت سرف سرات مصد د صدارت مخیر فضات مهیب موهب معدن معدلت شاهزاده
ازاده عباس میرزا ات زاد الله ضرتها و نزاکیل از د بنیه بنیه کانان استانم از مفتی خود د نصف باده
سلطان زمان پادشاه جهان خاقان معیر غلام جمشید حوسید جام شاهنشاه و لاضاء ظل الله سیمان
سایر اضاب و جود اضاد سایه اش جود انسان نعت جوان بخت ملک سینرت ظل سریه سنری بصیرت
مهر ضیر فرش سر سوی د رکاب زحلش فضا جی بر خاب تبریش د بیری فضح نوازش فضا دی صبیح و جود ش نیخ
جاب و جود ش یه فضا ب خمش صفو انکین مهر بانش مهر ا بین و ستش زد انفشان نیشش سر انفشان مسبوق
بر جودش عدم ملفوف بد ستش کرم با بره از دست د کان و د ستکیر از با اضاد کان مسئول عطا بش
سؤال نا مسئول مستجابش امال د ضای قضا بقضای او د ضای مد برضای او د نان د و نشش سنوع فلک
مکان حرز نشش مجبود ملک فضای ملکش و ست نزا ذای او بش احکام قضا از یه خزه او ستاب فلک از شرد دی
او نجاب ملک د و دست جودش د و بنا سرایه از جو خاهش کرد و ن خایه د ریا د جودش نضاب کرم د ریا د

کدام همین جمله ترتیب کرده نامش بر زبان نام و نشان سلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان او را فتح و اقبلی
محفلی شاه بیت از خبر نا نیکوی بدن زبر نه پذیرد ۵ از خبر نا خیری سلطان نیک سلطان پذیرد ۵ سعی الله مدت
عمارت ایام دولت و اسعاد مدی او دار بکام مراد او کرد در سر هوای می پرستی و ناشی صرف خزان نای عبارت
بر شاخ خزان نکند اشتی و اگر خورش فتح اقتاح زاج شمردی علی الصباح سرعت آن او ارباح مدام از کف
مباح میاح بردی همش تا بجاده که هوای باده سردست طلب در بسلة نکشاده در حمش تا پدی که بر بوقت
خون دزان دزان هم بضاعتاده خورش و شن باده افتاده چنانچه باده و شن هوش دسا غراز در منش همان
دید که سبحان از کفت بیفتد و دل از انجا کرد در هر سری هوای و نا هر خاطری اقتضائیت دران سود پر سود از
نزدیک و دور مردم خرانف و خانقاه از اصفهان تا میان از دواز عراق تا حجاز و نا ابرنا خاور یکسر از
هر ملکت و شهر و راستان راستان نواز دستان نازی فاخر زن شاطر زا هد استان امد نی دستوری دولت
که هر سری باسودای کسی و هر کسی با هوسی کرهت سر خویش کرده و کیش خویش این عیش و سرور بیش کرا بجا
زاهدی از سبحه و سجاده ملول و از خود بملاه و خرقه تن بسلة ملول دارد و اعطان بر الفضول بملامت
نفسی بعفت رفاقش کدارند و اگر هنوز با هد و زنی می پرست دل بزنی مستی نسبته سر خویش پرستی
دارند و زنان مست دست از زا هدش بدارند و گر با هش بدست زا هدان سپارند ناز طرب نازند و در
خانقاه با زا هدی قاضی مستی و هستی پرستان کنی کرد زا هدان نی پرست نگست و لی از هر طرف زا هدی
دل بر مستی از دست داده میگفت بیت ز انرو بل کر بحیر هیچ می نخورند ۵ چرا باده خورش چو عه
بقدر شم و از زبان خلق و خود این تا نی شنفت بیت بشارت باد خاصان حرم را که گرد کعبه دارد
می پرستی ۵ پنبه کرد و زد هقان هزاری بود کر بش بصحبت بنوش دادن و عقل کرا از زبان خلق کشور ب
حرفیان غماز نهاد ند کفی بنا غر باده دل کون چون کو نخوبان از رضا افزوخت کا خاصه خرقه مدخل و با
سراب خرینه از دین غاشقان نرخ اصرفت کا خاد نقه مرعش مهجور دشمنان کهن چون یاران نو سیل
بعجب هم پیوستند و دوستان نو کربلا چون دشمنان دیرینه رو بیاد هم نشستند و در و کناری بر
دنکنار یاری و دستی و دربان نکاری خرنعم کر پادربان کاری نکاشت و بر سر هر خرهکذری دستی بدست
ستی و دامن مستی بدست می پرستی همین ستم بود کر سر کربان ذات چل ازیک دو هفته کر بر عالی خرام و خواص
عیش و نشاط و سرور و انبساط کذشت با زدکاه انسان جاه کرد حقیقت شایع سرعیت و طریقش سلک
طریقت ارشد تا صیف و شان در ریاضا فتست و زاهدان عراغبال بود و دکان خود فروش نشستند و در
کشاف مضطربه نازاده رانند و از این نکته غافل نماشند کر بان پادشاه کاه کر پرخود در پیش پرده افتش کرد و د

بستان

دبستان و اخلاق حکیمان در وشن و زان نماشند اظهار دستان ات نبات اوی بر مصلحت و حکمی بر حکمت نتوانند
و این رخصت نیز قطع نظر از مصالح ملکی و فواید مملکتی کر بان ان نه در خور نماشند کان ذات و فایل شرعی
حاصل ایه کر هر کر بر سر از شراب بخمار دانش ارزی بیاد و رکشان باده تضیین سری و از دان غافل فوا
بود این رخصت ثابت ات کان عبادت و طهور و اطاعت و زفاقات استطاعت و قدرت بر صحت باشد و هر که
زاعتبار بیهوشند و ان کر بر خیرات اکر اخبار نش از نماهی نه زیه پاس ناموس حکم الهی بلکه برای ننک و نام و
ملاحت نام ات عبادا و ایاد اشرک نشتر بلکه کبی کر از صحت خالق شر بر عباد و از خلوت چند اندیشه
دارد و کیش اهل یقین کار بس حکم پادشاه دارد کر دوان مقربت شد نا نا کنه منکر باده از انکار زاهدان بر دست
از حجاب کفر و شراکت شرک بر شند و کنا نیکه با رحمت پادشاهی و قدرت بر دل های اقدام جان شهود شد
بار باب یقین و عباد متقین چنین شند با جمله هر که حریصه زیاده نوشید سلمان شد و هر که چشم بر شتن و زین
پوشید کامل در ایمان نا صحبای محمد و صاقر و دام بجام و کام دوران ات و دوران شاه و شهر کامش باده
ایمان نرامش با بیت حزم و رهی نضاطر بش بر ۵ پیوسته شاط بود و بش با ۵ افصه چون کنه خلق این را
زن کاذه در عیش و سرور و شیرفت بیت بسی خورشته صبح کا زاله ۵ نشاط افزا چو ایام جوانی ۵ کر فر چه کان
شبستان کرد و نقاب از چهره کشاده بودند و نا چهای مشک ناب را بر باد داده نا مان مضطر ایمان
چون دلبران شاه منظر از دوی هر طبع کر فاتن مجله سپهر نما شند هر بس سیم بر د نظر بر یه و سپر نما
از سواد دین خود کرده با قلم سیمین شهاب و طلای محلول اصاب در صحن بیاض صبح میز خطبه خطیه تقریر
میکرد هنری چند نحو بر دوان منع دوان بر ای ان جشن معظم مطمئن تاریخ میکشت هر بیشه کف اتخیب
از زلال پروین بر ای عقد و دی نا هید مروارید بر شته میکشید و بر یخ خنجر کذار دشتها بار یکف
کر فته دور باش زاز دور بیکر اغادی دولت سپید دیل و کیوان بلند مقام دو چشم زخم خوادث را نسبت
مجوع کردون سپند ان کر اکب سعد ت و فرش قدر دیکاه ایوان کیوان ان ماه راخته شاعل سیمین
میناو قفا تحاصل دران شب فیروز فرخ تر از دوز نوروز بود تعالی نرا و اعیان و اعضان خدم و
حشم بندکان استان ایمان بیان با شاعل و شریع زرین سیمین و ارا کوکبه زکه زنای مهد نوشاه عهد
را بایان زیب و این کر دیل دوستان این خیرون نهند نیل بود و اعل ایران ارم تمثال شاهزاده
اسکندر خصال کر دنه بجکاهی کر خرد میناز کان ظفت زرافشان در بر کرده بر بان خوشخوا و سپاهان و
نژاد و وزرا و اعیان نرا عیان برای فضیت از چنین هایون نیکیهای زکین از نیکاه نظر بهرا ز حرب چشید
این کذرا یند ت و خود و اطفان و اشفای جهان دار و فان کشته بزدوش انتظار اعیان خلعتهای کر نا

زینب و آرایش یافت و بساط انفاق و انفاق بساط پیش از پیش رونق و رواج یافت و احوال ایشان بغایت تمیز و اعتبار رسید

ذکر احوال ابتدای دولت بارشاهی چون زمانه بکام همت نگارش یافت مقرر میدارد دوربینان بارگاه خلوت و جلوت و محرمان کارگاه وحدت و کثرت که از دولت نوازندگی و مورد تفقدات خسروانه گشته مراتب رتبه و بارهای افتخار و سپل و جمعی پایه سریر عزت و اعتبار خواهند شد سخنان زبان زن مزمار و افسانه این حکایت زمانه سیخ گشت که آورده اند همت مهرباری بارگاه سپهر و سیر را میکرد باشاهان معمور دولت سلطان عزیمت چنان دوره از آسایش اصحاب عالیجناب شاهانه زیر فرمان کن احوال مقرر میدارد امارت دستگاهان رایه تخت سلطنت مورد و آرایش بدستیاری و دلاوری شاهی کامیاب گشت اند تا زمان آنست اگر شاهنشاه کشورگشای ایران ساسانیان حضرت کرم و مسئول خواتین افغان را مقبول خاطر فیض شمول و عنایتش زاد بشیر مرحمت و بورود و رسوش باجناح مهر طلعت زینت و زینت فزوده بکارکنان سرکار فلاک قدر خلق رفت که جمیع ما یحتاج او را از سر اپرده و چادر و اسباب طرب و تجمل بدارند شما نمایند و بخواهیش خواستن فرمان قضا تمکین صرفم گردید که مراسم اوزاد و رهوار باب لازم مشروند و او را مرخص فرمودند و تاریخ سال فرخنده فال اوبل مطابق سنه ۱۲۴۸ هجری سال پنجم جلوس میمنت مانوس شاهی علم دولت نوروز بطوع ابر خواش فرخت نشکن سرها ز سر ها بر خواست نماز بایکدگر قیام بر فراز سر کرده نیرنگ تابش خورشید سپهر ابر خواست و دهان دری طی شد و منهج سقایان از صبای فضل خود دمید برق و رعد کلاه از کلهای آذری بغرت بر سر بریدن و محفل کی دفعاتش خوشنامیه یاموان دست طرب ای کلشن برگشاد و وزانش باد بهار او ایش باغ را بهم قدوم مجلت لزمه سلطان ربیع پای بگل زار ها داد عرصه خضرای چمن از مشک تتن سوری و سمن چوت زنگیان او انسان پر انجم ساخت غیرت سینه طرب و گل از دری طوطی و مطا و سوسم گشت دشت و راغ را چراغ سقایان و سوخته فروخته شد و طرف باغ را باغبان لاله داغدار افراخته نرگس تهمتن او چشم مست خوت چشم غزالان سوخ خمار آلوده ی سنبل زاچون طره ی نرگسان بیفاده گیسوان عنبر باد بر پای سوده امد و خوان بالا بلندان شاخسار بایستیان فیلان نرگسان مست بدست بر کردن یکدیگر حمایل و از اهتزاز نسیم بهاری چون یاران خوارزان طلبی و تنادی همنایل نضای درود دشت کامران نیاقوت و ریحان کشته و صحرا گلوله از انوار لوتوز اگر دشت و دیای نعمان گشت بطرف جوشانی خوش نغمه بلبلی از شوق گلی نغمه پرداز و در ساحت هوا فی خوش الحان مطرب از ذوق گلرخان نغمه ساز بعیش زمین خمل شد سیماب و باغ زر دوز شد اخضر همای تره شد دوش هیا بن شد بنا نه نیستی لاله شد خندان چو دل در بر گل خرم زبالا ابر شد گریان چو چشم عاشق شیدا تمپیگاه ان دستگاه سلطنت مجلس فرد و زی را چون محفل فردوس برین و نگار

خانه چین زیب و زینت داد ند در بر دده دوش و جوش خدم و حشم زاغ باغ زرتار و اثواب و بنای بزم دار ایش داد ند و فضای سرقدای و سنعای شعدا استعداد و پایه سریر عرش نظیر هشت عید سپهر را رهبا لمان و ترزبان کشتند بعد از انکه ایام سرد و زمستان بسر رسید و هنگام سرد و رزم گردید دارای کیهان حشمت تخت مجلس بتایید و استعداد دولت شاهانه و الا گهر عدو بند مهین زار بخلت والای دارای ملک خراسان و تفویض بهشت مقدس و قلع مواد فساد از بیخ و بن زینت افزود و تدوین فتوحات غضنفر نامزد ان فرموده از دولتخانه طهران بعزم تسخیر هرات و کامکاری بعزان برق تاز رعد آواز ابر پیکر سپهر سیر عنان کوه ملال غلک فعل سرع عزم شد سپهر کوی دشت را زیر پی جناب نامزدان عنان داد ند بیت هر نیل سب بزیر ران بادپای براق ۰ مهمیز زن و سبک عنوی تر ز کرکدن ۰ فانح تر از غراب و دلا و رتر از عقاب ۰ هشیار تر ز معتمق و رهنما کبر از زمن ۰ محبوب بنام از قدم اوفتان کرد ۰ لیکن با استیین تبر ده نیا از این علمداران موکب همایون اعلام فتح را سقف زرتار و کسوه زنت زنان جلوه ز عزیز کرسی و نمای او ای کرد که در و بین و رای هوش از سر کیهان دیر بر فتار د ها صفتان زنبور ک در نیت بخیان کوه هیکل و هیبتان فیل پیکر اتش افشان اغاز و نیت های اتشین سلب شران در فضای دشت و در جون و زان اقاب بپرواز اند و دند و دهان هزار بیان بجان خوان و خروشان بذ دوق سپهر دوان شاخشب بیت هیجدم زوبش مرشعله بار ۰ چونین روز بنور د و دویدار ۰ بکردن کردون شدی کره کره ۰ زنیت هیبتان کردون شکوه ۰ زکوبید بی برخ زنبور تیه ۰ بهر شید با اژدها در ستیز ۰ و در وقت صهیل ان پیل شکوه ابر زنتوان بر زیر قوت نخار اسمان مقدار چون کوه و دمانون بر زیر زمین روان و کاهی از خرطوم چون چاه تنه چو کان شان میل دبدون گوی فلک عنیمود تد و کاهی از واس ابنان سندان شکاف خوشه پرویزن از ان زهره سنبله میدرود ند بیت خم اسمان حلقه شکستان لهنم طارم خود فاسل زنگستان ۰ عجسته هیکلان کوه شکل و برخ توان ۰ بکوه نا اند پیل و تیل کوه روان ۰ چو بیستون تن شان دست زبانیان چو ستون ۰ کر بر چهار ستون بیستون کرفته مکان ۰ شال چتر خرطوشان بالا نا اند ۰ کراز دهای معلق زکره کشنده روان ۰ جنبت های پیل پیکر خش هیکل درخش و رفتار ابر نا زکوه یک در نیب و نزاز صفت صفای محتوم و دعای مطلوب اسکار و اساخی اساخ و زین رصیع مروارید نکارد رجلو شهریار نا بیدار ان نفل زین دوی زمین بر هوال میا اهنند بیت بر زمین از سکل شان پوسته نا نده هزیر ۰ بر هوا از کردشان پوسته کر بیل سحاب ۰ کر شتابان سوی پستی چو ن قضای اسمان کر کذاران سوی بالا چو ن دعای مستجاب ۰ پیش تاز اوا دو وی نصرت ابا رحیم

محوط

و جذب کز کران بیرغ زاد و رشش پیام خجر خونریزی از کف انداخی بیت هم کیوان دل و مظفر و هرام
حسام ضاعفه تیر و قلب و موکب و سپاه سنان پای فرق سپهر پرتاب رس شهاب بکبد بهاد بیت
زهره بیضی مشتری های کز رسید کاه خبک از شهاب اوز اغمان و از هلالا اوزارکاب موکبرس هزین و لوای
نای و زین از کوه هجبان کره تمکین بدرون قلب هشمین برخوات و ناصیجاه خنه اسماب ضاش کریبوسته
هلال دار از فوض بلیت محفوظ باد و بطرف او و بایجان اسمان نای کشت چون مناخت زاه بقولیم باد بابان
اقش هوکت خود بید امد و خاک ساحت ابردان از قدم سیر فرش شاه و هفور زاندو دین بحقیق پیوست که محمد
خان کلب کبی ایروان با غوای جعفر قلیخان و منبلی که در اطاعت ذنار طاعت استخدو زا بر کردن جان
و صدر جانان از دو و جنون حمایل و از زاه کوتر اندلیقی کیش عیسوی زاحایل حایینه خاطر فرابن کار
انکار ملت احمدی قرم و شیطان شقطه و شرات بر نفس بدخواهش چره نبه سیل دسل و رسایل سا
سرفاز و رئیس نواخته که قلعه ایروان را باو سپاه و شاخزاده مازاده معتمدا لدوله سید احمد نیضع و زیر دلیش
الحاکه مصالح عباد و مناظم بلاد زاجب الامر شاهنشاه فلک بارگاه علیه مرد کاب فیروزی ماب بود و فتح
ایزداند و فتح خبار کلخران و دو دون زنک خلاف از نیل صنجیر و برات ان نادان و باستیمان
موعظت و صیقل نصیحت ما مور فرمودند و مسئول صحف زای استانا مرزا اکفت بر دیل نهاده تعلقه
دفتر محمد خان زا ملاقات و عبار نوشتهاند که بر صحیفه ضمیرش نشسته بود بزوال پذیرفته واندز پرداخت
محمد خان نیز چون نوازل بلا زا مطرق دید و اسباب خویشتن زا مستغرق بجز تسلیم زاهی و عیز از مناصب
نباهی بنافت و ای نهج سبدی که در حقیقت مایه زلت کی بود در نافت و صیانت قلعه زا ان نگاه و دولت
انداز سیاه و حصن محمد خود و در خلال احوال با نهای مهمان موعوض کردید که استیحاش و عبار از کار محمد
خان از علی خود نادم و پشیمان کشته تقدیم اقتدار پیش از ما بید صیانت و حصانت قلعه ایروان بابیت
هزار صلوات بابن صوب خادم ات شاهزاده والاگهر محمد قلی خان ناه جار زا با مژه تران ان زمان میلیات
جلادت میدان کیر هجا و نمودار ساخت و رخلال بنبک خکی عظیم و رزمی صعب روی داد و لیکن در فتحی بر
چهره سپاه نصرت پناه نکشاد روز شنبه صبحدم شهر ربیع الاول در طلوع اوج کلیا شغول و ضباح و رزیکه
کرخر فلک چهار و بر ابلق کردون فاشت خونخوار نای سندان از حشر های از موکب میمون بر بسیم رسیدی البته
شک کو سر قیامت خیز زانسان از دل برخوات بیت سر کرچه جوبار ای و زین ستام نزاید بر این ابلق تیز کام
دود های لشکر زا مزج ترزان سوی هامون صبیه خرج فوج شاهزاده فرخ لقا صمیم میدان خبک و فیصل
نام رزمناه زانیخ نمایند بر میدان قیت و سنان اژدها فش فرو دوخت بر قلب بارکی زاد بیت بنیاد ان چهار اراسم

طهان زا مزو هر نوخاسته فروزان بکردار تابنده ماه بازاماش کیاه کلاه جها فروز نیغی چهره شکن
کران سوختی موج دریای ژرف میان زاید و زاد فروشکوه دراوخت زاد شاهزاده بکوه پسهاد ان صفه عا
جبل ناه جار چون پلنکان کوهسار و فلکسان دو بازار کوه ایل بضرب ناوک و تیز کلی تیرد بر سرزا الفلس فلک ی
دوخت و بر قرع نیغ نیلوفر خون سیلاب و بکه شمار ای نیلاب سیلو خشد و از بیم نیش سنان جان ستان شان سپه
سپهر برین شکم دز دریل میداشت و انهیب خنجر صرصران موج خون اشام خاک دز دریل می انباشت بیت
هزاران سپه کش چو اژدرا سنیاب کله کوشه از پا بیزا اضاب تابن همچو سندان اهنکران چو سوزنده اتش دز دهن
طهان سرد بر دن بیغ و منفرد نیغ و خنجر اژاسند کین خراهی بر خواستند لکفتی در دریای غلتم بجوش اند و اب شیران
غاب در خروش شاخواره از اژده چو اژاضاب خنوزان و انش سوزان تلب لشکر زا مغیر حضر وی بیارات
معینه و میمنه و میسره و اجنحه و اقاران اژده در دو دریا کنان اژده در دو چون نظم ثریا و عقد پروین انتظام یافت از اضاب
اشیخ در دو جشم و دو سر خدم در دو سر خیل زاساخته و رایات منکوس و اعلام معکوس بر افراخته بر سپاه ق
زمین صلابات چنین دوان ساخت که زمین خنجر و زم سازی بنیاد اکنت زسیاه طهان اعلام و اتش
تاره جوانان میدان هیاد کیتوان مشکین باز بر سیان شد و نای دو بین نعاتم کشتکان مضمار دو عاشیق
و فضا اغان فضا و از هیبت سواران و مهیبل اسپان و هزاهز اسلحه خبک و هضر و لاوران فولاد و خبک
نزدیک بان شد که خلل بنیرد نظام از حرکت باز استید و کرخاش چون اب روان کرد از عکس رایات
و نکاوزنک کرباسها کین سرهنگان سپاه زاحت زمین چون هشتم اسمان پر کوکب شد سواران اسلام کردد
خاشر نین فاستاد زیرین سوزین زمان و زمین بود نش نیزه های اژده هاوش بدست و جوشان و
جوشان چون پلان مت بحرطرب دلاوری پا و دندهن خرمهان بر انکیان میرفتند و از برای خود خوشی
شعشعه تیغ و خنجر اسنک کلکون از عین عین نظر نیزاد و دیدار اصد و از فهم صعطام سرشک لعلکون زمهاد
چون سرهاد و سر بهاد زشهود ان زاد و میدان بنیرد دل و صفدر وی کروان بلنک کین و سیاه سوز زشت
از دل پرشور بر کشید بیت بنا لید از روزکار دیزه همی مرد و کند همی مرد بر کرد همی کفت زین کردنت
نارسیاه نداتم چه بتهار بفارسیده همان قرکون شد بچشم اندرم چه اکفتند در اسمان اخترم سمرد م خواهین
زاکهی اکبن کفتم ذرا خوشتن را دلیر چرا کم شدم بوده دریای ژرف زاواتش کرد الهای شکرف
ندانم کرابن خلل هیبت از ذاجر بازی در پیش است و زبا شرزا از بچه چشم زخم چه نیرد رکیش کاتم انکیز اسنا
کان جلادت نشان و مقاتلت و مقاتلت لشکر دوس زامیان بر نیند تد و قدم بطرز مجادلت د

مفاد ان کشایند ناچشم کرتوب وتفنگ از توپ اطلس کلنار وزنبورک دانند و آتش و دخان از چشم حسن و کشتی
گنبد خرا شند و دود و توپ از سقف بام و صباح تودو زسمر بلند و تیر و تفنگ و زرا مزکان خونبار دهند و زن
و کودک و کلوزان و اکانا بروی خویش بهمو شان کنند باروی خیل زابا بد شیاف افسرده و اهل و روان را
بازیچه بستوان شمرد بیت یکی بر شتابید و خیل اوزید ۴ بخیل و دیرانه و دشت اوزید ۴ بگردون بر ادین زآتش
سراژه مکرزا آتش اندیلبه بکاذ ۴ بگیاد تو بخیاز ضاعقه یاروتفنگیان سراژه در نیفر کوشی سراکت خیله
صفدار اذهای هسته توپ بر تاب و تفنگ خیان آسوب بر کشوند و غرای ان زنرا لزانا قه بوی عظیم
ظاهر شوند و حقیقت نگاوا لتموات میقطرن منه باهوا زدود هوا را آتش بار کت و زمین زا در یای
ناز ناروب بهزه و رکلاه از دهای تلک گداخته امد و از هول او او کرهلک زا سهیر انداخته بیت
فلک زا صف توپ بر تاب کرد ۴ جهان زادم تا فی بر سر گرفت ۴ صفدران ملتا هدی کر هر یک سمند دسان
شنیقه آتش هیکل و آتش سوزان زاد وح بدو تر از دم عیسی و دفوان تر از نار موسی میدانستند و از
زا رخود زا جسد الات دهان اژدهای توپ و تفنگ بدان پرورده میدادند و قتا نکه کلوله اماد
اندهان توپ افی بیفروخت و سراده اش بساحت زمین زا فروکوفت تا هیکه بهر خود میدید بر سقف
فلک رسید از طرفین بکان اجل یعنی کلوله توپ و تفنگ و نامدوشد بود غافت سربازان میدان جهاد
چون آتش فروزان سر چشیه اسیاب نفار سوی جلادت بجانب سنگرهای دو سپه فادند برا سطه
عقابین تیغ بیم عمال جمی از غربان در سپه رابان طرف اشیانه دوزخ کشادند اعلام سرکشان و ابی
فضلا لبدستا جبال مهرا بیهمان کوفنا رکت و اطافیه بنیافت غافت زا دراقدام دین از نهابت
شمیر آتش بار ایاد کرد ار بیاط خیال اختزال بمودن کرفشد و خود زا بزا من کرهی کرد رمیدنی و
رفعت سرکوب فلک و شبانه رغبان ملک بود کشید نداما دکاوران منصور بنا خاطری مسرور و دلخوش و
غارت سنگر پرداخت بیت زان فد شان باره زنج سپاه ۴ زخدمت بفت کرفشد راه ۴ بستند کندوزات
راهشان بکرازان بیمهای حرکاهشان ۴ سرهوزنم بیشیا زانظر شاهزاده فرطاعت کذرانیدند هر یک و هدیت
زا بزاخور طال زاخراج زاقسام غنام غالا مال کردند از مخزن مخازن نعم خطی و ازیافت و اوزاد و اوضا
صباح بر هیئت خیال و بیشیه سلاح چو واخشت تا کرانه دروی ساهد ظفر بود و کرد و اکشاد و سپاه اسلام
وجنود سعادت فرجام و مفاد و دولت شاهزاده اعظم بجال صفدر و روز دیکر کرچرخ لاجورد
بدست امان مهر مهرهای انجم زا از روی فلک یعنی پیمبر جید و صبح طلعت نقاب شمیر سیمین خوزا از قراب
مشرق برکشید و دولت مقتدر شیخ ابوالمظفر شاهزاده کیهان رفعت غرائم ملکی زا کمر بر

بست

بیت ملکزاده باهل فرضه ۴ جهانزا ندر هادش بدم سوخته ۴ بقلبا اندرون همچنا بیل مشیه ۴ بهلاخته
کاوبان برکشیده ۴ سران لشکر دکاه کشور از میه و میه ره جحرای معرکه چون دریای دنان از یاد بجوش امدند و
امبان دو پیکر سهر دشمن طوچون برق خیاطف و روزش روان کرزبل و دزان کاردیل ۴ کزا زخوت هدندم
رفقا رشان فرهاید دراج خلک بزیان ملک کرنجی و انیف بنیه خطی شان شیه پیه سپهرا سلسله مقرار
کیفی دوی نیاورد هاوند و زاز خاک میان هوا دریای کرد شد و زمین اسمان بعقوا زا یاب زور سپاه
روسی و کمان زا زخمهای بشان سان برکره خود صادی ساخته فساط افتین بر بسیط زمین انداخته بیت
شان دو لشکر بزم ساز حرب آغاز کردند و مانند دو کوه آتش بر بعض جحرای خیل روان شدند تفت
توجهان کیوان مهاب طرهین توپهای سنین شان سند راوای زا بجاذی یکدیکر کشیدند و از بیت
روسیان آتش افشانه و شراب زنی آغاز نمودند و از دو فوز نا بجانان سوز ا بواب و رکات قبل از دنیا
مرک بر دوی خویش کشودند اما دکاوران شیر کین برسم و ائین مردی و خصم شکنی شیرها از نیام
شور بر و فشرو فرخ اکبر اسکار بمودند کفتی قیامت موعود برپا شد یا روز حشر و نشر هویدا و روسیان زا
بواسطه خذان اب در دل ا نهاب در رخان تاب افتاده آتش افشانه تیز تر و زا بجنبل زا شعله انکیز تر
شافتا علام موج زا بجانب رود زنکی میزا فراخته د لاوران اسلام کر بدست تجلف زا بر سیل سرکش و کذر
در یای آتش فشان تند خاصت زا بر بعند بار دفتار و زمین خورد و غان و اوند و شیرهای یزان از غلاف
کشیدن امد و تیرهای بران از ان قشمین کان در تپیدن و نیزهای خطی زا چون معشوقان خشمکین تند بجانان
ستاده و سینه کاری زا فراخته امد و رو س بخونس روس از صدمه چوکان نهاج هندی چون کوی در یای امبان
در یا نا ناخته تخرها زا بخرها نیام کشت و سرهای سرکشان سرفرازان طفر فرجام زا جام سام کندهای مجسد
مانند چون کیتوی میزا بار بای سروزان زا بندی شد و بیتر دل و روز کوش دلیران زا و رندان و نخال
بیخش بندی تیغ مصول ان کردن کردکشان زا ب بیجت و تخرصقول از زبانه زبان تن بخت خانات
عاشکر بنیه پرتاب ان سیتیره بود لاما امیان بجیت فادیدان هیجا از خوف هریک طرخوف کشت را زهوش
سجون و بیجون ده و دشت ایرزان روزان کردید و دامن بان غرازت شکرف کرن و ان طهارت بیرنک
شد روسیان بزا سطه فقدان اب از تشنکی بیتاب و از علش بانهاب امدند چنانکه تیب و زا زق
چو و زبیزا زدم شمیر اجل ار و تخر شرار بار ابدی میجستند بنا چار از شرب حسام و بیش اوزد زمره
سیراب و بجهنم و بیش انهار دوی بنیها رندار هکا میکه سفینه علایلک طلاح مهر دین ژرف و دریای
متکرف بارخان بر و بحر صفت اجلم ۴ عجل هادر بر بنها بافت تا وقت انکه بارتضای و استوفی علی اجوده و

کرد با اعزاب عزتی شد حوتی نا رعب تو قدر بود مهاز هیچ طرف عقل نطوع پیر بجنبه سپاه غضنفر قوی نیکرد اشکل
را اعلام سرکشه در ایات خلال بجانب شهرا بزان کرچون خیمه با دوران از انها خالی بود روان شد کرشیا
باحمد خان طرح دوستی انزی ریزد و بیزتل شعبدهٔ نازه برانگیزد و غافت زاوت بردامن تصرف قلعه رد
او یزدود و رشت دیزار با غاربان نصرت بار ستیزه باری هزار حیله خود را بمجلس جامع و بهرر ساند
و محضر جشن شاهزاده زید و زن را ماه بخوی زبردستی اوج کرفت و علم خود شید بیکر بجانب قند
تبلیغ نزاوزن و کور کرفتار و زال انجان نزان زن اما شبخون ردایت دو رود و با محمد خان باز ارزوت
کرم نرود و کاهی کارله ترتیب بنیابین بیام کذارد و کاهی ببرید تفتل محکایت رسان چون دید کرچه چه چه بیه
عقل ان رشته جرئیل کار نتوان کشود و ازا بجلد جلد و رخاه بلا ستوان تکند اضطار خویش را خوات
و مجمع شاورت و نواصد بر اوات کرعلبه جنود و اجتماع خوف و کثرت حشم زنباش زاید و بمرکه اولفوز ارا
بسپهدارشان ا رسید بیدا کوه مناخی کردن و با میدل و در مضارعت امدن بر من انسان نرات ازانکه با
سپاه از در مقابلت و مبادرت و زایم اضاعزتی زا ازدست و بازدن کریز نیت بکرد اب هلاکت افتاده ازیم
باین ظنایف اجمال و تشبال کرد این کار بر اس علی اصباح کرقلعه مستند یا قتین اضاعت اب در بسپهدیار
ابن بجنبه حضار اقتین روان شاخت و روی بر سکاه سپاه اسلام فاد بشاهزاده جم فاد و فتی از عزیت
القوم بر فاد جزو اکر دید کم شکر بزام صوت کم انزاف کشوده و پاره بقید نام کرفتار و پاره علیف
دواب داه بنباشاع و دشت و کفا ار بود ن معتدا دی و لذا از بخارات بنیر اغرق فتی و چون عنان عضن بی
خوبر جیوب بر چشا مب خیل بیکر برفت بیت کی پاره دو زیر انش چو کوه بزیر مش کوه اهن متوخ پیا
و سواری کرحاضر بود ن حکم زبان را باد عنان پیش امن روان شوق کار و از را بر باد هر کاب رهسپان
کشتند و بیخ رو انکی بطرف و بمن فاد ند باب جنک جو یا بنیکه کرباجیخ هستندی بزخ سرخ کردندی بخورت
روی بسپهر لاجوزه چو اجلد دم سکار و چون غلبک سکار و جوزه چون قضا کرد ون کذارد چون عزا کینی بزورد
دو لشکر چون دو کره اتش زای بر بعض نجوا بجوش امدند و مانند در هر بوج انزای و زرعرصه هیجا بخروش
شمشیرها از نیام اهیخته شد و خان معرکه بخون ا غشته چنان شهاب کرد ا ر کان کیلذ بر جم دیو سپر نان روب
روان کردید و بطا ول چون بجانب رئیس از سر دوان پرده از نکاری فلک رنک شکرت کرفت و ساحت زمین از
کل خون لاله ستان کشت در کری همکنان خیل بسپاهیان جزء ارند کرطرایف بمثل اوین لوزوان کرانکاه
تفلیس و باقر ایلیس جنبه شا مل بورند دست جارت منکر کشوند و عضد اقدام مرزا محمد شفیع نا چار بقدر
مقدور بنزا جمعاوری و با فاق خاطنان منکر کفن جنبه چند کجا کشتند سنوی با زپس راه برداشتند سپاهیان
از اسلام

از اسلام ان جزو دست بنزد جزا بسته کشت و پای مجله پرنا کشاده بباب مرتبه حضیر اقتدار نده و قفه ظفر بلند ساحت
عنان عزیمت بباد پای کینی بزد و عزیمت بسپرد ند بیت شنا نکه مکذاره اکه زوار نه کرشت چره بشر نه میزان کزاز
کرفک صرصر کس بنزد ار در جولان بود تیغ شاهدش بر شاهوه زمین چون سحاب هطال ادم دو سپان قطوع
فنان جهت دست خود را فاندن کرفت و سراکت بخون کزیدن بنیاچار دستا کار و زار و عنان از بکار
باز کشیدن معب لشکر کرفت و در مدرک بسکریان کرخیه بنه رعیه رسیدند و قباب خیام نوضه را بنیام بسپهر
رسانیدند و بزیدی شد و رزان باد ضیا بحضرت خلافت روانی و رضیه را معروض داشتند رسید نی چاپار شاهزا
زاده اباد بدیار شهرا بیت چون شاهین تیز چنک علم ظفر پرچم شاهنشان کینی سنان از غیب عقاب رایت بلند اب
بمنجه جبلدون نایب السلطنه اعلیه غالیه بنا لبن بزرکوار از الت و رایات و دولت منصور و اعلام ظفر شعار و مخیم
باصطیاد فاران از راح در بنا ان مقر سلطنت و سروری با کشای شاهنشاه یزدان رسیب و رود و دولت
حتی بفرودت اکر وس در چین سلطانیه قباب نوضه خیام همنان چرخ سند و وس بود بالفای چاپارات
سریع السیر چشم زخم حشم سعادت نوامان بکروی ملک و دون پرور سر و مضر رای عدو سوز دشمن کداز کشت اکر چه
مزمان دشمنان دوز کار از روز کار و فتح و شکست موقوف بخرابت پرور دکارات نر باجهاد و امال اقوا
و اظاهر هر کرا خواهد کسوت ظفر در بر نمایاند و هر کرا خواهد حرمان خذلان و بکالا ازدین کشایان کدام
زیخاه کشور کشا و کشور خدای زا بدون فتح و شکست کار سلطنت درست شد و کدام حضرت سپهر و سکاه
زا بدون اقبال نیخ صفا شان ارض خلافت راست امد و کرا بدشمت و بی راضی خوار میسند و کرا بدولت
مختی فلک بت شاهد روزنه زاده عمر بحضرت و عشرت توان رسید چنی بقیام لعب و عشرت بیت کو انید
کا جزوی بسپهر کجی سوی کیتی است و کرسوی مهر از این کاخ نرا بیشتری بیت بیدین زنیکو تر بازیکرش
لیکن از غلبه کفر بر اسلام و کثیر بودن اقوام و زبردستی نمایب بر ضعفا ایام کنه اتحقیقه خان طایب بر چهره
مخدوم و وقف بود در ایا حضرت عزیزی بحریش و قلم عزت مهر ملک بخویش و اما اسمعیل ایب ذا ملک کرطهار
جلادت و خصم شکنی زا ضایب چا لنکر و پیشه نیات و بروانکی زا بشرب بیل شکار با فرخی از سوارات
مملکت کرکان کر بنیزه کران دیو سپها بکان دوزند و بنوک پکان خار شکاف تیر هفت شعله از چرخ سنبله بس
افروزند در تیغ ابدار هندی در اتش خشم زخمه دراکنند ناهید و کلک و رنبان تیر هوزند بکاب شاه
زاده عالمیان و کاب فاموز فرمودند بیت بکرکای سرنا چاپاران تیز پیچ اندرت کرکهان خذیو دو بینند ام روشن
از چهر تو دل دو بشنم خرم شهریزه اکر چون بنیاوش با فتر وری چو خشمی کرد دم ارژوری درنان او کاهی
برج برخار بجزاله زمان بسوزنها ر تکف تیغ کینی خرو زاورم دمادم فرش ریزه دو زاورند زمین زا زکرد

دریای فکرنا خدا دادستش سوی بود ش اندا خشت بای و زاکی افروزش و قدم در بری بمیان سنگر فاده از ارصاف
تیغ ابدار ابطال دعیان چندان قطرات خون مقاطر شد که سفله موقه و افش اوز و خته دوسیا فرو داز موج دنیا
دم چم خون رسید و راوج بسم رکلکون کشت و دشت معرکه از بزاد ان اسلحه افتاده هر یک چرخ بوقلمون اهدنا وقت
اکه یکسوار اعاب با تیغ اخته از افق مشرق بمیدان ظلمانی خاست نیزه و بین و خنجر بزرلی ظلمانی بکاوش بود
و چشمهای خون از چشمهای زخم دوزخ اوش بیت دران بزه کرد نا بنا تیغ چو غشند خوشید دو تیره
منع به پرنیک چنبر داده خذلان چو پیدا شاهین پرکاده چنگ بیدهای کردان چو کاوش کرفت زچشم زاغ
خون تراوش کرفت چو بیجان سینه فاربیجان عنبار ساخا فاران همچو دندان ماد اما انبوهی رچون قودا
دد میان عویف ضباع دران اسفندیار دزم رستم عزمندی طلیعه نا لوزاد و غرقه جان بمنجی ضباع ایرانی اکره
صفی فکلدسوری تحکم است بناه بیت چو دز بر ظلمت و ایمان بر کفر طفر یافت غازیان دز و فر عندعی و بند
با فتح همنان و اجت بر بکاه همایون کرد فضی از دوزی چند اسجد رسران لشکر خویش زاد و پیش خواند
و از ابر دیو فتوات یافته بچره بجار کان آکنند کرفاز اچیم بد دوز کار دیدین دوز ش اندنه بای رفتن
است و نرطای نادان ز اد سطلمه و حذف خوی و حیث کنه زاد یش خویش بالا زاد زه عدو پیش فادم ابواب
خوار کرنیل بر چین بخت کنادم در ضایین درز و دزایی سرکراب رضاد و وقت زاد بیان نا عیاری و شوب
بیع بخوج مکلد و شوب سا خنه نا نوس چندین سا له پیر و ابروی روس و ابیاد خوت زاد م و زاخنم کرایران کنام
نره شیران است و مکنی و شیران و بیک در سنم زابلی زاد فان ذبری میدانند و بخوکا بلی زاغال و بیشه عرین زاکر
زالی و تیز سیف و زایزن زاد و ت پیر نزند و اسفندیار و رویین تن را مپندسوز کرچه و بیزند و کند زابر چشم نفت
سینه رام ضاهو و نان و سلسله آهن کردن شیران زاباد و سیمین ساعد کلمندا زان سرند و چو هو شیر زمرد
رنک زاسینه خاسکین نرطان و لاله خاران جزا نیکه خانه زاد و کرباره و اشن بخارا بر بزنیا نیم کرضاد و ت
لاغد و و باشد بخان نیت علی ای نفد یا کیکه کیر بران رای همداستان کردیل چون روی زمانه روی خانه و کرسان
خاص سیاه شد و با زا تهیه دز و زاسیان ظلمت خان کردید بیت بینی بود نا دیک چندان دوز مزه سینه ت
زنلف دلا و زمن خوابا بادر و زمیع و نا هی شل سعیدی خان و رسنا هی شل زرای بیدنه دیش شیه
چیره زنا دیکی خانا و بیزه تن برادر خوبیدن نا ای و کوس دزادن دوز لشکر ابرای دوش و رضا را فتیق
دوز فارین زاباد عزه و رحرف کشته شفان زاد ارزوی بر بیشه شیران خاد نا فت کره کران منک زا از
باد عزه و رحرکن خوان زاد و دریا زا از نظم مروصفحه بمنج ستران ساخت و سا سکندر زا از موج چا موج
صفتان نابا نا لیت بیت چو اندر هوا باز کستر دبزه بر سد بچنکال او کبک نزه نه دو بر شود نا زمودن

و ره نه کردان نبا ید چنکال شیر چو دز با بمنج اندر آید ز جای نا دارد و م آفش مینه پای نه درخشید ن ناه چندان
بزه که خورشید نا بیل بهان بزه شعص فلیس نهاد اطرسل عقورها و نصل الاسود اضاب سلا انفاذ ب
از بشش عجب بکاد زاکار ب دیزان جو بای کاه و نام فیشه بند نام بود ند چون نفرهای نای شنید ند از کریها
کریهای رکبان بدجام رستام میکرفتند سوار شل بمیان مداخت بر هنه نفنکیان آفش بار ضاخت را آفش
اخشا ذاغان ضاوند چندان کس و کرکش نمودند نا زاف سیاه شیا زغارض دهنروز دوز بر ذا اشتر شل
و زایت سفید جمع دو ناخت فلنا زاستاد ان تیغ الماس رنک و خنجر اکرونا زنیام مشرق براورد و شم فروزان
خورشید بر زاغ شب زاجز انروز اندر سخت بیت چو از کوه عقوبت کبتی فروز د دوز لف شب تیره کرفت
دوز د ازان خاور تیر پیدن کشید بدنان شب ناه در خون کشید نا براندازان زلف نیل اضاب چو خون
افش زد دریای اب ذکان شبه خواستا نا خون زد د براق و خت بجان از لاجرد د استبق رسنا کانی د د
پیش و پای بطرف سنکر خویش بر داشت بیکا و شیران عرصه پکارو د لاوران صرغام خام میدان کارزار
هر یک چون نرازد ها ذمت بجان ناری و دست بزا تفور بخدنول خدو رکردیدند و سینهای هندی
و خنجرهای مصری از میان اخشظم بخون رفتین درهم ارخیدند هی خاک با خون در اخیدند جبی نزد
تا کش کش نیز ند جبی شیر در ان شیر زن ذکره بزده بر بند زن ذکل بر دها کره بر کره ذ بر تل
خنجر با رن تیغ ذ در یای خون موج برشد بمنج ذ و از ابر بلارث بان پشت زمین زالا کر کون شاخت و از
زخم خنجر ان دوی هوا جز کرن موج خون با بمنج چرخ نیلی بر سید و کلکون نردم غازه عذار نا عید کرد سید
استبق و چون کبای کبت ذابر شاخ بخت در و زبر ند دیدوز د بر سیاه رویس ذ لباس شمیر د لاوران
و رزه رعد نی لشکریان ذاکر بنا نا فتش ذ ارتصرف کردیل بر دند با دای طبل نظام صلا داده بر یا صفت
بدوران تا بمیدان صلابت بخج کردیدند و نیزهای شیان تن نند دای زاعضد ازدل بکشودند و دز
عرصه کارزار ابر بزخ کون دو در دهان مرزان دیز شدند دوز اقتیق از دهان نوب و دل نفنک بیها
همان نلاد رسید و نم خون بهان فانر خاک از نف نوب نیا طد زمین چون نلا ثیر میناخت و ان
شرارت حرارت افش کره خاد چون کره عداوان ی نفسید د زد زنکی مارس مزاج جم کرفت و سنک
و ریک ارسون بزنک عشق مذا بشد از بطور زو رویش د وان خوا چون سیمنج و عنقا چنا بی نماند از
تراکم غبار بادز اراه عبور د شوار شد و زمین ساکن از عدد رسم رکبان چون فلک بیقرار کشت و فلک
بیقرار از هاجم طایر نا د و دریا از اوج ساکن اعا بیتر پهار از عکس خون کشتکان زنک عشق و دن رخ عشق
کرفت نزدیک بان رسید کرا خوای کره با بر خای سپاه جلادت فوای ادب ذره تو با رخم ریخته و بنیان

پا جا و نیا نا زش بار تضل کنیخ کرده که بکبار دران بیت وزان روز مکه حرز فناج بخش براورد و تیغ و
برآنکخت و خشم یکی باره چون شکوه چو بینیل کردون چو پانیل کره چو اندیشه جوان بنزکره
چو فکر خود مند کینی نورزه زاندیشه عقل ره جوی نرد زفکر بهندس جهان بوی سرد کهفی میغ تیغ هما برفش
بر قافش خان ات و فلک خنجر جها نگیرش هز بر جان ستان ار مگر شیر دنیان چشم خود میکشاد و از تن
بیرمنان میل با قوت تاب و مغیش عذاب روان میکرد کوههای رعدا وای وه و پشت نخجیان که توان و جوشان
پیل تن سرکوبی جلادران را بعزیز نامد و جهای هفت جرش بجوش او و دن خون رود آکمی در عروق دلاوران
دزخم رشید نرای شهریاری را شعله زن نار کشورستان سلیمان زمان بهنر ظرف کردی میفر مود انفوج دیو
صفت چون کرازدم پشیر شرزه مسکر غیند و چون اهوا زصورت بیرد نمان چهند و از بیم سپاه نا مدار
دزین مور پناه بجستند ضرب شدل فشکی و رزیدار دهای برجنبل فزان و فیب میاخشد و سپاه
پرنیان زا بجم میاغند چون یکه تا زان میدان جنبل و سرا زان مضمار نام و ننگ شاه با نو هنبل با هنگ
جنبل چون خورشید انور تیغ کشیل برجنبل دبدند و یکبار بان تیغها ی میاذ زا جرا فشاذه و سنا لحاف
خلی زا بجان ستاله تیزد و رعرصه پیکاری نگاوا زختیر کشتند و رخاک غت جمله سپاه روس زا از پیش
برداشتند از و میغکه تیغ خورشیل از قراب مشرق بدر میاید تا وقت آنکه خنجر جلد ال از کرسه فلک پیدا شد
حکما مغوسزینی کرم بود اشیخ رچون دید که رشب لیلی فا مزاد ی اصبح ار دز عقیم نان طاه اینا نشود در
عقل کسوف کرفتا زان و نا بوه طلاع خراش بدد رسنیل فراخ حوقت و اندوه در مکمن دنا خش شر نیا
صفت جمله ان طلری هلیل از دم تیغ چلو بقی و زنده جنبل ترنیا زنا رک انا خاش زا نا بدر و افتاده
چشم غیبت موده روی زا در شکر خویش کذاشت چون بنا بیدا بزدی موج میزد و زی از مرقا بال بدید
و زایات نصرت و اعلام ظفر سرا بیج نا کشید و فتایم الطاف عنایت از الحاز هب توفیق در هرقا مه
و عوا مر کتیبا بنی فا تحان زا طاعا مستان لالا در زمین رفعت دست هت جلیا نده و رازا لی نرا فتاذه
از حضرت نیم و قدیر کوجل و یزدل تا جیل و نرک زرا فتاذه اعاز نفاذ و عزود و دشت زا عطایا ی
اقبال و جب و کنا را زدست و زوال عزنوال کرنا زاج دهندم دنیا و کان ات کران بارکشت و نام نیل
بهرنش نا فتاب غام و غایب او زا رفلکی پا بند کی یا بات زا نا بیت این نکام رپنا کب انظار فتا
تا ت هزیمت شیخ رد و سی با سپاه رو سبر بخاب تفلیس و سراحت موکب همایون سرا بار
انخا لعه قهرانه چون شیخ رعود زا ان جنگا ن بلکان کره و نشا دها نید و رطابع ابرزان با رو انی رشیات
ارمید زای ملک ارای طاجق زانه کرطره و روی خورشید و نا مات بیدا طرقا زو قه بردوی انظا یفه از

ازدوجانب معصوم علیخان ة جارة تلوزا با نوبی از ابطال رجال برکزید که بصیه قرقبلاغ زکر کچه نا مور و
لشکری جنبل دیل جزارد و زیر زابات اهتمام بر قلی خان فاجار شام بیاذ تجا نظت طریق بلنبل نا مزد
فرمود از اضافات حسنه و رهانز و زجمی از قزاز ارکان کرجستان با اذوقه فراوان از صبر قبلاغ
عزیمت ار دوی اسبخی روا شد علیخان بجوزه سرا نفال فراز خوزه جمیع جلال از وقه خان شیر بیب
بپیوند و وقت و بجاه نفوز از زوسای کوچ کمینا مروا زلان کرفتار و بحضور و ارای جم اقتدار او ورد
اشیخی روا زحد و شان هارشر بهره خاطر و رشد و استیصال افتاده جمیع نا لات قبر کردی معشوزات
سپاه و ریشز خزاده نوبب تحصیل اذوقه دزدان محال فنبل مزود بپر قلیخان که دیکر کوهی مستطرفت بود چون ثبت
لاجرم رانی فا نخت بپسران طایفه تا خت و تیغ رصدوی از قراب شیشه زنا خته روی رفیق را از خون نات
نا پاکان بجاده کون ساخت فخت معبود بدرک بضرب کلمه از پادرا مد و بقیة السیف فوجا را کراشته
روی فرار فیلد بنبل نها دند و لاوران مزخام خنبل تا کیفر سنک ان عضب انجا فات بنیام ونبل نا فشد
و سرهزن جنبیاری کرفته مزود و مصور زراجب بار دوی هما یون نمودند حضرت کیرهی معدلت جمی از
اسرا را تا مزد حضرت علما و فضلا و اشراف و اعیان فا لک محروسه و روانه ساختند اسبخی زا هیبت
خوا دث عظیمه بنا ب بجان کشت و برای تره زا فت بیت بجانی که برخوانش جوید بلنبل ۰ سلک کا در زا
نیا بد بجنبل ۰ جلم و دو پاه بازی با شیران کا رزار و پلنکان کوهسار معنی ندارد لاجرم یک شنبه
دهم جمادی الاخری و نخلت ایلا ذوم سیل خاتم برانداز جیش پرطیش فراد و زاه تفلیس پیش کرفت بیت
چو شد کوه برکونه سندروس ۰ دزد کاه برخوات اوای کرس ۰ فزار سردار دروس بر پرش سفر زیاد سفا دت
یار دسنیل محمد حسین خان ة جارة تلوسا کی پاس زا زعقب صیانا رزام جسته روانه کرد که جبل جبل سرد
اشرارد ا از شمشیر بیدا هد منقطع و مواد فساد را با ابراهم مرتفع سا زد بیت سواران ایران بکرداردیش
دمانا زپس و برکشیل مزیز از عضبان عقاب زار مخلب صید انکنی کشوده تا حوالی
تفلیس فوجی زاجا مرجع و رجوع کشیدند لکخان ایروانی و کلبعلی خان نجوانی کرتا از نمان با سان
اقبس ما مور بحافظت قلعه و از توب حضور محفوس و دربوند بعزت با مرسی با زکردیل محمد خان
کا کانی با یا تا بر زان سرا زاز کلبعلیخان نکوت نجوان اعتاز و بخان قراباغ با بوالفتح خان جوانشیر
تعزیز یافت و زاجه زاغ را بترضا کنند بیرزا والی تفلیس معزوزا ات چون خاطر خطیر بهرسو زا یه نظر
از کلیا تا مور ان و کایت فارغ امد بزای نیرو تدبیر مصالح و صیانت و زبا یجان ترتیب و نسقی تمام کرفت
و مطا نیات اصحاب حاجات و مارب ارباب احتیاج بعین نجاح مقرون شد از انجا که فضل تمو زا و زو

کرمی بازار بیشه سردی رسید و فراش قدرت دست خضر ای سینه را از من باغ و چمن بر چید و دست
باد خزانه از خزاین گلبن چون دست زاد هنر و زندگانی کشت نوبهار و دوی همایون منقرض و بقلع مادّه
فساد و پوسیدا بظهور طلیعه بهار موفق و بطلایع سعد های همایون فال اعلام اقبال بان کشای
صوب مطاوعت و اشهب عزم بجانب گیری و سپهر یاری جمعیت را شاطئه ظهران کرد و کوکبه دولت و صنعت
سریر خلافت و قبله جهانداران کیتی و کعبه تاج داران روی زمینات سپکفنان شد چون ظاهر شهر
مطار طیران امر خلافت کشت شاهزادگان سپاه دش هوش کخیر و جام و اربابتیغ و قلم و اصناف خدم
و حشم استقبال موکب همایون را بقدم سرور و حبور از شهر بطلب شتافتند و شرایط تهانی و دعا گوئی
تقدیم رسانیدند و دیده ها از گرد راهش بوسش و خاطرها از مقدم همایونش بفرقت کلشن شد شهر
نواحی از عواطف شاهانه بوستان باغ هشت و رود وس براین از استماع مقدم همایونش هزار ارت خدایگان
خاور خرم و اندوه پیراسته و تدبیع سال سنیت مآل سبحانیل مخبسته بتحویل مطالع سنه
هزار و دوست نوزده هجری باز اردم خاقان خرم ضیا صفحه پیرا شد تازه و خرم چون کلشن خضرا و چون لاله
شکفته است بر اطراف مخاری پس سبزه و نبات و اکناف چمنها گوئی که بر کرد زمین خلعت آکسون
گونه گون پوشیده زمین کسوت دیبا شد مفرح کیتی همه از انواع دیا هیئ چون کارگه اذرو چون نامه مانا هم
سرمه بر افراخته چون قامت سیمین هم لاله بر افروخته چون عارض عذرا بر جلوه ان یال فشان قرین بیشه
و نعشوم از نعره زنان بلبل شیدا کل تکمه بر آورد نل چون کرده چو پروین بلبل زده کلبن با هنل
کلیا چون روی بتان و نرگس نابینا از سوری چون چشم بکارافت خان و کس سهلان کل و کبر تاب
برخت کلبن قرار کرفت و اوراق تکر خوت نامه کیتی با طراز پیراو بار داد پدین فرخ جوش کنار از غلاف
برکشید و سرد و چنار از در جوانی کلزار و باس خضرا ی جلوه کری در بر ان لاله رنکا لاله دیا و بادیه
ارغوانه بر دست کرفت و شرین زا از نسیم تاب برشاخ سوار شب کل بر طرف کلبن طرف کله بر شکست ترکش
مجره زنین عود هندی و مشک تبتی پیرخت و لاله در تنوع با فوطه فتوری مثل از دن میفروخت کل از جا
مفیض حل تعلی بجریان بوستانی پمود نا سمن چون زلف و بران مشکین موی مزکلزار را مسطر و سنبل و کل
و بلبل با کلبکر در عشق بازی و صفیر لیب هزار دستان در نغمه سازی سوسن از ار کمر بندکی بر میان
بسته فربان بر طلعت عید شاه سپید دو کرا بیات شهنشاه نامه حضرت صنا بر کشاد بسته نرا بش چهر ای اسمان
بلند نرا فرش نرا زاخضر بین شد هزارا ها اون در انکلن جیرت زمین را بیارا ی چنین جیرت بجام شتابان
دوا و ر شراب زنای جکارنه نرا و ر و ربابه رخ سرخ کل و انی رنک داده نوا ی بمرغ شب اهنک داده زعزما

فرونیه منقار و زاغ دوا در بر حوله مرغان باغ برابروی ابران زاور کرده زبادا یا برتن ا را زده هم از پیلک
لا ا هل رنک فکن چاکها دزدان خاره مثل خدنکی زهر شاخ کلبن یا ده بران فیچه یکان جوش کفا ر
بزه کن کان خداوند و خش خدنکی بران برنشان ا زد رخش چون کش د را ور دکاه چون تن دو بین ا زان چو
دو بنه تن کرد ا ر دیجان د ا را هنل خیل به پیروزها ز چوخ پیروزه رنک مجلس فروزی صفرک د
فیروزی د و د ا را سلطنه جهان نبطی خویش و طرزی د لکش زیب فر ا ر ایش جزم کخیر و یافت کاه کشور
و سران لشکر ا سر بر بجا مهای فغز نی بیاو کمرها ی خوب دیبا ز یب کرفت چهها چون کان ز ر ا ز نقود
اخر کرا بنا ر شاهنشا ا ز اکرا یام سرفراز دیر سپید خاطر مهرا شر سپید ع مزا د فا د روسپیه بر دیع و قلع
جوه جیشه فرخ تقلیس تعلق کرفت ها را عوام خلافت و تاجداری و فا را یام مبا لات و شهر ا ر و ا یب
السلطنه اعلیحضرا سپهر ز ا با سپاهی خنک جوی اعظم شما د یع کذا ر د رشته ها د و هم شهر صفر انطفر
با د ر یا بجان ما مور د موکب منصور سلطنت نیز ا ز صنقر خلافت با سپاهی و نکینی و لشکری با ین د رجیه
بت و نهام شهر زید حرکت و او ای نا ی د و بین و عزیو کر سی زرین کوش فلک کر سا عت سلطان نا ر ی
د و ز میناهای د لاو ران غازی و حله پنهای و د رفش ذده و سرخ و سفیش چون سعد ان ظفر از جلوع سا ر ی
د ز ا مدند و ا ز کرد راه روی ظلک سیاه شد و ا ز شعشعه برق د رزمینا سایه نو بدید ا مد چون د رچین
سلطانیه خیام ظلل احتشام پرده پوش د خا ر و ماه و مهر چه هزا ر کاه هشان فیه فیروز کون سپهر کرت
اسمعیل بیک زا یا فوجی ترکا نیه یون و کر کان ضیغم سنکر شاهزاده فرمودند د و د و شبه بستر د هم ربیع الا ول
شهر ا رد و یا ر ل ان چون مذکور د و اخ ر ا یات منصور د و د رچین او جان نا صب خیام ظلل احتشام کردیدند د ر
انجا عرض رسید کرا بر هیم خلیل و الی مشرقی ا ز صرف تخت د یع پوشی کرده و تجمل ات نفا ذ ر تبه ها
جماعه دیکا ر هفتا د سال ا بینه صلحا ذ ا ز بکا ر ا نکا ر تا د و سپهر د ین مصطفوی ر ا بز ا ر صلت مبتلی
سبذه زنا فوس نوا ز د ین ا ز مذاهب و ا ز ترس ا نقلب چون ترسا یان صلیب ا و یز کردن د و ر کردی کشته
بیت ز ا ین پاکان تبرا کردید به پر ا نر سر د ین ترسا کر دید ز ا ند یشه شاه کردن فرا ز ا شیخ ر ا و ر د
روی نیا ز د ین د ولت با طفه و د و لت هم کی ز ا با د سپر د خت فرا مین هوکن یا فرا د ه سمت اصفا ر یا
کرم غیب شوبش ز ا مصمم پیشه و جود ا بر هیم خلیل و ا کره روکن د یر سلطنات جنبل نام و نشل تکسته
و خا ر مرغا ن ا ستبد ا د ش ز ا ا ز اقص ا ر و ز ی تبع نیا ذ سر فرا ز ا د شاهزاده فیروز مندا مثا ل الا مر علیه ز ا
کمر بر میان ثبت و ا سمعیل بیک ز ا با تبره سر ا ن صنا ر د ین صنا ر کین د و ا نر فی ا ن قو ا با غ و خود د و ر تن ز ا هر
اعضا ر قو ا جه ر ا با غ اشتا ر خبر ز ا د و ز ی د و ا ه مت کر ین کر د یبا ر ا هیم خلیل حشما و ند و مقر جوز د ا نیا

نسخه

بخشم ملدت تیره روزه ازان قبیله لحظی جزد نشان کرهنوز بهند تاب انوده تیرات واورا نرجای قفا
در برابر بایل وشیر همان میزه خطا وچن خارخش نمیل کرمقارضه بروانی مرد اگر بند دو کرد وهزیر
بوکرد همنش نشسته کرد اکردان بکرد اکیزی برخیز باشد خدکفت که مخن اهسته کوی وزبان کستاخی مد
بند کرا کرچه نبان شیر نشسته اما تمیزش شیر نکاراست واکر سبزه خطا از خارخش زسته لیکن از سنبل
سنان خطیش سینه شردران فکاراست بیت بدنیا وزا بدکام لهفنان ۞ بدد بکهسار جرم بایل ۞ اکر خبث
جوید بخارزدها ثمان که کرد وزچکش زدها سبه پیش ایاش کوه اهن اکر نرجی شکست آدوش برکر خواجه
است در تدبیر بیاد غزالات در تخیر شیر بیان سال خود زا باخود سالی لحفل ودستان فکرکش
میتوان کفت وکار دین کان روزکار واروزکار ودر پیش اکار دشا پیش کرد کی فرد سیاه میتوان شمرد
باعداست سن ورسن صوفش کردن رستم زال زا زنجیرات ودر پیش جزطوفان زا بش فلزم طواح اکبر
اسفندیار دیل زاد در برابر جزهم خاموش قدری نرو همین کسبه جواه زاد در مقابل سنان خارا سکاشن مقداری
نرخنک فلکش در زیر زانات وخوان فعلش زا بان ملک مکث پران کیل نش غاشیه بر دوش دردکاه
اقیاد دوانات واعاب اوزر سایت وفا نش زاد در سخن لاجوردی در وان هلال چوکا نش مزد وبدکری
میان نش زا ذوه خیا کری نرمش زاد در کوشر ابوان چرخ اکنت بر دین فشته وبرخ خزان اشام عدالی
استا نش زا کر بر بنان بسته شرزه خطیب نیزه لا نش وعطا دو منی دیوان با نش فلک زا از ماه
نو حلقه چا کر پیش در کر شرات وان بزه الش طایل بند کی بر بر دروش بیت خداوند نش کنج فروزات
شرار جیش افاق سوزات ۞ جهان کهنه زاشاه نوات این ۞ سریر ازای بران جزوات این ۞ وابراد کایت
واستیلا هدرایت زا ۞ وحل اسپه باه فاطم وفرخ ابشی بجزیر اصله بیانیت اظهر بیت ازان پرهنر
بهتر چون بود ۞ کرا هنر کارش فزیدن بود ۞ بناوردان کردنش خرد سالی ۞ کرت مرد دهت نمرازیال نو کنر
نیک جمی خیز سلطنت کرباقا اقتضای ذات باده فراده نوب بدات وهمت بر مذاقت نکر منصور
کاشت وفاق مهر دهارا تنین وزنار بن لجوز ابدوان وبار وزان بر دوی دشت وهوار اوان
ساخت بیت کرازان شداد کنجه باکوه بی سنج ۞ کمر دان نیاز دهانه زکنج ۞ شاخ اده سکندر وزیدت
فرخنبش زن جشید غلام باز غلیان عرعج طواح نکر قیاسات زا بهضت وحرکت زمان زاد بیت وکر دد
کاین زنا انش عنان ۞ برایز اکبرد وزش زنان ۞ وضع اینه دار نقاب سپید نلک شب تار از رخ اد
کرد وز بردات وزنلک نجر اکبرد از خیان برکشیدان عکران عنان نرنیب بجاب جشم بیت تا بید
صباح شان سپه زد وزنکر فاشد کرد اقتیز وزکنار رود خانه کرد ما بین سوشی وکنجات چوزد کر تیلا

نوخوار وزورد وزخار جیم برخورده صفوف جنک صفوف جنک اراستند سواران ایران حریف چوزخم
برزیر اب با اشاب به پشت نخاب بکران در دزیر زان کشیل وبیزهای اژدها نانند دردت وخوزهای
فولادی بر سرو نطنکی و دکر بادتوی بجارت ومضادت کشوزند نرکوس وتای بکر دون کنر دسنم
دسانیدند وخون از غاره کلوی ونای روسی غاز دوی فرویش سپهر شد کرده میان مصاف غبار مذاد
خورشید وغا نیه چهره ناهید کشت وکشت زار اسمان خمزا از موج خون لاژستان شد ونم از بیم کارزد
برشت کاوزمین رسید سپاه روس بیت چوکوکان جنکی همه تیز چنک جهان کوازان کرازان جنک ۞
با نا خاص توب ونفنل فضای میان رزم را افش خانه اذر برزین ساخت واز غرید ادها افش
فشان غلغله در هاند تیس ملک در ولوله در جهان ملک انداخت وباز غرا ایل در ونق کرفت وصوراسرافیل
قیامت نوعود اسکار کرد واثار فزیع اکبر بدیا امد جمع از سران ودر دس دوس نیمه جام اعلام رفعت
مصطام انضرام وهدف سهام انتقام کردیدند از افتاح صباح تا خاتمه دواح نایره جنک مشتعل و
صفوف ران اسلام در دین وبرین وشکت ن دشمن را مشغل بودند بوکر بیل دوزخم کاری خورده چون زاغ
با یار دیش از زچن بچار کشت توب خانه را تا نار خود را ریخته بطرف کنج کرفت وبر سبیل تعجیل بی
اهمالی واهمال روی بخرس بجانب استجل رو مکوس شاخ شاخ اده مظفر منصور راجت بر سکاه اسمان
جاه نموده دو زیخ شنبه سترده هم شهر ربیع ثانیه مژده ان فتح نمایان معروض رای خرجسم افتدار کردید
در هلال اقبال چاپاران سریع السیر از نجاب کیلان رسیده بخلیاهان کیلان زا بر رسیده دسانیدند
چنین نکاشته ایان است که در هنکامیکه چنزاده جهان جنم خیام دولت ومعز باعلام سلطنت بود سروص عزیاب
بارکاه ملک اشتباه کشت کراستخی رد و نه قرار سلدات برا کیخ عهد پیمای باد رفتار سفاین سوار و
از کنار دریای خزد کرده دریای ملکون قلت در پیش وسعت او قلکیت و سپهر اعظم در بار فخش چاپایه
فلکین دریا بر جهت پادشاه دین پیغمبر دوران بیت نظم جایه زان نرسپهر شکوهش ۞ سرایه ازان هفت
در نهای ذرش ۞ هش چرخ پرینل سینه بین کشف ۞ باستخوان کیلان
فرستاده حدیو دریادل فرخ جاز هنکام قلزم اشام زجنبر کسل زا باستراح صوا دخزد وروشر الفتوح
ضلالت محفوظ وغا مورد بیا میان کیلان سنین برلفیات موکده وثیق کردیده کوکبه اهل ولایت جمعی
سنقف وصعد ساخته بتبع نخالفت زا اینه وبیع مذاهنت زا برکشتا خال طایفه ضالله ضاعقه رسید
شاندغا مورنیزوهایون زاکر بنیان دزده در استجماع مردان کار را ستخبا دخیاد غایت هیجان
بدل اورده سالک وخیابا هادا بسته سدید محفوظ ومسدود ساخته سفاین وکشتیهای نخاب هیکل

سخون خرچای غبان شال و برابر پر باز اره و کیف سنگی و شت لنگر انداختند اشتیاق بیشه کیلان و
وجوش دریا خروش کرشوکت و سنگ و فار اطراف او مهملات حرب و تیغهای چون دندان سار جنگل
را در ربایند دندان خوبان چکل میدانستند از اطراف او کان صف مصاف نیستان آتش قتال و جدال برافروخت
طوفان دم از مشاب رواب و سیل عرق و اعقاب روسیان عملات پیشه وران بیشه روان ساختند
دوسیه چون ترا کم اشجار و هجاهم اجام و تراکم شوک و خار و پایداری شیران آدم خار و نهنگان دریا بار
دیدند و دانستند که عبور نظر را در آن معابر عین محال است بعد از آنکه با نصف نفر از ایشان عرصه تیغ و بار
سنان خونین خیابان سوخته کشت سفینه نجات از ابتراع تا امیدی و رفاه حاجه دل پر اسف متوقف گردانیدند
دیگر از فتوحاتیکه در آن اوان میمنت نشان هوا خواهان دولت علیه زاد روزی گشت اشغال طایفه
ترکمانیه تکرز ایرنه بر نیها در آن خوبرخصال خواشان عشقهای زان دریان هنایرن کتابه در
سلک نثر و نظم میکشند که چون کامران نزبور پس از آنکه نادر شاه افشار از انقیاد فرق اجل جرعه روح
از کف رورده عروق بیرون در مملکت ایران عرصا و دز ملک خواشان حضرت اعلیحضرت صاحبقران
هر کو شه بوشه لوای استیلا برافراشت و هر موجودی خود را که پیشه نجات طایفه نکره کردکنا
رود بغی و سرجنبی مسکن داشتند مکرو پای نکناری و دست فتنه ساری بر ملک خراسان گشوده یاد
داشتند بیغما غاها کار جرو اغتنا نفوره انصاف و بران شدند صباح کوچ و برزند کرده و توند بیات
انفوره کرده کنیه بغیا سرها زان کشیده اعلاحدا از خوابین خود زای بفکر تلع و قمع اطایفه نیفتاده بلکه
باده از اطاعه دهان و اسکار با ایشان دستیار بوده چون نشان دار ایالت مملکت خراسان بنام نامی این شهریار
بهمان کرنام خود بدیعیت نشانیا دوار فلکی علائم نوده و رایات کردونیا ی کردباد موکب گردید و خط ملک ارغد
شیرین مورد و چهره خلافت او زار جلالت فرش هشیرین شد تر کمانیه پای اصرار از خراسان نکشیدند و بیات
اصرار و شته تاراج و غارت زانا بیاد دند و باب شیرو بکان نیز روح سلطنت نیافتند از اب تراب بے
اعتدالیها طایفه ای نهیان بعرض خدیو منصور رسید حکم مطاع بانجخار نوز تاج سلطنت گردی و نوز چراغ
خلافت مضطرم گردد ولی بیدادگران خراسان عرصه دز یافت که فرجی از مژده شیران دشت وفا ابهر کرد ک
حسین خان قاجار نخجوانی بنیان نزارت افتوره خلان بنیاد ماموریتهای شاهزاده او رهنما بوند و استمرار
و فرار سوار مستریه کنار و بقطع جاده دیدو شرایین نزارت ان نزار برکز بیا نزار صدر بوده و از نزاکت
چون ساحل دز دو نبی مسیل سیل حیاتان استوب کرده ترکمانیه کان مخالفت زا چله کرده تیز مخالفت زا از
کیش بد کیشی کشیدند در بیشتی سهام و سیل صفحام دو بام سپهر مینا فام جرم نهار چون سهیل از زلال و بیخ را

کدازان نمودند یکه تازان میدان خونخواری از دنود بیزاری و دز و حیب پایداری نموده خویش را سفینه سلامتی
بضاع و کیش سهام تعریب و نیام حسام اعتصام شاهنشاهان سرزمین را از لوث وجود ان طایفه
پرداخته و چندان کوشیدند که از انجام مرام مدام نفرت نوشیدند و امرای کرشاها برده بوده نواستند
و با نصد نیزه سران ایشان کرخته با بعض خیض خیاد و خاودند نمودند بیان هزیمت شاهزاده و الاجاه فیا
کجه و کوچاپندان اهالی کجه زان بقا کاشته کلک بیان کشت که چون کلبر نیل از طیب صحبت
خوشان سپیران اجام قلیه تکی سرخ کشت و بنیان هژر و پایداریش از صدمه کرز افوند شال
بلکان کنام خیاد ری نضعضع و کاسه و شاغش کران باده هزیمت خلی بر دخالی امد و بنوده دو دش کر از نای
جوف و مزبه مصطلی مورد منطقی کردید بنا چار با بقیه السیف روی فرار بطرف کجه طاهر شاهزاده
سکندر دش و اورد رایات عجب حکم شاهنشاه کیتی پناه از معبان کان کزاره خان جنبیه هزیمت سپهار
بقیا طاهر اهالی سپرده و چون برق و باد در ملحوق کردیدند بلکه نیل چون رحمت یزدان و اهالی تندیل ق
اسلحه از ان معبب خود نازان و بیان دیدخویش را بقلعه رز خوت کرده در سه رز کجه کشیدو سر حدود و امر
راستحفاظ و از اعلام و ادان کان کیش امداد اوزا حشری با خویش برداشت و طرفی مقابلت و مقاومت
بنمود و چون نیز هزیمتا مزدود طبیعت فرمون حرون شادشت ن سلطانه علیه رجع عاد و بنا عصفه مأکول
بعوض شهر بار کامکار و سید اسمعیل پیک زا مغانه زا با ابراقفتح خانیخا شیر با شرزه هزار شیر از بیشه
شجاعت مقابله او بتبین و حکم قضا تکین با هزاده سلیمان مکین مزبور کرعزیمت کجه و استخلاص
مسلمانان زا ان سنگخوزان و پنجه ضربت بازوی دشمن شکنی کشاد اکر دو عرض زا با استحضار بر حوزه
سان مقاومت و مجادلت زا با میزان پیلتنان مقابلت نماید و بر زا من کوه کران سنک چخل چخل
نیدار دهزبران شیر شکار برتن و چنگال خونریزی بر تنان ندو اناب ذباب و کلاب دا از هجوم تن و دش
دوس کا نیاب و سکوه زنیاز و موکب هما یون را زاد و دار بن عبور و خیام سپهر بار بای را کرها بنی نیاب
خلود و اوتاده و ام نیسته و سفته و اب حیا بانیش کرشفراش بهبسته چون دست و دل جوانمرد کشا
بادیابات نصرت و ظفر قرار استه و در منزل اصلان دوزی بشاهی و ماه مزد و شلوار استه اد کر شاید
استحفاظ راز حدود فیاوز نمایند و طرقی زیاده سرای بقدم عقل و خرد پیش ایاز سموم مهر جزوی کرکوه
و دریا بی اب و عرا اتش مذاب شاز و برق دیار هستیش در فهم سوزد افقه اسمعیل پیک و سپاه ما
کرهو یک صف روی بل و دفاته زین اوذوی بودند دو کنار پل و رود تا ر اب تکیه کرده بیت اب
تکیه کرد چو پل بنود زبر کان ٭ هر کس کش اعتقاد کجا این بکون پل است ٭ نا روی کفر و دوش و اشکر کا

واقع در افغانستان افتاد و لاور از ایران چون باز ان شکاری که بر نیات طیور زند یا شیران عرین گیر بر سر ترک
کوزن و گوزن بزند در میان دو سپاه افتاد و نخست طلب مصاف و پیکار و ایاب زا از خود دور دانست
عنود و خضاب ساخت زمین از دم پیاده و دل هوش کشت و اسمان از گرد فتر کوزن و از هوش سنک
و ریگ بر نک یاقوت و لعل کردید هزار مخبر کزار از بیم تیغ صفدران سر در زیر سر پناه و تن در پناه خویش
نا هی کشیدند بیت زکرد سپه خبر جنکیان ۞ هیاهو چون خلد زنکیان ۞ و چون کشتاس زدو سی کرد
زخونات دنیا واز کشته کوه ۞ نرسیدی باز خود تن دزدم کوش ۞ کر پلاد پوش است یا فول پوش ۞ کاهی
برق خنجر بجا ها یخت و کاهی بر تیغ برکشتکان میکرید سپاه منصور زا از صولات صف شکن و حملات
جان شکر دزده بر تن هر دیل شد تا صورت نفح صیاحه دیدند و خنجر زا پای زبان کشت که خفیت لطف
کوزن باری جمع کشیاز دو فیه طرابی بنن کبیر پیمودند اسفندیار چون شاهین را تیا سلام را با اوج
فخر دید و از و غراب نای خود زاد در حضیض کوزاری شکسته بال دید چاره جز در تک مطاره
و مناوکه تک ندید یا بقیه لشکر خسته کرازدام کمند دیران خونریز شکن خسته واز کام و ایاب شیران
غاب طاهری مجروح و زخم دار در سنه بردند یا مانی کوه نلل شکوه که جلد و ناوند سنک دیزه را تا
او زانه دو از تیغ سنه کردند و دو از غابات اطراف طایر شعاع تیر از رسیدن باو لین دریچه آسمان باز
ماند و سیمرغ دهم از نریج جشاهن از سهم پرانداخت بیت برپشت وی ا سمان مزوری ۞ چون بر مشترف
ملک بزوری ۞ پناه حبت غازیان ظفر مند عدو بند شاهد فتح دو بر عروس قلعه هر عنان مفاوضت جاذب
بنکاه فیاض ذاوند عویل ان خزانه کرم و مخزن هم یا نامات و از ده طبره مند و نیابات سنکاش و سنر
لبند کردیدند از انجا سواره عدو شکار دشمن مال بزور کنجه همه جا چون سیل ایب کوهساری و فضای
دنیا باری میکث و سخت و سکیفت و هیا ی کنجه در هیچ خابار کی زا مجال استجام نداوند چون طلیه
نر بور مضرب ذات منصور بند حکم والا بکوش چاپند نسلمانان در قید ذلت و بوار کرفتار بیابان ایران
نانده شد و سواره کردن عزم عدو ی ترکتاز و شیوی نزای تفلیس نهاده و عرض راه موجی از روسیه
کرد بامداد اشیخند از تفلیس و از قراباغ بودند بخود وده دلاور از نقاشه تیغ و قبضه کان دست بسوده
چون شیران منصور و بلنکان نبرد بطرف ان طایفه حمله و دو یان زا از دم تیغ و بعضی را از نرد ناوند
و غیش هلاک خارا شکاف نرب هلاک بکام رفتند و باد قطار دشقت و بابات نا رین قلعه کنجه کریختند
موکب جلال شاهزاده تیغ خان و حمله پنهای همت ایروان و از تلال و جبال شاهقه کرنه شاهین
نظر تیز پرانداز نش نوا نسق کذشت و نه شعاع تیر از او جش حضیض نوا نسق دید بنود و شاهان ایران زا

نورندم رشک کلشن خود ساخته و وی اجنم شاهد بهار سعادت یار نیز از اصل ان دوزی مناجت
بخش او جان و شاهزاده کردون تیز از بتوجه بنزیخا مور و رقت و فتح نهاد کوچل و بنز زنا جیل
و ترک را کلن کفایت حضر قش کزاشتند و ابات بر زان بهدلی خانه خاوه و ولی تفویض و عنا
اشهب شهاب سیه دیو سکر اهرمنی دیدار زا عجاب ذاز انسلطنه ظهران بر تافتند و عرصان شهاد
بمیامن قدوم نیارک راستر بضه و قت ه هو و اجیال دوز افروزی در معرض فت قرار کرفتند و
دار خوشدلی و عیش و اون بنیاز کشته شد ن اسفندیار سر زا ردوسیه و رظاهر قلعه یاد کرده بیت
حسینقلی خان حاکم ایجا چون اشیخند رسران سادرتا ردوی همایون شاهنشاهی بمنبقه خلاف عرصه
قراباغ و شیروانات زا از شیران اجام جلادت خالی دیدو از مسرد وی قامت شخص مملکت دا چلیه
برف سفید حالی و بیاد ران ایران زا ان صورت سرها و بردت هوادت دس انیکه از دو دار سرکش
باز وی مبارزت ارس کشایند بیت پای جلادت از کنجه و کنج قرار و بیرون نهاد از اجا کرآتیم
خلیل از قرار یکه شاهنشاهی کارش یاخت غایانه اسفندیار زا مذهب بیکانه کردیدنا فوس نواز و سنج
اشنا و کشنه از وی استماد جت و در اینوقت حضیت مذهب و ملایان ان ناصح صنایع دینی فروش
و سیه قلعه شوشی زا بتوسن سرکش عزم عنان زا دابر هیم خلیل از خلافت کش سالی مقدم نهمان نواب سلیل
زا بقدم تجلیل استقبال و بشرط استه ان بجا فاورده نهمان نوازی و اکلیل قلعه بر وی سپهر و اسفندیار
بجا رصد نفر سلدات بجا فظت قلعه کماشت و جمعی زا بتعقیب یاد کوبر ساعود و از انجا لوای قرابت
بطرف شیروان برافراشت چون قبل از ورود و سیه بان حدود عسکر خان افشار عرب الاصل
شاهزاده سعادت یار با عساکر جان نثار عیاذت حسینقلیخان عاکم انجا نا مزد بود از حدود اضه
در اموی بعض زا بدیار عدم روانه و بقیه السیف متوجه معسکر اسفندیار شدند از ان خباب چرت
ازاده و صولا اسفندیار رعدم روانه و بقیه السیف متوجه معسکر اسفندیار شدند از ان خباب چرت
و جبال فرستاده خود قلعه کلرش کردن محض جستن اسفندیار دن دیدکرد و سیه روان کاروان از
پیش نهیر و نداوند نامات زا عزمیت باکر یمود شاهزاده ضیروز خیل زا در تبریز نجا و اوضاع
قراباغ و شیروانات اطلاع یافتند با انیکه طلیعه لشکر وی ظاهر و طلایه سپاه شتابا هو و جنود سرها و
کتایب ستان چون ستان سر بدار ابیع و مضف هزار دیع از ستر بنا راج فرو خوان بر خواستند
و دلاوران چون پاره مت بجوش و خار ابینه احنین پوشیدا داشتند و تمیکذاشتند کراعدی پای
ذهاب و ایاد بطرف کنایه و از دم سوهان صیاغ تیغ براده سیم خام بر کیخت نه میان هریخت و عطار

بر و دشت هوا از پرند زنگارنام ریحض باغ و راغ کافور ریز و بخت بیت زمین بخیه سیمات و ابر کنج
کمر ۵ درخت نیز کافور و مشک در دهن ۵ شاهای بلوط شاخ هر کلین مخزنهای جبلت خان
هر مدن ۵ بروی سنبل سیه بر شکسته بر بن سفیدهٔ چوموی ۵ قم بر روی خاسه ارکن ۵ دریغ ناده فساد
اورا با سپاهی کوه تمکین کرخوف بیدد و افکر بیخ در ریزان فرمان تیکی و طی تل و بیخ در پیش قدم همتان
الله کیت چون بحر خروشان و دریای جوشان بطرفه رویل بر بار کی پیل پیکر فشان زاده پیشتی
خان ۵ خارسام بیلهٔ زاد از قراچه لاغ پشتر و پیشاه خلق پناه مزبور دوان انجانب نیز شیخ علیخان حاکم
در نیه هشتی بلنبل خشم اخشاد و روی بنا کوی بر هنا د پیهاران زبیر دانتهاد نزهت و اجتماع کنا ۵
وادر جواب مترهند و مشمار بصید نداشیخ دیا جمیق و افر و اد و دهاهر و با کویر و خوات بکلوله توپ
و هفت پران قلعه متین انداز و بنیاد و زنیش هدف حصول موصول نکشت بگرد خیلو و مکر بر انداخته
شاید فیشیاری و اضح نکری انبار و زوب بلبید و انا نیکه سلاه و دوزان چه زهر دکاهش و نیز
و ظلال شعبل نیاز و راضا بش چه یعنی انکیزه غاتل و زاهل بود غاتب حسینقلی خان حاکم با کویه بروی
پیغام فرستاد که چنانچه تو اضعه عنایت کرد و پیرون شهر ملاقا تا نخاتا قند شاید بضا و رفضا از
میانه زنجیزه و هم بهر و صورت جلوشش و امیان مؤکد کرده و بیداز حصول اطمینان کلید قلعه سپرده
ایدیه و تامل و رغا میشا مور با سری بهر و زبکنار رضا رامن حسینقلی خان نیز از میان تلفه
اتلاقا فاد و اگر بتبریز و رامن از طریق زیان نمیدیا منبلب سودت کسوزند و در نصیف بنیان
دوستی بود ند که یکی از انصار حسینقلی خان او را هدف کلوله نفلک ساخت و از پا خیش و او در و دسه
قلعه بنای جلدت بیرون خاده شیره و شمن کشی از نیام کشیدن ان نهای در و سیاه بیرار سرفشان
کشتند ان خایفه و حشما فانیه چون سر دار خویش و اکشته و بخت زار کشته دید بن سر خویش و راه
تفلیس پیش گرفت و در بشتم ذی الحجه احترام چاپاران شاهزاده کیوان غلام وارد و در بار سپهر
احتشام و میزاد اکه سهراز قراری ذات و در منش زاکر از استین پایه فشانی میدیدند و زده بود بنا
سرپرس سلطنت و زده و امدن کفت جناب صاحب بیت سرپرس بر دار استی نه پنهان چون زبر
اکنار استی خان کاروی خامه مینت خاسه دخاد و لارای عروس دنیا دوی صفحه داد کر عروسی شاهوا
اعظم حسنعلی میرزا زنین الله بجاه الشی و اله و بزاد بنی الاله و حشی الله با زان تا بد لطف کرد کار اسمان مانند جنتی
در زمین شما شکار ۵ از به عظیم ان زبین عرش شابکان ۵ از به زنیبا ان فرهنگ و زبر و شاهوار ۵ پادشاه
نطفع زن چون خاکران از هر کران ۵ سهر یارا زنده سپر چون بنکا ان از هر کنا ۵ از بخا کم فرزانیت

سزاوار زبه زد چیب کرد امن احد نبش از بخا رنا لیف را زد و اج معرات و ذیل صمن تیش از کرد
ترکیب و ان نزاج مصفا ربه باری شاهیه مقدیر ات کرمشا طه زن زلش در بخلم سزای ابداع و
اختراع و خا رجان ارای عروس پیشه هند روس و سزا پای زیبای در شیزه شکر نطفل ابنوس را
بکلزنه شفق و سفید اب فلق و سرمو الیل از عشق و در بیه زین هلال و کل ملم موز و کمز بحر هر جیح
و عقد دوی چرین و برج و نا ده اکلیل و هیکل جوزا و نیم تاج سر یا و خا یل مظفر یا رات سزاوار
بنده کمتر شامل اوراق ابای علوی و ما هات سفلی را بچهر نظام امور عالم و بقای فضل بخا و در
بنیاز ه الفت و هفت موالفت بر قیه منتظام مشیت ابرا با خلاط بر چنین اضداد اب و خاک و
اقنی و با د بر کشاد و ا و ایش کر لطف عمیم شرف مت ۵ بلبت فیز ۵ از جا مه خانه و لفد خلفنا الانسان
تا حسن تقویم بپیرا به هستی بپیشا نید و در بخانه عالم و جودشان از دست سقاة ملاح زندکانی
اقداح زاج ریحانه کا مزای نرشا نید کرانا رنباط و اختلاط ذکر و ر و انات من طعنان و نوب
و خوشید مریان خاطر و شکیب و زهره جبینان خامه ریب و سر و قدان نیکو روی و کلنار
خدان سنبل موی از کتم عدم قدم در سرای محفل وجود و از هشتم و الا میز چشم جادو و غمزه خونریز
تیغ و ابرو کر شمه دل و زنا و له عشوکان و خنه کر بنیان طاقت و توان نظاره کیان کرو ند بیت
حکیم با رعنا ۵ که صورت کل خندان ۵ درون غنچه بیند چو در مشیم چنین زاد پر نوا فتاب عالمتاب
عنایش قطره ابرا در بطن صدف در خوشاب فیازد و سنبل خارا در مشیم کان بدخشان لعل
در خشان بیت کو هر سنبل خاره کند تو توان صدف ۵ سوزن ادم از کل و بر شکل از کیاه ۵
سبحان من یمیت و یحیی و لا الاه الا هو الذی خلق الارض و السماء عرض از تشیه عنایت خاصه
و تقریب لیل کلک میمنت خامه در کلشن سزای این خامه ان زات کبر ای دوشن پادشاهی
کر بزه بخش در خش بیضا و خجلت ده عقد ثریات تفتق کردید کر خندان از من ظهلات و
مجمر بران بخاب لهبارت در سلسلهٔ ازدواج و سمط اختراج کیتا کو هر درج خلافت و بهاداری و
یکانه اختر برج سلطنت و سپهر بایی نوزده چراغ دودمان عطفی و نوزده چراغ خانان کبری خاقانی
اهزام و دولت ابد فرجام و ظفر ایام شوکت استدام شاهزاده حسنعلی میرزا زیا الله جمال الجلاله
بدلیل لا تیا لکشند و در عداین ۵ ذیل سیمی سزا بنام جنینه زنسیم ابرهیم خان در کوکا صل اصیل
جلیل زاد فرخ سبیلات زدند بیت کز بیان خاقانان مهتری و دوستی خاقانی ۵ کرفتا زدودمان
سروری پاکزه عنصر زاد ۵ بر بیکانان دستکاه سلطنت جاوید معمور کردیل کر طوطی شکر نا صفت

مثنوی هفت بنام خداوند خان و خرد کزان برتر اندیشه برنگذرد خداوند خان و خداوند خای خداوند
دوزی ده رهنمای آغاز خوانامه نام بپایان خرد بلیند و زان بخش کز نکاخ لیند کردون زاید خرد نامیان
دیباروی کارزان برافراخته و مهر و ماه و سیاه کان داده رهوار فروزان و گردان شناخته ازان روشن
گردش و پیوستن و گسستن آفاکارهای هفتهٔ درکیتی اسکارد و خواستارش رایی و هر آفرینی از سپرده بدیدار
ایلیا نازیای ستایش خویش و بر کشتن تواناگر و دزو و بیش از بیکانگی و پرستندگیش ازبکانگی
پیام اوزان و فرستادگان پیش دارد هنمای کرنه کرنه انین و کیش کردنانند کان و ی دوری از هنر
دوری جویند و زاه ستایش او پویند و هنروران پاک نژاد پاکیزه نشو و دانش و توانائی و توانائی بخشش و داد
داده برایشان بزدگی و سروری فرستاده تابد و نیک و دور و نزدیک توشونا جیل زامایل تملک
و نام و پرستش جز نیان و درست خریان زاز خواس خویش با کید بخرد رام و اندو میان خداوندان
کلیس و آفرینش جز و ان هر بر و بیرا ستایش نیام فرمان پذیرا نکرا نما یکان و خواران و دانا کاران
و روزی خواران و واه سپاهیان و فرشتگان دشتدیستان و منگشته کاران از خادم کام و کنارزدن
بپیام هم آغوش دلارام اوام و نباده نوش مناغر کام کنارند پس ازین ستایش دور از الایش از
بوستان دوستی چون دوستانه دست کل و سنبلی کران دشتل دل و بوی ان خوی شرشار و از دوی خوبان
نتاره چون باران بهاری چکید و کیتی ی مشکین آهو چشمان خطهٔ چون نافه آهوی چین هم بپیچند
بدست مهربانی چیل و برشته کین یکی کشیل او مثان بزم بینوی کرد و کامد مهر نابد یکو کارد شمن شکار
یکانه روزکار خوبی بنوکیوان دیل نیان برچیس کان خرام کار زار خورشید دیدار تا هیدا هل شید
فرخنده شاه افسر مهر گسسته بخشنده اختر فرخنده کوه هر خلیفه بن لشکر ای اسکندر کشور کشای فرازنده
درفش بدر و فرزادن دل اورنگ مهتر محمد سروری بیشر پیشه دلیری و روزا کی هنر دریای دانش
و فرزا کی نام جویا نش او بن کوشش شنوندگان هوکمارد و پس بن شیرازهٔ اجیل کا بجویان از
سوزن بنیش دور بنیش دهقان نیاد کاردوی چلیپای میزوی بدست و ستان ناسایش کوهر
نگار و پایه کلیسای نمایاند و زی بفشردن پای کوه فرسایش ستوار پادشاه پیشهر کاه بلیند بارگاه
ستر ا سپهر خورد بزرگ کرهزاده بیاند لیش خاه و کاهش اماری و کاهش و بیکخواهش از هوکنه خواهش
و فزایش بدزی بادا استه و بخاسه ذات کاردست کفتار بر بزده رهوار ازان کلهای بوستانه
نگاشته مثل کرد و روزی خرشتر از بامداد خورد و زی و هنگامی چون آغاز جولانهٔ دهنوردی کرد از هر سو
دزدهای خرقی و شادونادز بکلید کاتیش بزدان بزرگ چهره بنیل خواهان بازدن غان بارید تر از مژده دست

کزار همیشه بجار هنروی بنوی نوان از هردم بر نشاخ اخرار او روی امید داران افزونی کار کلهای رزخا
رنگ شکفته و بخشش بیاد بخار بخشش افزید کار کلش کشور از خرد بخار رفته هنر بنام بیکی چون نامه نو
بیکی جوید از کشودن کشوری و مهر شکستن لشکری برنام او در پد بد و هوشام از شور سوری و او افی
چیل زا شکری شکوهی سر و ری کرم زان شبستان ناهید بود فرستاده فرزانه کار اکاه ازاده دانا
هنر پیشه و زاه هشیار دل بلند پایگاه و بیان زان سخن و زهوی شکافت کر هنر سوده ان مهر بنیاد
مهر پرور دروی بدین سوی نهاده بود بهمن یاب و دریافت پیشگاه دلکشا تر از مینوکی دین و کرم و فای
کران بخای خرد شید بیدار خشنده تر از دوستان از فرخنده را کر کجود و پرد روش و زان دانا از
روی دوریای دژ فرشتهٔ بشناور ی اندوخته و نیاسوز ن کلاکهد سپنج پرستش بکی شکرف و نکاری
ریشابر روی دنیا سپنجیل نامه دلارا و فرخته همزاد فرستاده شد بود بر سانید فرزیع هر
یلیا نازاها که چون سنجیل دودم از زاستی میزدانجی مهر بانهٔ و واستانهٔ دار و شنانهٔ دیگر افزود
و ایه هویک کر کرا دش نباده ناب راست روان یکی نی نهرست شادی تازه نمود از گفتگوی بیکانگی
امین و روی زادن کادهای خرمی انگیز کر فرستاده سخنان میزبان دوستی گفت پایه بدخته بکنیا
دل استواری بخانهٔ پذیرفت بر خود خورده روان پرستیل مهیت کرا میزبان و دل دیستکی و مهر جویی و
پیوشکی میان دو پادشاه خورشید کلاه و دو جهان دار کامکار کر بر کزیدن کرد کاوزند بر نیزه کر
شاهان نوم و بر مرز و کشور هر یک بفرستکهاد و راز یکدیکر باشد بخواسته خداوند پیچون و شمار
ات و ریخ نمودن ان خرد بخیتن کنج و خواسته بیشمار چون این کار خواستا فرید کارات و میشه نوشته
اوات ناچار بایدن دل و جان دزای و اندیشه و کار کشور و سپاه هویک ازان دو پادشاه بلیند
دستگاه نما بس لیکن یکرو با هم برابر باشد چنانچه سپاس خدایرا و دراین سال فرخنده دشمنان
چیره دست بوم و بر ایران بزور و بپیچر دیران در دست و پست بزدی افتاد از توان باز وی کردان کرد
و زان در نشیب و زاز بخاک پست افتاد و در فش سپاهان کفرفتاد و سرهر داران بیچاره بر سر دست
کشت برای ان شهریار دهر اکنیز دهای درهای فروز و بر و دشمن بوم نهاد کشاده و از هر کنار رستخیز
زر و کیخ و کهر بدل خاستان بیتا خر افتاده بدست افتاده پس نهاز انیز ستایش خدای چنین باید
بخای اورد ن واز خیانهٔ و بیکانگی دوری کردن و هر دو زه از یکدیکر پرستش خود ن و سپرد و ستی
افزودن هنر و نپسندیدن و او و و نیایرا ز ایش لشکر و کشور خواهد بود از این رهکذر چندی از این
پیشتر کر فرستاده ذا نشور موسی بر و بر بزبد فیروزی ان پادشاه نیلخ نیا و ستاند و ناکاه اکاه

رتب و زینت داده و سر و بر عظمای لشکر و نمای کشور و خاصان دربار سپهر مسار از نجبای قزلباش
بلاغ در تا آرایش یافت بعد از انقضای عید سعید که هنگام حرکت عسکر و سپاه دور سید فلک
خورشید شعاع سلطانت بطرف چمن سلطانیه فلک سای شد بادران اردو همایت بر پشت اسبان تند
هنان هیامت عزم قادم کوه سرین بر نشسته عریو کوس و غرغره کودکه و آوای دین نای و آوای هندی
درای بر فلان آسیوس برجوات حضرت جم مرتبت بطالعی چون بخت همایون سعید پای فرق سپهر
بر پشت باد کرسته چشم فلک سینه بحر شکم هلال کردن دشت پشت راه پیشان چون آفتاب بر
پشت سحاب بر نشسته در نبرد کیجان کیوان همایت بر پشت بخیان کوه کوهان نهر انگشت آفتین فتیله
دشمن کهای نعیان مثال راجون رعد بهاری بخروش و فغان در آورند و از دود دود دونشان کلهای
کحلی بر روی فلان نیلی بپوشند علمداران موکب نصرت توکب در فش اژدها پیکر سپهر بار بری داکه قبیه
در دیش با آفتاب ممد و ماه برابری بجست باوج کیوان برافراشته چون چون سلطانیه بر خام جلالت را
نجم و سراد قامت فلک آیت را مضرب شد عرض رسید که ابراهیم خلیل از اقبال قاشایت خود پشیمان
گشته دست آویز وعده و تقصیر را مبخر ساخته که در سیر قلعه شوینی را بدام تزویر و حیل کشیده بر تخت
همایون شاهنشاهی فرستد یکی از امرا و دانی مواضعه او با امرا را طلاع افتاده بحیث مذهب و سیر را
در خاطر خان نجوشانند علفه بر سر وی بخته سلسله حیاتش را با تیغ قاطع گسیخته اند ایلات
قراباغ از وضع آن واقعه هراسان باده در بکشاده بیرامن ابوالفتح خان جوان شیر مجتمع و میخه در
ولایت شیروان پریشان شدند حضرت ظل الهی حسین خان قاجار و اسمعیل بیک دامغانی را
با فوجی از سواران تراکمه کار حدت شمشیر شان شیر در پیشه حزن میکردیت و از ابو صمصام شاه
بیغی ظفر بی فروخت و از کوه هیچ خیز شان آفتاب بضربت عبادت و از نوک خدنگ شان لشکر
طایر پیلوتنی میکرد مامور بعسکر شاه زاده منصور و معزز بیت تنگ چون مصطفی خان شیروانی
از چنبر اطاعت کسیده داد و پی سستی از پنجه دی طریق خارج آهنگی سیاه دار و ایقید طوعت
و بالادست قراباغ که در آن حدود پریشانند جمع آوری و آورده در محال قراچه داغ مسکن دهند

چون شاه زاده فرخنده فال بعد از انهزام
خبر قتل ابراهیم خلیل خان حسب المسئول بالعت قراباغ ایاغ مزبت آن حدود را لبریز شراب خونشوار
نهضت دار دار السلطنه تبریز نمود لشکر دیاستیز کشت در منازل و مراحل عرض راه لبریز طربان و گاه
بسیه کرسیاران بما بین نامی از جناب پادشاه روس با سپاهی سنگین و لشکری البرز تمکین وارد

تعلیمی دعا یم قراباغ است شاه زاده منجمه مقدم احمد خان مقدم را بحافظت بنه و سنگر مامور و لشکری
بایشان چاک شبرو دشمن پیلان بانا و دوش ✦ بر هما کرد کین زبانها خوش ✦ بجان
جنگجوی و بدل اکینه جواه ✦ پی آسیب ها می کلزم ماه ✦ هر مصاد چنان چون قطب کردون بطرف خصم
بداخته آهنگ نموده در محلی موسوم بحاسه نشین فریب به نگاه دوسیه نزول و بقلع توپان اداده ضباط
آن طایفه ضلالت شمول که بر شواخ جبال پناه و حصنه بودند پرداخته روسیه و دون در ضاحیه
پرخطر آن کوهسار پای قراری بداس پیچیده داشتند و از نهیب تیغ الماسگون غازیان منصور
قدمی فروتر نهیکذاشتند سیم دوز هنگام سپیده دم که چهره ارانیم تیغ نور از نیام افق برکشید
شعر بین پور جشید خورشید فش ✦ بین اختر آسمان هش ✦ سزاوار او دست افراسیاب
بدیدار پیغاره آفتاب ✦ برنشت کودسرین آهو تبار بر لبه برنشست و نفیر نای و غریو کوس
از موکب جلالت کوکب برخاست غازیان ظفر مند عدو بند سواره و پیاده مطاردت و پویه شان را
آماده کشته از طرفین بانداختن تیر و آختن شمشیر تین را فکندن مرتب و تفنک رعد خروش
برق انگیز کشودند اندود مرتب و شراره تفنک آسمانی دیگر بروی هوا مصور آمد و از لمعان
چهار آئینه مصقول و بارقه شمشیر مصاول بصر بحق بزرخ خود شیده ی و پیکر هلالی جلوه کر بیاران
بایشان توان چون رمای احراز صاعد صاعه آن کوه سپهر نفار و هیبتی از سپاه روس با شاهد
خاک مالوف و مانوس داد وصال عروس زندکانی ثابوس ساخته و از یکجانب سواره سپاه در غازیز
زین چون آذر برزین نیهای الماس رنک مهر لمعان بر چنک از پیکر رجال در جوشر قتال نقش دو پیکر
پرنجیند و از نیش خنجر از خیر خصمان لاله بری انکیخته تا هنکام شام که چهره عروس روز بنور لعف
شب رنک شب پنهان کشت و کشت ذار آسمان از سنکوفه داران ثوابت و سیار در سلک کلشن
و کلزار آمد و لشکر کیش سپهر دوار در نکاه مغرب برقرار بجاهدین میدان و غازی از جناب یزدان
بجانب نکاه ستا فتند پس از آن دست بر دبر اسطر فقدان ذخیره و تنکاب اردوی والا بنیان
ثبات بدرنک دبا برسپاه زاده فزایدون فرهنک بجا بنچشمه حسن و حسین آهنک نمودند در اثنای
آن حالت حسین خان سردار و اسمعیل پاشا دامغان و امان الله خان افشار بحسب امر شهریار فلات
اهتشام داده دادوی شاه زاده بهن غلام نهیب و غارت بحال شیروان ماموز شدند مصطفی خان
چون پای راجون بارانی مت لنک و سرهامت بر سنک بود دوی بجانب جبال شاهخه نهاده
ماموزین صفحه شیروان را از سرشاک تیغ بیان بخون سیراب کردند و صحرای موغان را کذار جوشن تیغ

طوی طیره ده سبز زاد فلک چرخ بود عوذه لاله زار ساختند و دو راحت نوای شوخی بلبل آن سیل
کوه بر اندام کرده ایلاق را که دست درس بود کوچانیده بجال قرا چیر داغ دوانده بودند و در آن هنگام
شاه زاده بهرام حسام را برای ملک آرای فیما نظام قرار یافت که بزرم کیخسرو براسب صبا خرام عنان دهد
اگر نیا دال یا بیین مقابله را اقدام و زند ضوالمراد و الا حصار آن خطه اردم متال را محصور و دو سپاه
از آن دیار مقهور و مجبور سازند و ساحت آن صفحه را از لوث وجود آن قوم پر داز د و طی بیت
دمان موکب جلال را امر شد تا نای فیضت نوازند و علداران کیوان مقام را حکم رفت تا الویه
حرکت بر افرازند و لشکر فیروز چون دریای جوشان و رعد خروشان بجنبش در آیند شعر
همه دشت مرد و همه مرد کین ۞ همه آسمان پلی بر زمین ۞ یک دو منزل که با مقدام هیونان کردون
توان پموده آمد عریضه از شجعلی خان قبیر و حسینقلیخان باکو بیر رسید که اهالی اردبند در داد
قلعه یار و سیه دهستان و شبر را بتصرف آن طایفه داده اند لواب عطا و عفو و صنایعت
کشاده شاهزاده آزاده پر قلیخان قاجار دولو را با لشکری شدید البطش بسیاستشان مامور
فرمود خان مزبور دا چون کنا رکوه ضرب خیام ورود کشت برادر مصطفی خان با فوجی سوار و
پیاده از حجاج واطراج بحر امواج لشکر نصرت اثر را بر لب رود آمده لنگر انداخت پر قلیخان
کیفیت را معروض داری والا ساخت نایب السلطنه شهید و فادیب او را از استخلاص کجیر اهم والزام
داشته نخست حسین خان را با جمعی از پس تا قان لشکر بر خاستخر از پیش روانه ران عقب ایلات
عقاب سیر را دو دهوای دشمن مالی بخفقان در آورد پیاده شیروان و بحر امواج سنان نفر قرد
میان افتاده لشکر منصوران رود حمود و دست بیغما و تاراج بر کشودند مصطفی خان را از وقوع آن
آن دستبرد کل مراد بر شاخسار دولت دمیدی پژمرده و سعادتی دوانده موکب والا ساخته ما بین چند
دوزه را تلخص کرد یدکه بتصرف رکاب بوسی استسعاد یابد شاه زاده چون از کلار بر خاش پیاش
استمام دواج صدق و رستی نفر مود ستونش را بسمع قبول اصغا نداشته تحف قلیخان کروس
و عطاء الله خان شامیون را با جمعی موفور و سپاهی مرفور در پشته شجاعت شیر زور و در
کوه سار صیالت پر غرور و لشکر سپاهی سر اسر چه بهرام توش ۞ دم آهنج چون اژدهای سترگ
بنیستخیز و تندبین شیر دلیران ماورد فیروز مصطفی خان چون اجل محتوم مرا نازل و موج بلا را سایل
دید بساط عزم در نوردید و راه جولف برگرفته بکنا رکوه آمد احمد خان مقدم مرا
ملاقات و بحد علی بیک هالکزاده خود را با نذر کلاب و الا موده ملتمس صفح و عفو عصیان و زلات

خویش

خویش گردید تیر کید تش بیدفع صرصر موصول نیامد موکب والا از لب کر دو آقسو لنگر انداخته نزول و حسینقلیخان قاجار دولو را حصیل پاک داماغان راه دو جناب با شتخلاص قلعه شیروان که در میان
آب واقع و دست هجمات از سلاطین سلف بدامان شتخیر آن نرسیده شعر ملولند واز رسیدن به
کسنامبد ۞ پیاده نا کشودن دو دستوده توان ۞ امور فرمود آن دولتگر جنگجوی اطراف قلعه
کردون مثال را شتاک در میان گرفته دایره کردار دیگر بر مرکز حصار محیط گشته واز وفا نکه قلعه گشای
خاور یعنی مهاجان از خطوط شعاعی رایت قاهره کبری برافراشت ناهنگام زوال عکاس جدال گرم بود
قلعه گیان چون ره چاره را بسته سر بر خط تسلیم کلید حصار را تسلیم داشتند مال بیحد محصور لشکر
دشمن مال را غنیمت گشت و ایل مراد خان را که قریب شش هزار بنه خانوار دکوچانیده بنیاز آورده
وقوع این واقعه موجب مزید نوع خاطر بوی شان ضمیر مصطفی خان گشته سلیم خان شکی را دود
جلالت بوی دوانده و موجده آمدن امروزی فرد اسکر والا را چندی در آقسو معطل داشته و آن
در آن روزها شجعلیخان قبیر با تفاق حسینقلیخان باکو بیر وقوعی از بحده آن سرزمین وارد حضور
شاه زاده نکین تمکین و از هجت والا استمداد سیاست و شت در استخلاص دو بند کرد یدند نواب ظفر رکاب
امان الله خان افشار دو با شیر شه را از مجاهدین طفر قرین بر سم فراولی و ضرکبری ما مور رفت دافی
فرمودند شیروانیان از قلت سواد فوی ملاکشه مقابلت اقدام و جمعی کثیر را طعمه ضرغام حسام خون
آشام ساخته منکوب و مغلوب راه هزیمت پیمودند در خلال آن حال عارضی چند از اهل دو بند
رسید شعر بر آنکه اگر کاد کنا ران سرکار شاه زاده سلیمان اقتدار شجعلیخان و حسینقلیخان را
بطرف دربند ما مور فرمایند ما هم فرستاده دیم میناییم کده و سیط از این راه نواب اطراج و نقد و جنس
شان را دور دار از این دیار بر واج سازیم شاه زاده قبول التماس ایشان را مقرر فرمودند که خوانین مزبور
با تفاق پر قلیخان تاجار عزیمت آن حدود نمایند شاید متعدی استخلاص دو بند گردیده
دو بند افتاده نعده یات دو سیر کردند ما مور بن بجنب فرمان شعر کروهی بکردار پلنگان ست
که با خیاشان شوند گرم پست ۞ بجانب دربند عنان گرای نهضت گردیدند مصطفی خان چون دست
خود را از دامن چاره کوتاه و حال خویش را پریشان و میاه دید شعبده را کنجیت و نقش این مثال را بر
صفحه خدیعت و مکیدت دیخته آزاره دو انداخت که محمد حسن خان امیر برادر سلیم خان حاکم شکی و کلانتران
کلاد کنان سرکار نایب السلطنه با سپاهی بحر جوش سیل خروش ما مور بتصرف شکی و کوه قش سلیم خان
است خان مزبور از ساده لوحی تزلزلی در خیام قرار خویش نداده با قشلاق خود دا کوچانیده روانه قافله

کلمن کوه من ساخت و معتمدی روانه اردوی او کلا خود کما از مکنون خاطر مهر مظاهر و برکذب و
صدق آن آوازه استحضاری حاصل نماید چون نواب شاه زاده والا جاه دولت و اقبال پناه
سپاهی بایشان نامزد و مقرر شد که اردو را در کرداب حسادت و بی اندازند و ولایت
شکی را از حلیه آبادی عاری سازند عاقبت بیشکاران سرکار جلالت مدار در رسیدند و میرزا مصطفی
خان اطلاع بهم رسیده کیفیت را عرضداشت و سنه عرکه دیدند که یکی از اعیان اردوی ما که با ایشان
او تعیین شود نواب والا مقرر فرمایند تا رفته و میرزا ابوالقاسم ولد میرزا میرزا مهدی را نزد وزیر سرکار
خود گمانه دار برفتن شکی و رفتن ضیاء شکی که در ساحت مهبش از کرد انکیز و مصطفی خان نشسته بود
سر آسیمگی سخنان ندیده نزد ایشان مرزبان را طاعت قرآن دانسته آن سامان را وداع نموده
و بصیقل تکلم و قیع زنگ از آئینه خاطرش نزدوده بنیت معتمد کردیده که پاداش عفو جرایم مصطفی
خان را با وجود مصاف عادیان عزیز انصاف بخشیده آورده شبخون رفتن بافی سپارد و چون حقا
مزبت مزبور و معروض شهریار و مقصود رسیدن مراجعت نواب نایب السلطنت از جده و دستبرد بافی
بایذه کنونی شاه در همان اوقات معروض رای خورشید ضیای همایون کردید که یکتراز و شصت نفر از
لشکریان و حافظان قلعه ابروان را بواسطه ریخ و بادست داری روح از حفظ قلعه بدن کوتاه کشته
واحد خان مقدم را نیز که بتغییر مهدی قلیخان دنبولو با دست آن ولایت منصوبیت مرض جان تبین
عارض و زمینه بآن رسیده که شخص دولتش را قوای ان فنا معارض کرده و روسیه بیتاب و تقلیس
بکین تصرف آن خطه ارم تزین عهد ستانده و امور بخجوان را ان نخاصت کلبعلی خان و بنی عمش عباس
قلیخان کشکر را خلال کلی یافته و ولد حسینقلیخان افشار بیکلربیکی روی را با مصطفی خان حاکم حکاری
انفاز ضمان عهد افتاده و روی هزیمت برنافته و پس قلیخان قاجار نیز بواسطه سازش اهل دو بند
باد و سیکادی از پیش برده شهریار را امر قهقه و قفل و شهریاری شرف اصدار یافت که نواب
نایب السلطنه از شیروان عنان عزیمت بطرف تبریز معطوف و پس قلیخان را تا توقف سوعان مامور
کردانند چنانچه مصلحت دانند اهالی شیروان و دو دبار را کوچانیده دوانند طالش و خود عزیمت تبریز نماید
نواب نایب السلطنه اوامر علیه را برحسب سبک چنین بجانب تبریز عنان داد مصطفی خان انصراف
عسکر نصرت اثر را بر ضعف سپاه ظفر پناه محمول و کرد که کردان عنادرو افتاده با حسن خان قاجار
چند روز حمل نلاغ و پاره از عزاهانش با اجل ملاقی کشته مجاد لهٔ پس قلیخان قاجار با مصطفی خان شروع
و وقایع آن چون مصطفی خان در حین انتجاء سلیم خان شکی با دو سه کجاوه ابواب دوستی کشاده ضمنا

خواهش خود که معاونت و امداد او را لشکر بشیروان فرستند در جواب پیغام داده بودند که اکر کردی بتسخیر کنجه
فرستی طریق اولی و امداد خواهیم نمود و لاجندان تامل منمای که تبریزیان که بر قرار نرود که هیچ فرمان فرمای ان کشور
فرستاده ایم معاونت ننمایند بدینجا امر فرمایند مسئول دشته خواهد شد بعد ماکه موکب شاه زاده ان
شیروان عازم تبریز کردید دو سه روز عرصه را از دیکه تا تاز میدان مصاف غالی دیده عالی از کنجه عزیمت
شیروان و امانت مصطفی خان را مصمم و بایدار نشایان از نوبخانه و آتش خانه دوی شیروان نماند
از آنجا که مصطفی خان را سابقه عهد و دوستی با اهالی سالیان و طالش بود و چون سنه عهد بر کسان ایشان
مقصور و میداشت آمدن دو سه روز را آمد کاه دانسته بخیال برکرداندن ایلات خود از سوعان شیروان
باد و سه مهد کشت که عزیمت آن سوی ننماید اما چون توقف چرقلیخان در کنار کوه میرا فزود
مصطفی خان طالش و سالیان و حسینقلیخان در اکبر بیاند تبعه بود و دانشای آن حالت سمع
کردید که حسینقلیخان بعد از معاودت موکب نایب السلطنه در باکو بیرون توقف را در قوع خود دیده
با اهل و عیال و خویش و ده تبریز بیش کرفته و بی لحاف نام سرکرده از سرکردکان روس آن ولایت
شدید قوی دل کشته بحرانه سیاه روس که با چرقلیخان مجادله را نوازنده نای و کرس کردید چون امتداد
کرد اس هوسوم بحول و حول نزول آن طایفه شقاوت بنیاد و چرقلیخان را سوع کشت ایلات را دانسته
طالش ساخت و دلیرانه بانتظام اساس شیروانیان پرداخت از طرفین ساب جدال میباشد
و کرد مقاتلت برمیان بسته روی حزم و عزم بمیدان طعن و ضرب نهادند و باد کرد بای دود کاب آبا
رخش رفتار براق اندام سیدند بزخرام درآوردند مصیبتهای بر آن از خلاف کشیاک آمد و مذاقها
زهر چان کزای حزب و شتم را چشیده عافیت شکست بر جیب شیر طپانیان افتاده چرقلیخان مضطرب
دوانه تبریز شد مصطفی خان بعد از ان شکست که تصرف سالیانرا بر میان بست و بجانب دو سه
برشت با رکاب هفت برشت چون از حوالی سالیان طایفه صالدرا خیم خیام و رود کشت بیرا قریاب
برادر مصطفی خان طالش غافل از انکه بازه از شر آن دیار با طمأنا با مصطفی خان سر صفحه و مراوده
دارند از قلعه پای بتوده بیرون نهاده و دست و بازوی کان بسته برکشاده عاقبت بیلغار فلت جمعیت دو سه
معاونیش نیز دو فیدا سیری عقیده آمده چون دو سه روز نشیب سالیان و باکو بیرسر کشت حوالی نصف
شکی نیز بر افتاده روی بر آن سو نهادند بنوازم سلیمان خان شکی زیاده روی و باکسانی

ومخلصان ازان حدود و دیدبار نایب السلطنه مخدوم خاصه حکایت پردازان بدین نکو نهاد میکردند که نواب
نایب السلطنه بجباشندهای سلیم خان وجمعی معین از خزانه عامره بوی عنایت فرمود که فرستاده
از لکزیه آواره جاودانه چاپیلیک گرفته که هنگام ضرورت معاونتش را کمر مجادله بادوسیه بهمان
بندند بصدها کاه وبرارادهٔ سپاه روس اطلاع افتاد فوجی از لکزیه در عسکر او مجتمع بودند او را
بمعاونت لکزیه واسنعه او خویش وحصانت قلعه کلمسن کوه سن وو فور ذخیره و اقوی
وبمقابله ومقاتله اقدام ودرحوالی تنکی فرو شدند آتش انتقام وبا ندانسته کرد لکزیه را ان صدمه بر قلوب
همان آشوب قوایم قرار بسزا نزول و بنیاد پایداری شان ماند اجزای خاک از صاعقه منفصل گشت
وبطرف داغستان تواری جسته سلیم خان بناچار ترک ملک ودیار او باوو مواگذاشته برای تحرر
ساز وبازن و فرزند روی بدارالسلطنه تبریز و دربار شاه زاده بهمن ستیز نهاد سردار دوسی در
جواد موقف وبصطفی خان طالش پیغام فرستاده که از ایلات شیروان ورود بادرا رخصت انصراف
بجوستاصلی دهی ضمن ارد والاجرد واقوامت راکه دیندار دم بتدارند عیال خود هم ساخت و
مصطفی خان عفوت وحمیت دین داری را از سر برآورده بنی احمام گذشت وهوا بهای دوشت وزشت
بوی نوشت تفویض ایالت ولایت ابروان بحسینخان سردار حسب الامر پادشاه کیتی ستان ادام الله
عفیر که وجع بد دیار مسروری محتاج کمالت گرسنج فاتح ابواب واقعه نگاری میگردد که بعد از انکه شیخ زاد
احق زندهای آقا کشت وکشت جانش بدست زده پیر حسینقلیخان و دوده آمد کاوکذاران دولت
روس که وجه نامی را کیکل زوندای صاحب ادای ودرحد ودفرصه بیشمار حدات ایران ورود هم
فرمان روای روم بود بجای استجاد سردار دی لشکر داده وارد قلعس ومحمد نذوی و تلیس گشته بخت
بفکر تسخیر ابروان افتاده وان طرف دیگر دوسیه قراباغ با ابوالفتح خان جوان شیروانیات آن حدود
خصومت را آماده وپاشایان قارص وبایزید بادوسیه بنای سازش نهاده حضرت نایب السلطنه
کیفیت را بتوسط منهیان معروضداری اولیای دولت علیه ساخت حکم قضا قرین از بصدر سلطنت
ابد قرین بنا نهاده هم تکین مزاصدار داشت که چون احمد خان مقدم حاکم ابروان را معارضه عجب
بمزاج طاری واکثر مجتمعه که حارس قلعه صبا شنه بواسطهٔ عفوشان آب دهو لکیر و بیش پیمانه
نهاده اند باید حسین خان سردار دایالت ابروان داده که بهم محافظت قلعه اقدام نماید وهم پیشه
پاشایان سرحد روم که پای از جاده سنو قدیم بیرون نمی نهند دست جلادت کشاده وپس قلجان تا
بامداد مصطفی خان طالش ومالش کوش سرکشان قراباغ وشیروان نامزد سازند نواب نایب السلطنه

اوامر علیه را کرش قبول اصفا وحسینخان را بطرف ابروان وپس قلجان را بجانب قراباغ وطالش مامور
ساخت دوسیه قلعس را از شنیدن خبر فرستین حسین خان پای اراده لنگ وشیشه عزم سبک آمده
از فکر خام پس رفتند ودوسیه قراباغ سر اباغ پایداری داد از شراب حصار معصوم داریافته بطرف
قلعه شوشی دوی برتافتند که وجیه حسب الاشاره پادشاه دوسیا سپیلیوف نام ایشیلت آقاسی دولت
دولته دربار سپهر مدار همایون ولخضر پیام آنکه من بعد ولیاء دولت علیه مقرر دارند که تجاوزی
درمیام نبوده از طرفین کردکرد انگیزی نکردند کاوکذاران دولت ناهره فرستاده رجوابی وخطاب
صواب مجاب ومخاطب وبانعام خاص بشر وسرور ساخته رخصت انصراف بخشیدند تفویض ولایت
ثلثه ارستان وخورستان وکرواشاهان بشاه زاده آزاده محمد علی میرزا چون فصل دی بوسم بهاران تبدل
یافت ومزاج هوا بتبدل مایل آمد نقاش باغ وراق دولت ناصیه دست طراحی کازار وکاشن ونقش بندان تلاش
ودمن برکشاده وصفحات باغ وراق دولت ونواغ دانش خاصه قدرت بکلهای رنگارنگ رونق صحف
انگلیون ونزهت تجانه کتاب داده سلطان کل بطرف سلطانیه چمن برابرش سعادت وضاف همت
خان سپهر وسپهداد با اقتدار برق بهاری بفرمان قرمای فرودین در تکبس وزاد بس روی
نهادان سپاط وبهمنگه دوی دلبر بساحت کازار وکاشن نهاده بودند لوای جلالت برافراشت
دامان کوهسار از جوش سفاین کالکون وکنار جویباران از دحام کلهای شکین کالای پرخون شد وبیا
بیا وسرزمستان از صدمه نهرستان باده اردی بهشت از نیرنگاه باغ ومحفل راغ دوی نافه نشر
بشهریار اکلیل نوشانوش افشند شعر محفل آرای بزم فرودین ✤ بزم افروز محفل آذر ✤ اطلسی
طرفه دربن کشیده ✤ بود فیروزه زمرد تاده ✤ ازنکوهاران سبزه وکل ✤ وزسمن فاران سروچنار
کشت کاشن نوبر خلیج ✤ شد بکلستان نشانه فرخار ✤ باغ شد رشک چرخ مینارنگ ✤ راغ شد
مین چرخ مینا کار ✤ بچابکدستی طرحان نگارینه وطراحی پیشکاران شکل پسند محفل نشاط
وبجلس انبساط درداراالسلطنه طهران بنظر خویش ودوضوح رایکش آرایش یافت دوش وبرخاصان
لشکر وسروران کشور از حلهای نگارین زراندود وثیاب رنگین سیم دوز نوشه حاصل هزاران دروز
نوروز کشت خزینه های سیم وزر وخرمنهای دروکوهر که حاصل صد سال دربا وکان بود برضا نهاد
سزاوار سپاه وجب وکناد غربان دوکاه شد چون دوز دهم نشاط عید وشب وصال خوبان عبد بسر رسید
ایام حیات دازمانه خدمات عزم بردین دین کشید ضرو جهانداری جهانگیر حلال عقدهای دولت بسر
انگشت فکرت وزنده پیکه دست بکمر باشش طعنه زن جبروکاناست وشمشیر باشش خنده زن بر تویی

شدید قوانین و تسدید فنون رابسا عتی که از سعادتش سعود اخطی موقی و نصیب موفور حاصل بودی
رود قیقه که هزار کوه نهضت راشامل و کاتب روزگار از خامه رقعتا خط فیروزی بر صفحه احوال دولت
مینگاشت علم عدل و رایت انصاف بطرف سلطانیه نامحدب بگیند کردان برافراشت ان لعان قاب
چنام و اشعه ما هیچه اعلام بهزمین کمفزل کردی دان غالک رشک افلاک گشتی و از نصد مرقوام سپاه
تازی بباد دان غازی بهر قطری از قطار کهزن ولی فرخودی دل بلنک بر بر و شیر نر چاک شدی از
براق سلاح سواران آهنین قبا و اشعه چهار آئینه دلیران پولاد ی کلاه بارقه سهم و اشعه ها چون
جرم قرار تابش خود شید بر شیده آمد و از دفع و نصب ظام فلک شرین آسیا مانا بود وی زمین کشید
وچون ساحت چمن سلطانیه بمرکب سراه فات سلطانی و مخیم خیام فاآفی بعرض داود جشم خدم
رسید که چون اعراب خوزستان را بپوستر فیا بن حوادثهای اهوازی از قراب سعادت کشیده و در
تخریب بنیان بکد بکر بعادت سرلج و مصرند بدین واسطه زدیک بآن رسیده که ولایتی بدان نزاهت
از طراوت بازافتد رای عالیش آنی شاهنشاهی اقتضای نظم آن ولایت فرموده معین کوهر صدف
خلافت و شهریاری و بهین لخی سرج سلطنت و بختیاری محمد علی میرزا دکه کرایم خصال آل ستروان
زقابیل اخلاق بپاستر سخاوت با شجاعت قرین دارد و فرخی با خرم همنشین و رایش و سیاست
قرین عصر و فریدون زمانه در وعت و مهابتش داعیای در دل آشنا و بیکانه حکم روان چون باد و زان
دارد و دستی چون ابر بهاران بر کشا حوال سپاه و رعیت دیرزمان با نظام دولای آن مملکت نمود
وولایت کردستان و کرمانشاهان نیز ضمیمه آن فرموده ند شاه زاده فرخنده سیر با بخاطری شاد و دلی
از شکنج غم آزاد با فرجی از سپاه نصرت بنیاد و ساعتی قرین سعادت عازم صوب مقصود و شیبه
و تاریب شیخ سلطان آل کثیر راکه سر بنیز شوره فساد آن ولایت بود بر جواد بر قرون داده که بر سطوح
تلال و جبال چون عقاب طیار پریدی عنان داد سفر نکاوری که نکشتی خرین زمین
کدازبرش بیکپای رفت بالجهاد ✤ چرخشم آتش زای و چهر صبر آهن فضای ✤ همه مرانه تاکه کبر و عجب
خوش دفتاد ذکر انجای عبد الرحمن پاشای بابان باستانبول و پاشائی علی پاشای و کرمانشاهان و سلیمانیا پاشائی کیا
کلانت بدیع کاصد بن نطاسر ایندهٔ این نمز گفتا مبکرد که عبد الرحمن پاشائی کرد بابان کهاز
جانب علی پاشا وزیر دارالسلم بغداد و حکم روانش بر شهر زور حکمران بود بسبب وجهات چند که برای
موجب تطویل و این هاسون کتاب دا کنجایش بخش بر آن نیست از علی پاشا دوی کردان و دقیقه از
دقیقه معطا و عنا و هیچ علی پاشا دفع غایله کلفت را با لتکر و جواد بلتیک زود روی شهر زور نهاد

عبد الرحمن پاشا چون سایان نرقف و مجال تلیث نیافت دفع ان پیکار بر نیافت و پناه بایمان الله خان والی ارد لان
جست و از آنجا دور امید بدربار فلک مدار که پناه و کریز گاه هر بنویه و امید و اراست نهاد در چهت
سلطانیه بشرف بساط بوسی فایز و از الطاف خسروانه بهره ور گشت و در ثنای آن حالت احمد چلبی از جانب
علی پاشا با دو نفر مشتمل بر پیغامات چند و استخاشت بدون جهت عبد الرحمن پاشا وارد کاب آسمان مآب
گردید و خاقان فریدون حشمت پاسبان سریر سلطنت و اتحاد سلطان سلیم خونکار دوم را وحشید
صبا قرار گرفت که فیابین او و عبد الرحمن پاشا عنادی نقاد و نفاق در خیزد و مولفت و مواحدت آمیزد
باحمد چلبی مقرر فرمودند که علی پاشا شمشیر شناجوت و مناجرت را در نیام گذارد و عبد الرحمن پاشا
نیز خنجر خلافت در نیام نهد زیرا که عبد الرحمن پاشا از خیانت او جسته و پناه بدولت جاوید جسته
و او نیز در دولت قاهره از معاونت او تا آخر بند بعد اکه قطع و فصل مهم بشمشیر یا تیغ و بین ناظر افتاد
هیچکونه تعدی نبیند و اندم مصمم انتقام خونخوارین عبد الرحمن پاشا از خلیفت قاهره
خنجر مرجع سر افراز و با احمد چلبی دو اتر محل با آنش فرمودند علی پاشا چون تجاوز و تعدی را از دود
عزود و دمان پندار متمادی بود استیناف مقابلت و استعداد مکاوحت نمود و سلیمان پاشا کیا را
با عسکری سور شما دستیر و زور بشهر زور و سلیمانیه فرستاد و خود با جنودی مثل فرخیال و پکار دا
منتشر بپای طاق که عهد مستمر ان کرپاشاهان و بنیاد استمرار دول و با نقطه رضخ فتح و شکست کهیا
نشست چون کشاورز او سوء رعی ملک آرای شهریاری کرد بدآنش سخط و غضب شهریاری زبانه
باوج زبانه کشید و بحکم پرلیغ مقرر شد که شاه زاده والاجناب عنان رخش شهاب عنان بر شاد برق خیز را
از خوزستان بطرف بغداد و کوشمال پاشای بدنهاد معطوف سازد و از رکاب همایون فرج اندوز
خان افشار نسخی پاشای دیوان اعلی و محمد خان والیان و محمد خان افشار و صفدر خان کرد بجیر دایا شرزه تر
لشکر پرخاشخر بیا دست عبد الرحمن پاشا نامزد و حکم شد مثال از صدر جلالت صادر شد که کلهان والی
خان والی زنکنه با کما لحشود سپاه روم آسا از دم تیغ آتشبار کماندند و عبد الرحمن پاشا را دد
سلیمانیه تمکن سازند نامبردین بحسام مرهابون مجاهدت نماید مرسوان بنداز سر دیوان بر بریش
وار خان رخش خش برگرفتند از وفنیکه از دهای فلک شعر فرو برد سر چو بر سر بین سپن ✤ آورد
خود شید زرین حسام ✤ افروزنده تاجرخ حرب و اخراز نده نوای ضرب کرد بدیع ابر کان بیاد بدن تیز
دلده روز نبرا کم کشت و تیغ و خنجر لاله و کل در دو دست کشتن گرفت سرها چو نارون کشن از صد شمر
چو کان فرلادی در صحادین و برادی غلطان شد و از خون کشتکان و جراحت تن خبت بر کشتکان

دیلک عامون لعل بدخشان کشت اسپان پولاد دسم برق نژاد که در تلت سابقت از صبا ودبور و
جسته واز صخامت چشم پشت کوه کران سنگ می خسته بسنابك فولاد در اعضای ارض راخته
ساخته وگرد اضمحلال در میه را بسقف لاجورد کون کرد دن رسانیدند شعر هی خورد زخون
حسام خون عدو ؛ چو آب شنگرف اندر دون نخشب زکاو ؛ زتن چنبر کمه ون باسینا ودرد ؛ زبیم
چشمه خورشید در شده بنیاد ؛ حسام برآت در سر بیدن داشن ؛ سهام پران در دل اعدا نهاد
عاقبت سلیمان پاك کرفار کشد دلیران فیروزمند کشت وبقیه الاسر او لسیف سپاه بغداد ادا
اللام میدان روی فرار بدار السلام قرار نهادند سلیمان پاك وسایر سرداران درچین سلطانیه از
پیشکاه حضور خسرو سلیمان وستکاه کذرانیدند محمد پاشا از دریای طاق وطاق ودیمانیت
خفت جفت شکیبائی از سر طلاق کفتند وتوابع غم والم در دل منفتر پشیمان وخاسر غربت نهاد
نمود در همان اوقات خدیو آفاق حاجی محمد صنجقان پیکر پیکل اصفهان وقم وکاشان را منصب والای
استیفای مالیات وخطاب مستطاب امین الدولکی سرافراز وملتزم رکاب همایونش فرمودند وعبد
الله خان ولد اکبر او را بتفویض ایالت وامارت ولایات مزبوره افتخار واعتبار بخشیدند واعلای
اعلام عزوشان بطرف دارالخلافه بیداز ودود موکب سعود بدار الخلافه طهران علیاشا بر بضه
متمثل بسعادت بسیار بپا بتبسر بر اعلی اوج سال کما کوچرانی نبذ تشر مندی پای از دایره خود بیرون نهاد ودست عصیان از آستین طغیان برآورد اما چون عفو وغماض از جرایم ارباب ذلات سرشار
معدلت بارادو دین را یکوترین آئین است استدعای آن داد که بحکم العفو ذکر الظفر سلیمان پاشا را
باین سو رضعیف به بخشند وبر صحیفه زلاتش رقم صفح در کشند واین کناه کار پریشان روزکار را
فریبان دوم بدین مرحمت سربلند کردانند کفتا نده است چاکر وبنده خواهد بود مبلغ پنجاه
هزار تومان جریمه عصیان واتفاد نمود واشای آن حالشان یوسف پاشا رصدراعظم دوم کر
کذاردش احوالش بحالش خواهد یافت نیز عریضه شفاعت وطلا فرسلیمان پاشا رسید
خدیو شاه منزلت قبول مسئول ایشانرا بنظر مرحمت وی داده خطاب پاشائی سرافرازش
ساخته وفاتش را خلعت مهر طلعت وشمشیر مرصع زینت وآرائش بخشیده روانه بغدادش
فرمودند دیری نکشید که خطاب پاشائی ویرا بطال جون آمد وبخونکه خامه وقایع کار دکارش
آن خواهد پرداخت علیاشا بتسخیر بغداد وفلاکان خونش خونش ریختن وسلسله جانش
کسیختن خاتم ولایت را بسلیمان پاشا بخشید سازعزیمت بسوی پاشای سرعسکر اردنة الروم بادو حسینا وانس

ناخدای این سفینه دلکش نرانسینی خامه وقایع کار رودوق تکاپوی این بدین کونه رانکارکن ساحل بیان
میسازد که در دارالجلوس حیت مانوس شهریاری بر تخت فیروزبخت ساطنت کسلطان سلیمان
طرانه وساده فیصری بود قرال فرانسه بجلبه ونزویب براسکنه بیشمار ستیاه یافتند ولیاری دولت
دوم استعداد دوم استرداد آنرا بعهده اهتمام واقتصاد حاجی یوسف پاشا صدراعظم که وزیر معظم وشیری
خواننده طبل وفرانده علم است مفوض کشت بپای مردی راه اصابت آمیزه سنیاری
فرمانکذاری آن ولایت را از تصرف سپاه فرانسه انتزاع ومنصوب اسلامبول عنان انسب معاودت
منصرف ساخت از آنجاکه بخانون عثمانی متداولست که وزیری که دولوی بر دستوری دیکر بار تکین برسند وزارت را ممنوع است رجال دولت اورا راه بر اسلامبول نداده حکومت
ادرنه نة الروم ومضافات آن مرز وبوم را بوی مفوض کردانیدند شتابان الیه ورود آن حدود بیم طرح
دوستی با اولیای دولت علیه ایران انداخته بارسال عرایض وانحاف تحایف ونفاح سالمت
وصول جواب بکیتی کشوده وضمنا در پیغام شفاعت وعفو تقصیرات علیاشا واطلاق سلیمان
کیا برآمده بود اولیای علیه فرستادها ورا بانعامات وافره نوازش فرموده سلیمان پاشا را از قرار یکه شفاعت
خبر آن بدولت عرض ساخته ونیاب السلطنه امر قدر قدرت شرف نفاذ یافت که کلا دکنادان
سرکار شاهزاده نیز طرفین مراودت با اولیای دولت فتوح دارند وتنجر رضا جوئی وسایر وتنش لازم شمارند
یوسف پاشا چون ارکان اتحاد بین الدولتین ایران وروم راحکم دید بپاشایان فارس وبابین
کمر خدمتکاری وملوفه بطرفین بیع وشری دوسیه رامرد میخود ندشرح حوکه مرقوم ذات
کیاس دوم وسنود قدیم را باید در عرایض مستقیم مواعدت وموافقت باحافظان تعهد آنرا
باچنان ثابت قدم بوده سلطنه سراورده راموقوف داشتند که وجح رابدین واسطه مواد خیرت
همچنان آمد نیاد النسویه وقف راباجمعیتی فراوان برسر فارس واستخلاص آن ولایت تعیین نمود
محمد پاشای حاکم آن خطه راچون باطنا باو سیه اسباب مصافات ومعاملات مهیا بود طرفین
در شهر همکامه رزم مراکم وقف انکه از طرفین برید کلوله نوب وتفنکات آمده وقت نماند نیز کس
روی بتاخت ونوای خذه اولیای دولت دوم را هیچ خود داشته بود فلهذا نتوانست بوشهر را
چون بی عمدان آن خطه را طلاع افتاد سید محمد پاشا ناموس با مرجع از بخچه ارزنة الروم ماموراخرج
محمد پاشا از قلعه فارس ومحافظت آن ولایت نمود محمد پاشا بحیره ورود سیه محمد پاشا بآن
حدود سعیده ونیرنك تازه بانداز انه واستعداد بظاهر قلعه آهنات وبا نفاق مسکر اردنة الروم

دو دی جلادت بطرف سپاه روس بتاختند و دست خصم شکنی و جان دوی مردافکنی برگشادند دو سپاه تاب مقاومت نیاورده منهزم بارد نفلیس بمودن گرفتند که هیچ بعد ازان شکست چهار هزار تن سالدات با سر خود بر قلعه آخسقه دولت ساخت و من وان معقب پسر پاشا هی شهریار مقتدر عازم گشت سلیم پاشا والی آخسقه سه هزار تفنگچی آنش فشان بامداد بمحصودین آن حصار فرستاد دو سیر ساعت قبل از طلوع صبح صادق بودش بجانب قلعه بردند ناظمور صبح عالم افروز از دامن دیجور کلهٔ جهانسوز درآمد و وقت بود عاقبت پای ثبات دو سیر بقرار دوپی سپس وادی فرار گشتند هیچ اراده نوشتن و شرح داده مختصر آن طایفهٔ شوم بدبخت فلعکیان افتاد در اثنای آن حالت حق رسید که دوا یل شهر ربیع الثانی جماعت یکچری سلطان سلیم جمانبر اینکه واضع نظام جدید گشته شی دیده و پاره از رجال دولت داکشته سر و اندام یکه قیصر پرتاله و سلطان مصطفی خان پسر سلطان عبد الحمید خان دابر و ساده سرود رنشاندند ای خبر هوز انشاد رنیا فتند که کدام وچ را بار دیگر هوس فرو وجنبیدن قارص بر سر افتاده باسپاهی آنش بنیاد دوی بیان سوی بنا دیوسف پاشا دا کر چهار جانب نواب شاه زاده استانبول فتنه بود که ترتیب تدبیر دفع آن فتنه جات دو سیر زندنا حسین خان سردار بر دوان بعاونت بر سه نامل نکرده بادو سیر شعله افروز نایره قتال گشت و سید علی پاشا و محمد پاشا دا کبستجن سلسله جنبت او در نقد سر روان وخود متعاقب با لشکرهای آراسته در حرکت آمده صرجانیه فرسنگ فاصله خیام قصب بری افراشت نیم شبی کهربا نه ظلمت ظلمات از دفتار دیده بینندو خواتین انجم در دریچهٔ ام ظلام جسم تحیر گشوده بودند که دیچ بر سر سردان مزبور شتافتن برد یوسف پاشا امداد سردادان را بابعهٔ که در ظل راین جلالت داشت بر پشت بارکی عزم قدم گذاشت فتنهٔ عظیم و آشوب عمیم در آن ناحیه بحدت گشت عافیت لشکر دوم دا از سرداره با دوی سپاه روس بای دو بنک لنات و سادو با نصد نفر پاسپیشر زندگانی بسنک آمد با نصد نفر دا گردن بستند با لحنک و یوسف پاشا بمن قادرعی فرار دی و چه پاشا دا که فرو زنده آنش آن فتنه بود گرفتند آمر جبیک الامر خلندکا دو زکاوش بپاپاق رسانید رایحت سر کب ظفر کوکب پادشاهی از جاهده با کفار روس بدار الخلافه سعادت مانوس چون طلیعهٔ لشکر شتابر شواهق جبال ظاهر آمد و انلال و دمن دا ایام سرسبزی و طراوت ببر بسید و بنفاکر حریف درست بتاراج در و دشت برگشاد زمانه اسباب تجمل بر و دکان ربیع دا بباد هر و دکان داد و روزگار دنی باوکان بوستان دا بر همزده دهار افسرده گشاد سوکب لطنت بفرخی و فیروزی بجانب

دار الخلافه

دار الخلافه قسطنطنیه چون بحر موج خیز بحرکت و چون قلزم شور انگیز بجنبت آمد و آن زمستان را کاهی بنشاط شکار و کاهی بتفرج دشت و کهسار بپایان رسانیدند در آن هنگام بر سبی دوانین نامی که بلغت فارسی مرادف وزیر اعظم است آنماه بود از جانب پادشاه ذیجاه فرانسه بتمهید قواعد الفت و یکانگی دارالخلافه دریا خدوی و غلبهٔ لشکر فرانسه دا بر رجال نسه ستمودای ادلبار دولت علیه ساخت بالخصوص چون آنکه بونیا پارت پادشاه فرانسه از جلادت و ساط الناس ولایت پادشیی که تخنکاه ملت فرانکیس است بعد از تسخیر اسکندریه مصر که سابقا اشارتی رفت رفته در بحاج فرمان روائی و مرجع و پایه تخت اعظمش در میان فرنگستان دراند لذ زمانی با فلاذات الروج سخت شادی یافت و چون آفتاب ابتشش در شش جهت آن کشور تافت از دوی بنیاد و غرور و ادعای امپراطوری که بر بان فرانسه اصطلاح کویند نموده از سلاطین متوقع که آن خطاب مخاطب سازند پادشاه نمسه که بجمیع سلاطین فرنگ حسبا و نسبا سمت تفوق و ادد از تفویض آن اکاه و محادرت را تاه ساخت بونیا پارت پیاهی افزون از ذرات بطرف مملکت نمسه آهنگ و چند کرت فیما بین محاربت عظیم دست داده و کل از جوانب مشار الیها دصال ذلت کلی لذ تفاذ توجه هدف و دران عرصه عرضهٔ تلف آمدند عاقبت بونیا پارت غالب و پادشاه نمسه بنا چار بصلح طالب و بامپراطوری او صاد سوکب ظفر آیات دار الخلافه قسطنطنیه بدشمنان مستولی ملازندهٔ محفل چرخ نیلفام و آرایشکر ایوان کردون والا مقام بعزم سرحد دهلی سالار جنبان سپاه کران انوار و محرک لشکر فیروزی آثار شعله کرده و سپاه خیجر کذار سبزه دلجوی دمن و لب جوی بکرفت سلطان زنیشان قوت نامیه جنود سعود سبزه طرف و کل آذری دا بجانب لطانیه من کشید و وسان بین ودی که پای مرصهٔ ظهور نهاده دم از دم سردی میزدند نیم سپید دا کیتی مداد اردی بشت دیکر هاد دد قلعه کون نشسته و وجود نافع بر دوی خویش بت ریفس باد بهاری در تاج مرده دکان خاصیت دم مسیحی یافت و کل آنشین در سینای کلبن بید و بیضای موسی آشکار ساخت و ماغ و راغ دا از لاله لعل رنک ایاغ برکفنا مد و شبنم بر برنسن بیتا بر مروارید بن در صدف نرکسی دو دوخت و دیده چون می کساران قدح نوش در رخان و نفشه دا زلف شکوی بسان زلف دلاویزان تابدار از قد سوزون چکلی بیتکان عرض دشاد سرو کشیر با در پیش سر نشویزان رخساد دلبند بر سوری و سمن دا آسمان را جنم فخلت بزید شعر بچشید نرین دسنبل بیاغ ا بپوشید زکار کون کرد راغ ا بخندید کیتی و بکریست ابر ا فروزون بپوشید با کرم کشت ابر ا

ذبیاروی کلاه و شیلید ✦ تو گفتی همی جوشد از تیغ شید ✦ و یا هر سپیده دم از این جنس ✦ سناده کرایه
بشاخ سمن ✦ سمن در چمن قرمینو شکست ✦ مضرحیام پر برلب جوشکست ✦ زنو رنك وطاوس
طوطی وسار ✦ زمین پر خروش آسمان پر نگار ✦ آمد در عادات مبارکات دار الخلافه طهران محفل
بهشت شاکل و مجلس مینو مثال بزیم سزاوار آئین شاهنشه دولت شهریار سعادت یار زیب و
زینت گرفت فریدون فرخ یونان با بختی جوان و سعادتی توامان تاج خورشید مثال را از تارك
مبارك عزیمت فرخ فریدون فرهنده قدم بر فراز تخت کاوون رخت نهاد و شاه نژادگان سیاوش
وش چون خیل نجوم پیرامن قمر و مانند بروج باطراف سپهر بر در تخت سپهر صفر و ساده مذهب
مجوهر طبعه زدن کاه آسمان و از داری آباد رویه افیت شاه وار مخلص ده بحر و کان است صف
زده و کمر بسته رونق بازار فلك شکسته شعر بقرود ناکاخ کیخسروی ✦ بزرگان نوآئین
کنند از نوی ✦ زنو بست سرای جهاندار شاه ✦ عروس برشد بخور سید و ماه ✦ جم راستین
شاه پیدار بخت ✦ کرا ینده شد در شبستان تخت ✦ کیانی یکی تاج کوهر نگار ✦ ابو تارك نامور
شهریار ✦ کرا فایه سمنزادگان شید فش ✦ بزرگش فباهای خود شید فش ✦ سناده بر آن
در بر و کش بکش ✦ خلعتهای زیبا و کسوتهای دیبا طراز سراپا و زیب
قامت پیر و برنا و چاکران کریاس سده اساس و بندگان درگاه فلك مساس کشت بعد ماکردت
قضا نباط نشاط عید دابر چید عزم همایون شاهنشاهی باجتماع عساکر منصوره فرمان داد فوج
فوج چون قطره بموج دار الخلافه ضمیمه شد هشتاد روز از نوروز که ستره نوبت زنان موکب
همایون کوس حرکت و کوکبای هفت پیشت تجلیان البرز توان بستان اختر شناسان حکمت
پیشه و رصد بندان صایب اندیشه بجهت تحقیق ساعت همایون و بندقبق در طالع میمون اسطرلاب
جهان نمای برکف در بموقف حضور صف کوفته بساعتی معین رایضان جنیبت کش دیوان پریوش
برف پویه باد رفتار دابه پیشکاه حضور کشیده بندپای دولت رکاب فرسای و کلاه کوشه
جلالت فلك ساکشت و نبالهداران موکب منصور از ندیم نادستور و امیر و مأمور بقدر حرکت
درآمده و باغ نگارستان از مقدم همایون رشك سپهر بوقلمون کشت دوز دیگر کرلشکر انجم
واحش در مهنگاه باحش نهان از دیده اهل نظر و پنهان از چشم ارباب بصر گردیده بتوبت
ظهور اختران سلاحهای مصقول و تابش انجم دروع و مغفر بهادران حینول نصرت شمول و از
ستارگان بیغ و خنجر پرنور ضیاء ماه و هور از نظرها مختفی و مستور کشت طاوسان الوبه نصرت

النوای چون بلیغ و بالله رجع بجانب چین سلطانیه کشودند شعر نسبی کادیان در فش از زمین ✦
برافراخته بچرخ برین ✦ سمکر کیان کرد ناحیه فرسای کوه و دشت کشت و کرد راه بخار موکب
آسمان آثار ایران کیوان در کذشت و در هر منزلی چمان تازه بر بود و در محلی کشودن نو
آشکار امیکرد ید چون چین سلطانیه بضرب خیام سپهر احتشام کشت زمانه اسباب خود نما فی
روسپید و در نوشت اکر چه از بیم بهادران فولادی قبای آهن پوش و از خوف دلیران جوشن
در باس و بوس پای از حصار تقلیس بیرون نمی نهادند رودست زیاده سری نمی نمودند اما خاقان
کشور کشای نایب السلطنه را از محاذیه آن قوم ممنوع و مقرر شد که در چنین اشکری که در اول بهار
منیم جنام اقتدار کرده بود سعادت بدار السلطنه تبریز و انکرد یاسین را به فتح و نصرت
و هر فشنی را بحافظت سرحدی نصیب نایه و مدت سه ماه چنان سلطانیه چون لاله سپاه سلطانی
بود چون هنکام سرسبزی چنان سبز شد و طلیعه اشکردی بر نواحی قلال و نواحی جبال
ظاهر کشت و بخیه فصل اسباب خود فنا فی سبزه و کل را بدست بود ست هوا اندود و دشت
در نوشت حضرت کیتی ستان شاه زاده جوان را مامور بنهضت بمهام خوی و نخوان فرمودند که اکر
روسپه سر از حصار خود بیرون آورد نه دیشه وجود شان از بنیه استقام از زمین بر آورند و
رایت مراجعت بطرف دار السلطنه بر افراخته و بیاتحی سعود و طالعی مجمود موکب غرو شام
بسنقر خدمت نزول و در قصر دولت و کاخ سلطنت از وصل کواعصار اب و نفات چنك و
ذیاب کامیاب کشته در زمستان همین سال اجلال خاقان نامی با پنجاه و چهار هزار دیکر از ابطال
فرانسه با نامه دوستانه بیزا محمد رضای قزوینی که قبل ازاین ببفارت مامور بود وارد
دربار فلك مدار و نامه رخلت حتا منزلا بچون پادشاه ذیجاه و از ان پیشکاه حضور حضرت
ظل اللهی کشتند چنانکه دانیدند شعر بر اینکه ما را با پادشاه روس اسباب جنك آماده است و با تراب
یاس و بوس کشاده در این وقت کار از مقابله بمقاتله انجامیده و پادشاه مزبور حصار خود را طالب
و سالتز اراعب کشته چنانکه آرای طرفین بصلح قرار کرفت یکی از شرایط دفع کلفت تخلیه
تقلیس و سایر بلاد آن دیار بچاخان طاهر بود و توقع آنکه اولیای دولت ایران تبنیه بدو
انکرین نکرده دیاب تداخل هندوستان با اهالیان نباشند و حضرت کیری سه لت
خیال غاروان را بخطاب خاقانی سرافرازی بخشیده مقرر فرمودند که اکر پادشاه ذیجاه فرانسه
در تشیید بنیان دوستی میکوشد و از عهود شروط خود دیه نمی پوشد اولیای دولت علیه

دوکادی که دارد او دایادی خواهند نمود و عسکرخان افشار را بسفارت با سود و با تحف و هدایای
شاهانه روستا نمدوانند پاریس فرمودند و بعزم زیارت بضمیر تولد دادا لامان فرو نشاط تکا
مسیله و تفرج مین کاستان استعب عزوشان را از شهر بیامون عنان کشاد عرصه صحراو دشت
عرصه هشت بخشیدند و بامین الدوله حاجی محمد حسینخان مستوفی الممالک امر فرمودند
عزیضا دیافت که بکاشکان خود قدمرنما ید که عمارتی جدید و رومین بنا کذارند بحسب حکم
همایون اشرفی چون ایوان کیوان بلند و همرنگ آب مانند چشمه سلسبیل و کوثر دلبسته بنیا
رفت ذکر تزیب بنام خودوزی و رکبشت موکب شهریاری بجانب سلطانیه بفتح و فیروزی
بارد یکر فصل بهاران رسید ۴ موسم سرسبزی بستان رسید ۴ عالمیرا کشت نیم بهار ۴
رنجت هولوده مشک تتار ۴ چهره برافروخت کلنار صد شاخ ۴ هیچ مرا مشرق دلیلی ذکاخ بهار ۴
عالم آرای در فضای کوه و صحرا از برکهای خضراو کلهای حمرا خیام اطلس و دیبا را فرانت و نقاش
صنع با قلم نامیرو در قرطاس لنه و صفحه سفاک نقشهای بدیع و صور نمای زیبا بکاشت حرکات نسیم
جان پرور بر سراعواد و فراز شاخسار حضر حقه کافور توش و طبله طبله عبیر و عنبر بخشن کرفت
و نفحات هوانا مترنا مترسلسا دفر بدست مجمر کردان صبا و شمال بر ساحتها و دیر و جبال انکیخت
سردار بسر و پای سباط کبر با لشکر کران برف و برد محیط حصار جهان کشته بودند بحکم خالق آب
و حیات و تقدیر بدبر عناصر و افلاک از آتش افروزی برق بیاری تاب نفاو صبا بنیاد و ده روزه
بزدایای کمنامی نهاد فرمان فرمای آذر دیا بچان کلزار بدیکر باد سرحشکام قوای نامیه را بتاخت و
تاز عشیره وی و صحرا نشینان بهمن فرمان داد پیشکاران هیئ و مود و هیئ و دان صنعت کر محفل عید
و مجلس نوروزی را بطرحی تازه و زینتی بیاندازه داد ند و بر و دوش سر آن لشکر و کاه کشور بخلاع
فاخره زرتار و جیب و کنار مقربان حضرت اوکای آبادان و نقود کامل عیار و فرت کلزار کشت بعد
از انقضای جشن عید کاوکذاران دستکاه سلطنت خیام سپهر احتشام را در ظاهر شهر باوج
سپهر برافراختند روزه بکرکه خضر و اخم لشکر مهر انور و بزم برچیدن چنان اخضر فلک بر پشت
ابرش خوشخرام کردون برآمد شهریار بارا دو دین بفرخی و فیروزی با فرخی چون احکمات فلکی
دوداز فتور و خوی چون رای خردمندان سرکران کسود و قصود بای فرقد ساید بر پشت بود
جهان پیمای برآورد هند و دوی زمین از جوش سواران آهن پوش و خروش سواران بهرام کوش
تزلزل کرفت و بهرام و کیوان بالارآن هنکام بدیدمان انکشت شکفتن آدای نای و صدای هندی

و زنبورك جلوا زاطباق چرخ نیز دو بکذشت دلیران صفدر و بهادران ارژدر د
همکروه از کین برادرنداشت چمی ۴ همه بستر پر سبزه و خاور و نیا ندران شان چهر بی ۴ خروشان
چه شد زدتار یك اب ۴ فرو هشته بر دوخ تابناب ۴ بروت از دو دو کشته کردون شکاف ۴
سراسر کیوان فکنده کمند ۴ ستاره بپیلان برآورده بند ۴ عنان در عنان رخش فولادسم ۴ جهان در
جهان نبرد کاوه دم ۴ طریق سلطانیه را چاپندکان دست و در کرانیدن کوه و کرشد ند چون ساختن آن
چون دلکش انجمن بهاران بهرام صحصام چون از ترکش کشت امر فقد رفقد رشاه زاده فریدون فرخنده
چهر شرف نفاد یافت که چنینا سباب وجدال و تدارك ادوات قتال راهمت و لاهمت بکارند
و شران آجام جماد و دفاع را فلاده از کردن افکنی بردارند و بیش از اقدام دوسی چاه بضط رفعا
و مقاتلت طریق محاربت بپای مسارعت سپارند در آن حال پام آوری از جانب که وجع سر یا درد دس
وارد اردوی سپهر مأنوس و شرحی بجنرال غاردان خان ایلچی فرانسه مرقوم داشته که چون بهمان
دولت فرانسه و دوس اسباب مودت و مولات مهد کردیده و اولیای دولتین ایران و فرانسه
بنیان مولات و اتحاد میداشت و ظیفه انیکه از خاقان کشور کشای و خاقان ملك بخشای
مصالحت و سالمت فیابین دولت دوس و ایران را سایل کردی و کردی که از ضباد انکیز ی آذری
کم عیار اغیار فتنه جوی بر چهره دوس مه کنین نشسته زوال هواخواهی و مصلحت جوئه بزداید
جنرال استدعای او را مرعی داشت علیه ساخت خاقان کشور خدای این در جواب بشقب زبان الهام بیان کشته که وجع را از اظهار این مدعا جز حیله سازی و شعبده
بازی منظوری نبود و غیر از بازد شمنی و معاداوت مقصودی نه لکن بجهت انمام مهمت چند روز
لشکر فیروز را از شعله افروزی و دشمن سوزی ممنوع میداریم و دست در بر سینه ملتمس توئی
کذاریم اکر بعهد خویش وفا نمود و طریق صدق و صفا بپود فبها المراد و الا سپاه کینه خواه را بازوی
باتین وی مجاهدت بازاست و شاهین آتین رزمشان در فضای جلادت در پرواز از جنرال
قبول مسئول و بخ مأمول را بکه وجع استماع نمود و اوین بیهانه نشخیر آخضار تقلیس حرکت و د
حدود بینیك انجا فرصت را غنیمت شمرد شاه زاده مهر رایت و زرین بادبان خویش سیر دا
نزدیك فرهاد خان را دو اندازدوی شاهی و امنای دولت علیه از کامرانی قرین آکاهی ساخت ان
مصدر سلطنت حکم قضا مثال چنینا سباب قتال و تقسیم بهادران شیر چنکال بطرف آذربایجا
شرف نفاد یافت جنرال چون براس علیه دلکنون خاطر اولیای دولت بسیر اطلاع افتاد دیکر باد

دست بدامن استشفاع زده معروضه داشت که نیابت دولتین فرانسه و دین اسباب استیناس تمهید یافته
و عاقبت بر بدی از دارالملک پاریس خواهد رسید و بخیر خروج روسیه را از سرحدات آذربایجان
خواهد رسانید و در صورتیکه بسر بخیر بلایت کره از کاد کشوده گردد و گویی سالت بحوکاز مقصود
ربوده آید امراء بعادات حب صورتست اول واسب آنست که در این فصل خزان که دلاوران سرود
چنار رفتنان زمرد رنگ برانه از برو تولد زیر جدی برازنادک میانگذند سپاه کینه خواه را رخصت
انصراف بادطان و مساکن دهند و موسم بهاران که مبادران جویبار رادوش و بازخود و حفر و علاج
و کمر برف و یخ عاری میکرد د تسخیر هندوستان و تدبیر افاغنه را در نیزعزم برداشت یاری کامون
نوده بر هنه و وثوق قول خویش با دشمنزم مرقوم و با منای دولت علیه سپرد شکر اگر از طرف روسیه
سبقت در جنبات و پیش دستی آهنگ رود از عهده برآید و مستدعی گردیده که سیر تا بر دلت بین از
طرفین الشرف نایب السلطنه عهدنامچه مرقوم و مختوم سازند که اگر مجاهدین اسلام در جنبات
مسابقت جویند و طرفین سابقت در محاربت پویند و زیر مزبوره عتاب شاهنشاه منصور راسنده
باشد شهریار جهان داود ملحمتی و ذبر قبول فرمون و امر همایون بگرفتن و دادن عهدنامچه صادر
گردید مقرر آنکه در میانه دوم صفا نگذرد صفا الحق طرفین را تیغ خونریز نیفتد در غلاف و آسوده
خاطران فکر یکدگر و کافه اصناف باشند و زیر صاحب رای رخصت انصراف بآذربایجان یافت و
فرج الله خان را نیز مامور برکاب شاه زاده فرمودند موکب نصرت صاحب سلطان از حوض سلطانیه
بمستقر خلافت رجوع و بپرتو الشرف سلطنت عود نمود در اثنای آن حال نامزد گذه موج بحزال
غاردان خان رسید حاکی بر اینکه نظر بهوافقت دولتین فرانسه و روس بالضروره شاهد اتحاد و
موالات دولت روس اولیای دولت ایران را در بر خواهد آمد لیکن در این اوقات حکمران پادشاه
ممدر سیده که در تسخیر بروان و میان استوار سازم و با ستخلاص آن قلعه محکم اساس بر دارم
جنرال غاردان چون از مضمون نامه استشمام رایحه نقض عهد نمود و موسی لاوناد نامه مناسب خویش
پیش آن عهد شکن فرستاده و او را از نکاب آن حرکت شنیع تحذیر نمود موسی لاوناد در عرض
راه عارضه عارض و از رسیدن بمقصد و مقصود باز مانده که موج لشکر قیامت اثر دوتوپخانه شرر بار با جمعی
از دوان دانه و بنادل بنا لسین را با جمعیتی فراهم نماید و لشکری اهرمین کردار و شیاطین دیدار از ده
قزاباغ بنجوان نامور و چند فروند کشتی تحمون بسپاهور دریا ستیز شود و انگین از همه با کویه و انگلیان
عزیمت که موج سردار کفره روس بجانب ایروان و مجاهدانه حسینخان سردار و امور بکه از رضا با استمالت

جلوه کردن عرضه بروز و ظهور رکشت چون شاه زاده سپاوش هوش را بر بجاه دین و فشار و نقض عهده آن بد
بدکوهر با کار اطلاع افتاد کیفیت را به دربار فلک مدار شهریار تا جدار عرضه داشت و شکست عهده آن
غدار را مایه دستکار دانسته و لشکری کبیر در ظل لوای نصرت انتوای مختشد و مجتمع بود بر سه قسم
منقسم فرمود حزب ایروان تبریز را که در رشحات آب دریاچه ارومیه شاداب و سرسبز است مراغه
سوادان ایلات راکه با نوال آسمانی خویشی داشتند و چند توپ تین صابات بمعاونت و امداد آنها
استرابادی و مازندرانی و کردان و غلامان خراسان که در قلعه ایروان نزد حسینخان قاجار قزوینی برادر
حسینخان سردار بحفظ قلعه مامور بودند تعیین رفت و فوجی از سربازان تبریز و خوی را با
سعدالدین شکیبی بسمت نخجوان نامزد فرمودند و موکب جلالت کوکب در بلده خوی باستظهار و دولت
فرج الله خان و امان الله افشار افاضل خیام ظفر فرجام بدروزه سپهر داوج ماه و مهر بافر فتح و
با تمامی منهیان معروض رای اعلی گردیده که حسینخان سردار با استظهار عدت و کثرت سواره اکراد ابوذان
و سایر سپاه ابواب جمعی خویش سردار بآن بدکیش گرفته و سیل از سحاب توپ و آتش صواعق
بلا بر سرایشان بارید چنانکه تنی را از زخم گلوله آسیمی بسلامت نماند و حشیان مجروح روی
بفرار نهاده و اهل و احشام و اموال خویش را هر چیز دست رس بوده برگرفته از دود و دار مصور
و سردار را شست ثبات و قرار گسسته بجانب سنگر خود گریخته شاه زاده پیروزمند بر حقیقت احوال
استخبار رسیده فرج الله خان را از ده شرود و امان الله خان را از راه نخجوان با مداد او مامور
احمد خان مقدم را بحفظ نخجوان نامزد فرمودند چون ساحت فراچمن داغ و اردبیل در چنین وقتی
از سپاه خالی بود اسرخان قاجار دربندی آنجا و فتلا نمای فراچمن داغ اسر فرمود و موکب
ظفر طراز با حدود دیه سردار فرهان و کرانه نوآموز نظام جدید بودند در محال چورس توقف
فرمودند اعلام ظفر گردیدند که در آنجا بعرض رسید که موج بظاهر قلعه ایروان نزول و با آل
سپاه داوج را با سری پرشور بسمت شرور و مامور و حسینخان بمقتضای عادت فطری سردار
بر سپاه روس بسنه پس از تلاقی و آمادگی و هنگامه شر خنک دلیرساختن خصم را بجانب عقب آهنگ
نموده لشکریان عطف عنان داده شکست محمول و مبادلی بر خوف و تشویش مخوف و کافه هر فرقه
بسمتی پراکنده و سردار بناچار در مرحله بیمارستانی قرار و در هماروز فرج الله خان و امان الله خان زاده
ثبات و قرار داده و از بوتین در محاذی سپاه روس نشسته زاده جعفر را بجرمانون و دستی
مامور و سیاست فرمودند عزیمت شاه زاده نایب السلطنه بطرف ایلخانی بجانب نخجوان و مجاهدانه با

شد بعد از تبدل وقال بسیار واجازت جواز یافت ودر هنگام غرابت سر و ض داشت که چون در میان
فرنگ معمول چنین است که هر وقت سفیری برای انجام صلح میانه دو دشمن رود میانه ما هین
معاودت او از جانبین شمشیر شاجرت در غلاف استد عا آمدن که شکر بغرب ظفر پرور اید
ذهاب وایاب این فریخواه از کار بیکار منوع دارند شاه زاده تمنای او را قبول واز قپان باسان
حرکت و بقصبه چودس نزول فرمود سوسولا رد به که دیج هوستد ابلاغ نامه و پیام خود لیکن
که دیج دانجا نگه شاید طرفه شاهد تسخیر قلعه بدون رخصت جنبانک بچنگ آید زبان بجلتبا
ناصواب برکشاد و بحسن خان وهادسین قلعه ایروان مرقوم خاسته تخلیه وراه اوطان خود پیش گیرید
که اگر خواهند از باس و سنط لشکر دوس این بانید قلعه را تخلیه وراه اوطان خود پیش گیرید
حسن خان در جواب شماد نمود که چون جلادت ودشمن شکنی مجاهدین اسلام را ندیده زود خیالی
باخود پیدا زی بنا بیده مصرف کرد که دومن طالع شاهنشاه ناجدار آنا نیکه دراین قلعه اند فقر
ثانی رستم واسفندیار ند وسپاه روس را کمتر از پشه وموده پشمارند شعر هم مرد ارد ل
منا ده بکین ٭ هم سر بکردون وپی در زمین ٭ هم خاسان رام بزم کین ٭ قضا وقدر پیکان بین
در بالا بسینی چو شناه رود ٭ ز پستی بیالا چو بچنده رود ٭ شاه زاده فریدون فرخ چون بر مراد
اطلاع افتاد حسینخان وفرج الله خان افشار را با فواج قاهره بامداد قلعگیان نامزد فرمود لیکن
بواسطه انبوهی برف در طرق وشوارع نه سواره قدرت عبور بود ونه پیاده را بارای مرور ناچار
دست از دامن امداد قلعگیان کوتاه گشت که دیج راز فسخ بخریت سپاه اطمینان کلی حاصل آمد
ودوان سردی هوا که خون از عروق ابدان انجماد میافت با مانو لشکر وسپاه بر ابو حصار آمده
هنگا مذکین عمارد اکرم ساخت وتو پهای قلعه کوب وخمپاره های جهان آشوب را بحصار ذات جلاد
حصا رکشیده باندا ختن صواعق کلی امراز سحاب رعد خروش تو پ برق انگیز زلزله اجزای
خالف ساکن ودوقوله در قلوب سوکن پدید آورد وقت آنکه مهره مهراند هاو ارکده های افق
بر ون جست تا هنگام زوال نوازل بلا بر سر قلعگیان نازل بود لیکن کوهران رشته دل کشود
وعهود بسنگر حریق نمود نا دیشب نهم شهر شوال قریب بصبح صادق که اول روز وکال اد باب
کفر وضلال بود از اطراف بیورش انداخت محافظین قلعه بزیر کی در آرزوی چنین شبی بوده وبزیر
سوق غزای جما عه در سر داشته که گفتو چون عاشق مجران کشیده به بالا دیار در دیار منتظر وا ما
کاه زار صف برکشیده لبا زخروش بسته وبزم صیدنا کی چون شیران صیاد در کمین صید نشسته

تا اینکه تمامت سپاه روس از خندق گذشته زود بامنای بحر مانند بپای دیوار حصار برده صعود را پای بپله نهادند چون فراز باره قرارگاه آن طائفه بیپاده گشت بهادران اسلام ودلیران با ننگ ونام
از هر کناری با شامل فروخته وسنانهای افراخته بازوی خصم شکنی برگشودند اگرچه در آن
هنگام حسن خان را عارضه صعب بمزاج طاری شده بود تکیه بطالع خدیو سپهر یادی نموده با سر
کردگان مجاهد متوکلا علی الله تیغهای برآن اژدهای غلاف برکشیدند لمعان سیوف سلول کان قوس و
فزح بر دوی فلاک سایر آتشکا داساخت وشرار آتش وصاعقه جوشش نه چرخ ودود وبرده ضیا را نور
حلبن کواکب در شب نادآمد تفنک از دواهنات انا وح بر زمین وانزمین بر زمین غریدن آغاز کرد دنیا
ان سه فراز دوسوی شفق لاکشته وکبصده وپنجاه نفر نهاد ال دوهوا کوبات وعفیر وان سران آن قوم بدید
سیر بغدا سر مخاول وان دست مجاهدان نه چیم رای سپر آمدند ودو هزار نفر زخدا دو مجروح خود را
بسنگر کشیدند واز دلیران اسلام زیاده بسه چها رنفر جام شهادت نوشیدند سحرگاهان کتیجوب شب
رخشان در شاه برج افق شرقه ذات جلالت بر فراخت که دیج سوی کنان راه گریختن وطریق تفلیس
پیش گرفت پاره از دوسیه در دو طرق وشوارع سپاه سر بار اهدف وبعضی از دم سیف فنا اغرضه تلف آبدار
جادله نمودن شاه زاده نائب السلطنه کرت ثانی در حوالی نخجوان با کفار خذلان نشان وطرف
کشتن شایسته خداوند متعال در هنگامی که نائب السلطنه با طایران اسلام در بطا وساحت نخجوان طاهر وبراق
برقوش عزم سجوش دران نواحی جهان نوده وسایر بود معروض داشتی قضا مضایش گشت که دیج
نیا زال با سین دیا سپاهی نکین بست نخجوان نامود ساخته بعضی اسناع آن مزعلیخان قاجار وامان
السلطان افشار دیا جمعیتی موفور بدفع آن طائفه نامزد فرمود امور دین چون آتش وباد اندک
اردس عبور ودر چهار فرسنگی نخجوان اندلاوری فروزنده نوایر شر وشور کشتند وعنیر از نیخ انتقام
کشتند وفرق را بسلاسل واغلال کشیدند چون سپاه روز یعنی آفتاب عالم افروز در خرا پرده
اغراب نماند وکنجد خلاف نیلی پوش آل عثمانان ودر دی رخشان ثوابت وسیارات را موضر دی وسخن
در بعدی باز اد واز عمارسیارات زینت وبهاء یافت وکوس وکردن فلاک بیاث سیر بقعه شریا و
قلاده جوزا کران بار گشت وسیه خود را بامن کوه البرز کوه کشیده تن بهادران در مثال حیات دا
وفا بخویش ساخته آرمیدند سربازان لشکر اسلام در بقا بل اردوی آن طائفه بدفرجام فرو زنده
اسلام تن تف کشته بانتظار طلوع طلیعه مهر از مطلع سپهر بغنودند تیره شب روسیه از آنجا فرار
وخود را بقلعه قره بابا رسانیدند چون سر پنجه قضا کار بنا ذوق طالعه مطبق زجالت زدوازدس چیره

ودر برای بردن جان نیزه بر جسته میان ۱ درصولتشاول نسایم سعادت از مهب مراد وزیدن آغاز نهاد
ودر صدر مسند بخت وبایع بخ وپیروزی بیام رسید وان مطلع کاروطلیعه سپاه نصرت روی خود دکس
ببیال وپس روان صوفی سلام وبشیر به فرجامش داهفتم طبقه جحیم ودآن مصاف مطاف گشت
وابدال خان وملا جیمار خان وعبد الواحد خان وطهماسب خان کهاز اعیان افاغنه بودند کشتی حیات
ودکر باب فتنه انگیز بقرآید ودرنا رعنا طریق فیروز میرزا داچون خواجه فیروزی نامی واز شراب ناکوار
دهرنا پایدار غیراز تلخی کامی باقی نماند باحاجی آقاخان وزیر سر بر بیاطکنده راه هزیمت پیش گرفت
ودل بجصودی وماسودی داد انقضای جهان دوزملک قاسم ولدش باد وهزار سال ازان فتنه هاد میآید
بید دشکسته سلسله جلال ازگسسته پیوست چون اوضاع راچنان دید قدم ازتهران بیرون کشید
ومصوب فراه فراهم آوردن سپاهی جدید داخراری شد فیروز میرزا واردهراة وملک حسین میرزا والیه
خود رابهراهی یوسف علیخان رضوی وحاجی آقاخان وزیر وچند نفراز شاهپر افغانان وبشکتهای
لاین وبیلاکات مواعن وبلنج زنجوفیل نیل شکوه وشش هزار دستوان خراسان نقد وانعضور
فرزندان کوکب سپهر فسروی وبدست عجز ونیاز خلعت کوکب ابواب ستایش ومطاوعت کردید
شاهزاده ملتمس اورا قبول وبهمراهی هرات نشمول ساخته وباعطای نخاص ارجمند وکرمرهم دلشش
بجوهر اورا نواخت ولوای مساودت بصوب غوریان برافراخت وکردان کردانکیز اسرهز مودتا کردا کرد
شهر بند دا کرفته طرح قلعه کشائی ریخته قلعه کیان دا زوقوع آن حالت سر بر خط تسلیم مقالید
سالم داشته نواب شاهزاده سنخفظ کذاشته لوای مراجعت بسمت مقدس افراشته وکیفیت
نجاکپای شاهنشاهی عرض داشته آمدن سرهنری جنس ایلچی کابینه انکریز بدربار شاهنشاهجا
وکذاردن طریق وعده بای ساعا انکریز ازپیشکاه حضور مهر لمعان طوطی بچاوه کون منقار
خامه بدینکونه شکرین داستان دلاویز میکردد که چون بانهای هنیان ومجازان دیار فرمان فرمای فرانسه
هندوستان جنس رسید که میانه دولت ایران وفرانسه بآمد وشد سفرای صاحب رای ودهاب
وایاب پیام آوران تیاك فران ارکان وداد تشیید یافته واسباب مولاة واتحاد مهیا کردید فرمان
سفینه خاطرش دکردابا اضطراب افتاده درمقام چاره کاه وزدودن زنك نكال وهاراز آینه
احوال برآمده تاکم بیادر باعریضه مراجعت آئین ونقایس وامتعه هندوچین بسعادت ایران
ناسود ساخت شاهزاده کیتی مدار دهندرابوشهر لنکر توقف انداخت واستیذان دامراسلات
دستانه بامنای دولت جاوه دانمرو مغربان درکاه مضر واشر بکاشت وبهجت بوید رصاد تا

شبی بن کشاد ادسال داشت ازآنجاکه غارتدن خان ایلچی دولت فرانسه ازجناب پادشاه وزجاه آن
مملکت کهدرآن هنکام عزیکوس سپاطوریش خلعلد دمالك دوم ودوسالدخنصر بود وعلم زبدد سنی
واستیلا برجمیع قرال فرنك افراخته عهد نامه بادلیای دولت علیه سپرده بود که ب رخصت جنابت
چیلت روسیه دا ازدامن تطلیس وسایر ولایات آذربایجان که بحیله وقلبیس تصرف دارند کوتاه دارد
وعسکرخان افشاد تن صیص بنیان عهود داد دیا دیس بود امضای حوکت فاهره احضا بالکم بها دردرا
بستی دای وفتوند پس بحصول داد بدخول مملکت ماذون نساخته شادالیه معاودت نفنده
خود بها زچند بی سابوصفربان درکاه شاهنشاهی چند کرتا بلیون پادشاه فرانسه دا پادشاه روس
صلح افاده ودر تخلیه ولایت آذربایجان قرار داده چون برشکستن عهد آن چنان کسل قرب
باخنکان آسان آسمان محل دا اطلاع افاد بستن رشته الفت انکریز پاشنهاد خاطر خبیث بنیاد
وکستن سلسله مولات فرانسه دا کنون ضمیر دوستنهاد ساخته درخلال آن حال بانهای
صفیان معروض کردید که سفیری سرهنری جنس نام کدرحکومت جعفرخان زند مدتی دربیران
بوده ولبنت فارسی عارفت نجناب پادشاه وجاه انکریز فاده دربندابوشهر وبانتظار اذن
اولیای دولت قاهره دیده دوخته دارد فران قضا جریان ازمصدر عزوشان بافتحا رشاه زاده کامکار
حسینعلی میرزا فرمان فرمای فارس شرف اصدار یافت که مهاندوی ازشیراز روانه کردد باعزاز
واعزاز بدربار خسروانه رساند چون خبر ورود سفیر منیر بدربار السلطنه اصفهان رسید غازی
ایلچی فرانسه دا استماع افاده ملتمس کردید که بتمال بکیدت وتزویرش دوکلش برون زکلاه
وراقه درون واسرار چنانش ازپرده برون افتادان ولیای دولت رحضت انصراف بر نخاسته
بادبین حاصل واداده بتریب واسلاسبول روی نهضه نهاد ودرآنجا بس اسفنه سوده تدبیر ان نظر بادشاه
فرانسه ودرچه کرداشت افاده وعسکرخان افتادبانمانده دوستانه دن معاودت یافته درچین
سلطانیه شرفیاب کاب تاآنی کردید بالجمله دراواخر ذی الحجه الحرام سنه یکهزار ودویست وهجده
سفیر منیر بدربار سپهر دستور شاهنشاه منصور سرافران وبلك فطحل الناس بهرلمعان که
خورشید داز مکس ضیابهای آن تشعشع تشویر بردیده خوردی دشتری ازپرتو اضائت آن بر ده
غیرت برهم یکشیدی وسایر نقایس وطرایف فرنك وده هزاده توب بنیان ضیابات وشانزده هزاد
قبضه تفنك که بادشاه والاجاه هدیه دوستانه دراوایل سال ساخته بودند بشکاه حضور بکذرانید
وموقع استحسان ودرجه قبول یافت وعهد نامچه فیابین اولیای دولت علیه مرقوم وباجها رنسخه

الله ولاة المملكة میرزا محمد شفیع وزیر وامین السلطنة الیه حاجی محمد حسینخان سفرای لما لک محمو
مخاتم سفیر مزبور مختوم و بلبل مستحضر در صندوق خانه مبارکه ضبط و بلبل مستحضر صحیح و برقرا
ابوالحسن محسن زاده حاجی ابراهیم وزیر سابق در بیان اعمال او سال لندن پای تخت انگریز سفر ا
کارگذاران دستگاه ان مرز و بوم پادشاه فرانسه دیده بپوشند و با فرانسه مزبور چرا ذی دلیک و چه
اندود بهمانند بهمان نتوشند تا دو سیه رایج تصرف ان مملکت نقلیس و غیره منقلع نگردد و هر سا
برسم استمرار مبلغ یکصد و پنجاه تومان و چهار نفد سفیری که از انگریز همیشه در دربار تخت برقرا
است و اصل صاحب جمعان خزانه نباید که غاید حرکت رایات ظفر آیات به تنبیه سرکشان روس
بجهت او جان و تعیین شاه زادگان عظام به تدبیر کفره روس نقطه فصل دیوان اقبال
آمد پدید ۴ دوره از برج ماهی آفتاب آمد پدید ۴ هرکجا بادیه تا لاله دوید از زمین ۴ هرکجا جا
شراب ناب و شراب آمد پدید ۴ تا که بنشیند غبار از دوی میدان هوا ۴ آب در نرگس روم پیلان سحاب
آمد پدید ۴ از صبا در جام مل بر لاله گل داغ او فتاد ۴ ونهوار نکوش گل در خوشاب آمد پدید ۴
گرد باد از نافه ترکان چشم کوته در فتنه ۴ تا مرابت الطرف از اسبان تراب آمد پدید ۴ برلب جوی چمن
باد وی خیمه در جبال ۴ از فروغ لاله و سبزه حضاب آمد پدید ۴ بنا اعظم مربع عالم بیمن آفتاب جهان
تاب ابوالمحامد را از قدوم بهجت لزوم بنوی دینت کاخ خسروی را دی و نقاش قوت نامیه دست
بطراحی باغ و گلشن و نقش بندی تلال و دمن برگشاد فراش باد فروشان اودی بهشت برنگا
چمن را بجهت نزول موکب سلطان گل ارض و خاردی و بهن پرداخت و فرمان فرمای مزودین
قلع و قمع حریف خریف را بخنجر سوسن و سنان سبزه و پیکان غنچه و سپر اوراق و دیع شکوفرا آماده
و مهیا ساخت سپهدار دیع با خنود دریا حین وان هارا سترهاد آذر دیا بجان گلزار اعلام لاله سنبل
دودسته و کمسار فراخت بلبل شیدا بر فراز کابن از سودای گل غزلخوان گشت و کنار جوی و لب
گشت از سبزه طری و گل آذاری مونه دار چمن و گلستان آسمان آمد و سیان نادوج و امطار که در ذی
سپهدار آذار از قلاع و حصون کنامی بگشت دز و دشت را شعب مدم سردی عنان کوای دیوسوار
فلال و تلوخ جبال قدم فرسای و مرحله پیمای بودند از آتش افروزی برق دیاری بر و دایا و کف
متواتر کشته محفل نوروزی بآئین خسروانه و نظم شاهانه در دارالسلطنه طهران انعقاد یافت
شاه زادگان فریدون حشمت و امرا و وزرا و اعیان دولت علی التناوب برسم مالوف لوازم هنیت
تقدیم بپوشند و هریک را علی قدر مراتبهم بر و دوش از جامه مرغانه مزین و مکرم با تواب زرناف کوهر

رشد کلنار کشت و جیب و کنار دره دان لشکر و اعیان کشور از مخزن سخا و نعم بدینا رودرم مفرت
باغ ارم آمد بعد از انقضای چین نوروزی شهریار کشور دین و دنی بشکاران سلطنت عظمی و کامگاران
دولت کبری دامت شوکتهم باسباب سفر و سرانجام سرا پرده و چادر و تدارک تیغ و خنجر و اختشاد
سپاه و لشکر مزبور بند هفتاد روز بعد از عید سعید بزم چین او جان پای دولت برکاب جلادت
نهاده با شکوه سلیمانی و دبدبه آل عثمانی عزیمت بصوب مقصود کشادند رایات کیتی کشای
ظلت ساز اعلام جهان پیما پرده پوش چون فرخ والا شد بحرخاور بسکر تصرف پرور و دریای سکا
اردوی انجم چشم گردون حشر از حرکت دلیران آهن پوش بجوش و رعد عیار نای زرین و خم
روئین چون صور قیامت در خروش آمد چون او جان محل زلزل خلل ظفر شکوه گردید
قباب خیام زرین طناب باوج ماه و آفتاب برکشیده آمد عرصات آن ناهیدان وصول رکاب ملک
آرای شاهنشاهی چون عرصه ظلمات ثوابت با نوار سعادت منور گشت تهمتن و شاح جهانداری و
شهینه فلاده شهریاری نایب السلطنة عباس میرزا مورد عنایات و مراحم خسروی را بتعظیم و اجلال
تلقی نموده جهان بین دارا نبا دسم سمند جهانبانی کد کیهای سعادت و قضا بر حلقه قدر و اراتست
سر شته روشنان ساحت و از شرف پایبوس کد عمده مباهات و زبده کرامات و عنوان نامه بختیاری و
طراز جامه جهانداریست فرق افتخار و اعزاز بفرق فرقدان سود و زین رکاب آن ملکزاده سپهر
آل انوار و از هار بخ مراد و سرام دوس مقصود و بخشم و تغیر را در عرصه شادمانی و کامرانی
تکفته آمده و هریک را فراخور حسن فرمانبری انواع ملاطفت شاهداشاد و ان شجر خدمت مرضی شه
نخمت جا و یده یافتند چند هفته از ورود سعود بر آن حدود بدیگذشت بشت غاب السلطنت کتبی شاه
علی میرزا با آداسنکر نام و حشمتی الاکلام وارد اردوی سپهر احتشام و بشرف تقبیل بارگاه گردون
مقام مشرف گردید بنال بر وضه اقبالش با مثار عطوفت بشما رخسرانه نثار و رکشت و غضب
سر بلند خاطرش با نوار الطاف و اشفاق بلا نهایات خدیو زمنصور آمد عزیمت جهانگشای شاهانه
با طفای نایره فساد و هدم اساس رو سپر بنا د مقصود و مصور کشا مر و مقرر شاکه شعر
دو پنجه تاج و شایان تخت ۴ دو شیر بر بر خسروانی درخت ۴ دو شمشاد نوچمن باغ جم ۴ دو فرخنده
رخشان برج شمی ۴ دو فرزانه نیمن و میمنت چو جم ۴ دو تابنده ماه و دو رخشنده مهر ۴ دو سوزنده
دریا و آتش بجنگ ۴ هر سو جنان آتش افشان خشم ۴ دو شیر نیستان برنده از نیام ۴ دو شاهین
پرنده از نیلگنام ۴ دو نور جهان بین دارا نژاد ۴ دو نیروی بازوی کیهان خدیو ۴ نایب السلطنة

میرزا وجیه علی میرزا کمنه آب از زهره که با لطف آن دوزبان را بآتش کند و نه آتش را با آب گرما عفو این هنگام رزم
لاف بر تری زند از بیم رمح پیچان آن سماک مانند ماهی رود نا ناب پیچان و از ترس خدنک پیکان آن
نشر طایر چون کبوتر شاهین دیده پیچان آن بقوت ساعد منطقه از کمر جوزا و عقد دوی ثریا بود
و این بس و دریاد و فلاده از کردن حمل و حمایل از صدره بحر کشودی خنده صبح بتیغ فتنه نشان آن کشاده
ابواب فیروزی و کوبیا بر کف در فشان این کامیابیات دارد وی شعر دوشهریار کرین ودو نامدار درین
دو ماهیخا دزین ودو اختیار وزمان آنکی بین ست چیره باد و نیم او دیناد یکی بتیغ چیره و سرشک و مرجان
با لشکری همه در جنبت هم نیز دشین و پلنگ یکی طرف کنجه و یکی طرف شوره کل تفلیس آهنگ
نماید شاه زادگان عظام امثال فرمان شاهنشاه کسری غلام را گذشت بر دیده نماده پس دو قوای
کرمیان بستد روز دیگر کرخی رسید انرو د و فرمان داده لشکر انجم و لختن از سراپرده اتفاق خاور قدم
بر تخت فیروزه گون سپهر اخضر نهاد رایات فتح آیات شاه زادگان جوان بخت و پس ایرکان کاه و
دا هتران آمده و عقابان اعلام زرین جناح و رواج نصرت پروازان نوای هم رو بین و نالهٔ نای ذرین ناله
فراز سپهر هفتمین در گذشت مامور گردیدن فرج الله خان نسقچی باشی جیسار شهریار
حسینقلیخان با کمک ظفر نشان با حشام ارطالش و آستارا خان مفاتیح ابواب سپس و مقالید افضال این کنج
و گرانمایه خانه قضا صفت پرداز اندیشه های بیت سرایان داستان فضل ندان نگارد که چون چنین کلنبر
از هترانه باد بیا رقدوم مهجت آثار شاه زاده سپهر اقتدار در تنگ فرهای کلستان ارم و آن عرصه
دلکشا از نظر از ندگی ضیق مقدم سعادت توام عبرت افزای بیت الصنم گشت بعرض رسید که نیالا
نیالسین در ساحت فرباغ دانیا ستیدال و استقلال بر فراز مهر و ماه افراخته و شمشیر جلادت
و تیغ غرو دانیام بخرد و آخته مدد شاه زاده غضب قیامت طلب آتش افروز و شعله غیرت
جهانسوز گردیده فرج الله خان افشار نسقچی باشی دیوان اعلا را با لشکری مده و بند ظفر پیوند شهریار
سنان بحر کمند بتنبیر نیالا مزبور مامور فرمودند و دانای آن حالف نظر علیخان شاهسون
حاکم اردبیل که در سال قبل از برگشتگی بخت بنا سبت مصاهرت مصطفی خان طالش با ایل مزبور فرار
بلنگران کرده بود رو بنا بدولت جاوید انیا زشاه زادگان گردون فراز آورده دست توسل بدامن
مجرو نیاز زده مستدعی گردیده که فرج الله خان را مقرر فرمایند که از راه اردبیل طریق قراباغ
پیما بد تا انیکه این جان فشان بلا فی بخور و کناه و زلات خود منی شاهنشاهی نماید و دختر دیگر
مصطفی خان را که نامزد شاه زاده والا گهر علی میرزا ست بمصطفی خان داده از فرستادن او کاخ سلطنت

دایوان شهریاری اتکادی ست دوانند سراپردهات عظمت و دولت جاودی حرم سرای جلالت منزلت و
دولتخانه سپهر پایه شاهنشاهی داجع آوری و با تفاق فرج الله خان بجان سپاری و جد منکذاری
قیام نماید چون شیخ کبیر ما جز پروری از خصائص صفات حمیده و اخلاص ان تقصیرات کذاه کاران به
شرف بکناه مدعرض ارباب کرم پسندیده است استدعای او را قبول و جواب لطف از جلد فرونش
شمول و فرج الله خان را بر قتن آذربایجان مامور فرمودند چون ساحت آن ولایت لشکر نصرت
و سپاه پیل افکن شیر زور را محل عبور و مرور دکشت خبر رسید که مصطفی خان را از استماع توجه
بحر خاور و دریای خونخوار و اضطرار سبیلی جز دنیا دارد وی انجم شمار ظفر شمار دده چنان وجدان
سفینه طاقت و توانش در کرداب اضطراب و اضطراب افتاده ایل و اموال خود را بقلعه جات متین ان
که در ساحل دریای طرسان واقع است فرستاده دیر جن خان پسر خود را با جمعیتی وافر بکرتین
حسینقلیخان با کنیه و هاشم خان شیروانی و علیخان رودباری و محمد خان بیکلی که در حدود
او جاروود توقف داشتند تعین و مدلغفلة بر سر خوانین مزبوره ریخته و سلاح جمیتیان را
کسیخته عمل را دستگیر و نذر دیده ریزه فرج الله خان را از ملاحظه و شاهدانی که از فصال آشخص
و برخاسته کرد بدکه چراغ مواعید نظر علیخان بی فروغ است و نهد آتش در دوغ و چراغ عروس چانش
بنداره مذر کالکونست و بر دوش شاهدانیانش سطر از عذر شجون او را با فرج الله خان محتش
کرفته بحضور شاه دوانه سوکب همایون شاهنشاهی ساخت و بحضور فرمان قضا نشان اولیای دولت
بر شیه مصطفی خان برافراخت ذکر ناختن شاه زاده والا گهر محمد علی میرزا بر حسینقلیخان کشود
سنان راه این دوان نیجا کر جستان اضمحلال کفار دود ساینا کلات حکایت کذار نکارنده این طرفه
خبر کردید که نواب شاه زاده کامکار محمد علی میرزا بحسب حکم همایون بحسب حکم همایون بحراست لشکر
انجم جسر بحساب شوره کل و فراز نده لوای علامات بطرف کرجستان بسبط زمین از جوش سواران
آهن پوش موکب فرخنده فرش منزل و کزنه هوا از ارتفاع غبار متبدل و صحرا و کوه از انبوه لشکر سیل
شتاب کوه و رنك پرشیر و پلنك تك کردید چون ساحت یردان ملجای کاه سمند فرسایان اعلام
نصرت پرور و رعنا قدان رایات ظفر پیکر کشت حسینقلیخان سردار پیکار جکی ایروان را ملتزم رکاب
فیروزی مآب فرموده بعزم شوره کل بر سمند برق نهاد آهورنك کوهر سرین عنان سپار آمده و چنان
پرسنان و کرپوهای تنك را با قدام اسپان آهوخرام پیوندند و مهر علیخان ولد مرتضی قلیخان نعم خاله
هم خشم و اسمعیل بیات و شفاف و حسن خان برادر حسینقلیخان سردار و محمد علیخان شاهبیات را با پیاده

خجر کذار دلشکری مو نخواهد بدفع دو سپه حاملو و پاک کند ی تعیین و محراب خان افشار نایب نمی
باشی دیوان اعلی با تفنگ بزنجیلک بزنجلو که در همان اوقات با ایل خود از دو سپه در کردان ورخ بدولت
علیه نماده بود مامور باحضره و باش آنچق که بعادت ها آنجا دست تسلط دو سپه را از آن
ولایت کوتاه سازند مامورین چون آتش سوزان و شعله فروزان پای کوه نورد بصعود و هبوط
کوههای صعب و قلههای سخت دشواری پر درخت کشوده از صدمات قوایم آهنین اسبان لاغ
میان تن بر سر بن پشت کاوزمین فرسوده شده دو سپه و فتی خبر داد دوان نشاه باده بخودی
هشیار کردیدند که سفاین وجود خود را کرفتار چهار موجه خطر فتور و فتن دیدند و متوجها بر بیدادکاری
و غایر خویش و تفنکهای برقراندان را سپر بلای خود ساخته شراره دیزی و آتش انکیزی آغاز
نهادند ان سحاب پر تاب توپ صواعق بلا و از غمام تیلغام تفنک ژاله عنا بادیدن کرفت مبا
شیر کین اسلام که همیشه شمشیر کین ایشان در فتح ابواب بسته کلید آهنین خدنک پر ایشان
قابض ارواح آتش باران فرنک و چین است با تجمای آخته و سنانهای افراخته خود را بمیان دریای
آتش انداخته بضرب بلادلت بران و خدنک پران طرفة العینی بساحل جمعیت آن طایفه نرسانیدند
بلکه بکر کسیخته در میدان شیرها بما و دوانها بر سرهم ریخته بقبر السیف بطرف قلعه جات کریختند
دلیران قلعه کشا اطراف قلاع کردون ارتفاع را محیط کشته و راه هبوط پاک منظر بر دوی دشمن
و دوست نبسته چون ایام محاصره امتداد یافت شاه زاده مامور بن محاصره را احضار و بفرمودن
و تاز قراولها و حصار تفلیس پرداخته و دران آتش پای باد پیمای آب دهنده خاک نورد کوه کرد بر نشسته
چون شیران از بند رسته و پلنکان سلسله کسسته تاکینه تفلیس را تاخته و با غنایم بسیار
و اسیران بیشمار مظفر و منصور عطف عنان عزیمت بصوب ایروان نموده روز آنجا محراب خان نیز
از آنصقوب سیل قصد و وارد حضور شاه زاده منصور کردید عزیمت نایب السلطنه عباس
میرزا برحسب حکم خدیو جهانکشا از راه قراباغ بتبریز و سید کنجه و آن حدود و مزاحمت
نمودن با فتح و ظفر و تسخیر آوردن شاهد مقصود چون نواب نایب السلطنه را چون کلبر نجیم
خیام عزت و شان و قباب حرکاه آسمان جاه عهد و بس برجیس و کیوان کشت ابوالفتح جوان شیر با
هوش چون زد دلیران شیر کیر و بهادران هژبر نظیر بر سر ابلات و رعایای قراباغ متصل بحال قپان
و مقری که محل اختیار او بود نامزد و بعده و دور از حد و امان کزین کدر خانه زین چون آذر برزین بود
بسمت باکو بیر تعیین کرد فسترا زروسیه آن حدود و حنبری پیاوند انفاقا پس از طلوع آفتاب

که چشمان نرکیت دسیار بخواب نرفته و جوهری فلات نطع آزادی غاطان و حداری بین انجم را بر بخیده بود
بفوج از دو سپه بر خورده آتش کارزار مشتعل و چرخ فدار دو بآذری فوی دل کشته همی در سوی
روز حیات بسر دسپه در کف ساقی جاکاه مینع شربت ناکوار مرانجشیدند و جهیر ادست ذبر دستی
بهادران پای به بند اسیری کشیده بر کاب شاه زاده مظفر آوردند و روز دیکر که سپهدار مهر انور یکتو
خاوری اشکر انجم واحش پای سعادت بر کاب لشهب چرخ اخضر نهاد امر والا باعلای اعلام فلک فرسا
بجانب نخجوان شرف نفاذ یافت دلاوران دستم نکاد بر پشت نکاوران باد رفتار نشسته وان زخم
سم بوران آتش نهاد پشت کاوزمین را در هم شکسته در غرل که وهج و منصب طرمصوف
بعد از انکه که وهج را در پای قلعه ایروان سرعزو راز باد پندار خالی کشت و کشت حیات نبی در وسی
بداس باس دبوس مجاهدین اسلام دردیده آمد رجال دولت دوس اورا احضار و طرمصوف نامی
بجای وی منصب سرداری دادند دراین وقت که بر کب ولا از کلنبر بسمت نخجوان فرازنده راست
ظفر کردیدند برادر سرداری مرزبوم وارد شاهزاده منصور و بالغ نامزاد برادر نوه سعر و اینکه اولیای
دوس را منا این است که ایروان و نخجوان اشغال بایشان یابد که دودکر وارس و نیابین دولتین چند
فاصله باشد و در عوض این دو ولایت از ممالک روم و بغداد و سرحدات ممالک عثمانیه منصله ایران
بوافقت دولت روس بدولت ایران منتقل و آتش فتنه که نیاهن سالها است مشتعل است با آب
مصالحت و سالمتا نطفا پذیرفته بدین خصوص از دولت علیه بپای تخت مامور شود همین
صوابست و اکر فرضا صورت نبندد نقصانی بدولت علیه نخواهد رسید حضرت نایب السلطنه
فرستاده اورا روانه دارد دوی همایون ساخت و رکب ولا از راه نخجوان عزیمت کنجه فرمود و ورود
بچین کوکچه بر قلیخان قاجار دهاجی محمدخان قراکوزلو با سپاهی آراسته و لشکری ان سرحد مقر
و اتباع نواحی کنجه و مقر و فرمودند که هر کرا سر اطاعت و فرمانبری در پیش است و نیز مخالفت در کیش
کوچانیده دوانند دوی همایون پادشاهی سان ندهد و هر کرا دست نافرمانی دراز است و نیز عصیان
در کمان کرشمالی بیزاده هند و رکب ولا نیز ان نقاب عفایان نکاه را نداز شاهبازان اعلام نصرت
طرازرا با سرین فلات سر بر عزاز ساختند چون حوالی کنجه رحل اقامت انکاه اسبان تازی و بهادران غازی
کردیده شاه زاده امیرخان قاجار دولو مامور بتسخیر کنجه فرمودند چون اهالی را از نزول مواکب جلال
شاه زاده فرخ فال بآن حوالی اطلاع افتاده دست از آستین مهمان کشی بیرون آورده چند نفر از سوی
جاسوری بخون کشیدند و امیرخان را استقبال و شرط استنزال بعمل آورده چند نفر از اعیان دولت

اردوی والا و با انعام و جوایز بهره مند و بعواطف و عوارف سربلند گشته برگشتند و امیرخان و خارج
شهر تبه پس کاوه و تدمیر دو سپهسالار در اثنای آن حالت عرضه داشتی آن حالت عرضه داشتند و اگر دیده که طرهصوف را از سمای
نواب محمد علی میرزا دل قوی و بنوی اعتماد لشکر و سپاه نموده و خود متفرقه خویش را نمی ان
سنخطین فادیع جمع آوری و دوری داده بجانب کنجه نهاده و در دکم من اعمال بلدة مزبور
بارتو قف گشاده و کس نزد دو سپهسالار فرستاده بزرگان ارامنه را که فتر محبوس ساخته اند
اگر چه جمعیت اردوی شاه زاده بقدر رویج سپاه روس نبود و لاکن فتر نیز از معسکر انجم ستیز کیا
و شدت سرما دیر و دت هوا با عث فرح کتیخ و شاب و راه عبور سپاه بطرف ایروان و نخجوان
بر اسطه اجتماع دو سپهسالار دشوار فکر و تدبیر و دست چاره و تمهید شکسته بود شاه زاده
توکل بر عنایت خالق خود و کل کرده پیر قلیخان و حاجی محمد خان را طلب داشته و سنگری متین ساختند
و بهدی قلیخان را بحافظت شهر گذاشته و لوازم و حالات طرف طرهصوف را فراهم نمودند طرهصوف را
چون بر قلت سپاه شاه زاده مکشوف و جاه استخفا و کلی بود از ان رو بجوانی و دلیری تحیر ماند با
پرهراس سنگری متین اساس نهاده نشست حضرت نایب السلطنة اعوانخان کنجه را با قوم مرسوا
تعیین فرمودند که در اطراف سنگر دو سپهسالار دشمن نمانند و نگذارند که احدی از ان طایفه قدم
جسارت از نگاه خویش پیش نهد طرهصوف چون اوضاع را بدان سان دید بگرد چاره برآمده
خواست که بگر و فر متوالی در میان معسکر انجم ستیز رخنه اندازد و وصول نصرت و فتح و نصرت را
چاره ساز د مفید نیفتاده علیت دو رو از طرفین بوی سهام تین پر و کلولهای رو دخ شرر و آتش
بازی توپ و تفنگ و چغام کاوه دی سقراق سهام پیه رنات در میان جنگل تین المسکرین شام
کرد انیدند طرهصوف چاره کار و بهبودی دوز کار خود را در پیشگرفتن دیدانه هزار رصالات
سنعه و دوانداز ارد وی والا ساخت در میان جنگل با براهیم خان پیات بود با شی غلامان که
بقراولی مامور بودند برخورده تصور اینکه لشکر اسلام نیز غریب شیخون نموده اند فتح اراده
کرده معاودت بسنگاه خویش و ناهنگام میکه پرده ظلام از پیش نظرها بر خاست و مهر مساوی
ساخت جهان را از نرخساد عالم آرای پیاراست طرهصوف از در صلح در آمده نامه شوق و اخلاص
دوستی مرقوم و منعهد کرد یده بود که بقدر امکان در اصلاح دو دولت کوشش نماید تا وقتی
که پادشاه روس بتجلیه و کلای خود فرمان دهد شاه زاده پیام آور را بصواطف ملکانه نواخت و
مقرر فرمود که باید طرهصوف ابدا و آزارها را که بخیه دا که در ایام اوقات نا هنجار بجهة مطاوعت دولت

دوران مدت کشتند اند موقوف و همان عزم بطرف گرجستان منطوف ساخته و طرهصوف وفا بعهد
خویش نموده راه گرجستان و تفلیس پیش گرفت سوک و لاشین عازم ایروان و دیگر کجه با شاه زاده
محمد علی میرزا که تا ایروان بفرسخ مسافت دو روز طرهصوف سیاه ملاقات اتفاق افتاده حضرت نایب
السلطنه روانه ایروان و شاه زاده محمد علی میرزا نیز با وجوان نوده بحاربه سپاه شاهی با مصطفی
خان طالش و انهزام وی و تسخیر قلعه لنکران و قتل ازان رفرقه کلان صدافت سلطان کشت
کدخدای الله خان بعد از دوانده نوده فرمان نایب السلطنه باردوی همایون جهان پوی پادشاهی حسب
الامر اعلیحضرت ظل اللهی مورد بهشیر و تادیب مصطفی خان طالش گردیده با غریبی ثابت و رانی
مستقیم انا رد سیل نوازندگان نامی و حیل و فرازندگان لوای فال و فیل گشت ان آن جانب نیز فوجی از
تفنگچیان آتش فشان رشت و شفت بجیب فرمان فضا جریان شاهنشاهی بحوالی لنکران رسیده
از دو جانب نوای جنگ و افغان تفنگ بر خاسته در میان جنگل و کنار دریای پرشور و بحر
پر فتور بنوعی درآمده لطمات آن زورق حیات بسیاری از مردان مرد و دلیران جنگل کرد طالش با
نگون شاخت مصطفی خان چون کشتی وجود خود را در آن لجه خون خوار و گرداب بی قرار گذاشته
غرقی رخویش و بیگانه را از آتش اعمال ناشایست حریق دیده لشکران را در آتشی که خود افروخته بود
سوختن خود را بجا بیش دان دانسته از دو سپاه استمداد خواست در آن هنگامه که با داد و ستد محشر
و جزا را دهشت فزع اکبر میداد عمر سلطان شروانی که از جانب مصطفی خان شروانی معاونت او را
مامور بود بشیر همان کشتی مرحسنخان پسر مصطفی خان کشته کشت و آتش غضب منیا پس طالش
و شروان مشتعل کشت مصطفی خان تاب اندیشی نموده میرحدا پسر دیگر خود را پیش مصطفی خان
فرستاده چاک دوراس افتدار زد مصطفی خان از خون عمر سلطان در گذشت و بعد و دی پیاده
با بداد او معاونت جانبش دان ساخت فرج الله خان آن ولایت را متصرف و آتش دراهیاز د مصطفی
خان چون راه نجات را از جواب بشیر دید از دریا سیمان در آمده فرج الله خان کیفیت را معروض رای
امنای دولت علیه ساخت اعلیحضرت ظل اللهی میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه را برفتن طالش و تسخیر
مصطفی خان مامور فرموده مقرر شد که اگر استشمام روایح صدق و صفا از کلام او طالش نماید امانش دهد
والا بشرایط پسندیده کرده و بلنکان جنگل نموده و فکان دریا کش چون آتش سرکش و شعله فروزان از ان محل
اثری باقی نگذارند میرزا بزرگ نیز بعهده نموده کدیگر گردان کوه نهاد شقاوت و بواعظ شفقانه و نصایح دوستانه
از کردخوف و هراس بالکلیه دانسته نیز بعهده نموده کدیگر گردان کوه نهاد شقاوت و بواعظ شفقانه و نصایح دوستانه

سنبوسر شت و با سپهر اخضر انباز گشت بزم نشاط و انبساط او چون حوران بهشتی و محفل خوبان گلشن آرایش
یافت و سر و برگ اصفاصان سپاه از خلاع ذوتاء مزیت چین و تناء شد بعد از چین نزول و با یاء عید
سعید از قرار یکه سابقا نگاشته خامه سیاه بیان گشت و بنیان فصاحت پرداز کلک گوهر سلک گشت
قایم مقام میرزا بزرگ بحکمی که از بارگاه سلطنت ماءمور بصلاحدید کرده بود بتدارک انجا مآن کار آمد
در آن حال خبر رسید که طرمصوف در بدایت حال حیله خود را آشکارا و عنوان صلح سلیمان خان
والی باش آچوق را ملاقات و تبدیر و تقلیس او را کمتر محسوس بر تفلیس فرشتاران سستی موجب
تزلزل اراده و باعث توزع خاطر مهر مظاهر شاه زاده آفاق گردیده لکن از آنجا که در اینجا نقض عهد
نقض ناموس سلطنت و موجب نقویت قلب بی شرمی مغلب بود فسخ اراده مغزور و قایم مقام را
بر فتن و دیدن او نامور و مقرر داشت که در هر جا که خاطر طرمصوف یاءسه او را ملاقات نماید
و اگر در اقوال و افعال صادقش دیده ی و از کلین خاطرش کل بیجا را راستی چیده ی در تخصیر جرم و او
تقصیر روا ندارد و اگر ناهموار منهج خلاف و دورا تر جاده انصاف پوید بی فتی فیصل مهام را حوالت بشمشیر
قاطع نموده مراجعت نماید قایم مقام در قراچه داغ مقیم و طرمصوف را بچندین تعیین جا و مکان داده
ملاقات شاءعلام داد و در بادی امر سه تن از معتمدین و فوراً پیمان کردید عاقبت قرار بآن طرف
عسکران یافت طرمصوف در مراسم احترام و احتشام سرموئی فرو گذار نکرد فرامین فرمان روایان دو
دولتین بموضع شایان ابراز نموده زبان بتمهید اسباب صلح گشودند گفت و شنید بطول
انجامیده تا بنای نوشتن مقاله گذاشتند مجدد گردید طرمصوف دگوسفندان فراچه داغی خلاف عهد
و دزدیده علاوه بر آن در ایام توقف قایم مقام در عسکران فوجی و سیصد راس بقری نامزد ساخته
بود قایم مقام جهت اقدام او را بدان امر نامه صواب استعلام نموده طرمصوف در جواب گفت که
مقری ان بلوکات قراباغ و قبل از این هم دو سیصد آنجا آمده و شده میشوند و الآن در تصرف
صاحبانست دوستی و ارعای شما در این خصوص بیجا است نایب الوزاره چون در بدایت حال چنان
تاب میدهد و زین شوره شراب را آب و در قول خود صادق نیست و اضمار او با افواه او
موافق تر است متاءکد نموده مرا به سماءوت ساز نوشته طرمصوف در آذاب به رفته و شاءبع آن گردید
لاز شرمروی بعمل آورده قایم مقام وارد دارالسلطنه تبریز و مقری بتصرف دوسیصد راس و بوالفتح
خان نایب اصانی آنجا و قباءلت و بلوکات قره چمن را کوچانیده باین طرف رود ارس آورده حسب الحکم
نایب السلطنه حکومت و زمام باو تفویض یافت و ایلات قراباغ با لتمام کوچیده بنخجوان وارد و باد

آمده ساکن گردند ابراهیم خان قاجار بجا فظت سرحد مکرر مامور شد و اغوز لو خان کنیز بیگ چند دفعه بنیابت
کنجه و فشرابل ایروند کوچانیده بایروان آورد رکضت موکب همایون از دار الخلافه طهران بجنوب
چون اوجان با نظام آن سامان چون لشکرها از جواب دردار الخلافه تبریز یا صفت منتظم کشته
و کردان ناجوی دردد بیاد سپهر بداد جمع آمدند با مر والا بیاد دان نصرت پرور در رخت سفر بفضای
صحاء و غیر و اسباب ظفر بدشت غبرا کشیدند شاهدان رایات قدیر دریای بی انقراض و موج
اسبان باد وش برقسان دست زنان و پای کوبان رقصنان طی آمان نمادند عدکوس از کوهسار
و نشیط سنوران شموس بنیاد کن طاق خندد روس وارکان کاخ فلک آنجوس کشت پادشاه جهانیان
آرای باعزوشان از شهر بند طهران با اختری سعید و بختی چون توجه بجانب هامون فرمودند ظفر اوجان
مرحله بر حله صید افکن و شکار اندازان با قدام نادیان آموخوام کوه اندام پیمودند چون چتر مزبور
عقابان فتح بال رایات اقبال را مطار آن ساحت هشت مدار دروی فلک آثار داخل قرار گشت
حضرت نایب السلطنه از چنن دو کجان الی و جان را دو دوازده ساعت پیاده مرحوی براقی برقسان و
اشتیاق رکاب بوسی خدیو آفاق و شهریار دوجهاندار طاقی بود و از جبه سایی عنبر علیترف
سرافرازی و در نهر سربلندی حقیقی رجازی و فیض یاهات میان فارسی و تازی یافت چون شاه زاده
علی شاه قبل از حرکت موکب عزوشان از طهران با سپاهی چون بیان سنگدل هولنخواه و مانند چشم
فنان یار خیبر کذا بحسب الامر همایون مامور خدمت شاه زاده کامکار نایب السلطنه گردیده بود
در چنین فرایا غلمان انتظار بردد و الا گر میکشید اما حضرت ظل اللهی کنون پناه شاه زاده را رخصت حضور
توقف در اردوی همایون نداده مقرر فرمودند که غربت کنجه و کرجستان را موقوف و در فا
سعادت آیات را بنظم سرحدات و اقدام قلعه نزد آباد که صندسین جیاد و ابطرح فلاخ فرنك
چیده و از دوتای کمصار استوار فلك پدید دار آمده الآن مثلش را دیده ندیده معروف دارند
نایب السلطنه بحسب امر همایون روانه بخجوان و سرکردان ساعی یقین فرمودند در مدت سه ماه
بن خندقش بپشت کاوزین و شرفات جدارش را بفرازچرخ هفتمین رسانیدند حرکت بجناب
علی شاه بجانب آباران و مناذعه با روسیه خذلان شاءن سابقا نگاشته شرافت
گردیده ملیتا ه در چنین قرایا غلمان بخجوان انتظار شاه زاده جوان بخت نایب السلطنه زده است
شاه زاده بعد از ورود بآن حدود اوامر همایون آباران فرمود در آنجا رود قصه سمیل چای را
با فوجی از سپاه نصرت مبانی بطرف حاملرود مامور و بایاریت نکین سرکرده روسیه آن سامان خبك

دربسته رشته حیات بسیاری ازدوس رابتیغ جلادت کسسته وآن اوقات بین نایب السلطنه
غریب ابروان فریود وازانجا باتفاق بوداز ناموداز لشکر بجد ومرتبسخین سنگرها ملو برلشکر مرد
تلث صبا وقشادعنان سپارآمدند ودوسپاه دوزدد محاذی سنگر مرتبود فروزنده نوابرجنات
بودند سحاب سیاکیون صوان الدبار بود وغمام توپ ونفنگ صاعقه رین بواسطه شدت باران
کادی ازپش بیادران نرفته نایب السلطنه معاودت بابروان فریود وشاه نادره ملک شاه اتصیب
اراده وابطرف کنجه عنان کشود وروب بسیاری ازطایفه قراق بیست سرستان بادره فزا افتاده
معاودت بابروان نوزند نواب نایب السلطنه شاه نادره رامرخص بابوجهان نمود چون ایام توزیا
بانجام وهنگام حدت هوای آتش افروز باختتام بسبیده ابوشکین وسحاب عنبرین ضیا م
سنجاب وقباب سیاهی بقضای کوه وبحرکشیده اردوی گردون شکوه ازساحت دشت وکوه غرم
شهرستان وصراحیت بدارالخلافه طهران نموده درعمارات صباركات بلوازم عیش ونشاط ومراسم
بهجت وانبساط قیام فرمودند ماموربشدن ابراهیم خان قاجار دولو وسلیم خان شکی منظم
حدود شکی وشیروانات این
ازطرف شیروانات باخبرباشد وباعث این بود که سلیم خان شکی وحسینقلیخان باکو بیدرجیب
اوجهان سرهنگ باحضور اعلیحضرت شاهنشاهی ومرتبه نیزان سخصلیخان قبله شهود نظر لهذا
دولت علیه گردید هکبر استدعا این بود که از رکاب همایون سردادی باشکری جنگجوی وبجنگ
تعیین شود واز خزانه عامره وجوه سخصلیخان برسد که با مصطفی خان شیروانی کرد راتا وفات ان
موافقت دوس نادم ومابوس است موافقت نموده سلیم خان شکی بستقبل ووصیه نفرستاده
هوخواهان لکزبیدرد قبیه جمع آوری ودوری داود بیجانب دوسیه نهاده خود رادام بدنامی
وشمانده دست ودشمن برهانند اگرچه حضرت کیتی پناهی با اعتمادی باقوال ایشان نبود وسخنان
ایشان درنظر ودل اندیش همایون نقش برآب وموج سراب منبود امکان ایشانرا مقربه فرموده ند
که حضرت نایب السلطنه ابراهیم خان قاجار را باجوی معاد رامود ووجه صم بفد رضرورت ازخزانه
عامره بجنه سخصلیخان ومصطفی خان انفاد کردید واشارت رفت که ایشان اکرد قول اخوصادق
وانجام خدمت خود را بایکدیگر بوافق اند سپاه مزبور از کرمبود وفروزنده آتش فتنه وفتور کردند والابای
ترکتازی بتاخت قراباغ بکشانند ودست بردی بسزا نموده معاودت نمایند ابراهیم خان بدقول واصلاح
ودوط سخان رهل انامت انداخت وکسان کاردان بخزینج باکسان سلیم خان نزد مصطفی خان شیروانی

ازان طرف بهجوم جه رایحه صدافت بمشامش نرسیده وحسینقلیخان باکو بیدرا باوجهی که ازبرای لکزبیه
اسناد عانوده بود پیش سخصلیخان دوانده واز پیش دفت کار ایشان هم اتری بنظهی دش سیده چاره
هزدر مراجعت ندیده بنحوی که باموده بود بسمت قراباغ چاپاول انداخت وباغنیم بیادر معاودت
باصلان دوت وپس ازچند دوز پس قلیخان بجای اوباموده واوبود واستدار الخلافه طهران کردید پس قلیخان
چندی دردآن حدود بوده دوران تاخت وتازان نیآسوده ذکر غریب صنجان سرزاد بجانب ولایت
آخسقه وشیخوان آورجون سپاه دوسیه بروی ولکه دش وده فایح آن داستان
قبل ازاین بر رشته تحریر کشیده شد که طرفصوف سلیمان خان والی باش آچوق را بحیله صلح بجنبک
آورده در تقلیس بحبوسش ساخت ودرین اوقات از تقلیس بطرف آخسقه کریخت وسلیمان پیک
دیوان پیک کدازخویشان اوبود دوانه رکاب همایون راستدعای صده ودرفرمان بافتخار شرف پاشا
والی آخسقه وحسینخان سردار کردیده بود که اورا امداد نموده برده درباش آچوق تمکن سازند حضرت
ظل اللهی مسئول اورا بعز قبول مقرون وحسینخان رابمعاونت اونامزد فرمودند ودرعرض راه بجنبک
ازقفنز دوزکار بخود وهمراهانش خفته وزانجا هیاهوی کفته کدخوجی دوسیه درظلمات لیل
چون سیل کوهساری بیکباره وی ریخته سلسله جمعیتانشان ازهم کسیخته حسینخان کریخته و
جمع پریشان ازتجمع وبردسیه دوکوخت وبامداد بحدیات سرهنک نواب السلطنه خون
بسیاری ازآن طایفه ریخته اموال وخواه روخت وباسیر وغنیم بسیار معاودت نمود ذکر
کشته شدن علی پاشا وزیر دارالسلم بغداد وتوسل سلیمان پاشا بدولت
علیه ایران وتمکن او در بغداد بر حسب امر شاهنشاه
ازهم شیرکام کمال بدایع سلک درصدیان حکایت نکاری بدینکونه بپیرایه درمیکردد که یکسال العبد
واقعه کرصادی سلیمان پاشا کهیاردارالسلم بغداد علی پاشا رابنهم سرجها رنفر ازغلامانش هلاکش جاک شد وسر بریده دش هنشین خاک سلیمان پاشا کهیا کردید بواسطه نوجوانی خاطرخود شیدائی
شاهنشاهی پوسته وزارت راستعده ومهیا بود مواقفت جمعوان بنکچریان بجای علی پاشا طراز نده
سنده وزارت دارالسلم کشت وقاتلین راکه فتنه باشعشیر انتقام کشت چاپاری دوانه دربغداد
بلاد ومستعد عرصه وراحکام قضا نظام بافتخار اغره واعیان بغداد کردیده بود که اورا تمکین نمایند
اولیای دولت علیه فرامین مطاعه باعیان وسرحدیان دارالسلم وپاشایان سرحدات آن حدود کاشته
خاسته تاکید ساخته که نظر باتحاد دولتین سلیمان پاشا رابمنصب وزارت ودارالسلم بغداد

دام البلاد بصره مفتخر فرمودیم باید مطاوعت و لوازم شرعه سراز فرمانش نه پیچند تا از دولت
قیصری بقانون عنافی دم و کی رنگ باو برسد اهالی بغداد بجبر امر کار دم الامتثال اطاعتش را کمر
بستند و او امر و نواهیش را کار دن نهادند و دراین سال بپاره فساد و فتنه انگیزی عبد الرحمن پاشای
کرد با یان رجال دولت از وی رنجیده خاطر گشته و در فکر افتادند بنیان قصر جلالت او افتاده
ذئیس افندی نامی را بسفارت فرستاده سرّ عجیب فراین او را از شغل و زارت معزول ساخته
بودند و نیس مزبور بهمان ورود بغداد و باکمال اجتماد توانست از عهده آن امر خطیر برآید لاعلاج
از دار السلم بطرف موصل رفته کنون خاطر را بپاشای آنجا اظهار و دیده از وی کار دیده داشت
و شرح عبد الرحمن پاشا نگاشت که ما دران دولت باستعدای نوبانین کار ما بود ساخته ما را بحمیت
خود دار دیده نا یاتفاق با انجام خدمت پرداز یم عبد الرحمن پاشا کینه دیرینه از سلیمان پاشا بتوا
محاربه که سابقا دوی داده بود در سینه داشت و چنین دوزی را چو یا و چندی بر تکه سلیمان
و پیش فکر دند پیش آور را پو یا بود یا جمیت و افر غربت دار السلم بوده فریب بدان نواحی بچنده
موصل و فیره ملحق و موصل کشته نای غربت دار السلم را نواخته شد سلیمان پاشا نین بنا چار با سده
مقابله ایشان را بوا سب غرور دنین نهاده در دو فرسنگی بغداد جنگی بین دو لت دوی داد سوا ران
طرفین و جمان بازان جانبین مجاوله و مجاهده بآغاز دو ردهای کشش و کوشش از دو جانب
با شدت در میدان مصاف تیغهای بران از غلاف و در جوشنان بلاف در آمدند زمین از خون لاله
رنگ شد و آسمان از دخان نیلگون صاعر کز خاک کشت و زمین در یای خون عاقبت پاشای
سلیمان پیک سپقر ابدوی فراد بجانب بیدای کنا نین نهاده گذارش بیان فیلدار اغاسی اقاده
نیم شب آن نهمان فو رسیده را سر از خیمه بر اتصافی بدیده تن دو نیس افندی بر دند دنیس مرقوم
و منصوب دار دار السلام و صبد الله پاشا نامی از غلامان محلی پاشا دار موا دت تمکن و فور
دوی معاودت بصوب اسلامبول نهاد استمداد امام مسقط از فرمانفرمای ممالک
فارس و انجاح مسئول وی دراین سال حین مآل فیمابین امام مسقط و سعود آتش منازعه اشتعال
یافت و از آنجا که مجادله با اورو فوع مفید بنا دوی بدولت جا و بدآورده و برادر خود را با چند
نفر از اعیان مسقط روانه شیراز و بتوسط فرمان فرمای فارس از مقربان درگاه آسمان طراز خدایگان
دشمن سوز دوست نواز استمداد خواست شاه نامدار بعد از حصول اذن سواری بگیزار دنیز
گذار صبر کرد که صاد و فاق قاجار دو لو با مداد او مامور فرموده ما مور بن شیشیر های دلاور در آخته

برگردانند

برگردانند

برگمان را الی قریب بدو عیت تا خته و هر قبایل از اعراب که دو ع سعود را در یافته کار ان نکا شتند
و از خون طایفه بد عاقبت وهاب در سواحل بحر و ساحت بر قفا نیز و لایه خان کا شته مظفر
و منصور لوای معاودت بر افراشته سراجعت موکب همایون بحضرت خلافت پناهی از بین
او جان بدار الخلافه طهران حضرت کسری سعدت بعد از انتظام ملک آذر بایجان که
وقت زینت زردی کلهای کلزار و کلشن بود و هنگام ترکتازی سپاه دی و بهمن در ساحت چمن
و تیغ تیز بادسر و تازه نهالان شاخسار قدافت زند کانرا کشت و شمشیر بران صرصر بد نوجوانان
اشجار را در سرافشان شعر همی دمیدی بر چشم بیخ چون الماس ۱ همی وزیدی بر چهر باد چون
سوهان ۱ هوا شد زنیساب کرکینه پوش ۱ از انکه بقا قم جا راست دوش ۱ ز هر دو زن تنگ
سرکشان ۱ فکام سپکا ندا زدهشان ۱ زبر خ آسمان بر زمین سیم باد ۱ ز لخشان زمین بآسمان
از شرر ۱ رای خورشید ضیا منیر جهان دار الخلافه اقتضا فرمود کوس معاودت در موکب شهریار دین پناه
آوای و نوای رجعت آسمان فرسای کشت و سیاعتی سعد خاقان طهران از قدوم فیض لزوم خاقان
سریر اصفهان یافت دو سپاه ذی شان را بعیش و نشاط و فیروزی و انبساط گاهی بتنظیم امور
رعیت و سپاهی و گاهی بشکار تهمتن و صید ماهی بانجام رسانیدند شعر هر دو زدو کوه و دشت
بید ۱ همه شب زآهو و شان دو کند ۱ گهی در شکارند دوان شاخ ۱ گهی در شکارند دوان کاخ
غرّه شهر یار معدلت آثار نفرج خاطر بجانب دار السلطنه اصفهان
چه سالها میگذشت که ساحت اصفهان از سعادت قدوم همایون محروم و اهالی آن و لایت و شهر
احوال بخاتم بد بختی مختوم گشته بود خاطر مهر پرور داقتضای تفرج آن خطه بیمون و تفریح تلقه
و قلعه منوطین و مامولین آن بلده سعادت مقرون فرموده در آن سرزمین همآگذار دموکب سرا
خون در عروق ایران منجمد در طوبیت در سراپین اجساد منعقد میگشت عزیمت راب پشت پاره
کوه پاره آتش طبع بادر فشار خاکنوده بر نشست و از برق نصل ناد فصل هلال منهل نهر را
نزاج فلک انیس و طبیعت آذر داد ند و با یک دو نفر از ستا کان رضوان فلک سلطنت و افتاد
تا بان سپهر خلافت و سعد دوران خاصان و ندیمان آستان دستان بود و فلا مان زرین
کمر بدرام چاکر دوی توجه بدان کشور نمادند در طی منازل و قطع مراحل اعلام ظفر شمایل چهره
بهره و ماه را هایل آمد و در هر منزلی از منازل از ورود موکب نصرت حامل هبت بر ین ناز لان شد
چون اهالی اصفهان را سر و ش این عطیه کبری و عاطفه عظمی بگوش رسید معلوم کردید که شام بد بختی

بصبح نکبتی بپوست وجامهای فکار دشمنان از بند ناکامی رست وایام پند ولتی بسر آرید وسلطان اقبال
بر دیر صغیر وکبیر وبحشم وفقیر آن خطه بهشت نظیر استقبال موکب همایون را از سر قدم شناخت
وشادی مقدم بیمون دانفد جانها برکفنا زشهر بایون تاختند چون شاهد زیبای آن حالت دلکشا از دریچه
کوکبه جهان پرا کوکبه دولت واقبال برسزد زنده رود از غبار اکسیر هیا وموا کب جلالش جامه فرحت
وسلسبیل داد رسیل مذلت کشیده واز دشمال فراش هوا از چشمه کوثر جام شربت ناکوار چشید
عذراعذاران کلهای ریحان وشوخ چشمان مرغزار فریب کلستان کنان بیم تیغ سیاه شتاب وبیم
درپرده اکام خفته وترک جان تازین کفته بودند از فیض بادبهار فرخنده فروردین چون بخت
خسرو جهان بیدار وبرفراز شاخسار جلوه کر وآغاز نوردند بلبلان نغمه پرداز وعندلیبان خوش
آواز کذار مجموم جنود زاغ وزغن زبان نواسنجی درکام کشیده داشتند از ورود سعودش چون
خطیبان سلطنت ومثا کویان دولت برفراز منابر اغصان زبان بذکر جمیل ودعای دولت جاوید
بدلیل کشودند عرصه کلزار مطراوت نو بنو وفیض وزوبهار عالم افروز یافت واز طلوع میمون دولت
همایونش پرتو سعادت جاودانی بر ساحت آن کشور تافت واز فیض نسیم عنبر شمیم وروح سمومش
پرویزن هوا جبرئیل پر کشت وسحاب از جیب بغل نثار مقدم سعادت توامش را مروارید دیزبر کس از
دیدن طلعت مهر آسایش قرین سپهر کشت وباغبان جوده واحسانش کلهای سیم وزر در دامان آمال
وامانی برنا وپیر آذر کشود کشت وچراغ افسرده وصنیع وشریف از قنیات شمع پرتوافکن دولت
فرخنده اش مزدوران وآفتاب برجیش مزدافزای دوزان وشبان سیاه دوزان شد بیاغهای نما
از صرصر محنت دیرسالی دوری بروی ویران نهاده بودند سحاب ریادی جود واحسانش سمت
آباد یافت ونسیم وجود مانند اکسیر خزان افلاس بکلشن احوال دلها یافتن بوی احسانش لطف
عیشی برلت وبار دیکر آورد مختصر کلام کسی نماند که دست جوادیش بیم وزد بر دامن نقشا تدد
فردی فی کذارد فتر انعامش فزودیر ونوالش بخش ندو عبدالله خان اصفهانی کذارنده احوال اصفهان
وکاشان وقم عنایت فرموده بتغییر به رخویش امین الدوله حاجی محمد حسینخان مستوفی الممالک
برسم نیابت مالک بود از طلوع رایات عالیه صبح امید از مطلع مژه تبسم افکان نشاد وبلبل طرب
بکلشن شادی زبان نغمه شکر کذاری بکشاد روز وشب بدیده ولتسرای بادشاهی خدمتکذار
وجان نثاری واکر مست ومعاد دلبث کرود مایحرمت پذیرد با قامت رسم بندکی وچاکری فیصل
ساخته در پیشکاه حضور فیض کنجور بکذاشتند حضرت ظل اللهی کیتی پناه که حاصل کیتی در نظر

طبع همایونش کتمان زهاکست وکوهرتابناک ودریا بدست کرمش بی بهاتر ازخاشاک نظر فنون الطوف ومنظور
نظر بوده وبدانواع تحفه کالای بی بها دیده نکشودند وتمامی بشادابی لیریاز، معمور ومسرور داشتن و
ولایات ورعیت وظهور خدمات کلیه این الدوله برسم انعام مقرر داشتند وعلم داشتن حاودت
بطرف داراتخلافه برافراشتند واهالی اصفهان داغ حسرت برجان وجبال کنانشند وکفت

سرکب همایون بصوب چون سلطانیه روان چتب سود باسرود نوباوکان بوستان شهریار
شیخعلی میرزا وعبدالله میرزا طال بقاهما جهان چو بخت خدیو زمانکشت جوان

قدم بخت کیان زدخه یکان ۱ کشاده وی طرب کل بر ده کلبن ۱ کشیده سرو سهی قد زسلمت بستان
شکست قلب وی از صولت سپاه بهار ۱ بجلوه کاه شرف کرد آفتاب مکان ۱ زمانکرد حیا بساط عیش و
نشاط ۱ سپهر کرد همه اساس رامش وامان ۱ چو زعروس غاوری روبجلسه ای حلمناد بادبهاری
بای بفراغ کلزار دوچین وسحاب آذاری دست بقاشی تلال ودش بر کشاد نکارینه قوت ناسیر جلوه
کاه باغ وبستان رابین بود کالی شکوه ضرواز هار بچنه قدوم شهریار بهار پاست وابر نیسانی شاطه
دوشین کان کلزار دوآرا دیشکری عذراعذاران شاخسار بر خواست برود وش شاهدان اشجار وکردن
وکوش رعنا قدان صنوبر وکلنار دبزلف زیبر جد زلف حلیه پوش کشت ودلبران اتجان نوان کلستان
ازلالهٔ لعل رنک شقایق پیاله نوش ونغمیان بلبل وهزار وخنیاکران چکاوک وسار بر طرف
افغان وفراز درختان باهنک عزای دیر خروش نخجیر از صدسیا دلنک کلبن چون شعرای بافی
از دریچه قصر فلان میناعت وبناکوش هروسان سوری وسمن دعشر غانه چین بکوهرهای تر ایما
آرایش یافت کلجلوه کنان دامن برقع از عذار برانداخت وسر وآزاد دوکنارچوی بیاد قدبرافراخت
کاخ سلطنت وقصر شهریاری ازنکارینکی نکاربتان صنایع کارچون ایوان زبرجد زیب و
زینت پذیرفت وفراش اقبال فراز تخت آسمان رفت خسرو وفیروز تخت داز عنا دوکرد جلوس
همایون راسبز لف دلاویز حوران عشق برفت وبرکذ وساوه عرش فرازشاه زادکان خود شید چهر
مهنیاد چون اختران درخشنده پرامن عهدی کربر بسته اسرای ملک آزادی ووزرای صاحب رای
سرپای خلایق زدنا دآراستند وبپای بوس درکاه دولت فراز آسمان مقدار دوش وزیرش ایستاده بثنا وخسرو جهان
وشاهنشاه زمان رطب اللسان کشته شعرای فصاحت پیرای سترانشاده هریک بخور ومدیح بردست
مدح خوان وثناکستر آمده مفت از دل نوپیا سبز اکشت نوچیان سریع صولت کشوده کشت و
آوازه ابناء زمنی دلنک ومیرادنای سرود وصدای نقاره شادی وهوکوس از سپهر بلند دس

دلکشت بچمن از دم و دینار کرانبار شد دامنا از گلهای سیم و زر غنیمت بخش گلزار آمد شعر
کران تا بکران شد فرش ۞ بزد کوس قباهای خود سبد فرش ۞ ستاده چو دیوار ساج بساج ۞ سنانده از سر دار ساج باج ۞ ایران داد تا دیبران تیغ ۞ همه دیده و دل بگیوان خدیو
زخسرو بخسروی جام رشان ۞ شکفته رخ شبه هنگام رشان ۞ سراپا شده دیده شاه بین
برآن آفرینش همه با فرین ۞ بتیره زنان نوبت سنجری ۞ نوازنده کان کوس اسکندری
بنام جهانبان همی کوفتند ۞ جهانرا بآواز آشوفتند ۞ دنو دوز فرخ چه ها میکشت
بجوشید سودی بجنبل ز دشت ۞ کز ست ابر و خندید پذیرین ز باغ ۞ هیونی شده آماده ستر و راغ
شده زالها و شنبلیه و سمن ۞ چمازنک مانی نگاری چمن ۞ شده آن دو دکان دان که در تنگ کاج
گرایده شاهان بدشت فراج ۞ امرقه رقه قضا نضا عزیمها دیافت که فرشان محکم بادنوی بطر
پشت و خیامان قوی دست و دشت انگشت سرادقات سپهر قباب طناب را بحجل متن ان البرز
مثال و استران پیل توان شبر خصال بساعتی بجسته نزاد دوز وصال ان شهر بها سون کشند و روند دیگر
که دارای ملک آرای خورشید و خشان نیرم کردون کردان بارخصا رتابان بر پشت رخش فرو آید
جلو دارات بهرام رتبت فرالان زنیا خرام بمنهج ابر سنان طاووسان جناح تند دو پروبال دراساحت
کرباس سپهر شالکشیدند حضرت ملایک خدم دیب افزای مسند کسری و جم پای سعادت بر دکاه
چو زانظر هلال شکل فلک ندیدی بنا دند تغیر و غروش نادیان آهو کیا ز فراز کرة البرز بر گذشت
پلان دو رآن ای سلسله از شیران زنجیرهای بر داشته هر زبان بولا دپوش و بران سخت کوش
از کنام سهر ستان روی خصم جوئی بو سعتکاه محل و دشت گذاشته زین از نسل ستوران
ستاره زن گشت و هوای کره و دشت از گرد سواد و ارتفاع عنا و طیلسان عنبر فلکا دن شد هفتا
نیز چکاله امچه رای حضرت اشتمال با مرتع زرین جناح آفتاب لوزم کشان و دزوه بهم آسمان مطاد
شاهباز بلند پرواز سر طوق ظفر توامان گشت چون نوعروس چین در لکشای سلطانیر مغرب خیام
سلطان و علوی گاه اعلام کامرانی شده رای قضا منقاد و خاقانی نسبو دشاه زادکان عظام شیخعلی
میرزا و عبدالله میرزا قرار گرفت و عرصه زمین و زمان جنان یافت ۞ آسمان ساخت در
آفاق یکسو چو سود ۞ کاذان سو ر شد اطراف ممالک ستود ۞ انتقال است مغرب قرو را بالمس
انتزاحراست معین ملکی را باحرد ۞ چون شاه نادکان عظام را در سپهر جلال هلال عز مدیر چنین
بدیت رسیده بود و سر بر وفق اقبال ایشان در کلشن دولت و چمن جلالت سر بر کشیده رای

چنا

چنا ضیا شاهنشاهی فرا گرفت که هر یک از ان در اختر برج خلافت و کوکب اوج شرافت را بمجاورة
از استاد عزت در سلک ذوجب کشند بنا علی هذا مادی امر نافذش ندای عیش و ملاهی رود
نزد یک و دود داده مکام داغر و اعیان عراق و فارسان و کیلان با اسباب طرب و شادی روی
بچمن سلطانیر نهاده بر قفی خوشتن از دوز کار دسیاب و ذمان فرح انگیز تر از نشاء شراب که
یاهید باجیس بنظر تثلیث و نسد بر نا ظر بود و طالع را از حیث و سعادت حظی وافر شمارند
بهار شام بنات نعات را مطرا داشت و شاطر قوت نامیه عروسان گلزار را حال عنبر
میکداشت چون سبزه پوش بود و بلبل در خروش منجم منوچهر بسیو برده دوش بوده و نوحه خوان ناله
پر و رد کاشن از پیا لکاله و ژوه نوش نرگس خمار چون نا زه کشتان خمار زده ست و بد هوش
نسیم سرزلف را بنفشه تاب میداد و دست صبا بند دوی غنچه ضاع میکشا د نشبط خاطر
صفیر و کبر و نیسط ضمیر برنا و پیر را بکا دیدان صنایع کار دست نیکا رشید میکشا دند و شاخ
چین را از زینت و آذین دونق فردوس برین و نظم خضر و ذمان و زین نو روز فرود دین را ذیبد
بن حور لکشا د و آن عرصه فرح نجشا مرتب داشته و لوای عیش و نشاط بعیوق تخا مرنا هید بر افراشته
از نا زه شموع رشیقه الفه و اشتعال مشاعل بر یقه الخد محفل هفتم سپهر را رشک بخش آن چنین
ظاهر ساختند آنسا زان چا بکدستان کلمانی نقش ریزان عرصه کاوین را غیرت کنج خانه نیرو بن
فروند نیرهای فلک کذا رچون مژگان خوبان خلخ و ختا و حبگل کاوسپیره دو آمد شعر
ز آتش فشان نیرهای دمان ۞ سرو شان خروشان بشد آسمان ۞ شنا ور دران ژرف دیا رزان
بسی آتشین ماهی ز رکا ر ۞ کواعب کواکب پیکر و هواری هواری منظر با طافت چون کل در جا رع
هر طرف بر بسته کوشوار ۞ از روی سیمین و موی شکین روز و شب هم آمیخته و هر یک را بر س
کوی جان بر سر جان و دل بر سر دل ریخته بخیا کری عرق ریزان از کلزار رو خاد ذهره انگیخته
و نغمهای دلنواز دل از کف شیخ و شاب دبو دند و از نا لند رود و آواز سرود شان بلبل جا نستان
جنان چالشیر و هزاران جا هزا دان آه و نا لراشک حسرت اند یه میکشو دند هر یک را عقرب
زلف بر کوشه راه حلقه زده و چوکان سنبل با فته با کوی زنخدان در بازی و نرگس نیم خواب
از کمان ابرو بتیر اندازی شعر همه ماه روشن تن جان پاک ۞ و با آفتابی خرامان بخاک
دو رخ چون یکی مه بسر و یلند ۞ دو لب چون یکی نا ب شکر نند ۞ با بس دو چنبر ز مشک سیاه
بغنه سرو بر دین فروزان چو ماه ۞ کا نکس دو ابروی شکین بهم ۞ خدنگ مژه ماه رخشنده چهر

بکبر داچو کان دو ذلف دراز ۞ زدطای آزادکان کوی باز ۞ بلت هفتم ابرو وزیر و بخشم و فقیر را
اسباب نشاط و شادی آماده بود بجواب عجت و سرور رکشاده و دو شب بشبانروز بهره جبین
وعمود سایمان عالیه چنان از ناخن هلال اندام و سرانگشتان عناب دلت نوازنده رود و چنگ
و دف نیده ذیلت غم انا آنچنان دلهای تشنه بودند و خیاکوان عندلیب آواز را از نغمات شوق
انگبین شمار عقده از کارهای بسته میگشودند تعیین شاه زاده کامکار محمد علی میرزا بنظم
مهام عراق عرب و تنبیه عبدالرحمن پاشا کرد بابان شهریاری کشور کشای خاور بین نیکو نهاد فرزند
لوای این خبر میکرد د که عبدالرحمن پاشای کرد بابان بعد از کشته شدن سلیمان پاشا والی
دار السلام بغداد باتفاق نفیس امندی خود را بقلعه بغداد انداخت و در تعیین وزیر و والی
بغداد علیه کشت و دران فتنه و فتور و عزل و نصب او ن نصیبی سوفرو صوف از دار السلام حاصل
آمد و باد غرور و پندار در دماغ جا کرد و با توپ خانه و اساس بزرگانه روی بطرف شهرزور
نهاد و چنین پنداشت که بی توسل و نشست بدولت دوران عدت کار دها بر و فق مرام ساخته
شده پای از جاده انقیاد بیرون کذاشت و بابان اسمقان والی اردلان را که از جمله چاکران عتبه
بنیان شوکت قاهره است بنای کاوش نهاده بر سر او بیچید و بارسال عرایض متوالی استدعای عزل
والی را نمود ان سنی برخاطر نهادی کران و موجب موج و تلاطم دریای بیکران سخط شهریاری کشته
اولیای دولت علیه از حرکت ناهنجار او در بحیبت داس از پاس اتحاد دولتین علیین در چنین محنت
جهان پناهی بنای سفینه وجود او در بحر فتنت و فتور نغصور کشت قاسم خان قاجار قوللر
با موجب ادکردان دلیر و پهلوان شیر کیر از ده در جزیرین و حمو با بسر کردکی نوروز خان عزالدینلوی
قاجار از ده مرزعه ماموره بموکب شاه زاده بهرام غلام محمد علی میرزا مرسوده ندکه از رکاب والا با تمام
کاوعبدالرحمن پاشا بر دارند شاه زاده بحسب امر همایون شاهنشاهی حشمتا دعسکر و نشکر فرسوده
لوای جلالت بطرف شهرزور برافراشته هر یزان خارا دل و شیران آهن کسل بروشی که اهل دل
عزم بزم سور و حریفان پای در کل آهنک سرود نمایند دو رقصه از بحابت سلیمانیه رسانده
فغان رعد از خم هفت جوش و خروش از نای قیامت خروش و آشوب دستخیز از دریای
جوش موکب والا برخواست چون منزل ذهاب محل نزول دوی فیروزی ایاب کشت حاله
پاشای بابان نیز هم عبدالرحمن دوب و قلعه بروی سپاه منصور بست و در پشت حصار را قرق
نشست بادران قلعه اکان اربعه قلعه دانتك درمیان کرفته خالد پاشا چون کثرت و جود و اداد

کذبر

کرداب نیستی لطمه خود چهار سر چنبر فنود و کس رو بدیه وسایل بر انکیخته دست بدامن استیمان زد شاه
زاده از زلت و عثرت او درکذشته مشار الیه یکفر از دولتان عبدالرحمن پاشا را کذد قلعه کرفته
بدست اند و زبزم حضور و سرور تفقدات نا محصور یافته و قد دیکر از آنجا اعلای اعلام نصرت
و رفع رایات شوکت بطرف سلیمانیه فرخنده عبدالرحمن پاشا بمجرد استماع توجه موکب فیروزی
بدان صوب سلیمانیه سر راخالی و باکوچ و بنه و ایل بابان روی فرار بقلعه کری و هریر کرده
است چون بنای البرز پایدار و با تند و با وزان استوار نهادند اردوی والا چون سیل شتابنده
و باد وزنده از عقب وی تاخشد و خیام قلعه کیری در محاذی قلعه مزبور افراخته شد و در پس و پیش
و دون از آبادی و عمه دلهای نوب جهان آشوب نزلزل در آمد چنانچه باید دانداخت عبدالرحمن
پاشا چون راه چاره را فراز و دست ستاره را در تخریب اساس خود باز دید چند نفر از خواص
خویش را بجهت امان و شفاعت عصیان و استدعای عفو کناهان روانه حضور شاه زاده با تمع
و شان ساخت و متقبل پیشکاری دیوان نقد از بابت خراج شهر زور کردید که هر ساله انفاذ
خزانه عامره سازد و سر بسر خود را با کوچ بر سم کرو داد کند دکر انشاهان بتقدیم خدمات قیام
نمایند شاه زاده مظفر و منصور عطف لوای نصرت التوای فرموده حکومت سلیمانیه بخالد پاشا
مفوض و حریت کرایشاهان نمودند راجعت میرزا ابوالحسن سفیر دار الملک انکریز باسر کروزدن
سفیر و انکریز و دایر او پیش از این نکاشته خامه بیان کشت که میرزا ابوالحسن شیرازی بیضا دست پای
تخت جاه انکلیس و ابلاغ نامه دوستی شاهنشاهی مأموریت یافته اسلامبول و رکاب سفارت فرود
مقصد کردید اولیای آن دولت مقدم او را بمقدم افزا استقبال و شرایط مهمانداری و استقبال
بعمل آورده مبلغ هشتاد هزار تومان بروجه سنتری معهودی سرخرد خیس افزوده سرکرداوذل
نامی ان سیزدهین فرزنان کدمردیست دانا و اندازه و رسم سفارت آکاه و سیادت نامود که پنجاه
دریای بخت مانند رسوم سفارت را بجای آورده و وجه سنتری را بر ساند دران اوقات وارد دار
السلطنه اصفهان و این الدوله حاجی محمد حسینخان اصفهانی مستوفی الممالک که نظم و نسق مهمانا
بحسب امر همایون در اصفهان بر دلوازم مهمانداری بعمل آورده کیفیت ورود او را عرضه داشت
سدهٔ سنیه خود مقرر شد که مشار الیه در دار السلطنه توقف و با شاهدان عیش و نشاط تا تلاقی
نالف جوید تا اول میزان که موکب همایون ببیت الشرف خود مراجعت مینماید شرفاندوز
بزم حضور شرف کردد میرزا ابوالحسن دا بازاء خدمات سنجیده بخطاب خانی سرافرازی بخشیدند

موکب سعادت کوکب از حضرت سلطانیه در رایت سعادت بطرف دارالخلافه معطوف فرمودند ورود
باسین زاده میر عبدالوهاب سفیر روم میر عبدالوهاب نام کدا زسادات عظام روم بود و در
صاحب تمکین وخداوند رای متین آن مرز وبوم بود بر عزم سعادت از بعد ودرود واردرگاه فلک
اشتباه وهاله مظلت خناه خواند کاد را کد شعر بر تاکید مبانی دوستی وسوالات وتمهید اسباب
یکجهتی ومصافات وتشیید ارکان سنود قدیم وتاسیس اساس دسوم قویم بود از پیشگاه حضور
لازم الحبور یکدانید ومورد نوازشات بلاغایات خدیوانه گردید باجواب سودت نصاب
رخصت ذهاب یافت درایام سال اخیر توآشناب عنایت شاهانه بر ساحت احوال مقربان درگاه
آسمان جاه وندیمان مجلس فردوس اشتباه تافته هریک را بفراخور حال واز خدمت بزیدی مرحمت
وعطوفت نوازشند ومورد تلطف خاص واشفاق خاطر مهر اشرف ساختند از انجمله آصف الحضرت
میرزا محمد شفیع را بخطاب اعتمادالدولگی وصدر اعظم مخاطب ومیرزا عبدالوهاب اصفهانی منشی
الممالک دیوان فیض مبانی را بلقب معتمدالدولگی وسبلغ چهل هزار تومان قرض اورا از خزانه سخاوت
مبذول فرمودند بجاهدا نواب نایب السلطنه بار دیگر بسیر وشکست آن طایفه مخذول العاقبه
ودستگیر کردیدن جمعی غفیر از روسی با انضمام توپخانه وسایر اسباب
درداد فرجمین سال فرخنده فال بعرض شاه زاده پیمال نایب السلطنه رسید که فوجی کثیر از روسیه
خذلان سمات از تقلیس عزیمت سوئی مازندران نواب نایب السلطنه بمجرد استماع باجتماع پیاده وسوار
در سر بازان جان نثار فرمان دادند جلوداران سرکار شوکت مدار بر اسبان راهوار آهورک برق
رفتار زین عزم بر نهادند ونفس نفیس بحرکت لشکر وفایه سپاه ظفر پرور وبطرف خصم بدافر
بپایه دشت ودر دکوه وکمر کشته وبعد از ورود بحوالی سنگر روسیه سفینه ارد وی بحر تلاطم
لشکر افامت انداخته فوجی از یکه تازان وجان بازان میدان جاه را بجهت ضبط کبری مامور وبطرف
کنجه روانه فرموده مقرر داشتند که هر صنکام که آن قوم مخذول العاقبه بدو فوجام مزدیک میرسند
اولیای حضرت را مطلع سازند تا شیران آجام دشمن شکنی را فلاده از کردن برداشته رخصت
محاربت دهیم ونصرت عنایت داور بهمتاوین طالع همایون شهریار پیمال داغ خسران وبوار بر
جبین آن طایفه ستیزه روزکار نهیم سواران مرز وبوم بروان آهنین سم فولاد نعل را بر فراز جمل
وجبل ودامان پشته وتل بسراغ آن قوم دغل کرم جولان وکسسته عنان ساختند معلوم امنان
کردید که هزار دفرصالدت باتوپخانه وغریب آشتیانه بمازندران سوئی مادند خود را بکنار رکشیده

سواری تند دو دو توندی برق دو دو دانه موکب والا واولیای آن حضرت را از غریب دوسیه اطلاع
دادند از موکب نصرت کوکب آوای طبل رحیل بر خواست ولوای فتح انوای قامت نخضت بر افراشت
شاه زاده فرخنده فال مقابب بر بشت سحاب برآمده دنیا لمه داران موکب وطنطنه بن کاه ظفر کوکب
چون بحر بر امواج بحرکت آمدند وبیش از زوال با فواج دوسیه بر خورده بخت از جانبین شروع بتوپ
اندازی وآغاز فشنه سازی وبنیاد آتشبازی نمودند سحاب دستخوش اد تفنک سرکوم بادیدن
دانه کلوله وافشاندن قطرات شراره برکشت زار احوال بر نا وپیر وماموروامیر کردیده واز صدای
زلزله فزای توپهای جان آشوب ارکان زورق آسمان وبنیان سفینه کردون نزلزل
یافت عاقبت دوسیه داعراده فرو خانه از آتشبازی توپچیان آتش دست اسلام سوخته
وفوجی کثیر از خزبن حیاتشان سمله جان سوز تفنک امر وخته وکردان بنیاد وجودشان انکیخته
وخونشان باخاک سرکه آمیخته کردید وتفنک وآلات حرب وار بخته دست بدامان استیمان زده
آویخته نواب نایب السلطنه بقیة السیف را که سعادل هفتصد نفر بودند امان داده با سرهنکان
امنیان دوانه دارالخلافه طهران ساختند حضرت کسری سمه لت هریک را بفراخور احوال مورد احسان
وانعام فرموده رخصت معاودت بازدیار بجان وخدمت نواب نایب السلطنه ارزانی فرمودند
رکضت موکب پیروزی کوکب بساحت سلطانیه ویقین خبر ظفر نمود باتمام کار مصطفی قلی خان
محفل مینو مثال حلل از فروجود شهریار اقلیم خاور زیب وزینت کرفت کلها وآذری وسبزهای
طری چهره کشای از تنوع فضا وجلباب اختفا آشکارا ساختند فرامان بادمبادی عرصه چمن را
بجنبه قدوم نسترین ونسترن از خار وخس بمن پرداخته ساحت هامون از جوی کلاله وشقایق
کلکون وعرصه غبرا از هجوم شکوفهای نضارت چرخ بوقلمون شد سنه تسع تکفینا
فرودین با لشکر ازهار ودر یاحین وجنود کلهای نسرین از شرف ورود بهجت مود عرصه چمن را زینت
فردوس برین وغیرت کلزار جنان فرمود سلطان تاقد الفرمان بار دیکر بار فاست رضای
نوبهار کان چمن را بخلاع رنکین اوراق وازهار بیاراست ونوای مسرت فزای هزار وآواز دلنواز طاوس
کلزار از سرو وچنار بر خواست سرداری از سپاه فرخنده پی از ونیسان هزیمت یافته بر زد
کنای شتافت سپاه کینه خواه اردی بهشت قهرمان سپاه کلاه عبار تاخت وتاز ناهار بدیشتان
زمستان را بر اشهب سحاب عنان باز نوروزی برآمدند اوزکان تنك چشم کلوچ وامطار
که بیوس مدخلیت در عرصه مرغزار ده فلخ محکم بنیاد بمند چنان عنان تبی هزی کشوده بودند

بنیاد عدلت و دوران بادشمال و دولت نسیم اعتدال روی بر تافتند بزم نوروزی در عمارات مبارکات مد
شاهی آراستند کشت از فیجافی نظام و کرم شاهنشاه معظم براندازند افسر کیری جم بر و دوش فغفور
محشم از خلاع زر نار آذین یافت بعد از جشن عید سلطانی موکب شیفی صبای بزم سلطانیه را
کوکبه خاقانی مرحله پیمای درود شت کشت بعد از ورود بچمن مزبور و هریت از شاه زادکان منصور
باشظام و ولایات محل اختیار امر همایون نافذ شد و فوجی راز راه کیلان برافقت تفنگچیان کیلانی
با مدام اساس تلث نوزی مصطفی خان طالش مامور فرمودند حرکت رایات شاه زاده اعظم نایب
السلطنة تید سیر مصطفی خان طالش و تنبیه سرکشان آن حدود و سایر
وقایع آنسامان کمد و اخر سال فرخنده مآل قوی تبل پادشاه روس طرصوف را کر سالار لشکر
ونکاه بان مملکت کرجستان بود از منصب سرداری و سپه سالاری معزول و دیکری را بجای وی منصب
ساخت از آنجا کمه شارالیه را بمجازاة اوضاع ونشکان و سرهنکان سابق اطلاع بود کمه سازد خضر راه با
ایران خاطر خود را ویران ساختن است و مقابله با نواب با بسالطنة نزد بجا صل باختن است و
خویشتن را در بند مهالت انداختن چاره کار را دست بدامان کید و مکر دیده بسر بخیز تر و بر بجا
حیال در آویخت و رسولی بپایم کذاریه دربار شاه زاده جم اقتدار فرستاد کمه در این وقت از پای نخت
روس خبری رسیده کمه میان دولت روم و روس و انکریز طرح مسالمت و مصالحت ریخته شد و سر رشته
با یکدیکر محکم و مقرر دانیست کمه با دولتما ایران نیز متفق و بدفع فرنکیس پردازند و فرستادکان
ایشان تاسیس اساس مولات و اتحاد را خواهند رسید در این صورت منازعه ایران و روس به
سولست چنانچه رای مهر ضیای والا بتعیین جا و مکانی قرار بکیرد کمه این نیازمند شرفیاب
خدمت شاه زاده اوچند و بنیان مصالحه و مقاد کمه را محکم و اساس و داد و اتحاد را مستحکم سازند و
آئینه طرفین را آراستی و آماسیی حاصل خواهد آمد شاه زاده والامنصب از عرض ذی مودت
شاهنشاهی ساخت امر قدر و قدرت شرف نفاذ یافت کمه اکر چه چراغ سخنان آن طایفه را در محفل
روز کار دمدمه عصر ما از اعصار فروغی نبوده و هیچکاه زبان بصدق و راستی نکشوده الله لکن ایشان
حجت را بقبول مسئولش رضا دادن و باوی بنای مصالحتی کمه منتهی فوز و فلاح عباد و آرامش بلاد
تواند از نقاص دور و وحشی از آشا رفتن و فتور است نواب نایب السلطنة بحسب امر همایون فرستاده
او را نوید بلاقات سردار دوصل بسیار رخصت انصراف دادند تا هنکامی کمه از طرافت ربیع مرغزار
مرابع سبزه دلجوی و کلهای سنکوفه راست و رستخیز ابر فرودین رخسار دود و دشت را از کرد موکب

و شاطشت و لمعان سیوف یمانی برق در تراکم غمام آذاری چون تابش جبل در جوف لیل خود و تجدد
فصل بسر بخیز نسیم پرده از رخسار غنچه کشود نواب نایب السلطنة اخراج نصرت انتما و جنود و عدد و عتاد
از هر طرف بتخریب ولایات منصرف فرمود و سپه بنیاد کاشتند کمه عرصه اقامت و دولتسرای ایشان
سازند ازان جمله الکسند رمیرزا کمه در نواحی تفلیس رایت اقتدار افراشته و فریب بسی هزار جمعیت از
اهالی کرجستان فراهم آماده داشتا شارت رفت کمه دست خصم افکنی از آستین جلادت بدر آرد
روز کاه کمه رایات دوسپه و سپهدار آبهر آوه شارالیه بارتکازی برکشاد و اعیان آن طایفه ضالة را
کمه در آتش ز از محال کرجستان مباشر و برلهای آنجا آمر و ناهی بودند باره را بضرب صمصام انتقام
بر و ون کرد و بعضی را جا سر در خون کشید و جمعی از اعیان و تاوادکان را مع کیفیت احوال را داده
در باره فلات حال خود بوجه زوال و مورد نوازشات و عواطف شاهنشاهی کردید رخصت انصراف
یافتند و همچنین شیخعلیخان نیز با لشکر یزد اعتضان ضفوف و به سپه سمت تیر رایات را مورد نظار
و ترکتاز ساخت شاه زاده نیز امتام کاد مصطفی خان طالش را منصب العین منهی و با لشکری شیر کیپن
بلنک نظیر املای اعلام زدین برهم و تخریب اردوی کراکب جسم بجانب لنکران عنان کشای ایشان
شیر نوان آهو ندم کشتند از جانب کیلان نیز فوجی بان هنکان در یاستین بحسب امر همایون از راه ساحل
دریا چون قارم سرچ خیز و سیل خونریز روی با بنه و بنام بنیان او نهادند و انا طرف لشکرهای متین و
سپاهای حصین بسته دست بوریانی آن ولایت باز و بر پریشانی هیئت مصطفی خان کشودند مصطفی
خان چون خود را عرضه بی چرخنا و لطمه خود چما رسوخ بلاد بدید تر لنه خانه و مسکن را مانند بجانستان از
عزیمت هابل دید عزیمش و اتباع و اشیاع را بدانسو رخت عافیت محمل مرسوم بجا مشیش ان
کمه در میان آب واقع و محبور سپاه بیکانه را مانع و با منعقاد خود بلاهای زمینی را دافع است کشیده
از سر بار دوس استمداد خواست سادل چمار هزار صلالت از روی آب با سر چمار هزار ده توپ
جهانشاب بادپیما شد شاه زاده منصور امر فرمود تا عمارت لنکران را یکسر سوختند و قلعه حصین
و حصار و متین ساختند و موازی دوازده هزار سوار و پیاده در آنجا کذاشتند و وفای وعده و عهد را
با سر دار روس بعبارت شکین و اداء پل لوای شکین برافراشتند هفتصد سوکب نواب نایب السلطنة
بنجا چین عنان و ملاقات سردار روسی سپاه و منازعه با آن کروه خذلان پژوه و سایر وقایع
دود و دود بدان حدود منجر رسید کمه سردار روس با چهار ده هزار صالدات وارد تخت طاوس و معاملات
جویا و دوطرفه پرسالت بریاست نواب شاه زاده واجرین معلوم کردید کمه شارالیه با سپاهی بر وفور

و لشکری نا محصور ملتزم رکاب و ملازمت شاه و در ورودان معهم صوابست بوی پیغام فرستاده
که اگر منظور مصالحه و مخالفه و لابد است بتوافق لشکر و نگاه سپاه چه سود که داد و اگر غرض جلد و نزاع
است ملتزمان رکاب ظفر انتساب را شمشیر بران و تیر پران عدو سوز و جهانگیر است و هنگام
دریای پر شور و موکب فیروزی کوکب را بغداد آشامی کار است و هر یک از بلنگان کوه صلابت دشمن
شکنی را هزاران کوه زور و لشکر انبوه ضعیف را کجا طاقت لطمه سرپنجه غضنفر است و نیروی
هجمت را کجا تاب و توان صدمه پنجگان شاهین عنقا شکار سر باز مغز بود در جواب گفته بود
که چون با سعد و در صدد پی سپر طریق ملازمت شاه زاده نخواهیم گشت مختصر کلام سپاه
خویش را در رخت طاوس امر توقف نموده داصلان و دوز شرف ملازمت شاه زاده فیروز بلند
و سرور توقیر و انعام و افراز شمشیر جواهر نگار و اسپان برق رفتار و جوایز بسیار گردیده سخن
از مصالحه در میان و بوزبان آمد و سه روز سر پنجه این گفتگو در کشاکش بود سر باز دوس را صلاح
بادن قرباغ و گنجه و شوره گل و بیلبت تصرف اولیا دولت کرده بگذرد نواب نایب السلطنه تقلیس
و دیسه و باکویه و شکی را بموجب و ثیقه متبرم باو واگذارند شاه زاده فرمودند که باکویه و ملک
آذربایجان در تصرف دوسیه باقی است مصالحه صورت نخواهد بست بنابر آن سر باز دوس و امر
بگیسالمه متارکه قرار یافته روی بمسکر خویش برتافت اسباب داوران حرب و اسپاه سپکبار
در میانه گنجه و عسکران آکنا شته خود با سعد و در آن نگاه خویش راه تقلیس پیش گرفت و شب
هنگام بعضی وادادود و اندام و پریشانی لشکر عادت اثر راه چاده جسته نواب نایب السلطنه با
اطمینان ضمیر همت والا بنت بساختن قلعه کردون نظیر طرح فرمان مقصود داشته و مقرر
فرمودند که هر دو روز چنده سوار بجهت خبر گیری با وادی رودارس آمده و شده ی نمایند و دانسته ای آن
حالت عرضه دارند سلیم خان شکر لو بحفظ نظر و ستاد مراد بادکی گشته بود که رفته آن ولایت را
از تصرف جعفر قلی بیگ انتزاع نماید نواب نایب السلطنه سوادی و هزار و پانصد سوار جواد
نبرد کرده کی پر قلیخان قاجار بطرف شکی با سعد و همچنین یکهزار و پانصد سوار بجناب ایروان نزد
حسینخان دوانلو و با دو سه پیک و شوره گل ابواب منازعه گشاید چون بر سر اردکشوف و مسلوم
گردیده که لشکریان موکب والا بست طالش و لنکران و شکی و ایروان متفرق و پریشانند و زیاده
بر دو سه هزار جمعیت ندارند و بر والا نمانده در شبی بظلم کما زسیاهو طعنه زن زلف شکین مویان
خلخ و ختا و ان نیرنگ غیرت حال عنبرین خویان ختن و تا ربود با شتهزار صلابت و شجاعت و غرده

دوزخ شرب غربت شیخون آرد وی ظلمات مزن برابر توسن نقض عهد بر نشست و دو بیت مزعالدت را
بشر و ساخت در آن طرف رود ارس بقراولان لشکر اسلام گذاشته بعد و دی نبود ند بوخورده
اظهار نمودند که ملازمان سپاه دوسیه روی گردان شده رخ بدولت جاوید ایران نهاده ایم چون در دو
میانه ایشان چند سوار قزاباغی بود که با آن قوم باغی یا باغی یا طغیان یار و صدق قول ایشان را معتبر داشته
قراولان بخاطر جمع باتفاق دوسیه ناکنا رود دقیق و تفتیش و تحقیق امور نزدیک و دور بودند
که دوسیه از عقب رسیده قراولان را در میان گرفتند و براه تفلیس سوادان قزاباغ از رود عبور رود
کنارا رد وی سعادت یاد شعله افروز آتش شر و شور و باندا ختن تفنگ و توپ علامات فزع
اکبر و روز نشور آشکارا و سحاب توپ و غمام تفنگ بر کشت زار احوال ترک و تاجیک صاعقه
بار گشت بعد ما که نایب السلطنه را در آن نیم شب اطلاع بر آن عاید نه افتاد چون آتش جوزان و شعله
فروزان ببیشت بود دیدند آب دشمار خاک بهای هامون مورد بوشنده و با غلامان و سعد وقاص
سر باز سراه بر آن آتش سیال ببستند مخربان شده باد اجل شویش فرای آن شوریده فلزم وزمانه
از سر مرقضای ستجلی موج انگیز آن بحر تلاطم و آوای توپ جهان آشوب او ج گیرنده ماه و انجم
گشت از هیبت رعد آواز توپ لمعان دشمن بار شبان سال طرفین گه ضران آتشوب فنا مست میداد
ظلمات کینه نادکریش را سر اکشتان کواکب انباشت و آن شب بی دهشت را روز رستخیز پنداشت تا
وقت آنکه دست قضا علم سفید صبح صادق را بساحات افق بر افراخت و توپ تعبان ضیات شرق
مهر عالم فروز را از دهن بینداخت و دوست از دشمن و آشنا از بیگانه تمیز داده آمد شاه زاده
افراسیاب فر پیشتر سپاه و لشکر را جمع آورد و روی داوری بجانب آن قوم نهادند و دوست
و بازوی خصم افگن گشادند سپهی هیاکل مردان میدان کرد آن عرصه پر خاک هلاک خفته زمانه
زندگانی گشته در آن روز ان ظهور شعشعه فانوس ناصره و شعله شفق شاه زاده فرخ لقا کردن
پروانه هر پیش شمع وفا و سمندر سان شیفته آتش هیجا بودند تیا سودند و سراسب سواری آن
جناب که هر یک در هوای دیدار بر ان عقاب بودند بقرب کلوله تفنگ از پا در آمدند الفصه
سی ساعت هنگامه قیامت بر پا و ز مانه دون نواز سوزنده جان بس و بر نا بود نواب چون از دلا
دویدن استعمال نوا بر جنبک اصناف اردو با داد و آنانی که در اردوی معلی بیکار و از دسوم پیکار
عادی بودند مقرر فرمودند تا که بجانب سنگر محمد رضا خانی رفته خود را آن غرقاب هایل بیرون
اندازند چون همه دو یا رد و بجهته تعلیف در اطراف منتشر بودند و جمع آوری آنها میسر نبود

هرکسی بقدر دست دین اسباب که داشت برداشته روی بپیش نهادند شاه زاده مرا از آن جمله اطمینان خاطر بهم رسیده از معقب سمت عقاب شکوه عنقا پیکر با اعطاف حمل و جبل و بلند و پست آن صحرای پرغوغا بال کشا ساخته و علم قرار داده و فرسنگی اصلان دوز افراخته هشت صد و شصت تن نیزه گذار از معقب روسیه دانسته که آن طایفه غنیم الفتر را از عبور و مانع آیند با دو تن در ساحل دو دیا بیان رسیده با دو تن با تن روی در شعر سوزی و عدو بندی کشوده در حین کپ و داد سپاه مأمور شکی بین بواسطه تهمد مصطفی خان شیروانی انام کاد جعفر قلیخان را سا و دست میمنه دند پنجبر از بلجوای چون جره باز ان شکاری بدان زاغان راغ ذلت و خواری برخورده مخلب و چنگال خونریزی کشوده و سا وی در دست نفر از آن طایفه را سیس و سبوی اردوی سعادت مصیر باز گشته و حساب کشتگان و بخت برگشتگان را رسیده ند هفصد نفر از سپاه اسلام عز شهادت یافته و هفتصد نفر دوسی بدرک اسفل شتافته مناز عه مأمورین سنگر لنگران با مصطفی خان طالش و سپاه روسیه

چون نایب السلطنه را بحال سوسوم محمد رضا خان مضرب خیام توقف گردیده هشت هزار نفر از جمله دوازده هزار نفر لشکر مأموره طالش را مرخص با وطان و مقرر فرمودند که چهار هزار نفر از کرمانج در قلعه احدائی آن جناب مانده بلوازم حفظ و حراست سنگران قیام نمایند انقاد فرمان روز گار شاه زاده جم وقار ابلاغ حکم والا نموده بود چهار هزار سواره رخت توقف بقلعه کشیده و هشت هزار دیگر بر توسن سعادت زین نهاده بودند مصطفی خان در وسیه جا بیش دان را با نمای میهمان سالیان از قضیه شیخون آگاهر حاصل و رفیانات اجمای از جا بیش دان بلنگران مایل و نخست بقلعه محمد نظر اردوی بدان سو رهنمایی نمودند که حارسان حصار پناه رهنبران بالای قلعه آمش افروز دشمن سوزی بنیاد نهاده چون سیل دمان سر از زیر شده یاد حلاوت کوه فرهای فروزنده آتش کپ و داد کشته و جمعی از آن طایفه را بضرب عصمام انتقام کشته و دست نفر از دو سیه را سنگر و بقیة السیف دو عراده توپ که همراه داشتند گذاشته لوای فرار بطرف جا بیش دان افراشتند شاه زاده بعد از نظم آن حدود غربیت ترتیب فرموده چون آن اخبار دو دار بخلافه طهران مرسوم رأی جهان پوتا صباد کشت اسمعیل پهلوی رباب ستهزا و سعایه و پیاده روانه آذربایجان و حکام نایب السلطنه شرف انقاد یافت که احتشاد لشکر و سپاه نموده تلافی اردوی بگرجستان گذارد

کیفیت نواب محمد علی میرزا بر خیسه و نیز بغداد و هجب وفات آن سامان

در سلک تحریر کشیده شد که چون محمد علی میرزا بعد از فرار عبد الرحمن پاشا بطرف کوی حریر حکومت سلیمانیه بخاله پاشا تفویض و مشارالیه با دو دوش بطرف عثمانلو مان مطرف و با ثبت معاودت بر اقتدار عبد الرحمن پاشا دارای جهان بخشی کرخدمتگذاری بر میان بسته خدمات پسندیده از دی ظهور رسیده عاقبت پاشا زاده اولیای دولت قاهره با استخلاص سلیمانیه و اخراج خالد پاشا لشکر کشید خالد پاشا مقاومت را دون قوم خود ندیده روی فرار بطرف دار السلام نهاده دست توسل بدامان عبد الله پاشا زد شاه الیه نظم امور و بر احت برگماشت و با لشکری گران و حشتی بسیران رد عمادة استقلال عبد الرحمن پاشا را بر کران عزم عنان سپار آمد عبد الرحمن پاشا این دایت خالد را دستین بر افراشت و بحار دبه عظیم فیما بین اتفاق افتاده سالک جهت آگاه دیار ان نگذیکر کسینه و آبروی جلادت ایشان از آتش شمشیر بخیده بغداد بر خالد بدنات ریخته و عبد الرحمن پاشا بر باد پای فرار عنان سپار بجانب کرمانشاهان بپایه تخت شتافت و کما و کیف بعد از آن بحضور نواب شاه زاده مستعد گردیده شاه زاده کیفیت احوال او را معروض سنیر سلطنت ساخته از معصیه و خلافت امر شد که شاه زاده و الا مقام کشیدن انتقام او را از زیر دار السلام با فوجی از دلیران خرغام حسام بر جوی خرخره خرام نا زنان اندام عنان دهند شاه زاده گیوان غلام بر حسب امر شهریار با سپاه شام احتشام لشکر فرموده بساعت چون بخت خسرو فیروز بخت سعید با جهان جان عسکر و دیار بایخ و خبر با کمال وثوق و اعتماد با لطف خالق عباد ان شهریار با مون ستانند والی غزل ریاط با قدام اسیان فیروز ان قلم چهرند و از آنجا فرجی سوار جرار بتاخت و تاراج نواحی بغداد تعیین فرمودند مأمورین بمنهب و غارت دار با ن وی مرد انگی کشودند و دواب و اغنام بسیار بغنیمت گرفتند عبد الله پاشا چون دید که کار بر سوائی کشید بگرد چاره کار بر آمد و جناب شیخ جعفر مجتهد را با شفاع دو انتزاد روی حل و ستد می عفو تقصیرات گردیده اولیای دولت قاهره بیاس سنوح قدیم و توقیر شیخ محمد جعفر و شمار مذهب قویم از سر با ر السلام گذاشته عبد الله پاشا را مدتاع آن غزل ریاط و نهاب و ستد لیچ و فانتی با نجواب شاه زاده واگذاشت و نفرستند که هر سالمه بخاه هزار تومان بر سم پیشکش انقاد آستان طلت بنیاد سازد و قلعه چوالان و سه رود و سلیمانیه را کان بضبط عبد الرحمن پاشا در آمد که همه ساله سی هزار تومان داصل خزانه عامره نماید شاه زاده اشرافی داکه از نزد خود داده آورده بودند مرخص با وطان و ساکن خود فرموده مظفر و منصور معاودت بکرمانشاهان نمودند

چگونگی آوردن سپاه روسی با مصطفی خان

طالش بقلعه لنکران وکیفیت وقایع آن دیار

شما بقا اشاره رفت که نواب نایب السلطنه بعد از انهزام اسپاه مصطفی خان طالش سعادل سرچپا رهزار چریک کیلانی را بتوقف مامور و خود از قضیه اصلاح دوزبین سرزا احمد کاشانی مستوفی سرکار ریاست باعلی شاطر باشی و دو هزار سرباز دوسی و آذربایجانی بدان ولایت فرستاد که بعد از ورود بلنکران نامزد و عنان عزیمت طرف دارالسلطنه تبریز معطوف و اوقات فرخنده آیات را بتدارک لشکر و سپاه مصروف میداشته بعد از اخبار آن سوانح عبرت انگیز در دارالخلافه طهران معروض رای مهر ضیاء اعلیحضرت ظل اللهی گردید اسمعیل بیک غلام را با دو هزار سوار جلادت شعار نامزد فرمود که هر سواری سه اسب داشته و هر قزاق سوار مضمار سیاه دیوان ثانی رستم و اسفندیار بوده باشد و از راه ورکان شاهزاده والاجاه فرهود ند و اول محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت سر از دامغان شکن دوس باشتهارد صالحات امداد مصطفی خان را تخت غربت بتسخیر قلعه اکوان کمر بسته بر بالای استحکام برنشست چون هزر هجوم آن سیل بی پایان بسنگ متحصنین حصار رسید با یاعلیخان نوزهر چریکی با چند سوار بجانب دشت و کساد عنان سپا تکشت چون او را برکم و کیف آن اطلاع افتاد رجوع بقلعه را از هیچ نقطه و هشیاری و طریق حزم و بیداری دور ندید از آنجا سر خویش و راه معسکر اسمعیل بیک را که در آن اوان حسب الامر شاه زاده بهمن توان وارد بیل توقف داشت پیش گرفت سخنطین قلعه و فوز از شعبده بازی چرخ غدار بخبر دار گردیدند که سفاین وجود هر دار در دریای آتش لطمه خورد چاره و مهر باد دیده ان طرفین صواعق جانسوز کاولند توپ و تفنگ برگشت زار روانها بیاد دین آمد و طایران ارواح از قفسهای اجسام را صاحب بجانب آشیان عدم پرید ن کشش و کوشش بجائی کشید که هر دو گروه تفنگها بخشند و بسر پنجه شیر نبرد بکدیگر آویخته باکاره و خنجر خون هم میریختند عاقبت جمعیت بخیال اسلام روی امید بجانب دیگر نهادند و سپاه را از حصول غلبه دل قوی و روی بجانب لنکران نهادند مصطفی خان نیز از جایش دان باجماعتی از طایفه خویش و روسیان بدکیش راه لنکران پیش گرفت چون بیلکیاف با دل پر هراس و تشویش از دون حصار بغرض بدرقه بیرون آمده صف پیکار ببسته باز وی مجادله برگشادند زآن عرصه خونخوار آثار قیامت و علامات محشر و نشانه فزع اکبر پدید آمد آذر اندود تفنگ و توپ فلک جامه نیلی در بر آورد دود ذهره خیال کز دامنه آب کشنه اوتاد دریا بر آشفته مجمر کحلی اذکرد بر کرد سر آفتاب جهانتاب از هول آن انقلاب در میدان سپهر قرص ماه را سپر ساخت

دیباچه خورآشام خنجر خونریز از کلف بیداخت و کیوان از سورت آتش آن داروگیر چون سیبکدسیم در بوته بگداخت آخر الامر اصدامات متوالی و ضربات کالوله توپ ارکان قرار مسلمانان متزلزل گشته پایه طاقت و توان انسان بسنگ آمده سلامت جمعیت ایشان بر اکنده و مبنای وجود جمعی از اعیان کیلانی بشرارت جان کزای مرگ پاکنده گشت مدت حیات بسیاری بدان اجل دردیده آمد چون این اخبار بعرض شهریار تاجدار رسید امر جهانمطاع عز انفاذ یافت که حضرت نایب السلطنه فوج جوان غازیان پلنگ جنگ را بسرکردگی اسمعیل بیک از راه اردبیل بر سر آن طایفه غدار خیم الماقبت بفرستند و مقرر شد که میرزا محمد خان کارپچائی حاکم کیلان نیز از ساحل دریا با تفنگچیان قلع و قمع آن قوم را میان بندند مامورین بحسب امر جهانمطاع چون شعله سوزان و آتش فروزان روی کینه بجانب لنکران نهاده و دریای حرب و ضرب از تند باد فتنه بری بجاهدین کیلانی موج کف و رود باوج کیوان پیوست نخر پا کیبا نده و زآتش قتال اشتعال داشت عاقبت سر از دوس و عصیان بر آورده بقرار مستقر کنانت مصطفی خان و نفیر السیف صیاه دوس خود را بکنار رود باد سپاه بدستیاری سفاین از فراب بلاد دسته بذکر تسخیر قلعه میپردازد باید خداوندان چابک دست زبردست فتحهائی که دراین سال بشیمت حضرت ذوالجلال دولت ابد مآل را دست داد بر الاتصال را دور بر داد فتح قلعه میپندار است مبین این مقال و مفصل این اجمال آنست که قبل از آن احمد خان اوزبک متصرف ولایت میپند با جمعی از توپ و اسلحه ادر نا محصور بحاصره بیلکتوس خان جشیدی و اداده تسخیر محل مادوچائی غربت نموده شاه والاجاه بر خود و با ستمات و استقامت بخدمت شاه زاده نامدار محمد ولیعهد نامدار الی خراسان قرستاده شاه زاده محمد خان قاجار نایب خراسان را با فوجی از یاران جرار بدفع احمد خان و انتظام آن حدود فرمود سردار مزبور بعد از ورود بتردآباد بحدار اصیم خان هزاره را با جمعیتی از عساکر ابوالجیوش و اینماد و چائی نزد دکانجا بلنکتوس خان نیز با جمعیت خود دار دار و دری سرداده و در حوالی میپند ملاقات فریقین واقع گردید حربی عظیم اتفاق افتاده بعد از کبود و بیدار بستکر احمد خان شکست افتاده با سپاه خود ره سپار طریق فرار و غازیان شیر شکار از عقب ایشان تا حوالی حصار میپند بتاخت و تاز هزار نفر از دو کیسه و عرضه شمشیر آتش شرار و فوجی شمار کرفتار کشته اسارت آمد احمد خان خود با یک سر سوار بتیغ برق شرار میپند سخر بادرا تصرف مذلت و فادر کرد بدینا ذکر استعار عباد تا مباد کند جدید بدیع ستطاد در الحاق طهران و ضمائم و توابع

مهندس خامه روحانی ابن همایون نامزد بنگونه طرح دلکشای استعمار عمارات مبادکات وبناهای رفیع
آیات محدثه این بانی مبانی جهانبانی را میریزد که در سال همایون فال جلوس میمون بروساده جهان
داری بردست همت عمام آرای لازم فرمودند که مبلغ یکصد هزار تومان عراقی اخراجات مرمت ومذهب
وتذهیب وتزیین محض تقدس ودوضع منوده وتذهیب قبته مطهره بضعه بتول فاطمه بنت امام همام
موسی بن جعفر علیهما السلام ومخت بنانی که معمار همت همایونش تمیت وتکون را بانگشت اعادت
مدد نمیدهد الامان قم وتذهیب قبته منوده بودند فراری گردد تلوآ از آن سال خامه دوزبان بذکر
آن پرداخته دیگر بنای نزهت بهرای قصر فاخار است که قصر بهیت چون قد رفلک دنیت شهریار
جهان رفیع وبانو چون جاه شاهنشاه زمین وزمان ضیح که باهتمام معماران صنایع پرداز دنیا بآئین
بدایع ساز دستکرد ایشان فرهاد فن وقوی دستان خاد اشکن وبخاران شیرین کاد ونقاشان
صورت نگاد ونقابان فرهاد تیشه ویقتبان درستاند تیشه در دست بکمام بانمام رسید
دیگر مسجد جامع دادالخلافه طهرانست که اساسش چون قاعده دولت محکم وبنیانش مانند
رای خسرو جوان بخت مستحکم ابوانش با فلک کیوان الیفاست وقبه اش با قبته نهم آسمان
ردیف سیمرغ زرین بال آفتاب کبوتری از کبوتران طافش ومصباح فروزان ماه قندیلی در
دواقش که دیده در طول وعرض اقالیم سبعه مثل ونظیرش بنائی ندیده دیگر بنایت حسنی
بطنابی که دانند که زمان صورت انجام پذیرفت بنیانش از خشت پخته وسنگ رود ودیوارش
مزین بآئینهای طویل وعریض دوس وفرنگ وتصاویر دلکش شوخ وشنگ عمارت بدان فر
وزیب دیده دوزگار وندیده ومانندش را صورت نگارنده مانند در آئینه خانه خیال نکشیده در پیش
طافش طاق کسری باکسر حیثیت است ورواقش با وجود نهم چرخ در علو رفعت طاق شعر
اساس کاخ تریش خویش توان افکند * که دست همت ابن شاه کامران افکند * علو کنگره آن بدان مقام
کشید * که آسمان را از جوخ اختران افکند * دیگر عمارات مبادکه گلستان وسروستان دولتخانه
سبز بهشت وخورشید وکاخ دستان ودلکشاست که هریک در زینت وصفا رونق گلزار ارم ودر زیب وبها بانگارستان الصنم شکسته هریک ان نقشهای دلفریب وصور زیبای جاذب
وآئینهای آفتاب جلا وگلها دستمیهای طاق رنگ فزای تجاذب فرنگ وغیرت فزای عشرت
خانه گلستانست دیگر جوسرایست که بامرهمایونش این الدولته حاجی محمد حسینخان ستونی
الممالک درجنب عمارت مبادکه چهل ستون اصفهان شامل برتالار وطنابی واوطاقهای تجاذ

وقوفان وناریجستان وسرداب وحمام بانماد بی تکلفات سنبا نشان روزیکه معمار ربیع مسکون دوزیر
این قبته پستون عمارت عالم بالطرح انداخته بهجهایت از فرمان دهان وکشورخدایان پیشین چنین
سرایی دلکشا نساخته اند کاخهای زرنگارش بایوان سپهر همدوش است ودرپهای هرسریش سر
دوستی درسرودش وبرفراز هرشاخش تذروی دل باخته باقاخته درخرودش درپهای هرکلیشش
بلبلی مست وپیوش ناریجش ریخ زن سیبا صفهان وسپش سیلی خسار کلنار خدان ازعزت
ترنجش ترنج زرین فلک برنج واز رشاخ لاله وسنبلش پنجه عناج درشکنج آئینه جزرشیه وماه
عکس از شعله طافش وطاوس زرین بال مهر پروانه شمع وواقش بزاد مصور را از تصویریت
روحانی مثالش انگشت حیرت بدندانست واز نشاط بانی از زینت ملون آمیزی کلمایش درپیش
نقوشش تالاریش نقوشش زنده دلان صورتیت بردیوار ودر مقابل آئینهای دوستش آئینه خودرشیه
وماه بغایت تار شعر نخست اندکه اقبال بازکرد درش * سعادت آمد وخود را برآسمان افکند
چهرخشت عرصه آن داشت رنگ فیروزه * فلک بغلطه خود را درآن میان افکند * دیگر عمارت
وباغ نخت قاجار شیراست که راقم حروف درطی احوال قراچه زنگی بایراد توصیف آن پرداخته
دیگر کاخ دولتسرای سنگسن وعمارت جدید فین کاشان وخیابان فتح آباد وامین آباد وحسین
آباد اصفهانست که امین الدولته حاجی محمد حسینخان بنام همایون این شهریار جم وفا دنیا نما در یک
شهر سلیمانیه است که دراین سال فرخنده فال دولتخانه کرج بامرهمایون انشاء رفت علاوه
کلام درعهده دولت همیونش چه دریض دارالملک وچه درسایر بلدان ازشاه زادگان معظم
وامرای عالیمقام ووزرای فخام ومستوفیان عطاردا حترام ونداماوخاصان وخواجین باحشام
وغلامان کیوان مقام وحکام وعمال وافره واعیان مملکت هریک علوفه درخور تبهم سرایهای دلکشا
وخانهای مجت افزا ساخته وپرداخته اند که اگر خامه تاریخ نگار خط هده بطریق اجمال هریک را
تفصیل دهد درطولیل مرحله قلمش بستوه آمده پایش لنگ طی هده گشت چراندوزگار بعهدش
نگذارد وچرخ دهر بمعرضش نزدسرد نیاندازد درپیایش وستایش شاهنشاه اسلام پناه
عدالت منش مذهب ابنیا ورطب النفاست بدفقیر ستاسان دموزنانی ودانایان کنونی پنهان
مستور ومخفی نخواهد بود که خدا فنه خلاق هرهنی وبودبرندگان عزیش بیش از پیش همیشه
وظل ما طفتش برفارق عباد پیوسته سایه ساپانست ودرهرهمه وزمان که بواسطه کفران نعمت
بندگان وانصاف ظالمان راتیغ جود واعتساف برسر مظلومان از غلاف برمیاید وجبابران

از بحر مروت دور دارد مانند خاصب جفا پرور دریای نرگستان از برکشور احوال عجز و مساکین میکشاید بحکمت بالغه و عنایت کامله اش صاحب دولتی عدالت پرور در اکبر بود و دوش همیونش بر بود عدل و داد آراسته و از لباس جور و بیداد پیراسته باشد از خلوت خفا بپای کاه ظهور میاورد و ابواب مظلمت و شوکت از شش جهت بر روی بخت سعید مسدش میکشاید و اسباب جلالتش را از عالم غیب بروان عبیب آماده میسازد و بدست قدرت بفضل الله بیاراید و بازوی اقتدار و بحکم با برید به خواهانش را بنور طالعه خساد و بوار عنایت ندارد نادات نقد سش بمنادخ شاه کیخسرو نشانه مستد کشور خدائی و وجود اقدسش فاتح از هایق و مانع نوایب بخش بمحفل دارائی کرد بد جمهور عباد در ظل حمایت و سایر عنایتش در صاد امن و امان آسایش کزین باشند سپین این مقال خوبدست اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلالست که دیباچه رساله جهانداری و فهرست صحیفه نجتبادی بنام نامیش موشح و مزین است نزهت سرای ایران کردید ان افزاخرد و دولت علیه صفویه از ترکتاز سلاطین جور و ویران کشته بود دولت پانزده سال سلطنت از معادن نصفت و عدالتش آبادی و معموری دار بجنت سرای بهشت بپایزه و جانانه از دشک و عشرت قصور و عمارات دلکشش حور و جنان نجوید هرکجا ویرانه بود از هیبت هایبونش آبادی بذیرفت و هرکجا چشم فتانی از بیم قهر جهان سوزش چون دیده بخت بد خواهان خفت از شرارهٔ آتش سطوتش نسر طایر در بال و پر دد آشیان فلک سوخته و از شعلهٔ شمشیر شمیر سیم آفتاب پر دانه سان سوخته آهو صفت دنیا پلنک بربری را بری بلکه برتر و میشت و از سهمش شیر فلک وانده ها می سهم در اندیشه نه بازیر اد رصید اندازی باز لف حقا د قدرت بازدست و نرشاهین را بجا دیدن ستیزکبوتر باز در دست دازی بره و میش راد د محمدش کرا که نمخوارتر از شبانست و پلنک و ضیغم را از غم غمخوارتر دل طهمورث و زمان و شبانی در ایامش جور و ستم خویش کرفت و ستم بی سلاطین پیش شعر بلند آسمانی بود راستین دکوهرد و دریاش در آستین ✻ یکسر بن دشمن شکن خدای ✻ ولی یاد از بهشت خدای زیر زیر دستی هم چرخ دست ✻ از وجبر دستان هم زیر دست ✻ زهی آفتاب کش این پرتوان ✻ که جاوید بکیوان فرش نوست ✻ یکی از خصایص این برانده طراز سلطنت و جهانداری و فرو و کشورت او لاد و ذکور است سرو زکه چهل سال از سنین عمر جهانیونش میکذ د صد کوهر شاهوار از صلب مطهرش زیب بخش مسند عهد و زینت افزای ساحت صدانه چون بر فراز تخت بهمن طراز

خورشید نشیند شاه زادکان آفتاب لقا که هریک در فلک تربیتی ماهی اند تابان و درسپهر سروری سهیلی بخشان دریا بیزدست آسمان رتبت دست بر کمر سایه کستر انید هریک ستاره پرتو آفتاب انوار با بخشی بد و دبد و از هر نظر در باب بهره شهود کرد و از دو نیکخداوند ذات هایونش را دید عرصه روزکار پشریک و اباد طراز دهیم و کاه و فروغ فزوده سایش را زینت تاج و کلاه ساخته وجود مقدسش را نیاز و دی آستانه و پکانه بپایزی مخلصه و زوش بهر بخیر اقبال همراست و دیش و دیش بیاز و دی فرزندان بهمال که هریک زدولت داری دانای روزکار و خویشتن اند و دد رعیت پرور و دی کستر و سنجر اهم کیش امید که هریک در سایه عطوفتش فارس مضمار نامداری و مسند آرای محفل کامکاری کردید از عین اکمال محفوظ و از حصول مرام محظوظ باشند شعر

نوای روز فرخ تر از روز خویش ✻ بدوران این شاه پیروز خویش ✻ برآرا بکجا دراف دونات
ستایند بر شاه یاقوت و خاک ✻ کجا و بدیدان نکیانش باد ✻ بشادی فروزنده جانش باد

بفضل الله تعالی المتعال شاهنشاه صاحب قبال چون این خدیو بهمال در ایران پای بر تخت سلطنت نهاده و بکاوندکان تواریخ و سیر و دهیم عصری از اعصار در تواریخ خود نشان زنده شعر

زشاهان ندیدم چو این شاه نیز ✻ بین برتو پاک کیهان خدیو ✻ جهان فراخ کجیدن لشکر و سپاه
و کنجایش ان نشود و سنکاهش بدهر صاحبیت نهایت تنک و باج کذار و دولتش از دوران ضعیف
بند چاز سلاطین صاحب تکین روم و فرنک شعر هم پادشاهانش ساو اندران ✻ بشیران
اوکنج کاو اندران ✻ اکر از جواهر و کالی و از لایک و تاجهای کوهر نکار و جایلهای سیم آثار و بازو
بندهای سیمین پای نود و تاج ماه کده در برابر آن دریای آفتاب جهانتاب موج سرزنش و دد
مقابل این ماه عالم آرا چون تخرف ب آب و اکر ظروف و اوانی مرصع و فروش نکالش کوه کران
انجم را شوان شمرد و اکر از مصوری خط نزد و نقیشه اش شرح نکارد بم باند بخشترکان و کنج قارون
چکونه پی تواند برد جمشید بیش دادی اکر بودی سر بخط فرانش نهادی کنجینه اکر زندکشتی
غلامان و درش را بنده کشتی شعر کذشت آنکه خانش جمشید جم ✻ و یازاده زاده زاد شم
کذشت آنکه کنجینه اش نهفته در نهاد ✻ حمال آورد یا شما دم برد ✻ کذشت آنکه از دانوشیروان
سرایم بر شهریار جوان ✻ بین دان که بافرین نامجاد ✻ سرانجام بکشت خاکند وخاد

در اتمام و انجام این کتاب مستطاب جبین نیاز بخاک ضراعت نهاده بسایین شاهنشاه کیتی پناه و زبان کشاده است ست خدایرا که در اینا یام مخجسته فرجام وجود تقدس

چنین شاهنشاهی مهربان و دادگستر دادپرور کلاه مملکت ایران ساخت و بدست دانش و هوش
گلشن ملک را از خار تطرق حوادث پرداخت نظامی نقد دست کرفتن در خانه مظلومانست
و نیز مظلومی را اندیشه و بیمی از ظالمان در کدام مالک محروسه امید نیست کدام خزان انعام و
احسان ستمرش سوا میب خواهد و وظیفه رستان نباشد و فردی نه کدام خرمن الطافش بهره و نصیبی
نبرد در پیش دست جود اوش جهه فا آن انعام بکرو نه دیر انش و در نظر کرش ما حاصل بحر و
کان بکروه بخشش دیرانش چنانچه در این سال میمنت مآل چهل هزار تومان نقد بقروض
سعدالدوله تبریز اعیدالوهاب منتسبی الممالک از خزانه کرم عنایت فرمودند چنین احسان
نه کان از شاهان پیشین و تاجوران قدیم کدخبر داده و کدام خامه دیبلون بوده نوایخ و
سیر بذکر این کونه خبر زبان کشاده امید که روز بروز خداوندان جهان بر ملکش بیفزاید و
خیام دولتش را باعده دوام و اطناب غلو محکم و سنبه دارد کدام زمین رای دین پرورش بدین
چنین دولت کلهای ریکاردنات عدل و داد آرایش بذیرفته بلکه از زمین رای دین پرورش بآیات
شریعت دین و ملت حنیف نسیم صبح اهتمامش خافقات و آفتاب جهانتاب شعار شرایع احکام
از شرق اجتهادش شارق در هیچ عهدی از عهود دین و علمای ملت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
که نگین خاتم شریعت و مسطره قلاده طریقت اند اینکونه ارباب اجتهاد رواج نداشته و باین
قدر طلبه علوم چه از نقد و اصول و چه از حکمیات و منقولیات از عهد قضا ستفادت بدین رتبه
افادت رتبه نکرده اند و صحیکاه چون این ایام نهضته فرجام با نضمامات خاص از تحول و سیر غمال
اختصاص یافته و مجتهدین شرای فضاحت پیرا و نشیان سخن آرائی که در این دولت روزافزون
قدم بر بلندسلم نظم و نثر نهاده و داد عبادت بردادی و سخن طرازی داده اند در هیچ عهد و اوان
نبوده اند از آن جمله فخرالحکما خان کاشانی ملک الشعرا است که شعرای ملک در پیش طبع روشنش
چون جرم سها در مقابل خورشید پرضیا است و سمیل میانی با وجود ضمیر وقادش بنیاد
کم بها یابد نظمش نظامی کنجه را در کنج بی نظمی نشانده و در بر بوصباح پر نور فکرش سنائی را
نوری و انوری را ثنائی نمانده شاهنشاه نامور نیام تا می این برازنده دهیم و کاه منظوم ساخته
و یا شعار بلند و ابیات آبدار پرداخته صدف قبول را کواهی است دوشن و مجتبی است بر هر بیتی
یک مثقال طلا از مخزن کرم شاهنشاه ملک کستری دهم صله یافت هر صنفی از ارباب صنعت و
عرفت که در این دولت تربیت دیده اند چشم روزکاران ندیده چشم روزکاران ندیده و کوش دهر

نشنیده امید که زمان دولتش پاینده باد و هر چه را جی بدو پاینده بر جوهریان جواهر سامی و سخنوران نقود
سخن دانی و پسندکان کتب تواریخ و سیر و خوانندکان حکایات نوکهن این همایون دفتر مکشوف
باد که در سال یکهزار و دویست و هجده هجری دای جهانکشای خاقانی خلدالله ملکه
بعلق جلیق و تلفیق و تألیف و تصنیف قلم در نهج مشتمل بر ذکر احوال انبیاء کرام و سلاطین فلک احتشام
قرار داده انجام سمت فرجام آنرا بر تو آفتاب جهانتاب امر همایون بر ساحت احوال صدف کوهر
بلاغت و سخندانی اوان ما الحق فصاحت و معانی میرزا محمد رفیع تبریزی ستونی دیوان بیکی
خیریت صبانی کلا زال فؤاد حاسد لسهام الحوادث هدفا و جوهر الفلک فی بحر الوجود لدرة
بقانه صدفا و کین بندکاه خلایق امید کاه عبدالکریم بن علیرضا الشریف الحسینی
الاشتهاردهی افتاد حسب الحکم محکم شهریاری قصص انبیا علیهم السلام از خلقت آدم الی بعثت خاتم
النبیین و آله طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و مبادی جلوس همایون خاقانی بر وسائر
سلطانی الی سال فرخنده فال نخاقوی بیل مجسنه تحویل باعبارات سهل و جمل و سال دلبند
دلکشا و استعارات لطف معدت بیان عتاب توشین لبان شیرین ادا و جان فزا بوسیله قلم تبیان
از دریج فکر آن جناب و رسالت پیان آمد و مآثر سلاطین صاحب تمکین و شاهان معدلت آئین
پیشین از بدایت خلافت کیومرث تا ظهور دولت این شهریار ناجدار با حوال یانزده ساله
سلطنت جاوید آثار شیاب ضمیر و نتایج خاطر انام آکاهی فلم کردیدان سنم و خاص
سان از سرقدم بشاه راه اطاعت کشادم و فصل چنین از تیجه فرجیه خامه و طبیعت جامده
بقلم اخلاص بر لوح اختصاص رقم زدم و چشم آن دارم که بلآلی تراکب آن و زواهر اسالیب
این نظر ندیس و عیب پوشی اندازند و چهره مخدره فکرت را بناخن انکشت اعتراض کشاده
سخن سنجان این عهد و اوان است که کوهر ادراک خویش را از جواهر افلاک پیش میدانند
و در فن این بلاغت و آئین کمال صناعت سحبان و حسان را پیش کش نمایند و شناسند بحمد
الله الملک الاکبر منتیات خاطر چنانکه جان بحمد دل می خواست و در زمانی دوان
بخش چون آب زندکانی و اوانی دلاویز چون لذت کامرانی و بکان دلکشا تر از ضوابط
بوستان و نزهتکاه طرب فزا تر از دیدار دوستان با آساف حاصل آمد و دست آرزو بدکرون
عروس مطلوب برایکانی حایل و از بین میامن سجایای و سعت و کلاه نصفت خسروانی ایده
الله فی ملکه و سلطانه و رایات نصرت شیوه و اعوانه کرنا فلاندیر باد امر مهر بر سر

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی

گذشته و نطاق مجوهر بحر بر کمر بسته و تیغ کج هلال بمیان استوار داشته بادیه دوربن
اختر دوزم و بزم نظیرش شهریاری ندیده و کویش شنوده مثل وعده بیش خنر و ناجدار نی
نشنیده بسلامت کلامی که ارباب فصاحت را قانون است کامل و استقامت نزاکت
عباراتی که اصحاب بلاغت را دستور است شامل شعر نظم کالحاظ العیون النواعس
ونثر کاحداق النجوم الزواهر ممهد ساختیم شعر کذا شهای جواهر اندانه کردم بیان
تاریخ شاهان تازه کردم چو بخت ندیم دعاگوی دولت شاه زباد بهای چرخش کردم آگاه
بر جوهر شناسان فن شریف سخن گستری و خریداران کالای لطیف سخن پروری واضح
ولایح است که این نامه نامی را که سواد مسلک دیرینش حامل نور است و بیاض
بینش مطلع صبح سرور و ذائقه فهم از حلاوت الفاظ و عذوبت معانی شور انگیز
چاشنی گیر و مخدرات استعارات فصیحه و ابکار کنایات بلیغه اش بغایت دلپذیر و
مقابله کلام بلغای گذشته مرتبه سیف قاضب و مخراق لاعب دارد و مولف قدم از
نهج انصاف بیرون نمی گذارد شعر سپهر بیت کاخش بر و نا فتراست محیطی کنا یج
از گهر بافتراست اگر التفات خورشید شاه نبرتو افکن ظلمتکده ضمیر نمیگشت هر
آئینه قلم قدم بر نهج این کار نمیگذاشت و در میدان سخن لوای و فایح نمی افراشت
و در و امید بدرگاه آسمان رفعت شهریار سلیمان مرتبت کمس وجود نابود از نظر
تابان اکسیر نظرش با فرض محال ممکن است و جمال هر قاصی از پرتو خاطر پر نورش
بهره بدرستی کامل و بیش آنکه در خورشید آثارش گنج شایان و خزاین جهان وزنی ندارد
وارد که ملک آرای زاده الله شرفا که حاکمی عادل و ناقدی بصیر است بلالی آبادی
عبارانش نظری از روی لطف و بیوقیت شاه واد استعدادش دیده از راه قبول اندازد
شهریارا اگر چه کوهر بدریا بردن مین خطاست و چراغ در برآفتاب افروختن نه روا
شعر نم چشمه کرسنگ خارا رسد چه اندک بود کز بن بیا رسد اما چون
بفرا قضا مضایت این کلمای طری و نثر باد های تازه نژاد چون شتری بدین مجلس ارم
نزین چیدم و بساطی با نشاطی در هر صدر و زکار معتمد کردانیدم وان اینکه داد و نمد دفتر
خانه سپهر آثار میرزا محمد صادق مروی وقایع نگار مفصل احوال داد و تاریخ جهانگیر
مرقوم خامه بلاغت آثار ساخت بر امن تفاصیل امور نگردیدم شعر

چون

چون مراد دولت تو یاری کرد طبع بین تا چه سحر کاری کرد گر بسمع تو دل پسند شود
چون سر بر تو سر بلند شود میوه داد من ز باغ ضمیر چرب و شیرین یا چه انگبین در شیر
جلوه دادش بین هنری تا در آری بحسن او نظری بن بهای تو کرچه رنگین است
آنچه بزم مخالفات انیست و بن خون نیز کر خاصر دکانیست ابد الدهر با تو همراه است
امید کبنا آسمان محیط زمین و زمان محاط آسمانست و زمین و زمان آراسته بوجود
شهریاران آسمان تخت خورشید نگین ملک جهانست در نگین و نگین دولت
در بین باد بر ب العباد نعت الکتاب بعون الملک الوهاب و توفیق
حضرت الدجی نگد کتاب تاریخ و در دار السلطنة اصفهان سنگلاب
شده و اخرش نا نام بود بحساب الغران قضا جریان
نواب اشرف ارفع والا شاه زاده آزاده کامکار
بهاء الدوله العالیه ابد الله شوکته و دولته
و عزته بابن قلیل البضاعه
آقا باباشاهین زاده
فراهانی فرزند
نا آزاد باتمام

رسانید در امید که بقبول لطیع اشرف والا کردد بور الستین من و عشرین من شهر رمضان المبارک
من شهور سنه ثلثین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویه
المصطفی بن الف الف تحیته و تحیته
فی سنه ۱۲۷۲

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی

کتابخانه مجید فیروز
ا ـ ـ انی
یکتابخانه مجلس شورایملی